

حجاب

تأليف:

سيّد ابوالأعلى مودودي

ترجمه:

نعمت الله شهبزاني

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaiislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam۴۱۱.com

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

فهرست مطالب	۳
مقدمه مؤلف	۸
ریشه‌یابی مسأله	۱۱
یونان:	۱۳
روم:	۱۷
اروپای مسیحی:	۲۰
اروپای نوین:	۲۳
کوتاهی فکر بشری:	۲۸
موقعیت مسلمانان در عصر حاضر	۳۱
سوابق تاریخی:	۳۱
بردگی فکری:	۳۳
پیدایش مسئله‌ی زیر سوال بردن حجاب:	۳۴
انگیزه‌های حقیقی:	۳۵
بزرگترین فریب:	۳۶
هدف ما در این کتاب:	۳۹
نظریات و آراء	۴۰
تصور آزادی در قرن هیجدهم:	۴۰
تغییرات در قرن نوزدهم:	۴۲
مظاهر ترقی در قرن بیستم:	۴۷
حرکت جدید مالتوزیسم:	۴۹
نتایج	۵۳

-
-
- ۵۳ انقلاب صنعتی و آثار آن:
- ۵۴ امتیاز طلبی سرمایه‌داران:
- ۵۶ نظام سیاسی دموکراسی:
- ۵۸ حقایق و شواهد:
- ۵۹ تخدیر احساس اخلاقی:
- ۶۳ افزایش زنان فاحشه:
- ۶۵ طغیان شهوت:
- ۷۰ علائم هلاکت ملی:
- ۷۱ انحلال قوای جسمانی:
- ۷۲ فساد نظام خانوادگی:
- ۷۵ زنده به گور کردن نسل
- ۷۹ نمونه‌هایی از ممالک دیگر**
- ۷۹ آمریکا:
- ۷۹ تأثیر محیط هیجان‌انگیز در اطفال:
- ۸۰ مرحله‌ی تعلیم:
- ۸۲ سه عامل بسیار مهم تحریک‌کننده:
- ۸۳ کثرت فحشا:
- ۸۵ امراض وخیم مسری:
- ۸۶ طلاق و جدایی:
- ۸۸ نابودی ملی:
- ۸۹ وضع انگلستان:
- ۹۲ سؤال پایانی**
- ۹۲ غرب زده‌های شرقی:
- ۹۴ ادب نو:

۹۹.....	تمدن نوین:.....
۱۰۱.....	اتمام حجت با غرب‌زدگان:.....
۱۰۲.....	گروه دوم:.....
۱۰۳.....	سؤال پایانی:.....
۱۰۷.....	قوانین فطرت
۱۰۸.....	تأثیر جاذبه جنسی در ایجاد تمدن:.....
۱۱۰.....	مسئله‌ی اساسی تمدن:.....
۱۱۲.....	ابزار تمدن سالم
۱۱۲.....	۱- اعتدال در تمایل زندگی:.....
۱۱۵.....	۲- تشکیل خانواده:.....
۱۲۱.....	۳- بستن راه بی‌بند و باری جنسی:.....
۱۲۶.....	۴- زنا و فساد اجتماعی:.....
۱۳۴.....	۴- تدابیر لازم برای جلوگیری از فحشا:.....
۱۳۹.....	۵- رابطه‌ی سالم بین زن و شوهر:.....
۱۴۲.....	«شهادت علم بیولوژی».....
۱۵۳.....	علل کوتاهی و غفلت انسان
۱۵۳.....	سبب حقیقی این غفلت:.....
۱۵۴.....	تعدادی از مثال‌های آشکار و بارز:.....
۱۶۲.....	توازن و تعادل در قانون اسلام:.....
۱۶۴.....	نظریات جامعه‌ی اسلامی
۱۶۴.....	نظریات اساسی.....
۱۶۴.....	۱- مفهوم اساسی زوجیت:.....
۱۶۷.....	تقاضای فطرت حیوانی در انسان:.....

تقاضای فطرت انسانی:	۱۶۹
اصول و ارکان	۱۷۶
محارم:	۱۷۶
حرام بودن زنا:	۱۷۶
نکاح یا ازدواج رسمی:	۱۷۷
نظام خانواده:	۱۷۹
محدوده‌ی عمل زن:	۱۸۱
قید و بندهای الزامی:	۱۸۴
حقوق زن:	۱۸۶
حقوق اقتصادی:	۱۸۷
حقوق اجتماعی:	۱۸۸
تعلیم و تربیت زن:	۱۸۹
معنای صحیح آزادی زن:	۱۹۰
عوامل بازدارنده	۱۹۸
۱- اصلاح درون:	۱۹۹
حیا:	۲۰۰
عاقبت بدنظر:	۲۰۲
غریزه خودآرایی و نمایش زینت:	۲۰۳
فتنه زبان:	۲۰۴
فتنه آواز:	۲۰۵
فتنه استفاده از بوی خوش:	۲۰۶
فتنه برهنگی:	۲۰۷
۲- قوانین جزائی	۲۰۹
حد زنا:	۲۱۰

۲۱۳.....	حد قذف:
۲۱۴.....	تدابیر حراستی
۲۱۴.....	احکام لباس و ستر عورت:
۲۱۶.....	حدود عورت مردان:
۲۱۷.....	حدود عورت زنان:
۲۲۰.....	اجازه گرفتن:
۲۲۲.....	منع از خلوت و لمس کردن:
۲۲۴.....	فرق بین محرم و نامحرم:
۲۲۵.....	احکام حجاب
۲۳۲.....	ممنوعیت اظهار زینت:
۲۴۰.....	حکم چهره:
۲۴۴.....	نقاب (پرده و چادر):
۲۵۱.....	حکم بیرون آمدن زن از منزل
۲۵۲.....	بیرون رفتن زنان برای رفع احتیاجاتشان:
۲۵۳.....	اجازه رفتن به مسجد و حدود آن:
۲۵۶.....	شروط حاضر شدن در مسجد:
۲۵۹.....	زنان در اثنای حج:
۲۵۹.....	بیرون آمدن زنان به نماز جمعه و عید:
۲۶۰.....	زیارت قبور و مشایعت جنازه:
۲۶۲.....	حاضر شدن زنان در جنگ:
۲۶۶.....	پایان بحث

مقدمه مؤلف

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على رسول الله سيد المرسلين وعلى آله وصحبه ومن دعا بدعوته إلى يوم الدين.

این کتاب را تقریباً بیست سال پیش تألیف کرده بودم، تا قوانین و اصول اسلام را در باره‌ی روابط میان زن و مرد در زندگی اجتماعی شرح دهم، و افکار باطل و عادات بد و ناشایستی را که در این زمینه به تقلید از تمدن ظاهر فریب و میان‌تهی غرب در بین مسلمانان رواج یافته رد نمایم.

بطوری که بیان کردم، از تألیف این کتاب مدت بیست سال می‌گذرد، و به علت گرفتاری‌های زیاد و گوناگون فرصتی پیش نمی‌آمد تا مجدداً آن را بررسی نموده و تکمیل کنم. توضیح این که تصمیم داشتم اطلاعات و اخبار جدیدی را که در طی این مدت در رابطه با دیدگاه تمدن غرب راجع به موضوع زن به دست آورده بودم، به کتاب اضافه نمایم، تا این که سرانجام در چاپ عربی کتاب موفق شدم این مقصود را برآورده سازم، و با ذکر مثال‌ها و نمونه‌های مختلف سیر مسائل مربوط به این موضوع را از ابتدا تا به امروز روشن نمایم. جالب توجه است که بین اصول و برنامه‌های غربی که در این کتاب بیان شده است و برنامه‌هایی که امروز در شرق جریان دارد هیچ فرقی وجود ندارد، این دو حرکت هر دو دارای یک منشأ می‌باشد، با این تفاوت که بعضی از نتایج وخیم و آثار بد آن که برای بعضی از مردم پوشیده و مخفی بود، امروز آشکار گردیده است. در اینجا خواهش من از کسانی که راجع به مسائل مربوط به زن در غرب شناخت دارند این است که این کتاب را با معلومات جدیدشان تکمیل سازند و اطلاعات خود را به آن بیفزایند.

در تفسیر سوره‌ی نور نیز اینجانب موضوع زن را بطور کافی مورد بررسی و تحقیق قرار داده‌ام، و اگر کسی توضیح بیشتر احکام اسلامی را در این باب خواسته باشد می‌تواند به آن تفسیر مراجعه کند؛ زیرا ممکن است در آن کتاب مطلبی را بطور مشروح بیابد در حالی که در این کتاب کمتر از آن سخنی به میان آورده شده باشد. من یقین دارم کسانی که هر دو کتاب فوق را بخوانند، در فهمیدن حکم دین در این مسئله کمتر ضرورت مراجعه به کتاب‌های دیگر را احساس خواهند کرد.

از مدت‌ها قبل آرزو داشتم که این دو کتاب من، یعنی کتاب حجاب و تفسیر سوره‌ی نور به زبان عربی ترجمه گردد، تا بتوانم بوسیله‌ی آن‌ها رسالت و وظیفه‌ام را در برابر برادران عرب زبانم انجام بدهم؛ زیرا از روزنامه‌ها و مجلاتی که بدست ما می‌رسید چنین احساس می‌کردم که زنان در مصر و دیگر کشورهای عربی به پیروی از تمدن غرب تا اندازه‌ای از حدود شریعت پا را فراتر گذاشته‌اند که حتی در کشور ما هم به آن حد نرسیده است، به همین علت آن قدر پریشانی و تشویش داشتم که خواب بر من حرام شده بود و چشمانم به ریختن اشک غم و اندوه مشغول بود. با توفیقات الهی سال قبل فرصتی پیش آمد تا بعضی از کشورهای عربی را ببینم، و در آنجا بود که برهنگی، آرایش و دیگر اوضاع و احوال زن مسلمان را به چشم سر دیدم و فهمیدم که به تقلید از زنان غربی تا چه اندازه دچار فتنه و فساد شده‌اند، در این وقت بود که پریشانی و تشویش من نسبت به سابق دو برابر شد.

ما مسلمانان هند و پاکستان مدت ۱۹۰ سال متوالی تحت استعمار بریتانیا قرار داشتیم، از یک طرف فشار و دوام استعمار بر ما تا این اندازه بود، و از طرف دیگر ۹۹٪ مردم ما - اگر زیادتر نگویم - به زبان قرآن و سنت (زبان عربی) آشنایی ندارند و وسیله‌ای در دست ندارند که از چشمه‌ی صاف و زلال آن مستقیماً خود را سیراب سازند، حتی کسانی که از ایشان انتظار می‌رود که در قرآن و سنت صاحب نظر باشند، قدرت خواندن قرآن کریم و فهم احکام سنت را به زبان اصلی آن‌ها ندارند، مگر این که اکثر عمرشان را در راه خواندن و یادگیری زبان عربی صرف کنند. ولی با وجود این دو مشکل، تمدن غرب در مملکت ما آنچنان تأثیر نگذاشت که کشورهای عربی را تحت تأثیر قرار داد، با توجه به این که دوام سلطه‌ی استعمار بر آنان نسبت به کشور ما آنقدر کم بود که قابل ملاحظه نیست، مخصوصاً در بین زنان جامعه‌ی ما، با وجود آن همه بدی‌ها و پلیدی‌ها در اجتماع، زنانی که لباس غربی می‌پوشند کم و انگشت شمار می‌باشند، و شاید از بین هزار زن فقط یک زن دیده شود که با آرایش و لباس غربی در کوچه و بازار بیرون آید و در برابر مردان با دست و پای برهنه رفت و آمد

کند. من بسیاری از اوقات از خود می‌پرسم که برادران عرب که خداوند از بین ایشان پیامبری را برگزیده است، و زبان ایشان هم زبان قرآن و سنت است و هیچ چیزی مانع نمی‌شود که ایشان احکام قرآن و سنت را در رابطه با تمامی مسائل زندگی بفهمند و به آن عمل کنند، چرا با وجود این امتیازات به زنان‌شان اجازه می‌دهند که لباس‌های غربی بپوشند و در بازار، مجالس، کنار دریا، رستوران‌ها و مکان‌های دیگر رفت و آمد نمایند، آنان گرچه چیزی به اسم لباس بر تن دارند ولی در حقیقت برهنه می‌باشند.

آری! من انکار نمی‌کنم که در رابطه با پوشش دست و روی بین علماء اختلاف وجود دارد، و من هیچ کس را مجبور نمی‌سازم که از نظریه‌ی من پیروی کند، ولی کدام عالم و کدام دلیل است که برهنه‌بودن ساق تا زانو، دست تا شانه، قسمت زیادی از سینه، کمر و حتی باسن را اجازه دهد؟ و باز کدام دلیل است که اجازه دهد زنان با این شکل و طرز لباس در بازارها، رستوران‌ها و مجالس، با مردان یکجا و بصورت مختلط بگردند و مظاهر فتنه و زینت و آرایش خود را به دیگران نشان دهند؟ اگر حقیقت این باشد که هیچ دلیلی بر جائز بودن این اعمال وجود ندارد، پس شما محض رضای خدا بگوئید که آیا وضع مذکور بطور آشکار، سرکشی و طغیان بر ضد احکام شریعت نیست؟ و آیا وضع ناشایستی که زنان در کشورهای عربی دارند، و علماء و رهبران فکری و دینی‌شان آن را می‌بینند، در حالی که آنان از جمله اقوام و قبیله‌ی پیامبر محسوب می‌شوند، استهزاء و تمسخر به اسلام و احکام اسلامی نیست؟ شما را به خدا، بگوئید که این مردم در روز قیامت در محکمه‌ی خداوند علیم و خبیر چگونه می‌توانند بی‌گناهی خود را ثابت کنند؟

از خداوند استدعا دارم که این تلاش‌های ناچیز و متواضعانه‌ی مرا به درگاه خود بپذیرد و نیت و اعمال ما را خالص برای خود بگرداند، و آخرین دعای ما این است که حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که پروردگار عالمیان است.

ابوالاعلی مودودی

۲۲ محرم الحرام ۱۳۵۹ هـ

ریشه‌یابی مسأله

از جمله مسائل پیچیده و مشکل تمدن بشری دو مسأله است که سعادت و ترقی بشریت با حل آن‌ها رابطه مستقیم دارد و علماء و دانشمندان از زمان‌های قدیم تا امروز در حل آن‌ها فرو مانده‌اند، یکی از آن دو مسأله رابطه بین زن و مرد در زندگی اجتماعی و کیفیت این رابطه است. این رابطه اساس و پایه‌ی تمدن شمرده می‌شود و اگر اندکی کج باشد و از راه راست منحرف شود، تمدنی که بر پایه‌ی آن استوار می‌گردد روی خیر و سعادت را نخواهد دید.

مسأله‌ی دوم مربوط به رابطه‌ی فرد و جامعه می‌باشد. اگر خللی در این رابطه پیدا شود و توازن و انسجام آن را مختل سازد و مسؤولیت‌ها و روابط متقابل آن‌ها را برهم زند، جهان بشریت تلخی و مرارت آن را قرن‌های متمادی خواهد چشید. از یک طرف به علت اهمیت و ارزش این دو مسأله، و از طرف دیگر پیچیدگی و سنگینی آن‌ها، هیچ کسی قادر به حل این دو معضل اجتماعی نخواهد بود مگر کسانی که به حقیقت فطرت و خمیرمایه‌ی بشری آگاهی و علم یافته باشند. چه زیبا گفته‌اند که انسان خود جهانی کوچک است؛ زیرا ترکیب، شکل، نیروها، مواهب، امیال، احتیاجات، عواطف، احساسات، ادراکات، اثرگذاری و اثرپذیری انسان و مسائل و روابط بین این خصوصیات، خود جهانی بس عظیم است که عجایب آن بی‌انتهای می‌باشد و درک حقیقت آن به سادگی میسر نخواهد شد. بنابراین، امکان ندارد که شخصی بدون آگاهی و شناخت به زیر و بم این جهان کوچک، حقیقت انسان را درک کند، و بدون درک و شناخت انسان، ممکن نیست کسی بتواند مسائل اساسی حیات بشری را حل کند.

این است مشکلی که عقل و حکمت با همه سعی و تلاش تا به حال از درک حقیقت آن عاجز و ناتوان مانده است؛ زیرا انسان تا این دم نتوانسته است همه حقایق را درک نماید و هیچ علمی از علوم بشری به نهایت کمال و پیشرفت خود نرسیده تا گفته شود که این علم به تمام حقایق مربوط به موضوع خودش پی برده است، به علاوه حقایقی که تا به حال مشخص شده‌اند به اندازه‌ای دارای دقت، وسعت و عمق است که امکان ندارد هیچ فردی یا حتی گروهی در آن واحد به تمام جوانب و زوایای آن احاطه داشته باشند. اگر قسمتی از مطلب

شناخته شود، پاره‌ای دیگر از آن مخفی و ناشناخته باقی خواهد ماند، زمانی چشم بینا نیز از ادراک آن باز خواهد ماند و زمانی امیال و هواهای نفسانی مانع ادراک و شناخت آن خواهند شد، با توجه به این ناتوانی و عجز بزرگ انسان، همه تدابیری که او به منظور حل دو مسأله‌ی مذکور در زندگی، برای خود اتخاذ می‌کند، بدون نتیجه می‌ماند و سرانجام اشکالات و معایب این برخوردها و تجارب آشکار می‌گردد. راه حل صحیح آن است که انسان راه وسط و مسیر اعتدال وقتی میسر می‌شود که اندک، اندک تمام جوانب حقایق معلوم و درک شده، به طور کامل و واضح به حضور مردم عرضه گردد و عرضه‌ی آن‌ها هم با ترتیب و نظم خاص باشد. شما را به خداوند سوگند! بگویید چگونه بشری که قدرت احاطه و رسیدن به این افق‌های دور دست و پهناور را ندارد و امیال و هواهای نفسانی، طرز تفکر او را تحت تأثیر قرار می‌دهند و مانع درک حقایق واضح و آشکار می‌شوند، می‌تواند راه وسط و مسیر اعتدال را پیدا کند؟ تازه اگر تمامی حقایق برای او آشکار شود با این امیال و هواها حتماً راه افراط و تفریط را خواهد پیمود.

از بین دو مسأله‌ی مذکور، مسأله‌ی اول مورد بحث ما می‌باشد و موضوع اصلی این کتاب را تشکیل می‌دهد. اگر ما تمام صفحات تاریخ گذشته را مطالعه کنیم، با نهایت شگفتی و تعجب می‌بینیم که در تمام ادوار تاریخ و بین همه ملل در رابطه با این موضوع راه افراط و تفریط طی شده است، مثلاً از یک طرف می‌بینیم که زن به عنوان مادر، فرزندش را به دنیا می‌آورد، او را شیر می‌دهد و تربیت می‌کند و به عنوان همسر در زندگی، شریک شوهرش می‌باشد و در کارهای سخت و مشکلات زندگی او را یاری می‌کند، ولی سرانجام با این زن فداکار مانند یک خدمتکار و کنیز رفتار می‌شود، در بازار مانند کالا خرید و فروش می‌شود، از تمام حقوق انسانی مانند مالکیت وارث محروم می‌گردد و با او چنان رفتار می‌شود که گویا او مجسمه‌ای از ذلت، گناه و خواری می‌باشد، و به این ترتیب برای شکوفایی و پرورش شخصیت و استعداد او هیچ زمینه و موقعیتی وجود ندارد. از طرف دیگر دیده می‌شود که همین زن آنقدر مورد احترام و اکرام قرار می‌گیرد که به واسطه‌ی آن یک سلسله بی‌بند و باری، انحطاط اخلاقی و انحراف روابط اجتماعی پیدا می‌شود که مردان از آن‌ها به عنوان

وسائل ارضای امیال و هواهای خود استفاده می‌کنند و در واقع از آن‌ها دام نیرنگ و فتنه می‌سازند. بنابراین، هر چند زن از این جهت ترقی و پیشرفت کند، در مقابل بشریت به سقوط در گودال بدبختی و انحراف نزدیکتر می‌شود. این دو روش متناقض را نه تنها از نظر تئوری، افراط و تفریط می‌نامیم، بلکه اگر تجارب و خیم آن را به طور یکجا به ما عرضه کنند از جهت اخلاق نیز یک طرف آن را افراط و طرف دیگرش را تفریط می‌نامیم، جریان تاریخ نیز نشان می‌دهد که هرگاه ملتی از تاریکی‌های جهل و بربریت نجات یافته و به صحنه‌ی تمدن پای گذاشته است، زنان این ملت به عنوان خدمتکار و زیردست با مردان همراهی و همکاری می‌کنند. در مرحله‌ی اول این اوضاع مانع پیشرفت و حرکت نمی‌گردد؛ زیرا در این مرحله قوای فطری اولیه در ایشان قوی و فعال است، ولی بعد از طی کردن این مرحله از ترقی و تمدن، ملت مذکور نمی‌تواند پیش برود و حالت سستی و جمود بر آنان چیره خواهد شد و مشکلاتی در پیش روی آنان پدیدار می‌گردد. این ملت برای این که با کاروان تمدن همراهی کند و مراحل بعدی تمدن را طی نماید، ضرورت شدیدی احساس می‌کند و به علت اختلاط زن و مرد، فحشا و زشتی‌ها جامعه را فرا می‌گیرد و به جایی می‌رسد که این بی‌بند و باری و انحطاط اخلاقی، بنای اخلاقی این ملت را از اساس خراب و نابود می‌سازد و قطعی است که این انحطاط اخلاقی منجر به ضعف قوای جسمی، فکری و مادی می‌گردد و سرنوشت ملتی که به این مرتبه از پستی و انحطاط برسد هلاکت و نابودی است.

با نهایت تأسیف در این مقال فرصت کافی برای مثال‌ها و نمونه‌های گوناگون تاریخی وجود ندارد، به این علت به ذکر چند مثال برای توضیح مطلب بسنده می‌کنم.

یونان:

تمدن‌ترین مردم جهان در طول تاریخ ملت یونان است، زنان این قوم در مراحل اولیه‌ی تمدن خود در نهایت ذلت و بدبختی زندگی می‌کردند و این ذلت و بدبختی آن‌ها تمام جوانب اخلاق، قانون، حقوق و روابط اجتماعی آنان را دربر گرفته بود. به عبارت دیگر از حیث اخلاق، حقوق، قانون و سلوک اجتماعی زنان در بدترین حالت زندگی می‌کردند و در جامعه از هیچ مقام و منزلتی برخوردار نبودند و در افسانه‌ها و اساطیر (Mythology) یونانی

از زن به عنوان پاندورا (Pyndora) یاد می‌کردند که مصدر و منبع تمام مصائب و آلام و دردهای انسانی بود، همان طوری که افسانه‌های یهودی حواء همسر آدم عليه السلام را سرچشمه‌ی تمام آلام و شداید و مشکلات بشری می‌دانند و کسی توجه نداشت که افسانه‌های ناپسند و جعلی یهودی در باره حضرت حوا چه تأثیر بد و ناگواری در برخورد یهودیان و مسیحیان با زنان بوجود آورد و موجب شد آنان برای زن هیچ ارزش اخلاقی، قانونی و اجتماعی قائل نباشند. تأثیر اساطیر یونانی و زن خیالی آن (پاندورا) کمتر از تأثیر افسانه‌های یهودی در عقل و ذهن یونانیان نبود، زن نزد آنان موجودی دوزخی و پست و حقیر بود و این اوصاف تمام اعدا زندگی او را فرا می‌گرفت و همه مقامات عالی، عزت، کرامت و شخصیت اجتماعی به مردان اختصاص داشت.

در مراحل اولیه‌ی تمدن و نهضت یونان این وضع و حال زنان جامعه بود و اگر بعضی تغییرات جزئی در آن نمایان می‌گردید به دلیل اشاعه‌ی علم و انتشار انوار تمدن بود که موجب می‌گردید مقام زن نسبت به سابق بهتر و والاتر شود، ولی به هر حال ارزش قانونی و حقوقی او به همان طریق باقی مانده و تغییری نکرده بود. زن به عنوان مربی خانه محسوب می‌شد و وظیفه‌اش نیز در چهار چوب خانه محدود می‌گردید، او در داخل خانه قدرت و تسلط کامل داشت و عفت و پاکی وی پرارزشتین مایملک او محسوب می‌شد و این طهارت و عفت به چشم احترام و اکرام دیده می‌شد. در خانواده‌های اشرف و ثروتمندان حجاب نیز رواج داشت و خانه‌هایشان را به دو قسمت می‌ساختند.

یک قسمت مخصوص زنان بود و قسمت دیگر به مردان اختصاص داشت، زنان اشرف نه در مجالس و محافل شرکت می‌کردند و نه در محلات عمومی ظاهر می‌شدند، ازدواج و فاداری زن به مرد علامت نجابت و شرف و اصالت شمرده می‌شد و این زنان در اجتماع دارای منزلت و مقامی والا بودند. در مقابل، فحشا، فسق و فجور با چشم نفرت و حقارت دیده می‌شد و این وضع در عصری بود که یونان در ابتدای مجد و عنفوان جوانی و قدرت خود قرار داشت و به سوی ترقی و کمال قدم بر می‌داشت، البته شکی نیست که در این عصر مفاسد اخلاقی نیز وجود داشت ولی در یک چهارچوب بسیار محدود و تنگ قرار داشت و

آن قدر که عفت و پاکدامنی از زنان انتظار می‌رفت از مردان انتظار نمی‌رفت و به اندازه‌ی زنان مورد مواخذه و کیفر قرار نمی‌گرفتند. مردان از تخلق به این اخلاق حسنه مستثنی بودند و از آنان انتظار نمی‌رفت که با عفت و پاکدامنی و پاکی معنوی تمام و کمال زندگی کنند، از این رو داشتن کنیز و ازدواج با وی جزئی از عادات اصلی این جامعه به شمار می‌رفت و از آن جدا ناشدنی بود و هیچ کس این کار را بد و ناپسند نمی‌دانست.

پس از مدتی شهوات و امیال نفسانی بر یونان غالب شد و غرائز حیوانی و هوا و هوس آنان را تحت تأثیر قرار داد، تا آنجا که زنان زناکار و کنیزکان در آن اجتماع چنان منزلت بلندی بدست آوردند که مانند آن در تاریخ بشریت دیده نمی‌شود. فاحشه‌خانه‌ها مرکز رفت و آمد همه طبقات اجتماع قرار گرفت، حتی نویسندگان، شعرا و فلاسفه به این مکان‌ها رفت و آمد داشتند و این خانه‌ها مانند خورشید در آسمان علم، ادب و فلسفه می‌درخشیدند و سیارات فلسفه، علم و ادب، شعر، تاریخ و علوم دیگر بدور آن گردش می‌کردند، زنان محوری گشتند که ملت یونان در اطراف آن طواف می‌کرد، نه تنها مجالس علم و ادب تحت ریاست و نظر آنان بر پا می‌گردید، بلکه مشکلات سیاسی نیز در حضور و تحت نظر آنان حل و فصل می‌گشت، و کار آن قدر بالا گرفت که در مسائل مهم و حیاتی که سرنوشت یونان را رقم می‌زد به زنانی مراجعه می‌کردند که حاضر نبودند با یک مرد بیش از یک یا دو شب معاشرت داشته باشند. مردم یونان به صفت زشت دیگری نیز آلوده شدند و آن این که به شدت فریفته و دل‌باخته زیبایی و جمال گردیدند و در گودال رذالت و گمراهی افتادند و در دل‌هایشان آنچنان آتش شهوت زبانه می‌کشید که هیچ خاموشی نداشت، به همین علت آنان مجسمه‌هایی عریان به عنوان هنر می‌تراشیدند و تمام تلاش و سلیقه‌ی خود را در ساختن این مجسمه‌ها به کار می‌بردند. این مجسمه‌های شهوت‌انگیز هر لحظه آنان را تحریک می‌کرد و آنان هیچ فکر نمی‌کردند که تسلیم شهوات شدن و پیروی از آن از دیدگاه اخلاق عملی زشت و ناپسند محسوب می‌گردد. بدین ترتیب معیارهای اخلاقی نزد آنان شروع به تغییر کرد، تا آنجا که علمای اخلاق و فیلسوفان بزرگ آنان، ارتکاب زنا و فحشا را عیب و گناه نمی‌دانستند و کسی را به علت ارتکاب آن مورد ملامت قرار نمی‌دادند،

و به ازدواج و زناشویی به عنوان یک مسأله بی ارزش و غیر مهم می‌نگریستند و ضرورتی برای انجام آن احساس نمی‌کردند، و اگر مردی با زن بیگانه‌ای علناً معاشرت می‌کرد آن را نیز عیب و گناهی قابل توجه نمی‌دانستند. بنابراین، سرنوشت آن‌ها چنین شد که دین‌شان نیز تابع غرائز شهوانی و حیوانی‌شان گشت و در بین یونانیان عبادت افرودیت (Aphrodite) که از جمله زنان افسانه‌ای یونان است رواج یافت. در افسانه‌ها آمده است که افرودیت با آن که همسر یک الهه بود با سه الهه دیگر به طور خصوصی و سرّی رفاقت و معاشرت داشت و علاوه بر آنان با مرد دیگری از عوام الناس نیز رفیق بود و از شکم زن مذکور است که کیوپید (Kupid) الهه حب و دوستی متولد شد و این تولد نتیجه‌ی رفاقت و معاشرت وی با فردی از افراد بشر بود.

ملتی که دارای چنان اخلاق و فقر معنوی و انحطاط روحی باشد که این صفات ناپسند و زشت را به عنوان رمز کمال و ترقی بداند، و حتی فراتر از آن، به عنوان معبود قبول نماید و تمام آداب عبودیت و ذلت را در برابر آن انجام دهد، در باره اخلاق اجتماعی آن چه فکر می‌کنید؟ بدون شک این، درجه‌ای از پستی و انحطاط اخلاقی است که اگر ملتی یک بار در گرداب آن بیفتد، دوباره قدرت برخاستن پیدا نخواهد کرد. مقارن این عصر انحطاط اخلاقی در یونان، بام مارک در هند و مزدک در ایران بوجود آمدند و در بابل نیز فحشا و زنا به چشم تقدیس و احترام دیده می‌شد. از این وضع دیری نگذشته بود که تمدن یونان رو به انقراض گذارد و کارش به جایی رسید که گویا هیچ وجود نداشت. وقتی که عبادت افرودیت در یونان رواج یافت، فاحشه‌خانه‌ها و محلات فسق و فجور به عنوان مراکز عبادت تعیین شدند، کنیزکان زناکار خدمتکار معابد گردیدند و کار زنا به اندازه‌ای بالا گرفت که جزء اعمال دینی و مذهبی قرار گرفت.

پس از مدتی ارضای غریزه‌ی جنسی در یونان شکل دیگری به خود گرفت و کار ناشایست قوم لوط یعنی لواط بین آنان رواج یافت و در میان همه افراد شایع گردید و دیانت و اخلاق نیز آن را با روی باز استقبال کرد. قابل ذکر است که این کار ناشایست در زمان هومیروس و هسیود وجود نداشت و کسی آن را نمی‌شناخت، ولی وقتی تمدن یونان پیشرفت

و ترقی کرد و مردم فریفته و دل‌باخته‌ی زیبایی و زینت و پیروی شهوات گردیدند و آتش غریزه شهوت در آن‌ها شعله‌ور گردید، راه اصلی و مسیر اعتدال را گم کردند و برای اشباع و ارضای این غریزه طریقی را پیش گرفتند که فطرت و طبیعت سلیم از آن نفرت دارد، در این هنگام نقاشان ماهر و مجسمه‌سازان در تصاویر و مجسمه‌هایشان به تحریک این غریزه پرداختند و علمای اخلاق چنین شهادت دادند که لواط، عهد و پیمان دوستی و صداقت بین دو مرد می‌باشد.

هرمودیس و ارسطو جیتن اولین اهالی یونان بودند که در مجسمه‌هایشان برای ملت یونان این رابطه‌ی خلاف فطرت و ناپسند را به تصویر کشیدند و به گمان خود، به این ترتیب بین آن دو مرد رابطه دوستی و محبت را استوار ساختند.

تاریخ گواهی می‌دهد که بعد از این، ترقی و پیشرفت و عظمت و مجد نصیب یونان نشد.

روم:

ملتی که بعد از یونان به اوج عظمت و تمدن رسید روم بود و همان صعود و سقوطی را که قبلاً در ملت یونان مشاهده کردیم، عین آن را در مورد ملت روم نیز می‌توانیم ببینیم. وقتی یونانی‌ها از دوران تاریکی و خشونت و جهل خارج شدند و در صحنه‌ی تاریخ قرار گرفتند، مرد رئیس و سرپرست خانواده بود، او مالک مطلق خانواده و فرزندان او بود و قدرتش گاهی تا اندازه‌ای بود که می‌توانست زنش را به قتل برساند و انجام این کار برایش مجاز بود. هنگامی که این خشونت رو به خاموشی گرایید و آنان گام‌هایی در راه تمدن و پیشرفت برداشتند، شدت این تسلط و حکومت مرد کاهش یافت و کفه‌ی ترازو آهسته، آهسته به اعتدال نزدیک شد. البته آن طوری که حجاب بین یونانی‌ها معمول بود بین رومی‌ها رواج نداشت، ولی نظام اصیل خانواده در آغاز تمدن و عظمت جمهوری روم برقرار بود. مثلاً عفت و پاکدامنی مخصوصاً در بین زنان بسیار به دیده‌ی احترام نگریسته می‌شد و معیار شرف و بزرگی محسوب می‌گردید و سطح ارزش‌های اخلاقی بسیار عالی و بلند بود. به عنوان مثال وقتی یکی از اعضای مجلس پیش روی دخترش همسر خود را بوسیده بود مردم بر او غضب کرده و حکم نمودند که این کار توهین به اخلاق ملی است، حتی اعضای مجلس سنا این

عمل او را با رأی گیری تقبیح و محکوم کردند، آنان معاشرت و مراوده‌ی زن و مرد را بدون عقد، مباح و جائز نمی‌دانستند و این عمل را نمی‌پسندیدند و زنانی در اجتماع دارای قدر و منزلت بودند که مادر خانواده و پاکدامن باشند. اگرچه زنان ناپاک در آن اجتماع وجود داشتند و در روابط نامشروع با مردان دارای نوعی آزادی بودند، ولی عموم ملت روم به زنانی که این اعمال ناشایست را انجام می‌دادند به دیده‌ی حقارت می‌نگریستند، و نه تنها به این زنان، بلکه به مردانی نیز که این اعمال را انجام می‌دادند به دیده‌ی پستی و حقارت نگاه می‌کردند.

با پیشرفت به سوی تمدن و ترقی، دیدگاه رومی‌ها در باره‌ی زن تغییر کرد و این تغییرات تا جایی پیشرفت کرد که به قوانین مربوط به ازدواج و طلاق و دیگر حقوق خانواده نیز سرایت کرد، کار به جایی کشید که همه چیز معکوس و وارونه گردید و عقد ازدواج معنایی جز این نداشت که زن و شوهر قانوناً همسر یکدیگر می‌باشند (Civil Contyact). آنان برای مفهوم اصلی ازدواج و اصل و هدف این رابطه هیچ ارزش و اهمیتی قائل نشدند و اگر توجه کمی هم به آن می‌شد، هیچ به حساب می‌آمد. بنابراین، زن صاحب تمامی حقوق از جمله مالکیت و ارث گردید و برایش چنان آزادی و بی‌بند و باری قائل شدند که پدر و شوهر بر او تسلط نداشت و زنان رومی نه تنها در معاشرت و روابط اجتماعی دارای آزادی کامل بودند، بلکه از نظر مالکیت نیز به مرور زمان قسمت اعظمی از ثروت ملی را بدست آوردند، تا آنجا که به مردان وام با بهره می‌دادند. به این ترتیب مردان غلام زنان سرمایه‌دار خود شدند و اثرات این وضع در میدان عمل و واقعیت کاملاً آشکار شد، لذا طلاق به اندازه‌ی آسان و سهل گردید که با کوچکترین بهانه‌ای رابطه بین زن و مرد قطع می‌گردید.

چنانچه فیلسوف معروف رومی بنام سینکا (۴ قبل از میلاد - ۵۶ بعد از میلاد) کثرت طلاق را بد و ناشایست شمرده و از سرکشی زنان قبیله‌ی خود شکایت نموده و می‌گوید: «در قلمرو روم امروز طلاق چیزی نیست که کسی از آن پشیمان شود و یا از آن شرم و حیا داشته باشد و به اندازه‌ی فراوان شده که زنان عمرشان را با تعداد شوهرانشان می‌سنجند». و یک زن بدون شرم و حیا چندین بار شوهر می‌کرد و این کار عیب شمرده نمی‌شد.

چنانکه مارچل (۴۳-۱۰۴ م) می‌گوید که یک زن ده بار ازدواج می‌نمود. گوونیل (۶۰-۱۴۰ م) می‌نویسد: زنی در مدت پنج سال هشت بار ازدواج کرد و عجیب‌تر از همه این که اسقف گروم (۳۴۰-۴۲۰ م) می‌گوید که او زنی را به یاد می‌آورد که بیست و سه بار ازدواج نموده و آخرین ازدواجش با مردی بود که بیست و یک بار ازدواج کرده بود و آن زن، بیست و دومین زن او به شمار می‌آمد.

سپس کم‌کم نظرشان به روابط نامشروع بین زن و مرد جلب شد و کار به جایی رسید که علمای اخلاق هم زنا را یک موضوع عادی و ساده شمردند و آن را عیب و گناه نمی‌دانستند. مثلاً کاتو (Cato) که از علمای اخلاق سال ۸۴ قبل از میلاد می‌باشد با صدای بلند اظهار می‌کرد که ارتکاب زنا در هنگام جوانی جایز است و سیسرون (Cisron) مصلح مشهور رومی به این معتقد بود که باید جوانان به قیود سنگین اخلاقی پای‌بند نباشند و آزاد و بدون قید و بند زندگی کنند، این نوع نظریات و اعتقادات به این دو شخص محدود نماند و بعد از آنان نوبت به اپیکتیس (Epictetuse) می‌رسد که از جمله فلاسفه رواقیون (Stoies) به شمار می‌آید و در رابطه با اخلاق، سخت‌گیر و جدی می‌باشد، او به شاگردانش به عنوان معلم، مرشد و راهنما چنین می‌گوید: «اگر می‌توانید، پیش از ازدواج از معاشرت و مراوده با زنان اجتناب کنید و اگر کسی نتوانست از شهوت خود جلوگیری کند، بعد از ارتکاب فحشا او را ملامت نکنید». وقتی که آداب اخلاقی و اجتماعی تا این حد در جامعه‌ی روم سقوط کرد، فحشا و انحطاط اخلاقی سر تا سر جامعه را فرا گرفت و زینت و آرایش و برهنگی در آنجا حکم‌فرما گردید، دیوار خانه‌ها از تصاویری پر شد که انسان را به ارتکاب فحشا و پستی دعوت می‌نمود. این وضع به رواج فحشا و زنا منجر شد و زنان خانه‌دار نیز به این کار جلب شدند، این جریان همچنان ادامه داشت تا این که رومیان مجبور شدند در عصر قیصر تایی بیریس (۴-۳۷ م) قانونی را تصویب کنند مبنی بر این که زنان خانه‌دار حق ارتکاب فحشا و زنا را ندارند. نمایش‌نامه‌ی فلورا (Felora) گام بزرگ و موثری در سوق دادن زنان به سمت برهنگی بود و همین‌طور استحمام زنان و مردان در یکجا و در پیش چشم مردم رواج یافت. نوشتن مقالات عشقی و داستان‌های جنسی و نقاشی زنان عریان از جمله سرگرمی‌ها پسندیده

و مقبول شمرده می‌شد و حتی فراتر، تعلیمات و آداب‌ی که مردم در آن روز می‌پسندیدند عبارت بود از مسائل مربوط به برهنگی و روابط جنسی که در طی آن حالات عشق، دوستی، معانقه، بوسه و دیگر روابط بین زن و مرد تعلیم داده می‌شد، این اعمال ظاهر و آشکار انجام می‌شد و هیچ مجاز و کنایه و پرده و حجابی وجود نداشت.

نتیجه‌ی نهایی این غرق‌شدن در شهوات حیوانی و تجاوز از حدود مسائل جنسی باعث شد که دولت مقتدر و پهناور روم از هم پاشید و از بین رفت.

اروپای مسیحی:

بعد از آن، دوران مسیحیت در اروپا آغاز گردید و تصمیم گرفت که با این بی‌بند و باری اخلاقی در جهان غرب به صورت سالم و معقول برخورد نماید. بدون شک در اوایل امر خدمات بزرگ و قابل توجهی در این مورد انجام داد، راه فحشا را بست و به بی‌بند و باری و لجام گسیختگی پایان داد، تمام جوانب زندگی را مورد توجه قرار داد، و مسائل مختلف و مؤثری را برای از بین بردن ریشه‌ی فحشا بکار گرفت، زنان رقاوه و بدکار را از این کار منع کرد و موجب توبه و بازگشت آنان از ارتکاب چنین اعمال فتنه و فسادانگیز شد و تمام کوشش خود را برای ترویج و نشر اخلاق نیک و آداب حسنه و پسندیده بذل نمود، ولی تفکر پدران مسیحی راجع به رابطه‌ی زن و مرد از یک طرف از مسیر اعتدال خارج بود و از سوی دیگر، در صف مقابل فطرت بشری قرار داشت. از جمله نظرات اصلی و اساسی آنان این بود که زن سرچشمه‌ی همه گناه‌ها و ریشه و اساس پلیدی‌ها و زشتی‌ها است و وجود او موجب تحریک مرد به گناه است. بنابراین، زن برای مرد دری از درهای دوزخ و آتش است و تمام گناهان از او منشأ می‌گیرد و این گناه و شرمندگی برای او کافی است که زن می‌باشد و باید از زیبایی و جمال خود نیز شرم داشته باشد که آن هم سلاحی است از اسلحه‌ی ابلیس که هیچ سلاحی با آن نمی‌تواند برابری کند. بنابراین، بر زن لازم و واجب است که همیشه بخاطر این گناه کفاره بدهد؛ زیرا او کسی است که باعث شقاوت و بدبختی در روی زمین گردیده است.

چنانچه ترتولیان (Tertullion) که از بزرگان و صاحب‌نظران مسیحیت در باره‌ی زن است چنین می‌گوید: «زن راه دخول شیطان در وجود انسان است، زن بود که مرد را به خوردن از درخت ممنوعه وادار کرد و اوست که قوانین الهی را می‌شکند و تغییر می‌دهد و چهره‌ی مرد را بد جلوه می‌دهد».

و همچنین کرای سوستیم (Chry Sostem) که از علمای بزرگ دین مسیحی است در باره‌ی زن چنین می‌گوید: «زن بشری است که انسان‌گریزی از آن ندارد، او وسوسه فطرت، آفت مورد پسند، خطر خانه و خانواده، معشوقه‌ی کشنده و مصیب و آتش برافروخته شده است».

خلاصه این که نظریه‌ی دوم آنان در باره‌ی زن این است که رابطه بین زن و مرد اگرچه از طریق عقد رسمی و مشروع باشد باز هم پلید و ناشایست است و باید از آن دوری شود. این طرز فکر اخلاقی که قبلاً به واسطه‌ی فلسفه اشراق (Neo-Platonism) در اروپا ریشه عمیقی دوانیده بود به وسیله مسیحیت به آخرین درجه شدت خود رسید و به این ترتیب تجرد و عدم ازدواج معیار بزرگی و شرف گردید و زندگی خانوادگی و ازدواج نشانه عدم اخلاق و پستی فطرت و طبیعت شمرده می‌شد و تجرد و عدم ازدواج و عدم سروکار با زن، از علائم تقوی و بلندی فطرت و پاکی طبیعت به حساب می‌آمد. هرکس می‌خواست که زندگی آبرومندانه و پاکی داشته باشد باید هیچ وقت ازدواج نمی‌کرد و یا حداقل با زن خود روابط جنسی برقرار نمی‌کرد، همچنین در کنفرانس‌ها و مجالس عمومی دینی، قوانینی وضع کردند که راهبان کلیسا نباید با زنانشان در محل خلوت بنشینند، اگر زن و شوهری بخواهند همدیگر را ببینند باید در حضور مردم باشد و یا حداقل دو مرد بیگانه حضور داشته باشند و در تقییح و محکوم کردن رابطه‌ی جنسی بین زن و مرد از هیچ کوششی دریغ نکردند، بطور مثال یادآور می‌شویم که در بین آنان چنین مرسوم بود که اگر زن و شوهر در شب یکی از اعیاد و جشن‌ها با هم همبستر می‌شدند لازم بود که برای شرکت در جشن یا عید اجازه بگیرند، گویا آنان گناهی را مرتکب شده بودند که بخاطر آن حق شرکت در مراسم مقدس دینی از آنان سلب می‌شد، تأثیر این رهبانیت به حدی رسید که رابطه بین افراد خانواده‌ها تیره

گردید و حتی رابطه‌ی مادر و پسر را نیز تحت تأثیر قرار داد و هر رابطه و خویشاوندی که به علت ازدواج ایجاد شده بود، گناه و پلید شمرده می‌شد. این دو نظریه نه تنها از دیدگاه اخلاق و اجتماع قدر و منزلت زن را پایین آورده بود بلکه در وضع قوانین مدنی تا اندازه‌ای تأثیر گذارد که از یک طرف زندگی زناشویی برای زن و مرد تیره و تار گردید و از طرف دیگر زن در تمام جوانب زندگی منزلت و قدر خود را از دست داد، نتیجه این وضع این شد که هر قانونی که در جهان غرب تحت تأثیر مسیحیت وضع گردید خصوصیات زیر را دارا بود:

۱- از نظر اقتصاد، زن را کاملاً تحت تسلط مرد قرار داده، حقوق او را از نظر ارث محدود گردانیده است، حق مالکیت زن بسیار اندک است تا حدی که همه درآمدهای کسب و کار او و همه ثروت و دارائی او جزء دارایی شوهر به حساب می‌آید.

۲- اگر اختلافی بین زن و شوهر به هر شکل و اندازه‌ای ایجاد شود، در هیچ حالت طلاق بین زن و شوهر جائز نیست و اگر زندگی بین زن و شوهر مجسمه‌ی عذاب و تنفر هم بود، دین و قانون، هر دو حکم می‌کردند که آنان باید به زندگی زناشویی ادامه می‌دادند، در بعضی حالت‌های استثنائی و هنگامی که تنفر و دشمنی به نهایت می‌رسید طلاق اجازه داده می‌شد، البته به شرطی که در آینده برای خود همسری انتخاب نکنند و زندگی زناشویی جدیدی تشکیل ندهند. حقیقت این است که این طرز برخورد ضرر بیشتری داشت؛ زیرا این زن و شوهر در آینده بیش از دو راه نداشتند، یا رهبانیت را باید اختیار می‌کردند و یا این که تا آخر زندگی به فسق و فجور مشغول می‌شدند.

۳- همچنین اگر زن و مردی بعد از وفات همسرشان دوباره ازدواج می‌کردند، بزرگترین ننگ و عار برای آنان به شمار می‌رفت و این کار از جمله گناهان کبیره بود. این ازدواج نزد علمای مسیحی گردن‌نهادن به شهوات حیوانی و ارتکاب فحشا محسوب می‌شد و از ازدواج دوم به عنوان زنا‌ی مهذب یاد می‌کردند، ولی راهبران کلیسا طبق قانون کلیسا حق ازدواج نداشتند و قانون مدنی عام نیز در بعضی شهرها به آنان اجازه ازدواج نمی‌داد و شهرهایی که

قانون مدنی به آنان اجازه ازدواج می‌داد شهرهایی بودند که افکار عمومی تحت تأثیر فکر دینی قرار نداشت.

اروپای نوین:

وقتی که فلاسفه و دانشمندان اروپایی در قرن هجدهم به دفاع از حقوق فرد پرداختند و دروازه‌های حریت و آزادی فردی را به روی افراد گشودند، در جامعه اروپایی تمدن فاسدی حکومت می‌کرد، این حکومت از اتحاد و ترکیب نظام اخلاقی، فلسفه‌ی زندگی مسیحیت و نظام فئودالیزم (Feudal System) تشکیل شده بود، این سه عامل خارجی روح بشریت را به قیود سنگین و غیر طبیعی محدود ساخته و تمام راه‌های پیشرفت و ترقی را به رویش بسته بودند. نظریاتی را که علمای نوین اروپا و صاحبان تفکر جدید این قاره برای از بین بردن این نظام فاسد و ایجاد نظام جدید پیشنهاد کرده بودند، به شکل انقلاب کبیر فرانسه عرض اندام کرد، بعد از آن چرخ تمدن و فرهنگ مذکور مطابق نظریات و ارشادات این علما و صاحبان تفکر حرکت می‌کرد، تا آن که بعد از گذشت زمان و گردش روزگار به شکل موجود فعلی درآمد، تمام کارهایی که در ابتدای این تمدن و نهضت جدید برای نجات زن از گرداب ذلت و پستی انجام می‌دادند، در زندگی اجتماعی دارای اثرات مثبت و پسندیده‌ای بود، در نتیجه از شدت و سختی قوانین طلاق کاسته می‌شد و حقوق اقتصادی و مالی سلب شده زنان به آنان برگردانده می‌شد و افکاری که قائل به ذلت و خواری زنان بود، کم‌کم اصلاح می‌گردید. قوانین زندگی خانوادگی که در حقیقت زنان را در مرتبه‌ی کنیزان قرار داده بود تغییر یافت و بدین ترتیب دروازه‌های تعلیم و تربیت برای زنان مانند مردان گشوده شد و حق تعلیمات عالی به ایشان اعطاء گردید. استعداد و لیاقت زنان که در گذشته در اثر قوانین جاهلیت در زیر پرده‌های ظلمت و تاریکی پنهان شده بود دوباره شکوفا و نمایان گشت و امور خانه و خانواده و سر و سامان دادن به زندگی و سرپرستی خانواده و بهبود وضع آن به آنان سپرده شد، پیشرفت بهداشت عمومی، تربیت نسل جدید، پرستاری مریضان، شکوفایی نظام خانواده و روابط و مسائل خانوادگی، همه و همه از نتایج اولیه‌ی این نهضت بود که به علت تمدن جدید اروپا در بین زنان پیدا شد، ولی نظریات و افکاری که این حرکت از آنجا

سرچشمه می‌گرفت از اول افراطی و دور از اعتدال بود. این روحیه در قرن نوزدهم شدت یافت و هنوز قرن بیستم فرا نرسیده بود که نظام اجتماعی غرب به نهایت و آخرین درجه‌ی افراط رسید و از اعتدال کاملاً بدور ماند. نظرات اساسی و اصولی که بنیان اجتماعی تمدن جدید اروپایی را تشکیل می‌دهند تحت سه عنوان مطالعه می‌کنیم:

۱- مساوات بین زن و مرد.

۲- آزادی زنان در امور زندگی (Economic Independence).

۳- اختلاط و آمیزش مطلق بین زن و مرد.

نتیجه پایه‌گذاری اجتماع بر طبق این نظریات سه‌گانه این شد که:

۱- آنان از معنی مساوات چنین فهمیدند که باید زن و مرد در حقوق بشری و ارزش اخلاقی مساوی باشند و زن در زندگی اجتماعی همان اعمالی را انجام دهد که مرد انجام می‌دهد و همانطور که در سابق مردان از قیود اخلاقی آزاد بودند، زنان نیز از همان بی‌بند و باری برخوردار گردیدند.

این برداشت غلط از مساوات بود که زن را از ادای وظیفه‌ی فطری و طبیعی‌اش که بقا و ادامه‌ی نسل بشر است نه تنها غافل بلکه منحرف ساخت و تمام ابعاد وجودی او را حرکات و اعمال سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به خود مشغول ساخت و شخصیت فطری او را از بین برد. موضوع انتخابات، وظایف رسمی، رقابت با مردان در امور تجارت و صنایع آزاد، شرکت در مسابقات ورزشی، تئاتر، مجالس رقص و لهو و لعب و دیگر اسباب تفریح که دستاوردهای این تمدن ظاهر فریب می‌باشند و حیا مانع ذکر آن‌ها می‌گردد، بر احساسات، عواطف و ادراکات او غلبه کرد و او را از وظیفه‌ی اصلی و طبیعی‌اش باز داشت و او را از انجام برنامه زندگی که قبول تکالیف زندگی زناشویی، تربیت اطفال، سر و سامان دادن و خدمت به خانواده بود به طور کلی باز داشت و حتی فراتر از آن، این وظایف را که وظایف اصلی و فطری‌شان بودند در نظرش بد و دگرگون جلوه داد، نتیجه‌ی این وضع چنین شد که نظام خانواده که اساس و پایه‌ی تمدن شمرده می‌شد، در تمدن غرب از بین رفت و این نظام که مایه‌ی قدرت علمی، نشاط و آرامش روحی انسان بود چنان از بین رفت که نام و اثری از

آن باقی نماند، ازدواج که یگانه راه صحیح و سالم تعاون و همکاری زن و مرد در خدمت به اجتماع و تمدن محسوب می‌شد، از تار عنکبوت هم سست‌تر و ضعیف‌تر گردیده و از طرف دیگر مسأله تنظیم خانواده و جلوگیری از بارداری هم با کشتن فرزندان و سقط جنین شروع شد. تفکر غلط مساوات بین زن و مرد، مساوات اخلاق فاسد و انحرافی را نیز بین آنان ایجاد کرد و زنان به چنان اعمال فاسد و پلیدی دست زدند که مردان قبلاً از ارتکاب آن‌ها خودداری می‌نمودند، ولی زنان و دختران تمدن جدید غرب از انجام آن حیا و شرم نداشتند.

۲- استقلال زنان در امور زندگی و مسائل اقتصادی باعث بی‌نیازی آنان از مردان گردید، قاعده و رسم قدیم این طور بود که مرد در بیرون خانه کار می‌کرد و زن مشغول تدبیر امور منزل می‌گردید، ولی این نظریه در عصر جدید تغییر کرد و زن و مرد هر دو به کار پرداختند، و هتل‌ها و شرکت‌ها جای خانه را گرفتند. بنابراین، بعد از انقلاب دیگر رابطه و نیازی به جز ارضای غریزه‌ی حیوانی و شهوت بین زن و شوهر باقی نمانده بود تا باعث شود آنان زندگی خانوادگی و زناشویی داشته باشند و کاملاً ظاهر و آشکار است که فقط ارضای شهوت حیوانی، زن و مرد را مجبور نمی‌سازد که در یک خانه زندگی نمایند و زندگی زناشویی مستمر و همیشگی دارا باشند؛ زیرا زنی که خودش کار می‌کند و همه کارهای خودش را انجام می‌دهد در زندگی روزمره‌اش به سرپرست و قیم نیاز ندارد و هیچ وقت حاضر نمی‌شود که فقط به خاطر ارضای شهوت از مردی فرمان ببرد و با او در زندگی همراه باشد، او به خود می‌گوید: برای چه با چنین مردی زندگی کند؟ و چرا خود را بی‌خود و بی‌فایده به تحمل قیدهای اخلاقی و بار سنگین قانون مجبور سازد؟ و چرا مسئولیت خانواده و منزل به دوش او باشد؟

وقتی مساوات اخلاقی تمام مشکلات و موانع را برداشته است و راه فسق و فجور را هموار ساخته است، چرا راه آسان و کوتاه لذت و سرور و آزادی را رها کند و راه کهنه و قدیمی را که مملو از مسئولیت‌ها، مشقات و قربانی‌ها است بپیماید؟ در ضمن، تفکر معصیت و گناه نیز با از بین رفتن دین در اذهان رنگ باخته است و از طرف اجتماع هیچ خطری احساس نمی‌شود؛ زیرا به جای این که فاجر و فاسق را توبیخ کند از او بخاطر این کارش با آغوش باز

استقبال می‌کند. آخرین چیزی که این نوع زنان از آن خوف دارند، فرزندى است که از این طریق به وجود می‌آید، ولی وسایل و ابزاری که در این اواخر ابداع شده است این خوف و هراس را نیز از بین برده است. ابتدا از وسائل جلوگیری از بارداری استفاده می‌شود و اگر موثر واقع نشد سقط جنین انجام خواهد شد و باز اگر ممکن نگردید در نهایت، کشتن آن نوزاد در تاریکی شب و یا انداختن او به آن طرف دیوار، آخرین راه خواهد بود و اگر عاطفه و مهر مادری - چه عاطفه‌ی زشت و پلیدی - او را از این کار باز دارد، برای آن زن هیچ اشکالی ندارد که مادر یک فرزند غیر قانونی باشد؛ زیرا جامعه به علت ارضای شهوانی خود این احترام را برای آن مادر باکره و فرزند غیر قانونیش قائل هستند که آنان را با کلمات شرم‌آور از رده خارج ن سازند و محیط نیز چنان در دل‌ها تأثیر کرده که اگر کسی آنان را به خاطر این اعمال سرزنش کند، او را مرتجع، عقب مانده و ضد تمدن می‌دانند.

این وضع بود که بنیان اجتماعی غرب را از اساس و پایه متزلزل ساخت و در هر مملکت غربی صدها هزار زن و دختر بی‌شوهر، بدون حیا و شرم دست به فحشا می‌زنند، تعدادی از آنها بر اساس محبت و عاطفه زودگذر ازدواج می‌کنند و چون بین زن و شوهر به جز رابطه‌ی جنسی هیچ رابطه و پیوند دیگری وجود ندارد که آنان را وادار به پذیرش زندگی خانوادگی و مسئولیت‌های زناشویی نماید، این نوع ازدواج‌ها بسیار سست و ضعیف می‌باشند؛ زیرا زن و شوهری که به یکدیگر احتیاج نداشته باشند راضی نمی‌شوند که یکدیگر را رعایت کنند و در مقابل یکدیگر کوتاه بیایند، تا زمانی که محبت و شیفتگی بین آنان شدید است، اختلاف بین آنان بسیار کم و اندک می‌باشد، ولی با خاموش شدن شدت غریزه‌ی جنسی و ظهور مشکلات زندگی زناشویی، زن و شوهر از یکدیگر سرد می‌شوند و طلاق بین آنان جدایی می‌افکند. این مسائل موجب شد که مفاسدی چون جلوگیری از بارداری، سقط جنین، کشتن فرزندان، کمی فرزندان شرعی و ازدیاد فرزندان زنازاده بوجود آید و گسترش و کثرت فحشا، فرهنگى و شیوع امراض مسری و خطرناک و انواع و اقسام دردها و مشکلات اجتماعی دیگر از این رهگذر عرض اندام نمود.

۳- فراوانی اختلاط و آمیزش بدون قید و شرط بین زن و مرد سبب شد تا آرایش، نمایش زینت‌ها و بی‌بند و باری در زنان زیاد شود، زیرا جاذبه‌ی جنسی (Sexual Attraction) بین زن و مرد دارای قدرت و کشش غیر قابل انکاری است و اختلاط دو جنس و دستیابی آسان به جنس مخالف بدون پذیرش مسئولیت‌ها و مشکلات، این قدرت و کشش را شدت بسیار بخشیده است. به این ترتیب این محیط مختلف، غریزه‌ی نو و جدیدی در هر دو جنس ایجاد می‌کند که غریزه‌ی خودآرایی و تبرج است، توضیح این که یکی از طرفین خود را تا آخرین حد ممکن می‌آراید و تزئین می‌کند تا جنس مقابل را به سوی خود جلب کند و جذب سازد، چون طبق تفکر اخلاقی حاکم بر اجتماع تجمل و آرایش نه تنها عیب و گناه شمرده نمی‌شود بلکه خوب و پسندیده به حساب می‌آید. بنابراین، آرایش، تجمل و تزئین به آخرین حد لجام گسیختگی و بی‌بند و باری رسید، تا این که حالت و وضع موجود تمدن غرب بوجود آمد و هم اکنون نیز غریزه‌ی تجمل و آرایش به صور مختلف در زنان رو به گسترش و توسعه است، تا اندازه‌ای که زنان به لباس‌های چسبان و جذاب، وسایل زینت و آرایش، زیور آلات، عطر و پودر و استعمال رنگ‌های مختلف قناعت نکرده پای را فراتر از آن می‌گذارند و می‌خواهند که جسم‌شان را کاملاً برهنه و بدون هیچ پوشش و لباس به دیگران نشان دهند و این وضع زنان در غرب است، مردان در مقابل این برهنگی و آرایش و تجمل زنان شوق و علاقه‌ی تازه‌ای در خود احساس می‌کنند و شهوت و غریزه‌ی حیوانی آنان با دیدن این مناظر تحریک‌آمیز جدیدتر و قویتر می‌باشند، آنان مانند شخص مسمومی می‌باشند که هر لحظه عطش و تشنگی‌شان رو به افزایش است و هر اندازه آب می‌خورند بیشتر تشنه می‌شوند. بنابراین، آنان همیشه در فکر اسباب و لوازم جدیدی هستند که آتش شهوت و تمایلات حیوانی را خاموش سازند ولی هیچ وقت به آرامش و آسودگی دست نمی‌یابند، این همه عکس‌های لخت و برهنه، ادبیات بی‌عفت، داستان‌های فتنه‌انگیز جنسی، رقص خانه‌ها، نمایش‌های سرشار از احساسات و فیلم‌های بی‌بند و بار نمونه‌ای بارز از سعی و کوشش آن‌ها برای خاموش ساختن آتش شهوت است، ولی در حقیقت این ابزار و محیط و زندگی اجتماعی، آتش این غریزه را شعله‌ورتر و تیزتر می‌سازد، این مرض کشنده - غلبه‌ی شهوت

— در بنیان اجتماع غرب رخنه کرده است و با سرعت هرچه بیشتر حیات و زندگی اجتماعی آن‌ها را به هلاکت و نابودی تهدید می‌کند. تاریخ گواهی می‌دهد که این مرض در هر جامعه‌ای که سرایت کرده و در بینشان انتشار یافته، آن جامعه به هلاکت رسیده است؛ زیرا این مرض تمام قوای عقلی و جسمی را از بین می‌برد و مانع پیشرفت و ترقی انسان می‌گردد، او به آرامش روحی و فکری که تنها راه دستیابی به اعمال نیک است دست نمی‌یابد و تا وقتی که محیط را شهوت و غرایز حیوانی احاطه کرده باشد و در هر طرف وسائل تحریک و فریفتگی فراهم باشد و در اثر عکس‌های برهنه، موسیقی‌های هیجان‌انگیز، فیلم‌های تحریک‌انگیز، رقص‌های فریبنده، منظره‌های جذاب و آرایش‌های دلفریب، اختلاط و آمیزش بدون قید و شرط بین دو جنس مخالف موجود باشد، خود آنان و نسل آینده نمی‌توانند در میان این تحریک و هیجانات به فضایی آرام، متعادل و سالم که برای تربیت و تقویت قوای عقلی و فکری ضروری است، دست یابند. آنان هنوز به کمال بلوغ و جوانی نرسیده‌اند که غول شهوت و دیو سیاه غریزه‌ی شیطانی برایشان غلبه می‌کند و آنان را مانند برده و غلام تحت تأثیر خود قرار می‌دهد و آنان ناخود آگاه به پای غول می‌افتند و هرگز قدرت رهایی از چنگال او را نمی‌یابند.

کوتاهی فکر بشری:

این بیان مختصر که در بردارنده‌ی واقعیات سه هزار ساله است در قسمت بزرگی از این کره‌ی خاکی بوقوع پیوسته است که در گذشته زادگاه دو تمدن بزرگ تاریخ بشریت بشمار می‌رفت و ستاره‌ی آن‌ها بار دیگر در آسمان دنیای تمدن درخشید، نظیر این تحولات و حوادث تاریخی در مصر، بابل و فارس نیز بوقوع پیوسته است و وطن ما یعنی نیم قاره‌ی هند نیز در رابطه با زن از افراط و تفریط بی‌نصیب نمانده است؛ زیرا از یک طرف دیده می‌شود که زن نزد شوهر مانند یک کنیز و برده می‌باشد و شوهر نقش مالک و معبود را بازی می‌کند (در هنگام دختر بودن مانند برده‌ی پدر و هنگام ازدواج مانند کنیز و برده با او رفتار می‌شود) و هنگامی که شوهرش می‌میرد در آتش مرگ وی می‌سوزد و از حقوق مالکیت و ارث محروم می‌گردد و طبق قوانین ازدواج، با وجود این که خود رضایت ندارد، مجبور است

عنان زندگی خود را به یکی از مردان تسلیم کند و بعد از آن تا پایان زندگی نمی‌تواند از دست آن مرد خلاص شود، زن خود را سر تا پا گناه و سرچشمه پستی و انحطاط روحی و اخلاقی می‌داند و به عنوان یک موجود مستقل و آزاد شناخته نمی‌شود و اگر از سوی مردان به او توجه می‌شود، این توجه و دلسوزیشان فقط برای این است که او را وسیله‌ی ارضای شهوات حیوانی می‌شمارند، مرد هوسران و شهوت‌پرست طوری او را رهبری می‌کند که او از میدان زندگی به بی‌راهه می‌رود و چنان راه را گم می‌کند که تا آخر زندگی نمی‌تواند راه نجاتی بیابد و چون زن گمراه می‌گردد، ملت هم همراه او گمراه می‌شود.

به طور مثال روش‌های دینی هندوها از قبیل تقدیس آلت تناسلی زن و مرد (لنگک و بونی) و عبادت مجسمه‌های عریان در حال اجرای عمل جنسی، احترام به خدمتکاران زناکار معابد (Religious Prostitutes)، اختلاط زن و مرد در جشن هولی و غسل دادن مردم در آب‌های مقدس که کم مانده است برهنه صورت بگیرد، این اعمال چیست؟ دلایل آن کدامند؟ و چه چیز را به مردم یاد می‌دهند؟ تمام این سنت‌های غلط در حقیقت آثار سوء حرکت بام مارکی است که در هند مانند وبا انتشار یافته است، همانطور که پیش از آن در بابل، فارس، روم و یونان شیوع یافته بود و این طرز فکر هند را چندین قرن در عقب ماندگی و انحطاط نگهداشت.

اگر شما در این توضیحات تاریخی مختصر دقت و تفکر نمایید بوضوح در می‌یابید که انسان در باره‌ی زن از یافتن راه وسط و مسیر صحیح و پیمودن آن عاجز و ناتوان مانده است. مسیر صحیح در مورد زن تنها این نیست که زمینه برایش آماده گردد تا همه لیاقت و استعدادش را در راه ترقی و پیشرفت تمدن بکار اندازد و به او اجازه داده نشود که با فساد و انحطاط اخلاقی موجب نابودی جهان انسانیت گردد، بلکه در کنار آن لازم است که برای تعاون و همکاری زن و مرد برنامه‌ی صحیحی ریخته شود تا زن در صحنه‌ی زندگی و کارهای سودمند و مفید برای پیشبرد تمدن حضور داشته باشد، ولی بشر این مسیر صحیح را از قرن‌ها پیش گم کرده و از یافتن آن ناکام مانده است، گاهی چنان طریق تفریط در پیش گرفته که این نصف جامعه را ندیده انگاشته است و گاهی چنان افراط کرده که پاره‌ای از

انسانیت را با تمام وقاحت و بی‌شرمی به بی‌بند و باری و فجور می‌کشاند و آن را در گرداب گمراهی و ضلالت می‌اندازد. مسیر صحیح، امروز کاملاً از بین نرفته است و اگر کسی طالب آن باشد می‌تواند آن را بیابد، ولی مردم به دلیل این که از هزاران سال این افراط و تفریط را دیده و شنیده‌اند و دچار سرگردانی و حیرت گردیده‌اند اگر حقیقت را با چشم سر نیز ببینند آن را نخواهند شناخت، در حالی که فطرت و طبیعتشان آن را خواهان است. عجیب‌تر این که ممکن است بعضی افراد به جای این که این روش‌های زشت را مورد سوال قرار دهند برعکس، فطرتشان را بد و ناهنجار شمرده و تمسخر و استهزاء نمایند و مورد سوال قرار دهند و کسی را که به بازگشت به فطرت و طبیعت بشری دعوت کند مورد استهزاء و تمسخر قرار می‌دهند، برای روشن شدن مطلب مثالی می‌آوریم، فرض کنید کودکی در معدن ذغال سنگ متولد شده است و در آنجا به سن جوانی رسیده باشد، فضای تنگ و تاریک معدن در نظر او روشن و هوای آنجا سالم و آزاد به نظر می‌رسد، حال اگر این شخص را از محیط تنگ معدن به فضای وسیع روی زمین بیاورید، در برخورد اول با ترس و وحشت به اطراف می‌نگرد، ولی انسان هرچند دارای محیط و تربیت فاسد باشد باز هم انسان است و تا کی می‌تواند بین سقف سیاه و آسمان پر از ستاره‌های درخشان فرق نگذارد؟ و تا کی می‌تواند بین هوای محبوس معدن و هوای طبیعی آزاد روی زمین تفاوت نگذارد؟

موقعیت مسلمانان در عصر حاضر

اگر در دنیا کسی صلاحیت گرفتن دست انسان حیرت زده بین افراط و تفریط را داشته باشد و بتواند او را به صراط مستقیم و راه راست هدایت کند، قطعاً همین مسلمان خواهد بود؛ زیرا مسلمان تنها کسی است که کلیدهای حل تمام مشکلات را الله متعال در دست او گذاشته است، ولی با کمال تأسف و از بخت بد انسانیت، آن کسی که چراغ را در دست دارد، خود در تاریکی و ظلمت به سر می برد و در آن تاریکی بر زمین افتاده است و بی هدف دست و پا می زند و به جای این که دیگر بندگان خدا را راهنمایی و هدایت کند خودش دنباله رو هر گمراهی و تباهی است، احکام و قوانین مربوط به حجاب در حقیقت مشتمل بر مهمترین اجزای قانونی اجتماع اسلامی بوده، و در صورتی که این احکام در جای صحیح و مناسب خود قرار گیرد، سپس هر فرد با بصیرت سالم و فطریش در آن تدبیر و تفکر کند و آثار آن را با چشم حق بنگرد، بدون درنگ و بدون کوچکترین شک و تردید اعتراف می کند که این احکام تنها راه ممکن است که اعتدال و سلامت زندگی اجتماعی را تضمین می کند، اگر مجموعه ای احکام اسلامی در زندگی عملی به صورت صحیح و درست پیاده گردد، این دنیای پر از جنگ و آشوب خیلی زود به سرچشمه ی صلح و آرامش می رسد و داروی امراض اجتماعی را پیدا می کند و به جای این که از این احکام و دستورات متنفر باشد و مورد سوال قرار گیرد، امراض و دردهای خود را با آن مداوا می نماید، ولی چه کسی مسئول این کار مهم و با ارزش است؟ زیرا کسی که صلاحیت اجرای این مسئولیت را دارا می باشد، خود از مدت ها قبل به این امراض دچار می باشد، لذا لازم است که پیش از بحث در این موضوع کیفیت مرض را بررسی کنیم.

سوابق تاریخی:

در اواخر قرن هیجدهم و اوائل قرن نوزدهم، هجوم استعمار غربی به کشورهای اسلامی شروع شد و هنوز مسلمانان از خواب غفلت بیدار نشده بودند که استعمار از مملکتی به مملکت دیگر نفوذ کرد و شرق و غرب ممالک اسلامی را فرا گرفت و هنوز قرن نوزدهم از

نیمه نگذشته بود که اکثریت کشورهای اسلامی غلام و برده‌ی اروپای غربی گردیدند. این اولین باری بود که مسلمانان به بردگی آن‌ها تن در دادند و قبل از آن هیچگاه تحت تسلط بیگانه قرار نگرفته بودند و غلام و برده‌ی کسی واقع نشده بودند، وقتی که این حرکت به کمال خود رسید، آثار و علائم بیداری در مسلمانان ظاهر گردید و چون چشم باز کردند خود را کاملاً گرفتار و دربند یافتند و از هر طرف محاصره شده بودند، آن قدرت و عظمتی که سابقاً داشتند از بین رفته بود و آن افتخارات اسلامی، عزت، سیادت و شہامت را از دست داده بودند، آنان حال شخص مستی را داشتند که تازه شروع به تفکر نموده است و در همان حال ضربات شدیدی از طرف دشمن بر سر و روی آنان وارد می‌شد، مسلمانان در این حال از عللی بحث می‌کردند که باعث غلبه و برتری غربی‌ها بر آنان شده بود، اما به علت این مستی قدرت تعقل و اندیشه‌ی آنان از بین رفته بود و بنابراین، نمی‌توانستند درست فکر کنند و تفکر و تعقل‌شان مختل شده بود، از یک طرف در خود احساس ضعف و حقارت می‌کردند و می‌خواستند این وضع دگرگون شود و از طرف دیگر راحت‌طلبی، سستی و ضعف آنان را وادار کرده بود، برای ایجاد دگرگونی و تغییر این اوضاع و احوال، آسانترین و نزدیکترین راه را پیمایند. از جانب دیگر به سبب این که عقل و فکرشان مدت درازی بیکار مانده بود، نمی‌توانست درست فکر و بررسی کند و قدرت شعور و ذکاوت آنان از بین رفته بود، بعلاوه همانطور که از خصوصیات ملت‌های شکست‌خورده است، آنان را وحشت و هراس فرا گرفته بود، با توجه به دلایل فوق، طرفداران اصلاح احوال مسلمین دچار سردرگمی‌های فکری و عملی گردیدند و اکثریت آنان فکر نمی‌کردند که اروپا تا این اندازه در امور مادی پیشرفته و خودشان به این اندازه عقب افتاده باشند.

ولی کسانی که حقیقت را می‌دانستند، به همت بلند عزم راسخ و روحیه‌ی جهاد نیاز داشتند تا برای نجات خود تمام این مشکلات و مسئولیت‌ها را متحمل شوند، ولی ترس و هراس، هردو گروه فوق را به یک اندازه فرا گرفته بود و چون آنان با این عقل مریض و فکر شکست‌خورده در صدد اصلاحات و پیشرفت بودند، برای نجات از این حالت و رسیدن به مقصود راهی جز این ندیدند که در زندگی روزمره‌شان تمام مظاهر تمدن غربی را تقلید

کنند. آنان مانند آینه‌ی صافی بودند که در خیال و رؤیا باغ‌های سبز و سرخ را می‌دیدند، ولی در حقیقت رؤیا و گمانی بیش نبود.

بردگی فکری:

در این دوران بحرانی بود که ملل اسلامی تقلید از لباس پوشیدن، آداب اجتماعی و همه اعمال ملل غربی را شروع کردند، حتی این تقلید تا اندازه‌ای گسترش یافت که نحوه‌ی راه رفتن و حرف زدن را نیز تحت تأثیر قرار داد و جامعه‌ای مسلمان تصمیم گرفتند به سبک و شکل غربی باشند سپس به علت گسترش تجدد و نوگرایی بدون توجه به عواقب آن، مادیگرایی و پوچ‌گرایی را نیز پذیرفتند و معتقد شدند که از واجبات روشنفکر بودن این است که شخص باید به پختگی و کمال تمام چیزهای که از غرب می‌رسد اعتراف داشته باشد چه آن فکر، خام و بی‌ارزش باشد یا پخته و کامل، بدین ترتیب قمار، شراب، لاتاری و دیگر فرآورده‌های تمدن غربی را با روی خوش استقبال کردند و سپس درست تمام اعمال و عقاید غربی در اخلاق، آداب، اجتماع، سیاست، قانون و زمینه‌های دیگر را پذیرفتند. حتی در ایمان و عبادت نیز پیرو و تابع آنان گردیدند و تمام این چیزها را بدون درک و شعور و بدون کوچکترین انتقاد و اعتراف پذیرفتند، گویا این تعالیم از سوی خداوند حکیم و دانا نازل شده است و نمی‌توان در مقابل آن هیچ مقاومتی کرد و بدون اراده و شعور می‌گفتند که ما ایمان آورده‌ایم: آمنا. مسلمانان به جایی رسیدند که به پیروی از دشمنان دیرینه‌ی اسلام همه وقایع تاریخ اسلام، احکام شریعت و تعالیم کتاب و سنت را به نظر تحقیر و ننگ می‌نگریستند و کوشش می‌کردند که این ننگ را از وجودشان دور سازند، غریبان زبان به اعتراض از جهاد می‌گشودند و مسلمانان به پیروی از آنان می‌گفتند: بله، ما به جهاد کاری نداریم، ما از این غارت و وحشی‌گری به خدا پناه می‌بریم، غریبان به نقد بردگی و برده‌داری پرداختند، مسلمانان در جواب اظهار داشتند که بردگی از اصل و اساس نزد ما حرام و ناروا است، تعدد زوجات مورد اعتراض قرار گرفت و غریبان می‌گفتند که باید زن و مرد در تمام جوانب زندگی برابر و مساوی باشند و مسلمانان با نظریه‌ی آنان موافقت کرده گفتند: قانون اصلی دین ما نیز همین است، آن‌ها احکام ازدواج و طلاق را مورد حمله قرار دادند و در مقابل،

گروهی از مسلمانان به تعدیل و تغییر این احکام پرداختند، چون اسلام را به مخالفت با هنرهای زیبا متهم ساختند، طائفه‌ای از مسلمانان در پاسخ گفتند: اینطور نیست بلکه اسلام خود از لحظه‌ی طلوع تا امروز به رقص، موسیقی، عکاسی و مجسمه‌سازی توجه داشته و این امور را مورد تشویق و حمایت قرار داده است.

پیدایش مسئله‌ی زیر سوال بردن حجاب:

این دوره از زشت‌ترین و شرم‌آورترین ادوار تاریخ اسلام است، در این دوره بود که مسئله‌ی اعتراض بر حجاب شکل گرفت، اگر بحث در این مسئله منحصر به تعیین حدود حجاب و دیدگاه اسلام در این رابطه بود مسئله‌ای آسان به شمار می‌رفت و حل آن مشکل نبود؛ زیرا اختلاف اصلی در این باب منحصر در پوشش صورت و دست زن می‌باشد که آیا عدم پوشش صورت و دست جایز است یا خیر؟ این اختلاف آنچنان خطرناک نیست، ولی موضوع بحث غیر از این بود. مسلمانان در مسئله‌ی حجاب بحث می‌کردند؛ زیرا که غربی‌ها به حجاب به دیده‌ی حقارت می‌نگریستند و در نشریات خود با بدترین وضع آن را زشت و پلید جلوه می‌دادند و محجوب بودن زن را از بزرگترین عیب‌ها می‌دانستند، مسلمانان در برابر این عیب‌جویی و خرده‌گیری غربیان نمی‌توانستند خاموش بنشینند و از این مطلب چشم‌پوشی کنند. بنابراین، در این مسأله نیز مانند مسأله‌ی جهاد، بردگی، ازدواج و تعدد زوجات به قرآن و سنت روی آوردند و به جستجو و کنکاش پرداختند. بعد به بررسی کتب فقهی و احکام و نظریات اجتهادی امامان و علما مشغول شدند تا شاید در میان آن‌ها دلایلی بیابند که این ننگ و عار!! را از روی آن‌ها پاک کند، بالاخره به اقوالی برخوردند که بعضی از علما عدم پوشش صورت و دست زن را جائز شمرده‌اند و بیرون رفتن زن برای انجام مسائل ضروری را اجازه می‌دهند، و همچنین فهمیدند که شرکت زن در جنگ برای مداوای مریضان و آب‌دادن به مجاهدان جایز است، در این کتاب‌ها اقوال دیگری نیز یافتند، مبنی بر این که زن می‌تواند برای ادای نماز به مسجد برود و برای تعلیم و تعلم در مسجد بنشیند. این معلومات برای آنان کافی بود تا ادعا کنند که اسلام به زن آزادی مطلق داده است و مسأله‌ی حجاب ریشه در تقلید مردم جاهل و بی‌خبر از دین فقهای متأخر و خشک و محافظه‌کار دارد و قرآن و سنت

اینچنین حکم نکرده اند و اصولاً قرآن و سنت مسائل زندگی را به عنوان اخلاقی به مردم یاد می‌دهند و در آن‌ها قانون و حکمی وجود ندارد که آزادی زن را محدود نموده باشد.

انگیزه‌های حقیقی:

یکی از نقطه ضعف‌های انسان این است که اگر راه و روش خاصی را در زندگی انتخاب می‌کند، این انتخاب در ابتدا تمایل و خواست عاطفه و احساسات است نه بر اساس عقل و منطق و انسان بعد از این مرحله برای اثبات صحت و درستی آن انتخاب از عقل و منطق کمک می‌گیرد، عین این واقعیت در مسئله‌ی حجاب نیز صدق می‌کند؛ زیرا مسئله‌ی حجاب نزد مسلمانان بر اساس هیچ ضرورت عقلی و شرعی مطرح نگردید بلکه به علت هم‌رنگی با فرهنگ ملل غالب و خودباختگی در مقابل آنان بوجود آمد، زیرا مسلمانان از اصطکاک و برخورد فکری تمدن اسلامی با فرهنگ غرب احساس شرم و ترس داشتند، زیرا وقتی مصلحان مسلمان، زینت، آرایش، آزادی مطلق و نشاط زائد الوصف زنان غربی را دیدند و عقل و چشمشان فریفته آن شد، آرزو کردند که این خصوصیات را در زنان خودشان نیز مشاهده کنند تا تمدنشان همگام با تمدن اروپایی گردد و بدین ترتیب نظریات جدید و افکار نوین آنان را تحت تأثیر قرار داد. این نظریات و افکار جدید می‌گفت: زن باید آزاد باشد و تحصیل کند و با مردان در تمام زمینه‌ها مساوی باشد، این افکار و نظریات با زبان و منطق بسیار قوی و جذاب و فریبنده از آسمان و زمین بر ایشان شروع به باریدن کرد، تا اندازه‌ای که کتب و نشریات غربی قدرت انتقاد و اعتراض را در وجود مسلمانان خنثی کردند، بعد این طور القا کردند که هر کس می‌خواهد در زمره‌ی روشنفکران مرفعی به حساب آید و ننگ و عار ارتجاع را از خود پاک کند باید به این نظریات و افکار نو، مانند ایمان به غیب ایمان بیاورد و در مجالس و محافل از آن دفاع نماید و بهر ترتیب که ممکن است خود را طرفدار آن نشان دهد، بعد زندگی خود را با آن تطبیق دهد و با تمام همت، قدرت و شجاعت به انجام آن اقدام کند، هر وقت غربی‌ها مسلمانان را در رابطه با حجاب و پرده‌نشینی زن متهم می‌کردند، ایشان نزدیک بود از شرم و حیا در زمین فرو روند پس غربی‌ها هم ساکت نشستند و در زمینه‌ی حجاب زن تبلیغات اغراق‌آمیز و پردامنه‌ای انجام دادند، تا آنجا که زن

را جنازه‌ی کفن شده متحرک می‌نامیدند، تا کسی باید مردم در مقابل این اتهامات صبر و مقاومت می‌کردند؟ سرانجام برای از بین بردن این ننگ و عار آماده شدند، تا تمامی وسائل و ابزار ننگ و عار!! را از خود دور سازند، این احساسات و انگیزه‌ها بود که مسلمانان را وادار کرد به نام آزادی زن حرکتی را در اواخر قرن نوزدهم براه اندازند، این احساسات و انگیزه‌ها بر بعضی از آنان پوشیده و مخفی بود و خود نمی‌دانستند که چه چیز آنان را به سوی این حرکت می‌کشاند، این گروه مردم ناخودآگاه فریب‌خورده بودند، ولی در مقابل گروه دیگری از آنان این حقیقت را آگاهانه درک کرده بودند، ولی از اظهار حقیقت شرم داشته و آن را پنهان می‌کردند، این گروه فریب‌خورده نبودند ولی دیگران را فریب می‌دادند. به هر حال نتیجه‌ی عملی این دو گروه یکسان بود و هدف واحدی را تعقیب می‌کردند و آن این است که می‌خواستند این حرکت را یک حرکت عقلی و منطقی و نه یک حرکت عاطفی و احساساتی نشان دهند و برای تأیید آن تمام دلائل و توضیحاتی را که مستقیماً از غرب گرفته بودند ارائه می‌دادند و بدین وسیله انگیزه‌های حقیقی این حرکت را نشان دادند، دلایل و توضیحات آنان این بود که زنان باید در تمام زمینه‌های علمی و عملی کار کنند و دارای حقوق فطری و استقلال اقتصادی باشند، از ظلم و ستم مردان نجات یابند و ترقی و تمدن به ترقی و تمدن زن وابسته است؛ زیرا آنان نصف جامعه اند و دلائل دیگر، تا آن که عوام الناس این دلایل را پذیرفته و به هدف و مقصود اصلی توجه نکنند، در حالی که هدف اصلی در زیر پرده این بود که باید زن مسلمان دنباله‌روی زن اروپایی شود و پیرو راه‌ها و روش‌های و فحاشی‌های اجتماعی موجود در جهان غرب باشد.

بزرگترین فریب:

ولی بزرگترین و پلیدترین چیزی که می‌خواستند مردم را توسط آن فریب دهند این بود که می‌خواستند با فریب و مکر خود را موافق احکام و تعالیم اسلام جلوه دهند و وانمود کنند که احکام مذکور از قرآن و سنت استنباط شده است، در حالی که بین اهداف عمومی و مبادی نظام اجتماعی اسلام و تمدن غرب فرق اساسی و تفاوت کلی وجود دارد؛ زیرا هدف عمده‌ای که اسلام می‌خواهد آن را محقق سازد - بطوری که در آینده هم بیان خواهد شد -

جلوگیری از غریزه جنسی (Sex Energy) انسان و ضبط و کنترل آن طبق مقررات و ضوابط اخلاقی است که به جای این که این نیرو در بی بند و باری و تحریکات جنسی استفاده گردد باید در ساختن تمدن صالح و سالم و پاک و معقول به مصرف برسد، در حالی که هدف تمدن غرب بر خلاف آن است و آن عبارت است از شرکت یکسان زن و مرد در تدبیر امور اجتماعی و پذیرش مسئولیت‌ها و مشکلات آن و استفاده‌ی دل‌خواه از غرائز جنسی از هر طریق و هر نوع و تبدیل سختی‌ها و مشکلات و آلام زندگی به لذت، سرور و تفریح.

اختلافی که در اصول و مبانی کلی اسلام و تمدن غرب موجود است، خود به خود اختلاف ریشه‌ای و اساسی را در روش‌های هدایت و تنظیم جامعه بوجود می‌آورد، اسلام با توجه به اهداف خاص خود نظام اجتماعی را پایه‌گذاری می‌کند و در نتیجه بین محدوده‌ی حرکت زن و مرد تفاوت بسیاری قائل می‌شود، اختلاط زن و مرد را بدون رعایت ادب و اخلاق خاص ممنوع می‌شمارد و هر چه که در این قاعده و قانون خللی وارد کند از ریشه قطع می‌کند، برعکس تمدن غرب هدفش این است که زن و مرد در صحنه‌ی زندگی بطور یکسان شرکت داشته باشند و هیچ پرده و حجابی بین آنان وجود نداشته باشد تا مانع اختلاط و آمیزش آزادانه گردد و این فرصت به آنان داده شود که یکی، از زیبایی‌های دیگری بدون قید و بند و ممنوعیت لذت ببرد و بهره بگیرد. بنابراین، شما می‌توانید به مکر و فریب کسانی که می‌خواهند برای مشروعیت پیروی و دنباله‌روی از تمدن غرب از قوانین و احکام اسلامی استفاده کنند پی ببرید، و چه مکر و فریب بزرگی است که هم خود و هم دیگران را فریب می‌دهند؛ زیرا حد اکثر آزادی که اسلام به زن داده است، این است که اگر ضرورت ایجاب کند، زن می‌تواند صورت و دستش را آشکار نماید و از خانه برای انجام کارهای ضروری خود بیرون آید، ولی غریبان این آخرین حد مجاز برای زن را شروع و ابتدای کار او می‌دانند، آنان در آخر مرز قوانین و احکام اسلامی می‌ایستند و از آنجا بسوی آزادی مطلق و بی‌در و دروازه پیشروی می‌کنند تا آن که زنان از حیا و شرم و بزرگی و وقار تهی گردند. در نتیجه‌ی این وضع به ظاهر کردن صورت و دست منحصر نمی‌شود و از آن تجاوز کرده به

ظاهر کردن موهای آرایش شده، دست‌های تا به شانه برهنه، سینه‌های لخت و برآمده و آرایش اندام با لباس و انواع زیور آلات دیگر می‌انجامد، تا در نهایت باعث ارضای شهوت مردان گردد، این وضع زنان، دختران و خواهران به محارم آنان منحصر و محدود نمی‌شود، بلکه با این شکل و قیافه از خانه بیرون آمده و به بازار می‌روند، در دانشگاه‌ها/ پوهنتون‌ها درس می‌خوانند، در هتل‌ها غذا می‌خورند، به سینماها آمد و رفت می‌کنند، با مردان بیگانه شوخی می‌کنند و سخن می‌گویند و نظر آنان را به خود جلب می‌کنند، در حالی که از دیدگاه اسلام زنان اجازه ندارند که چنین شکل و قیافه را حتی به برادران خود هم نشان دهند، اسلام در وقت ضرورت به زن اجازه می‌دهد که از خانه بیرون رود، به این شرط که تمام حدود و شرایط پوشش و حیا را رعایت کند، ولی متأسفانه این اجازه امروز بطور غیر منطقی این چنین توجیه می‌شود که زن باید در بازار گشت و گزار کند و به گردشگاه‌ها، سینماها و نمایشگاه‌ها برود و لباس‌های قشنگ، جذاب و چسبان بپوشد تا با حرکات دلفریب و گمراه‌کننده، نگاه‌های جذاب و فتنه‌گر مردم را به خود جلب نماید و از اجازه‌ای که اسلام برای زن در امور خارج از منزل با قیدها و شرایط بسیار قائل شده است، چنین نتیجه‌گیری می‌کنند که زنان مسلمان باید مانند زنان فرنگی تمام کارهای منزل و خانواده را کنار بگذارند و بدون هیچ قید و شرطی در صحنه‌ی سیاست، اقتصاد و آبادانی جامعه ظاهر شوند و با مردان در تمام زمینه‌ها به رقابت برخیزند، بعضی از ممالک اسلامی از این حد و مرز نیز پا را فراتر گذاشته‌اند، این ممالک در سیاست آزاد ولی با تفکرات بردگی، از حدود تجاوز کرده‌اند و زنان آن‌ها همان لباسی را می‌پوشند که زنان غربی می‌پوشند و در همه چیز قدم به قدم از زنان غربی پیروی و تقلید می‌نمایند، بدتر و تلخ‌تر از همه این که مجلات و روزنامه‌ها عکس‌های آن‌ها را با لباسی که فقط یک چهارم بدن را می‌پوشاند و سه چهارم دیگر آن لخت و برهنه است نمایش می‌دهند و ای کاش که لااقل این یک چهارم هم درست پوشیده می‌شد تا از گوشه و کنار آن عورت‌های آن‌ها آشکار نمی‌شد، ما نمی‌دانیم که اجازه‌ی این کارها را از کدام قرآن و حدیث استنباط کرده‌اند؟ ای برادران متجدد و مد پسند! اگر شما نمی‌خواهید پیرو اسلام باشید، پس چرا با صدای بلند فریاد بر می‌آورید ما تابع و پیرو اسلام هستیم در

حالی که از پیروی تمام احکام اسلامی شانه خالی می‌کنید، چرا مرتکب این نفاق و خیانت بزرگ می‌شوید و بطور آشکار از نظام و تمدنی پیروی می‌کنید که اسلام همه مبادی و اصول و دستورات زندگی آن را حرام و ممنوع کرده است، آنان گام اول را به نام قرآن و سنت برمی‌دارند تا این که مردم، فریب خورده و معتقد شوند که گام‌های آینده نیز همه موافق قرآن و سنت است.

هدف ما در این کتاب:

این است موقعیت مسلمانان در عصر حاضر و پیش روی ما دو راه وجود دارد که ما در این کتاب هر دو را شرح خواهیم داد.

اول: هدف ما این است که نظام اجتماعی اسلام را شرح دهیم و برای همه بشریت چه مسلمان و چه غیر مسلمان علل تشریح حجاب در اسلام را بیان کنیم.

دوم: منظور ما این است که احکام قرآن و سنت را در دسترس مسلمانان این عصر قرار دهیم و در ضمن برای مقایسه، نظریات تمدن غرب و ثمرات و نتایج این تفکرات را نیز بررسی می‌کنیم تا این که هر کس بعد از فهم و شناخت دو نظام هر کدام را که می‌خواهد انتخاب کند و موضوع فعلی را که سرشار از نفاق و دورنگی است کنار بگذارد، اگر می‌خواهد مسلمان باشد باید از احکام اسلام پیروی نماید و اگر آماده‌ی پذیرش پی آمدها و نتایج وخیم و نابودکننده‌ی نظام اجتماعی غرب هست، رابطه‌اش را با اسلام قطع کند.

نظریات و آراء

اشخاصی که بر حجاب و پوشش خرده گیری می کنند، تنها از موضع سلبی و رد موضوع بدون دلیل و برهان برخوردار نمی کنند، بلکه برای انکار موضوع از عقل و تفکر سود می جویند، انگیزه‌ی آنان این نیست که چون نشستن زنان در خانه و یا خارج شدنشان از منزل با حجاب و پوشش اسلامی سخت است با حجاب مخالفت می کنند، آنان هدف دیگری دارند و آن این است که می خواهند زندگی دیگری برای زن ترتیب دهند، به همین علت می خواهند که زن کارهایی که اکنون انجام می دهد را انجام ندهد، بلکه از وضعیت کنونی خارج شود و مشغول (کار دیگری) شود و بدین علت با حجاب مخالفت می کنند که حجاب و خانه نشینی سدی بین زن و زندگی ایده آل از نظر آنان است و موجب می شود که زنان نتوانند آن (کار دیگر) را انجام دهند.

ما باید بررسی کنیم که آن (کار دیگر) چیست؟ چه اهداف و دیدگاه‌هایی در پس آن خوابیده است؟ چقدر صحت دارد؟ تا چه اندازه عقل آن را می پسندد؟ و نتایجی که فعلاً از آن بدست آمده کدام است؟

واضح و آشکار است که اگر ما بدون هیچ اعتراضی این نظریات و عقاید را بپذیریم بدون شک باید حجاب را نادرست و باطل به حساب آوریم و به این ترتیب خود ما بر باطل بودن نظام اجتماعی که حجاب جزئی از آن است حکم کرده ایم. ولی بر اساس کدام دلیل ما باید بدون اعتراض و بدون بررسی عقل و تجربه افکار و نظریات آن‌ها را بپذیریم؟ و آیا این درست است که انسان هر چیز نو و جدید و در عین حال رایج را چشم بسته و بدون تحقیق قبول کند و خود را در دامان آن اندازد؟

تصور آزادی در قرن هیجدهم:

فیلسوفان، ادبا و بزرگان علوم طبیعی که در قرن هیجدهم پرچمدار تغییرات و اصلاحات همه جانبه بودند - همان طوریکه در گذشته بیان داشتیم - با نظامی روبرو بودند که در آن انواع قیود، جمود، خشونت، سنت‌های مخالف فطرت و قوانین خشک ضد طبیعت و عقل

ریشه دوانیده بود. علاوه بر موارد فوق، پسروی و انحطاط مردم در قرون متمادی همه و همه موانع و مشکلاتی بود که سد راه ترقی و شکوفایی می‌شدند، از یک طرف جوشش علمی و عقلی نوین که در جان‌های طبقه و قشر متوسط ایجاد شده بود سبب می‌شد که آن‌ها در عمل، عقل، نبوغ و فعالیت‌های دیگر احساس استقلال کنند و از طرف دیگر فرمانروایان و حکام و رهبران دینی می‌خواستند دست‌های مردم را با زنجیرهای تقلید ببندند، از کلیسا گرفته تا ارتش و دادگستری، و از قصرهای پادشاهان تا مزارع و تجارتخانه‌ها و ... و بالاخره تمام جوانب زندگی و تمام اصول و ضوابط اجتماعی بر نظامی استوار بودند که زمینه را برای تسلط بعضی طبقات مخصوص آماده می‌کردند و چون آن‌ها این امتیاز و حقوق را از گذشتگان خود به ارث برده بودند، با استفاده از این زمینه بر کسانی که از طبقه‌ی آن‌ها نبودند ظلم و ستم می‌کردند و آن‌ها را استثمار می‌کردند و حاصل عمر و نتیجه‌ی کار و تلاش آنان را می‌خوردند، لذا هر حرکت اصلاحی که مصلحین به آن اقدام می‌نمودند با مقاومت این طبقات استثمارگر و قدرتمند روبرو شده و به ناکامی می‌انجامید، ولی با این وجود طبقه‌ی که طرفدار اصلاح و تغییر بودند، با همه موانع و مشکلات به حرکتشان ادامه می‌دادند تا این که سرانجام شورش و انقلاب بر ضد این نظام اجتماعی و دم و دستگاه آن انجام گرفت. سپس در بین مردم تفکر افراط آمیزی در رابطه با آزادی فردی پیدا شد و فرد در مقابل اجتماع از آزادی کامل و بی‌بند و باری مطلق برخوردار گردید، مصلحان اجتماعی فریاد برآوردند که افراد دارای آزادی مطلق هستند و هر چه بخواهند انجام می‌دهند و هر چه نخواهند انجام نمی‌دهند و در انجام دادن و ندادن یک عمل هیچ مانعی وجود ندارد، اجتماع حق ندارد که آزادی فردی را از اشخاص سلب نماید و وظیفه‌ی حکومت این است که از آزادی افراد حمایت نماید تا افراد از آزادی کامل برخوردار گردند و موسسات اجتماعی وظیفه دارند که فرد را در رسیدن به این مقصود یاری و مساعدت نمایند، این نظریه‌ی افراطی در رابطه با آزادی فردی که نتیجه‌ی خشم و غضب بر نظام اجتماعی متکی بر ظلم و ستم بود، در آستین خود ظلم و فساد بزرگتری را پرورد. کسانی که در مرتبه‌ی اول جلودار این طرز فکر بودند از عواقب آن خبر نداشتند و اگر در آن وقت نتایج این بی‌بند و باری مطلق و

دیگر آثار ناگوار آن در پیش چشم‌شان مجسم می‌شد، و جدان آن پشیمانان اصلاح‌طلب ناراحت می‌شد؛ زیرا هدف آن‌ها این بود که با آزادی مطلق فردی ظلم و ستم را از میان بردارند و این قوانین ناعادلانه را از اجتماعشان دور سازند، ولی به هر حال این نوع طرز فکر در اذهان غربی‌ها اصالت پیدا کرد و پیشرفت و ترقی نمود و ب‌ثمر داد.

تغییرات در قرن نوزدهم:

این طرز فکر افراطی راجع به آزادی سبب شد تا انقلاب کبیر فرانسه^۱ بوجود آید، این انقلاب بسیاری از نظریات قدیم اخلاقی را باطل شمرد و پی بردند که سقوط و نابودی نظام اجتماعی و دینی قدیم راه ترقی و وسیله‌ی آزادی است. بنابراین، چنین نتیجه‌گیری کردند که هر نظریه و عقیده‌ای که از قدیم مانده است مانع و مشکلی در راه ترقی، رشد و آزادی است و ترقی و پیشرفت بدون از بین بردن این موانع ممکن نیست. بدین ترتیب انقلابیون هنوز از باطل شمردن مبادی غلط تعالیم اخلاقی مسیحیت فارغ نشده بودند که زبان به انتقاد از اصول و پایه‌های نظام اخلاقی بطور عموم گشودند و در جستجوی عیوب مختلف برای آن برآمدند و پایه‌های اعتقادات مردم را با سؤالات و شبهات فراوان سست ساختند، سؤالاتی نظیر: عفت و حیا چیست؟ این چه ظلمی است بر جوانان که آنان را با افسار و لجام تقوی مقید می‌سازند؟ چه اشکالی دارد که مردی با زنی بدون ازدواج رابطه داشته باشد؟ و صدها سؤال دیگر که از هر طرف در این اجتماع انقلابی شکل می‌گرفت. مخصوصاً گروهی که به مکتب رمانتیک و افسانه‌ای (Romantic School) منسوب بودند این صدا را بلندتر ساختند، جرج ساندر (Gerirge Sand) رهبر و پیشوای این مکتب بود، این زن تمام اصول اخلاقی را

۱- انقلاب فرانسه (۱۷۸۹-۱۷۹۹) دوره‌ای از دگرگونی‌های اجتماعی سیاسی در تاریخ سیاسی فرانسه و اروپا بود. این انقلاب، یکی از چند انقلاب مادر در طول تاریخ جهان است که پس از فراز و نشیب‌های بسیار، منجر به تغییر نظام سلطنتی به جمهوری لائیک در فرانسه و ایجاد پیامدهای عمیقی در کل اروپا شد. پس از انقلاب در ساختار حکومتی فرانسه، که پیش از آن سلطنتی با امتیازات فئودالی برای طبقه اشراف و روحانیون کاتولیک بود، تغییرات بنیادی در شکل‌های مبتنی بر اصول جدایی دین از سیاست، روشن‌گری، ملی‌گرایی دموکراسی و حقوق شهروندی پدید آمد. [مصحح]

که از روز ازل تا این دم جزء پایه‌ها و اصول کرامت و عفت و شرف زنان شمرده می‌شد، زیر پای گذارد. او در حالی که خودش شوهر داشت با دیگر مردان طرح دوستی و رفاقت می‌ریخت، تا این که کارش به طلاق منجر می‌گشت و سپس با مرد دیگری ازدواج می‌کرد، او با هر مردی که ازدواج می‌کرد بیشتر از دو سال با او زندگی نمی‌نمود و حتماً از او جدا می‌شد. در سرگذشت زندگی او نوشته اند که حداقل با شش نفر بطور علنی دوستی و رابطه داشت و یکی از این دوستان شش‌گانه در مورد این زن چنین می‌گوید:

«از عادات جرج‌ساند است که بوسیله‌ی جمال و زیبایی خود پروانه‌ی سرگردانی را شکار می‌کند، او را در قفس گل‌ها و شکوفه‌ها زندانی می‌نماید، از لذت دیدار و مصاحبت او برخوردار می‌گردد... و این دوران محبت و توجه این زن است. بعد از آن، پروانه بی‌چاره را با زدن نوک سوزن بر وجودش عذاب می‌دهد، از اضطراب و دردش لذت می‌برد... و این زمان تنفر و پشت کردن این زن است، هر کس را که قضا و قدر در دست او اسیر سازد، حتماً طعم عذاب را خواهد چشید، سپس بال و پر پروانه‌ی بدبخت را می‌کند و خودش قطعه، قطعه می‌سازد و سرانجام این پروانه جزء قهرمانان داستان‌های این زن می‌گردد».

از جمله عاشقان این زن آلفرد موسه (Alfred Musse) شاعر فرانسوی بود که به خاطر درد و رنجی که از دست معشوقه‌اش کشیده بود وصیت کرد که نباید هنگام تشییع جنازه‌ی او جرج‌ساند حاضر شود. این است اخلاق و رفتار جرج‌ساند رهبر بزرگی که به خاطر تألیفات فراوانش در قلوب نسل جدید فرانسه جای دارد، اکنون قسمتی از یکی از داستان‌های مشهور او به نام لی لیا (Lelia) را به حضور خوانندگان عرضه می‌نماییم، در این قسمت او نامه‌ای از جانب لی لیا به استینو می‌نویسد:

«هرچه در امور دنیوی بیشتر می‌نگرم و در کسب تجربه پیش می‌روم، به کثرت افکار غلط سالخوردگان و بزرگسالان زیادتر پی می‌برم، چه عقیده غلط و نادرستی است که می‌گویند: باید دوستی و محبت منحصر به یک معشوق باشد و این محبت باید اعماق وجود انسان را تحت تأثیر قرار دهد و لازم است که این محبت ابدی و جاودانی باشد... بدون شک شایسته است که هر شخصی با تمام افکار و نظریات مختلف با پیشانی باز و گشاده برخورد

کند و از اینجا من اعتراف می‌کنم که صحیح است که بعضی از افراد در زندگی زناشویی وفادار باقی می‌مانند، ولی حقیقت این است که برخی از مردم دارای احتیاجات و استعدادهای دیگری هستند که همه‌ی آنها با ازدواج برآورده نمی‌شود، پس لازم است که زن و شوهر بر یکدیگر سخت نگیرند و برای همدیگر آزادی فکری و عملی قائل شوند و عوامل روانی که موجب حسد و غیرت می‌شوند را سرکوب سازند، همه محبت‌ها خوب و صحیح هستند خواه شدید باشد یا آرام و معتدل، شهوانی باشد یا روحانی، جاودانی باشد یا گذرا و کوتاه مدت، می‌خواهد شخص را به نابودی سوق دهد یا به تمتع و بهره‌برداری جنسی فرا خواند». جرج ساندر در داستان دیگری به نام جاک (Jacques) خصوصیات شوهری که از نظر او بهترین شوهر در زندگی زناشویی می‌باشد را بیان می‌کند، قهرمان داستان، جاک، زنی است که با یک مرد بیگانه رابطه دارد و آغوش او را گرم می‌سازد، ولی شوهر آزاد اندیش و با ظرفیت او خشمگین نمی‌شود و احساس تنفر نمی‌کند و علت عدم تنفر خود را چنین توضیح می‌دهد: «گلی که برای دیگران نیز خوشبو است و دیگران نیز از آن بهره می‌گیرند و لذت می‌برند را به چه دلیلی پژمرده سازم و یا زیر پای خود بیاندازم». نویسنده به داستان خود ادامه داده و در جای دیگر از زبان جاک چنین می‌نویسد:

«من نه نظر خود را تغییر می‌دهم و نه با اجتماع سازش می‌کنم، به نظر من ازدواج زشت‌ترین و پلیدترین آداب و رسوم اجتماعی است و اگر نسل‌های آینده در راه عقل و عدالت قدم گذارند، زمانی خواهد رسید که ازدواج لغو خواهد شد و راه و رسم دیگری جایگزین آن خواهد شد که از نظر قداست و پاکی دست کمی از ازدواج نخواهد داشت و به انسانیت نزدیکتر خواهد بود، در این وقت نسل آینده‌ی بشر را زنان و مردانی تشکیل خواهند داد که در مقابل همدیگر گذشت و بردباری داشته باشند».

این افکار و عقایدی است که در حدود سال ۱۸۳۳ میلادی عرضه نموده‌اند و این آخرین درجه‌ی تعمق و دقت نظر جرج ساندر است، ولی این رهبر و پیشوا موفق به ترویج نظریه و تئوری خود در میان مردم نشد و با همه ترقی خواهی و روشنفکریش نتوانست خود را از زیر بار قیود اخلاقی موروثی جامعه‌اش بیرون کشد، بعد از گذشت حدود سی سال در زمین

فرانسه گروهی از ادبا و علمای اخلاق و نمایشنامه‌نویسان پیدا شدند که جلودار آن‌ها الکساندر دوما (Alexander Dumas) و آلفرد ناکه (Alfred Naquet) بودند. این گروه همه مساعی و کوشش‌های خود را بکار بردند تا این نظریه را گسترش دهند که می‌گوید: آزادی و استفاده از لذت‌های زندگی، به ذات خود حق فطری انسان است و این ظلم و دشمنی است که اجتماع، فرد را با زنجیرهای اخلاق و تمدن مقید سازد، در حالی که درخواست آزادی فردی در گذشته به نام عاطفه و محبت مقدس صورت می‌گرفت، متأخرین اساس این عاطفه‌ی محض را ضعیف تشخیص دادند و تصمیم گرفتند که آزادی فردی و بی‌بند و باری را بر اساس عقل، حکمت و فلسفه استوار سازند تا این که جوانان، چه دختران و چه پسر، هر کار که می‌خواهند با آرامش خاطر و اطمینان قلبی انجام دهند و اجتماع نتواند بر اعمال آنان خرده بگیرد، بلکه بر اعمال آنان صحنه بگذارد و از نظر اخلاقی تأیید و تحسین نماید.

در اواخر قرن نوزدهم پاول آدم (Paul Adam) و هنری باتالی (Henry Bataille) و پی‌یر لویس (Pierre Lovis) و دیگر ادبا و نویسندگان شروع به تشویق و تشجیع جوانان کردند تا خود را از قید و بندهای منشأ گرفته از اخلاق و رفتار قدیمی و کهنه آزاد سازند، پاول آدم در کتابش به نام (Lamoral – L'amour) جوانانی را که تلاش می‌کنند دوست پسر و یا دوست دختر خود را قانع کنند که حاضر هستند خود را برای طرف مقابلشان هلاک کنند و هرگز از عشق و محبت او دست بر نمی‌دارند، به حماقت و پستی متهم می‌کند و بعد از آن چنین ادامه می‌دهد:

«علت این نوع رفتارها این است که شهوت و لذت – شهوت صحیحی که در فطرت هر انسانی سرشته شده است و از هیچ نظر گناه و پلیدی به شمار نمی‌آید – به علت نفوذ و غلبه‌ی افکار کهنه و قدیمی عیب و ننگ شمرده می‌شود. بنابراین، شخص بدون علت مجبور به پنهان نمودن آن در پس دیوار کلمات رنگارنگ است، بزرگترین ایرادی که بر مردم لاتین وارد است که دو نفر که همدیگر را دوست دارند نمی‌توانند صراحتاً بیان کنند که دوستی و

محبت آنان فقط برای برآورده ساختن شهوت است و بس». و بعد از آن جوانان را نصیحت می‌کند که:

«تعقل و تهذیب و رشد را پیشه‌ی خود سازید و اسباب لذت و وسایل تمتع جنسی را معبود خود قرار ندهید، تا این که نتوانید با شخص دیگری رابطه برقرار کنید. واقعاً کسی که در صومعه‌ی عشق، فقط یک بت را برای خود انتخاب می‌کند و به پرستش او می‌پردازد احمق است، برای فرد شایسته است که برای هر ساعتش دوست و رفیقی داشته باشد و از مصاحبت او لذت ببرد».

پی‌یر لویی‌س در این زمینه از همه سبقت گرفته و اعلان می‌کند کسی که قیود و زنجیرهای رنج‌آور را پاره نکند و از لذت روحی و جسمی با آزادی کامل بهره‌مند نگردد، محال است که به شکوفایی و پیشرفت عقلی، علمی، مادی و یا روحی برسد، این ادیب تمام قدرت و توان خود را در کتابش به نام افرودیت (Aphrodite) به کار می‌برد تا اثبات کند که بابل، اسکندریه، یونان، روم، ونیز و سایر مراکز تمدن وقتی به اوج ترقی و کمال خود رسیدند که بی‌بندوباری جنسی و پیروی از خواهش‌های نفسانی به بالاترین درجه‌ی خود رسیده بود و هنگامی که شهوات انسانی در چهارچوب قیود اخلاقی و دستورات قانونی محدود شد، روح مردم به سبب این محدودیت پژمرده گردید.

پی‌یر لویی‌س در زمان خود ادیب مشهور و نویسنده‌ی مبتکر و صاحب مکتب ادبی مستقل در فرانسه بود و گروه بزرگی از نویسندگان و نمایشنامه‌نویسان و صاحب‌نظران اخلاق، نظریات او را تأیید و نشر می‌کردند و مردم را به پیروی از نظریات او دعوت می‌نمودند، لذا قدرت بیان و نویسندگی او در آزادی جنسی، فروافتادن حجاب‌های اخلاقی بین زن و مرد و ترویج برهنگی بسیار موثر افتاد.

او در این نظریه‌ی خود به اندازه‌ای افراط و غلو کرد که بدون کنایه و لفافه می‌گفت: «لازم است که تعلیمات اخلاقی استواری که مادر شدن دوشیزه‌ی باکره را از راه‌های مختلف و غیر عرفی زشت و پلید می‌دانند و از ساحت شرافت انسانی به دور می‌شمارند را از ریشه برکنیم».

مظاهر ترقی در قرن بیستم:

این اوج ترقی فکری در قرن نوزدهم بود، با شروع قرن بیستم کرگس‌های جدیدی پیدا شدند که خواستند بلندتر از گذشتگان پرواز کنند، لذا در سال ۱۹۰۸ میلادی نمایشنامه‌ای از طرف پی‌یر ولف (Pierre Wolff) و کاستون لیراکس (Leroux Caston) به صحنه آمد که در یکی از صحنه‌های آن دو دختر وجود دارند که در حضور برادران جوانشان با پدر خود در باره‌ی آزادی و حریت خودشان بحث و جدل می‌کنند تا بتوانند دل خود را به هر جایی که می‌خواهند بسپارند و به پدرشان می‌فهمانند که زندگی بدون محبت و دوستی برای یک دختر جوان چه اندازه تلخ و مشکل است، در صحنه‌ی دیگر دختر دیگری است که پدرش او را به خاطر رفاقتش با یک جوان سرزنش می‌کند و آن دختر به پدرش می‌گوید: «ای پدر، من چطور می‌توانم تو را قانع سازم، تو نمی‌فهمی که هیچ کس حق ندارد به دوشیزه‌ی جوانی - دخترش باشد یا خواهرش - دستور دهد که شکوفه‌ی جوانیش را بدون این که عشق بورزد پرپر سازد».

وقتی که جنگ جهانی اول بوقوع پیوست، حرکت‌های آزادی‌خواهی را به اوج کمال رسانید و کشوری که بیشتر از همه به جلوگیری از بارداری تشویق می‌کرد فرانسه بود، در مدت چهل سال قبل از جنگ نسبت موالید در آن کاهش یافته بود و از هشتاد و هفت ولایت فرانسه فقط بیست ولایت تعداد موالیدش بیش از تعداد متوفیاتش بود، ولی در شصت و هفت ولایت دیگر تعداد متوفیات از تعداد موالید به مراتب بیشتر بود به طوری که معدل متوفیات در بعضی ولایات در مقابل صد تولد به ۱۷۰ - ۱۳۰ نفر می‌رسید، وقتی که جنگ جهانی اول واقع شد و ملت فرانسه را در موقعیت مرگ و زندگی قرار داد، متفکرین و صاحب‌نظران آنان پی بردند که این ملت به جوانان مبارز و مردان جنگجو نیاز دارد و اگر احتمالاً این جوانان و مردان اندک موجود در راه دفاع از وطن از بین بروند دیگر نمی‌توانند از شر دشمن نجات یابند، این انگیزه سبب شد که فرانسوی‌ها به فکر ازدیاد جمعیت افتادند و نویسندگان، روزنامه‌نگاران، خطیبان، علمای دین و رهبران سیاسی از هر طرف، یک صدا بانگ برآوردند که باید جامعه میزان‌زاد و ولد را زیاد کند و به قیود سنتی ازدواج پایبند نباشد و اعلان کردند

که اگر دوشیزه‌ی باکره‌ای بدون شوهری رحم خود را در راه خدمت به وطن ارزانی دارد، مستحق هرگونه احترام و ستایش است و هیچ ملامت و سرزنشی بر او روا نیست، موقعیت این دوره‌ی مضطرب و پریشان حال، عامل بسیار بزرگی برای آزادی‌خواهی، بی‌بندوباری و پایمال نمودن اصول اخلاقی بود، پس فرصت را غنیمت شمردند و تمام نظریات و افکار شیطانی و پلیدی را که در سر می‌پروراندند، همه را بدون کم و کاست نشر و ترویج کردند. در همین اوضاع و احوال بود که سردبیر مجله‌ی لالیون ریپابلیکن که از جمله روزنامه‌نگاران ممتاز عصر خود بود می‌گوید: ما هیچ دلیلی نداریم که زنا‌ی اجباری را گناه و جنایت بشماریم و نظرش را به شرح زیر عرضه می‌دارد:

«وقتی که گرسنگی و فقر، بینوایان را به دزدی و قتل مجبور سازد گفته می‌شود که برای آنان نان مهیا کنید تا خود بخود ایشان از دزدی و غصب اموال اجتناب نمایند، ولی شگفت‌انگیز است مردمی که بر اساس عاطفه دیگران را برای برآوردن یکی از ضروریات طبیعی جسمانی نصیحت می‌کنند چرا ضرورت طبیعی دیگری را که کمتر از ضرورت اول نیست فراموش می‌کنند و آن ضرورت، محبت و عشق است، همانطور که مردم از شدت گرسنگی به دزدی دست می‌زنند، همچنین در وجود انسانی نیرویی است که او را به ارتکاب زنا مجبور می‌سازد و گاهی نیز به خاطر شدت این ضرورت طبیعی و جوشش غریزه‌ی شهوت موجود در فطرت انسان که کمتر از تشنگی و گرسنگی نیست، انسان به قتل دست می‌زند، حقیقت امر این است که جوانی که دارای صحت کامل و قدرت فراوان می‌باشد نمی‌تواند از سرکشی‌های غریزه‌ی جنسی‌اش جلوگیری نماید، همانطور که نمی‌تواند گرسنگی را تحمل کند، عدم دسترسی به وسایل آرام‌بخش شهوت و غریزه‌ی جنسی در مملکت ما که تمام وسایل احتیاجات انسانی در آن مهیا است موجب عیب و ننگی است که کمتر از عیب و ننگ تشنگی نیست، در جایی که ما نان را مجاز بین گرسنگان توزیع می‌کنیم بر ما واجب است که وسایل اشباع قربانیان نوع دیگر گرسنگی را نیز فراهم کنیم».

در اینجا باید نکته‌ای را تذکر داد که این مقاله شوخی و طنز نبوده و نویسنده‌ی آن با کمال جدیت نوشته و خوانندگان نیز آن را با جدیت خوانده‌اند.

در همین روزگار دانشکده/ فاکولته‌ی طب دانشگاه/ پوهنتون پاریس مقاله‌ای را به قلم یک دکتر دانشمند و فاضل انتخاب نموده و آن را منتشر کرد، این مقاله تز/ رساله‌ی دکترای او بود، در اینجا بعضی از عبارات آن را نقل می‌کنیم:

«ما آرزومندیم تا روزی بیاید که از این ننگ و عیب دروغین رهایی یابیم و بدون خجالت و شرم با صدای بلند بگوییم که ما مثلاً در سن بیست سالگی به سوزاک مبتلا هستیم، همانطور که اگر کسی مبتلا به مرض سل باشد خیلی راحت مرض او را اعلان نموده و او را روانه کوهستان می‌کنیم تا به افراد دیگر سرایت نکنند... و کسی که از لذائذ جنسی بهره‌مند نشود و جوانی خود را سپری نماید، بدون شک شخص ناقصی است و به کمال نرسیده است و در وظیفه‌اش که از ساده‌ترین وظایف طبیعی است کوتاهی نموده است، این تقصیر و کوتاهی در وظیفه یا از رهگذر کم‌جراتی، یا سستی‌گریزه و یا برداشت غلط منشأ گرفته از دین او می‌باشد.»

حرکت جدید مالتوزیسم:

پیش از این که به بحث خود ادامه دهیم معقول خواهد بود تا نظری به افکار اشخاصی که قائل به جلوگیری از ازدیاد جمعیت و زاد و ولد بودند بیافکنیم، وقتی که اقتصاددان انگلیسی مالتوس در اواخر قرن هیجدهم پیشنهاد خود را در رابطه با منع زاد و ولد و جلوگیری از ازدیاد جمعیت عرضه داشت، هرگز پیش‌بینی نمی‌کرد که پیشنهاد او ممکن است بعد از گذشت یک قرن بزرگترین وسیله‌ی ترویج فحشا و فساد شود؛ زیرا در آن وقت هدف او این بود که مردم بتوانند بخوبی زندگی خود را اداره کنند و برای جلوگیری از افزایش جمعیت زود ازدواج نکنند، ولی وقتی که در اواخر قرن نوزدهم حرکت جدید مالتوزیسم (New Malthusian Movement) شروع شد، هدف اصلی و عمده‌اش این بود که هرکس می‌تواند شهوت خود را با آزادی و حریت کامل ارضاء نماید و بعد از آن بوسیله‌ی علوم تجربی از نتیجه‌ی طبیعی ارضاء شهوت که بارداری و ولادت است جلوگیری کند، این حرکت نو آخرین مانع و مشکلی را که ممکن بود سدی در این زمینه بحساب آید از میان برداشت و معاشرت جنسی را بطور مطلق آزاد گذاشت؛ زیرا دیگر زنان هیچگونه نگرانی از

بارداری و ولادت نداشتند و براحتی می‌توانستند خود را به مرد بیگانه عرضه کنند، در اینجا ما نمی‌خواهیم که از نتایج و آثار حرکت جلوگیری از زاد و ولد صحبت کنیم، بلکه فقط می‌خواهیم بعضی از نمونه‌های افکار و نظریاتی را که مقارن با گسترش نظریه‌ی جلوگیری از زاد و ولد منتشر شده است، ذکر کنیم.

اسلوب و روشی که این ادبیات به عنوان مقدمه‌ی مالتوزیسم نوین دنبال می‌کرد اینطور خلاصه می‌شود که: انسان دارای احتیاجات فطری زیادی است که شدیدترین و مشکل‌ترین آن‌ها احتیاجات سه‌گانه زیر است: ۱- غذا ۲- استراحت ۳- شهوت جنسی. و طبیعت تمام این احتیاجات را در وجود شخص به ودیعت نهاده است و در ارضای آن‌ها لذت خاصی را قرار داده است و هرکس به این لذت‌ها اشتیاق و علاقه دارد. بنابراین، عقل و منطق اقتضا می‌کند که شخص به طریقی این احتیاجات را برطرف سازد، ولی انسان فقط برای رفع دو نیاز اولی بطور آشکار و علنی می‌کوشد و جای تعجب است که برای رفع نیاز سوم باید تغییر جهت دهد؛ زیرا اخلاق و عادات اجتماعی لازم می‌گرداند که ارضای شهوت باید از طریق ازدواج باشد و زن و مردی که با ازدواج با یکدیگر رابطه برقرار می‌کنند را ملزم می‌کند که در مقابل همدیگر وفادار و با عفت باشند، علاوه بر آن وظیفه دارند که از تولید نسل جلوگیری نکنند، یعنی باید به طور حتم زاد و ولد داشته باشند، تمام این امور عبث و بی‌فایده و مخالف عقل و فطرت می‌باشد و از اساس اشتباه است و عواقب بد و ناگواری برای جامعه دارد.

در اینجا نظر شما را به نوشته‌ی دیگری جلب می‌کنیم که بر پایه و اساس مفاهیم فوق بیا شده است، پپیل رهبر و پیشوای حزب دموکرات آلمان بدون شرم و حیا می‌نویسد:

«آیا زن و مرد غیر از حیوان چیز دیگری هستند؟ و آیا در بین حیوانات رابطه‌ی جنسی به

ازدواج نیاز دارد؟ آن هم ازدواجی که بطور دائمی و جاودانی باشد؟»

دکتر دریس‌دال (Drysdale) در این رابطه چنین می‌نویسد:

«محبت مانند دیگر امیال و آرزوها و خواست‌ها قابل تغییر است، پس محدود کردن آن

تنها به یک روش مخصوص، خیانت در قوانین فطرت محسوب می‌شود و جوانان ما بر اساس

خواست فطریشان خواستار تغییر آن روش مخصوص هستند و این خواست آنان مطابق نظام

منطقی و فطری است که انسان می‌خواهد تجارب متنوع و رنگارنگ در زندگی داشته باشد، رابطه‌ی جنسی بدون قید و بند ازدواج، نمونه‌ی اخلاق عالی محسوب می‌شود؛ زیرا به نوامیس فطرت نزدیک‌تر است و از عواطف و احساس و محبت محض سرچشمه می‌گیرد و رابطه‌ای که براساس شور و شوق و علاقه پیدا می‌شود، از نظر اخلاقی دارای ارزش و مرتبه‌الایی است و این امتیاز نباید بواسطه‌ی معاملات تجاری که در حقیقت ازدواج را وسیله‌ی در آمد (Prostitution) می‌سازند، از دست برود».

دقت کنید که چگونه نظرات تغییر می‌کند و موضوع چگونه وارونه می‌شود، آنان قبلاً می‌خواستند که بدی و قباحت زنا را از افکار عمومی محو سازند تا از نظر اخلاقی ازدواج و زنا برابر گردند، ولی در اینجا پا را فراتر گذاشته، ارزش ازدواج را تا اندازه‌ای پائین می‌آورند که آن را عار و ننگ می‌دانند و ارزش زنا را تا اندازه‌ای بالا می‌برند که آن را یک فضیلت اخلاقی می‌شمارند.

دکتر مذکور در جای دیگر می‌نویسد:

«ضرورت شدیدی احساس می‌گردد تا تدابیری اتخاذ گردد که محبت بدون قید و بند ازدواج محترم و قابل ارزش گردد... و جای بسی خوشحالی است که سهولت و آسانی طلاق کم کم سنت ازدواج را در این زمان از بین می‌برد و ازدواج فقط قرار داد جنسی بین دو شخص محسوب می‌شود و هر وقت که بخواهند می‌توانند آن را لغو کنند، و این تنها روش صحیح رابطه‌ی جنسی است».

پاول رابین (Paul Robin) رهبر مشهور مکتب مالتوزیسم در فرانسه می‌گوید:

«این را باید غنیمت شمرد که تلاش‌های ما در مدت نیم قرن چنان با موفقیت روبرو شد که امروز فرزند زنازاده به منزله‌ی فرزند حلال‌زاده شمرده می‌شود و بعد از این هیچ مانعی وجود ندارد که فرزند ما از نوع اول (زنازاده) باشند، تا این که موازنه بین فرزندان زنازاده و حلال‌زاده برقرار گردد».

فیلسوف دیگر انگلیسی به نام «مل» در کتابش به نام «در باره آزادی» (On Liberty) اعتراف می‌کند که باید از ازدواج کسانی که وسایل کافی زندگی را دارا نمی‌باشند

جلوگیری کرد، ولی وقتی که در انگلستان بر ضد فحشا (Prostitution) مبارزه شروع گردید، خود این فیلسوف مبارزه مذکور را به شدت مورد انتقاد قرار داده چنین استدلال می کرد که این کار سبب محدودیت آزادی شخصی و توهین به کارگران است؛ زیرا فحشا نیز خود کار و شغل محسوب می گردد.

می بینید که وقتی انسان آزادی فردیش را در راه فحشا مصرف می کند، این آزادی را چگونه احترام و تعظیم می کنند، ولی وقتی که این آزادی را در راه ازدواج بکار می برد، دیگر آزادی او را رعایت نمی کنند و محترم نمی شمارند، آن ها حتی راضی نیستند که این آزادی از نظر قانونی مورد تأیید قرار گیرد. البته فلاسفه آزاداندیشی از این گروه دخالت و تأیید قانونی این آزادی را مورد توجه قرار داده اند، اینجاست که نظریات اخلاقی به آخرین درجه‌ی دگرگونی و وارونه شدن می رسد و بعد از آن دیگر هیچ امیدی باقی نمی ماند؛ زیرا عار و ننگ جایگزین فضیلت و تمام فضائل اخلاقی نیز به عار، رذیلت و پستی تبدیل شده است.

نتایج

ادبیات همیشه تغییر می‌کند و با اسلوب جدید و نو پیش می‌رود، افکار عمومی آن را پیروی می‌کنند و سرانجام اخلاق ملی، سنن اجتماعی و قوانین حکومتی همه تابع آن می‌گردند، در اجتماعی که همه علوم و پایه‌های تربیت ذهنی و فکری مانند فلسفه، تاریخ، تعلیمات اخلاقی، روش‌های تفکر، داستان، درام، تئاتر و هنرهای زیبا در مدت نیم قرن با هم آمیزش و برخورد داشته و با موافقت هم استمرار و دوام پیدا کنند، بطور حتم در ذهن انسانی یک اسلوب و طریقه فکری معینی را تثبیت می‌کنند و امکان ندارد که کسی تحت تأثیر این اسلوب و شیوه‌ی فکری قرار نگیرد، مخصوصاً اگر نظام حکومتی و دیگر دوایر اجتماعی آن اجتماع بر اصول و مبادی دموکراسی استوار باشد، امکان ندارد که قوانین آن مطابق با افکار عمومی تغییر نکند.

انقلاب صنعتی و آثار آن:

از اتفاقات عجیب این بود که این انقلاب فکری در عنفوان جوانیش اسباب و وسایل تمدن دیگری را فراهم کرد، در این دوره انقلاب مشهور صنعتی بوجود آمد و تغییرات زیادی را در پیرامون اقتصاد ایجاد کرد، از آثار آن بر زندگی اجتماعی این بود که به سرعت حرکت اجتماعی در مسیری که ادبیات انقلابی می‌خواست مساعدت و کمک نمود، توضیح این که آزادی مشخصی که نظام سرمایه‌داری بر آن استوار گردیده بود با اختراع ماشین آلات و گسترش وسایل تولید، قدرت و استحکام یافت، لذا طبقات سرمایه‌دار، کارخانجات و موسسات صنعتی و تجارتی بزرگتری را پایه‌گذاری کردند، مراکز جدید تجارت و صنعت در شهرهای بزرگ و آباد تأسیس گردید، میلیون‌ها نفر از روستاها و قصبات به شهرها سرازیر شدند، وسایل زندگی از جهت نرخ و گرانی بسیار بالا رفت، قیمت لوازم ضروری زندگی دو برابر شد و تهیه‌ی نان، لباس و خانه خارج از توان و قدرت عامه‌ی مردم قرار گرفت، بعلاوه وسایل زندگی روزانه‌ی مردم هر روز متنوع‌تر می‌گردید، بعضی از این وسایل به اقتضای ترقی و تمدن و برخی به خاطر خواست و پسند ثروتمندان بوجود آمده بود، ولی نظام

سرمایه‌داری ثروت را بین مردم به ترتیبی توزیع نمی‌کرد که همه مردم بتوانند تمام کالاها و وسایل رفاهی و کالاهای لوکس را که در زندگیشان به عنوان یک نیاز مطرح بود بدست آورند، حتی این نظام نمی‌توانست نیازهای اساسی و حقیقی را که یک شهروند در شهرهای بزرگ با آنها روبرو بود از جمله نان و لباس و خانه برآورده سازد، لذا از نتایج و آثار آن وضعی بوجود آمد که زن سربار شوهر و فرزندان سربار پدر شدند و چنان وضعی پیش آمد که یک شخص نمی‌توانست مشکلات خودش را برطرف سازد چه رسد به این که مسئولیت زندگی چند نفر دیگر را نیز بر دوش کشد، شرایط اقتصادی ایجاب می‌کرد که همه افراد خانواده مشغول کسب و کار گردند و همه زنان اعم از دختر، بیوه و متأهل مجبور گردیدند که برای پیدا کردن روزی از خانه خارج شوند. چون روابط و اختلاط بین زن و مرد زیاد شد و نتیجه‌ی طبیعی آن هم در اجتماع ظاهر گشت، طرز فکر آزادی شخص و فلسفه‌ی جدید اخلاق نیز به همان نسبت پیشرفت کرد، جامعه دیگر وقایع و حوادثی که در پیش چشمش بوقوع می‌پیوست را به سادگی می‌پذیرفت، بدین ترتیب تشویش و اضطراب پدران، دختران، خواهران و برادران، شوهران و زنان از این رهگذر رفع شد و دیگر هیچ نگرانی و هراسی وجود نداشت؛ زیرا این وضع دیگر رذالت و پستی نبود بلکه نشانه‌ی پیشرفت و ترقی (Emancipation) شمرده می‌شد و از دید آنها نه تنها فساد اخلاقی به حساب نمی‌آمد، بلکه عین لذت و سرگرمی محسوب می‌شد و لازم بود که یک شخص در زندگی از آن استفاده نموده و بهره‌مند گردد و می‌گفتند: این سرمایه‌داری، جهنم آتش نیست بلکه بهشتی است که از زیر درختان آن رودها جاری است.

امتیازطلبی سرمایه‌داران:

کار در این حد نیز متوقف نشد و نظام سرمایه‌داری عرض وجود کرد، همان نظامی که اصول و مبادی آن بر آزادی فردی استوار بود، برای فرد حقوق مطلق و بدون قید و شرط قائل می‌شد و او را آزاد می‌گذاشت که از هر طریقی که می‌تواند مال و ثروت بدست آورد، لذا هر وسیله‌ای را که سبب بدست آوردن ثروت می‌شد برایش حائز و مباح شمرده، اگرچه آن فرد به خاطر کسب مال و ثروت سبب هلاکت افراد زیادی می‌شد. بنابراین، نظام این

تمدن از اول تا آخر به شکلی ترکیب یافت که فرد از تمام جوانب بر اجتماع امتیاز و برتری داشت و هیچ تضمینی برای تحقق مصالح اجتماعی در برابر مصلحت فردی وجود نداشت، لذا صاحبان امتیاز و ثروت به هر طریق و کیفیت که خواستند به اجتماع تجاوز و تعدی نموده آن را به شکل دلخواه تغییر دادند و با این روش شروع به بحث و تحقیق در غرائز انسانی کردند تا نقاط ضعف را در آن پیدا نمایند و از آن راه بتوانند غرائز را مطابق دلخواه خود به کار گیرند، یکی از آنان نوشیدن شراب و مسکرات را در بین مردم رایج کرد و از این راه سرمایه‌ای کلان به جیب زد، ولی هیچ کس در اجتماع پیدا نشد که مردم را از شر و بلای این طاعون خانمان‌سوز نجات دهد، سرمایه‌دار دیگری برخاست و مردم را به آفت ربا گرفتار کرد و آن را در تمام جوانب زندگی ترویج کرد ولی کسی پیدا نشد که این مرض مهلک را که خون مردم را می‌مکید معالجه نماید بلکه برعکس قوانین طوری وضع گردیدند که به نفع این خونخواران ظالم بود و از آن‌ها حمایت و پشتیبانی می‌نمود، تا این که حتی یک قطره از خون مردم از شر آن‌ها سالم نماند، شخص سومی آمد و ابتکار دیگری که عبارت از قماربازی بود را به جامعه عرضه داشت، بلایی که تمام فضای تجارت و اقتصاد را تحت تأثیر قرار داد و هیچ کس قادر نبود که زندگی اقتصادیش را از این تب خانمان‌سوز در امان نگهدارد، در این عصر خودپسندی، منفعت‌طلبی و تجاوز فردی غوغا می‌کرد. حتی شهوت و شهوترانی که یکی از ابزار کسب ثروت بود را از قلم نینداخته بودند و با تمام قدرت و ظرفیت در این راه از آن سود می‌بردند، همچنین سعی و تلاش خود را در تأسیس رقص خانه‌ها، تئاترها، و مراکز فیلم‌سازی بکار بردند و برای رونق و پیشرفت کار خود و جلب توجه مردم، دختران نازک اندام و خوش‌سیما را استخدام نموده با آرایش و اندام نیمه برهنه به مردم عرضه می‌کردند و با تحریک شهوت مردم پول‌های آن‌ها را به جیب خود می‌ریختند، گروه دیگری نیز روی کار آمدند که زنان را از راه جبر و اکراه به ارتکاب فحشا وادار ساختند، تا این که به مرور این کار به صورت یک تجارت منظم جهانی درآمد، افراد دیگری پیدا شدند که ساختن لوازم آرایش و وسایل زینتی را پیشه‌ی خود قرار دادند و آن را در اجتماع عمومیت دادند تا غریزه‌ی خودآرایی را که در زنان فطری است، شدت بیشتری

بخشند و بدین وسیله ثروت‌های کلانی بدست آوردند، اشخاص دیگری برخاستند و لباس‌های محرک و متنوعی برای زنان ابتکار کردند، دوشیزگان زیبا و جذاب را استخدام کردند تا آن لباس‌ها را بپوشند و در مجالس لهو و لعب باعث جلب توجه جوانان گردند، دوشیزگان مفتون و شیدای این نوع لباس‌ها شدند و مخترعین آن‌ها از این راه پول هنگفت و سود فراوانی بدست آوردند، برخی دیگر از مردم برای بدست آوردن پول به نشر و پخش عکس‌های برهنه و محرک، داستان‌های عشقی و مقالات هیجان‌انگیز پرداختند و با مبتلانمودن مردم به جذام اخلاقی جیب‌های خود را پر پول کردند، تا این که کار به جایی رسید که هیچ قسمت از تجارت از تحریک جنسی و عشوه‌گری در امان نماند. امروز نیز تمام آگهی‌های تجارتهای همراه با عکس زنی برهنه و یا در حکم برهنه عرضه می‌شود و این مطلب در جراید و مجلات تمام کشورها مشاهده می‌شود، گویا ممکن نیست که هیچ تبلیغی بدون وجود زن انجام گیرد. هیچ هتل، رستوران و تجارتخانه‌ای را نمی‌توانید بیابید که در آن زن جذابی بخاطر جذب مردان کار نکند، این چنین جامعه‌ی مسکین و سرخورده‌ای فقط یک راه برای حفاظت مصالح خود در دست دارد و آن استفاده از وجدان و تعلیمات اخلاقی است، تا توسط آن حملات شهوانی و شیطانی را دفع کند، البته باید دانست که نظام سرمایه‌داری آنقدر ضعیف و ناتوان نیست که نتواند از خود دفاع کند، او برای حمایت از خود فلسفه‌ی مجهزی با وسایل و لشکر بزرگ و قوی از علوم و ادبیات دارد که هر دو به اتفاق هم در براندازی تفکرات و تعالیم اخلاقی از کشور و مردم تلاش می‌کنند، قاتل زیرک قاتلی است که مقتول را و او می‌دارد که با رضایت و رغبت خود را به مرگ تسلیم نماید.

نظام سیاسی دموکراسی:

مصیبت به اینجا ختم نمی‌شود و تازه خود نظریه آزادی شخصی در غرب، نظام دموکراسی را بوجود آورد که به مرور زمان عامل اصلی تکامل این انقلاب ضد اخلاقی گردید.

اساس و مبدأ اصلی دموکراسی نوین این است که حکومت و قانونگذاری در دست خود مردم است و هرطور که بخواهند در آن مداخله می‌کنند، اگر چیزی را پسندند آن را نگاه

می‌دارند و اگر مطابق سلیقه‌ی آنان نباشد تغییرش می‌دهند و بدین ترتیب حکومت و قوانین تحت فرمان و اراده‌ی آن‌ها است.

از نتایج طبیعی نظام مذکور این است که به مردم اجازه نمی‌دهد که تسلیم قدرت مافوقی که از نقایص و عیوب بشری پاک است شوند و از گمراهی فکری و عملی دور باشند، قانونی ندارند که با گذشت زمان از دخالت انسان در امان باشد، معیار معینی ندارند که توسط آن درست را از نادرست تشخیص دهند؛ معیارهایی که جاودانی بوده با هوا و هوس و تمایلات شخصی تغییر نکند، نظام دموکراسی نوین به این ترتیب انسان را یک موجود خودمختار و تام الاختیار معرفی کرد، این انسان توانست برای خودش قانون وضع کند و نظریه‌ی اکثریت مردم را معیار وضع قوانین قرار داد، معلوم است وقتی که همه قوانین زندگی اجتماعی تابع نظریه‌ی اکثریت باشد و حکومت برده‌ی دموکراسی نوین شود، ممکن نیست که قانون و حکومت، اجتماع را از سقوط اخلاقی و افتادن در گرداب گمراهی محافظت کند بلکه خود قانون و حکومت اجتماع را در راه هلاکت و فساد یاری می‌کند؛ زیرا هر تغییر آرای عمومی باعث تغییر قانون می‌شود و مبادی و اصول قانون مذکور نیز با تغییر آرای عمومی دستخوش دگرگونی و تغییر می‌گردد تا این که مطابق و موافق نظریات و افکار اکثریت گردد، معیار حق، خیر، صلاح و فضیلت در هر زمینه‌ای آرای اکثریت است و اگر یک پیشنهاد هرچند مضر و دور از هدایت باشد، در صورتی که ۵۱٪ آراء را به خود اختصاص دهد دیگر هیچ مانعی وجود نخواهد داشت که از قانونی شدن آن جلوگیری کند، بهترین مثال برای این طرز تفکر که ذکر آن برای پند و عبرت کفایت می‌کند یکی از وقایع آلمان قبل از دوره نازی‌ها است که ما آن را بیان می‌کنیم، یکی از فرزندان دانشمند آلمانی دکتر ماگنوس که قبل از این مسئول بین‌المللی سازمان اصلاح امور جنسی (World League Sexual Reform) بود، مدت شش سال با تمام وسایل تبلیغاتی به طرفداری از عمل قوم لوط (لواط) پرداخت تا این که معبود این دموکراسی نوین راضی شد که این فعل حرام را حلال گرداند و در کمیته‌ی قانونگذاری پارلمان آلمان با اکثریت آراء جایز بودن لواط را به تصویب رسانید. او طی سخنانی اعلام داشت بعد از این تاریخ عمل مذکور جنایت محسوب نمی‌گردد، مشروط بر

این که طرفین رضایت داشته باشند و اگر شخص مفعول به سن بلوغ نرسیده باشد، رضایت ولی و سرپرست وی در این باره ضروری است.

با وجود این که قانون، بسیار مشکل تابع این معبود دموکراسی می شود ولی بدون این که تردیدی داشته باشد اوامر و نواهی آن را اطاعت می کند و با اندک سستی و تزلزل پیرو اراده‌ی آن می گردد، البته این سستی و کوتاهی در اطاعت مطلق از معبود دموکراسی را کارکنان و ماموران دستگاه حکومتی جبران می کنند؛ زیرا آنان در جهت گسترش و توسعه‌ی این قوانین نسبت به دیگران پیش قدم بوده از این ادبیات، فلسفه‌ها و آرای عمومی که در اطرافشان پخش و منتشر می شود بیشتر از همه تحت تأثیر قرار می گیرند. بدین ترتیب با عنایت و توجه کارگزاران حکومت همه رذائل و پستی‌هایی که در اجتماع ترویج می شود جایز محسوب می گردد و بطور رسمی مورد قبول واقع می گردد و چه بسا اموری که از نگاه قانون ممنوع و غیر قانونی است ولی به خاطر چشم پوشی و مسامحه‌ی پلیس و دستگاه قضایی شکل قانونی و مجاز به خود می گیرد، در حالی که قانون با آن تطبیق نمی کند، از جمله اموری که می توان مثال زد مسئله‌ی سقط جنین است، سقط جنین هنوز هم طبق قوانین غربی غیر قانونی است، ولی هیچ کشور غربی وجود ندارد که این جنایت را بطور علنی و گسترده مرتکب نشود، مثلاً در انگلستان حد اقل سالانه نود هزار جنین سقط می شود و در حدود ۲۵٪ زنان متأهل یا بدست خود و یا به کمک متخصصین سقط جنین می کنند، این نسبت در زنانی که ازدواج نکرده اند به مراتب بیشتر است، در برخی کشورهای دیگر کلپ‌ها و باشگاه‌های مخصوصی برای این هدف ساخته شده و زنان، هفتگی حق عضویت می پردازند تا در موقع ضرورت و نیاز، متخصصین سقط جنین به یاری آنان بشتابند، در لندن منازل پرستاری و مامایی (Nursing Homes) بسیار زیاد است و بیشتر مریض‌های آنان را زنانی تشکیل می دهند که سقط جنین می کنند، ولی با وجود این اوضاع و احوال هنوز هم سقط جنین از نظر قانون انگلیس جایز نیست و در زمره‌ی جنایات محسوب می شود (این مطالب را پروفیسور جود در کتاب خود Modern Wickedness Guid To بیان کرده است).

حقایق و شواهد:

اکنون می‌خواهیم با اندکی تفصیل فساد این عناصر سه‌گانه نظریات جدید اخلاقی، نظام سرمایه‌داری و نظام سیاسی و دموکراسی را شرح دهیم، در عین حال کیفیت و روابط متقابل آن‌ها و تأثیر آن‌ها را در اخلاق اجتماعی و رابطه‌ی جنسی بین زن و مرد و نتایج و آثار آن‌ها را نیز بیان نماییم و چون بیشتر سخنان ما در صفحات گذشته مربوط به سرزمین فرانسه بود (جایی که این حرکت از آنجا شروع شد) لذا در آینده نیز فرانسه را به عنوان مثال و شاهد مورد توجه قرار خواهیم داد.

تخدير احساس اخلاقی:

نظریاتی را که قبلاً ذکر کردیم از خود نتایج و آثاری باقی گذارد که اولین و بارزترین اثرش این بود که احساس اخلاقی مردم را در رابطه با مسائل جنسی تخدیر نمود. حیا، شهامت و غیرت را از بین برد، فرق بین ازدواج و زنا را از بین برداشت، زنا در نزد آنان عملی پاک و مجاز به حساب آمد و عیب و پلیدی آن از میان رفت. بنابراین، هیچ لزومی نداشت که عمل مذکور پنهان نگاه داشته شود، تا اواسط و حتی تا اواخر قرن نوزدهم هیچ تغییری در نظریه‌ی اخلاقی فرانسوی‌ها بوجود نیامد، بجز این که زناى مردان آسان و سهل گردید و طبیعی محسوب شد، پدران از زناى پسران چشم‌پوشی می‌کردند به این شرط که به امراض مقاربتی دچار نگردند و در چنگال قانون گرفتار نیایند، بلکه اگر بدین وسیله منفعت مادی بدست می‌آوردند، افراد بسیاری خوشحال می‌گردیدند و اگر مردی با زنی بدون ازدواج رابطه داشت، آن را باعث توهین و تحقیر نمی‌دانستند، چنانچه در داستان‌های آنان نمونه‌های زیادی وجود دارد که پدران، پسران‌شان را وادار به برقراری رابطه با زنان صاحب قدرت و ثروت می‌کردند، ولی نظر آنان در باره‌ی زنان کاملاً تفاوت داشت، عفت و پاکی زن در نزدشان بسیار ارزشمند بود و همین پدرانى که راجع به رفاقت و معاشرت ناشایست پسران بی تفاوت بودند و آن را حمل بر جنون جوانی می‌کردند، راضی نبودند که در شرف و آبروی دخترانشان خلل وارد آید، زنان فاجر و فاسد، خود را نمی‌توانستند برائت دهند و اجتماع نیز آنان را بری و پاک نمی‌دانست، تا جائی که زن فاسد را مورد تحقیر قرار

می‌دادند، همچنین ارزش اخلاقی زن و مرد در زندگی زناشویی یکسان نبود؛ زیرا در حالی که فحشای مرد در نظرشان قابل چشم‌پوشی بود فساد و فحشای زن جنایت شمرده می‌شد. ولی در آغاز قرن بیستم وضع تغییر کرد؛ زیرا از آثار مساوات زن و مرد و ایجاد روحیه‌ی آزادی خواهی در زنان این شد که فساد و فحشای زنان در نظرشان مانند فحشای مردان ساده و بی‌اهمیت گشت و رابطه‌ی زن با مرد دیگری بدون عقد ازدواج باعث آلودگی کرامت و عفت وی محسوب نگردید، بطوری که پاول بوره (Paul Bu – Towards Moral Bankruptcy در کتاب reau) چاپ لندن ۱۹۲۵ میلادی می‌گوید:

«این کار در چهارچوب شهرهای بزرگ متوقف نشد بلکه جوانان در اطراف و اکناف روستاها به صراحت اعتراف می‌کردند که آن‌ها در ازدواج، عفت و باکره‌بودن همسر خود را مهم نمی‌دانند؛ زیرا خودشان به این اوصاف متصف نیستند، در مناطق برگندی و یون چنین مرسوم گردید که یک دوشیزه‌ی جوان پیش از ازدواج با چندین مرد رفاقت و معاشرت می‌نمود و بعد از ازدواج بیان خاطرات گذشته خود را به شوهرش عیب نمی‌دانست و ارتکاب او به این فسق و فجور سبب خشم و غضب نزدیکان وی هم نمی‌گردید بلکه آن‌ها داستان و سرگذشت عشقی او را با علاقه‌ی زیادی می‌شنیدند مثل این که به ماجرای ورزشی و یا موضوع تجارت گوش فرا می‌دهند و اگر شوهرش به سرگذشت او علم می‌داشت و می‌فهمید که دوستان آن زن تا این دم از وی بهره‌جسمانی می‌بردند، بسیار می‌کوشید که از سرگذشت خانمش کدورت و حزنی از خود نشان ندهد (تا مردم او را مرتجع و عقب‌مانده ندانند). نویسنده به نوشته‌اش چنین ادامه می‌دهد که: ما در طبقات متوسط تعلیم‌یافتگان، بسیار دیده‌ایم حتی عادت کرده‌ایم که یک دوشیزه‌ی تعلیم‌یافته از خانواده‌ی نجیب و شریف که در یک اداره یا شرکت تجارته‌ی به کار نسبتاً آبرومند و خوبی مشغول است و در اجتماع مهذب و با اخلاق هم زندگی می‌کند ولی در عین حال با جوانی رفاقت و مصاحبت و معاشرت می‌نماید، آن‌ها مجبور نیستند که با همدیگر ازدواج کنند بلکه می‌خواهند که تا آخر بدون نکاح و عقد ازدواج زندگی کنند؛ زیرا می‌خواهند آن آزادی را داشته باشند که اگر یکی از آن‌ها، حاجت شهوانی‌اش را روا کرد و سپس غریزه‌اش تقاضای رفیق دیگری داشت بدون

کوچکترین مشکل بتواند با وی به معاشرت پردازد و نیازی به طلاق‌نامه و یا دیگر تکالیف مفارقت نبوده باشد، افراد نزدیک آن‌ها همه از این رابطه نامشروع آگاهند و ایشان هم رابطه را از کسی پنهان نمی‌دارند و هیچ کسی هم پیدا نمی‌شود که این کار را بد و ناپسند بداند و یا بر ایشان عیب‌گیری نماید.

کسانی که اولین بار پرچمدار این روش بودند کارگران مؤسسات و کارخانجات بودند، آن‌ها در مراحل اول از طرف مردم مورد عیب، غضب و خشم قرار می‌گرفتند و لیکن امروز وضع مذکور در طبقات عالی و بلند هم ترویج یافته و در زندگی اجتماعی امروز، منزلتی را به خود گرفته که در سابق فقط نکاح و ازدواج قانونی آن مقام و منزلت را اخذ کرده بود. این نوع جدید فحشا رواج یافت و مردم بوجود قانونی آن اعتراف نموده تسلیم شدند بطوری که موسیو بر تلمی (M. Berthelemy) استاد قانون دانشگاه / پوهنتون پاریس می‌نویسد:

«زن زناکار در جامعه نزدیک است منزلتی را بدست آورد که قبلاً یک خانم با عفت آن را داشت و این موضوع در پارلمان هم بحث شد و حکومت از آن پشتیبانی کرد و به معشوقه یک صاحب‌منصب نظامی نفقه‌ای داده می‌شد که به همسر قانونی‌اش اعطا می‌گردید و اگر آن صاحب‌منصب وفات یابد معشوقه وی حقوقی را می‌گیرد که زن نکاحی‌اش اخذ می‌دارد».

از اینجا شما می‌توانید اندازه غفلت و پستی فرانسوی‌ها را در زنا تخمین بزنید و بدانید که زنا در آن جامعه یک عیب اخلاقی محسوب نمی‌شد چنانچه در سال ۱۹۱۸ م یکی از خانم‌های معلم مدارس بدون داشتن شوهر حامله شد و در بین مأمورین وزارت معارف شخصی وجود داشت که طبق نظام قدیم می‌اندیشید. بنابراین، عمل خانم معلم را نپسندیده و موضوع را توسط رجال برجسته به وزارت معارف اطلاع داد، ولی وزارت معارف از موقعیت خانم معلم به قرار ذیل دفاع نموده او را سرزنش و ملامتی هم نکرد:

۱- باید مردم در امور شخصی دیگران دخالت نکنند.

۲- جنایتی که آن خانم معلم مرتکب شده کدام است؟

۳- آیا مادر شدن یک زن بدون ازدواج نزدیکترین راه به دموکراسی نیست؟
و از جمله امور مهمی که برای ارتش فرانسوی تعلیم داده می‌شود این است که باید آن‌ها تدابیر منع حمل را حتماً یاد بگیرند، گویا وظیفه است که باید هر نظامی مرتکب زنا شود، در روز سوم ماه می سال ۱۹۱۹ م یکی از صاحب‌منصبان نظامی به سپاه مربوط به خود چنین اعلان کرد که:

«عموم مردم (غیر نظامی) از کثرت و ازدحام صاحب‌منصبان و افراد نظامی شکایت دارند و می‌گویند که آن‌ها از روی استبداد و داشتن قدرت به دیگران اجازه نمی‌دهند که از فاحشه‌خانه‌های نظامی بهره‌مند شوند و اداره کماندوئی در کوشش است که تعداد زنان را ازدیاد بخشد تا این که به تمام نظامیان کفایت کند و لیکن پیش از تمام شدن این کار ما از نظامیان خواهشمندیم که داخل این خانه‌ها وقت زیادی را نگذرانند و تا می‌توانند حاجت خود را بزودی روا کنند».

خوانندگان باید در این اعلان رسمی که از طرف کماندوی نظامی یکی از مترقی‌ترین و پیشرفته‌ترین ممالک منتشر شده تأمل نمایند، آیا از این اعلان چنین فهمیده نمی‌شود که در دل آن‌ها به اندازه ذره‌ای عقیده راجع به قباحت و حرمت زنا وجود ندارد؟ و نه حتی عیب و مخالف اخلاق بودن آن و این که جامعه، قانون و حکومت از تصور گناه و عیب بودن آن خالی‌الذهن اند^(۱)؟ در فرانسه پیش از وقوع جنگ جهانی اول یک نمایندگی تأسیس شده

۱- ارتشی که دارای چنین اخلاقی باشد و با این روحیه بخواهد مملکتی را هم فتح کند آیا شما فکر می‌کنید که ملت مغلوب از حیث عفت و اخلاق در چه حالتی قرار خواهد گرفت، در مقابل سپاهیان دیگری هستند که اگر ممالک را فتح کردند به گفته قرآن کریم: «الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ». «یعنی کسانی که اگر در روی زمین ایشان را قدرت دهیم نماز را بر پا نمی‌دارند و زکات می‌دهند و مردم را به نیکویی امر می‌کنند و از بدی‌ها منع می‌نمایند». لذا ارتشی در زمین (ارتش امریکائیان و اروپائی‌ها) همانند حیوانات وحشی می‌گردند و ارتشی دیگر اخلاق، شرف، صلاح و کرامت مردم را حفظ می‌کنند و جهالت انسان‌ها به حدی رسیده که بین این دو لشکر نمی‌توانند فرق بگذارند.

بود که مرام اولیه‌اش این بود که هر زن از هر محیطی که باشد و در هر شرایط و حالت اقتصادی و اخلاقی که زندگی نماید مکلف است که به ضرورت (تجربه جدید) پی ببرد و به آن قناعت کند و بطور عملی به تجربه و تطبیق پردازد، لذا هرکس که می‌خواهد با یکی از دوشیزگان تماس بگیرد باید از طریق همین نمایندگان باشد و باید مبلغ ۳۵ فرانک فرانسه برای قسط اول پردازد. وظیفه نمایندگان این است که بعد از این مراحل دوشیزه مورد نظر را به وی تسلیم نماید و اسناد موجود در این نمایندگی دلالت می‌کند بر این که تمام طبقات جامعه فرانسه با این نمایندگی معامله داشتند و از خدمات آن بهره‌مند می‌شدند و این کار از علم و چشم حکومت پنهان و پوشیده نبود.

این انحطاط و تنزل اخلاقی تا جایی رسید که:

«اگر در بعضی از مناطق فرانسه مخصوصاً شهرهای پر ازدحام، روابط جنسی ما بین نزدیکان خانواده مانند پدر و دختر و برادر و خواهر برقرار می‌گردید در نظر مردم از جمله چیزهای عجیب و غریب و شاذ و نادر شمرده نمی‌شد».

افزایش زنان فاحشه:

بطوری که موسیو بیولو (M. Bulot) یکی از اعضای مجلس فرانسه اعلان کرد، پیش از وقوع جنگ جهانی اول تعداد زنان فاحشه در آن کشور به نیم میلیون می‌رسید، لیکن به هیچ صورت نمی‌توان وضعیت زنان فاحشه‌ی شرقی را با فواحش فرانسوی مقایسه نمود؛ زیرا فرانسه از آنجایی که یک مملکت متمدن و پیشرفته است پس باید همه کارهای آن در سطح بالا و منظم باشد، برای تحقق این حرفه (زنا)، جراید، مجلات و پوسترهای رنگی به کار گرفته می‌شد، افراد توسطه تلفن یا نامه‌های شخصی دعوت می‌شدند و اعمال دیگری که برای خوشی و رضایت خاطر معامله‌داران انجام می‌شد، ضمیر و وجدان عمومی این وضع را ملامت نمی‌کرد، بلکه زنانی که به این تجارت (نامشروع) مشغول بودند در مسائل سیاسی، ملی، اقتصادی و طبقات بالا و اعیان بر دیگر زنان ترجیح و برتری داشتند و دارای چنان مرتبه‌ی عالی و بلندی بودند که زنان زناکار در دوران ترقی مدنیّت یونان از آن برخوردار بودند.

موسیو فردینان دریفوس (M. Ferdinand Dreyfus) یکی از اعضای برجسته پارلمان فرانسه که چندین سال سمت عضویت آن مجلس را داشت تصریح کرد که پیشه‌ی زناکاری، امروز عمل شخصی شمرده نمی‌شود بلکه تجارت (Business) و حرفه‌ی منظمی (Organized Industry) است؛ زیرا نمایندگی‌های آن سود هنگفتی بدست می‌آورند و پیشه مذکور در این زمان نماینده‌هایی دارد که (مواد خام) را تهیه می‌کنند و دیگران در شهرها در گردش اند، دارای بازار منظم و مرتبی هستند که دوشیزگان و کودکان از آن بازارها صادر شده و به آن‌ها وارد می‌شوند و اکثراً مال التجاره‌ای که از این بازارها خواسته می‌شود عبارت اند از: دخترانی که سن شان پائین تر از ده سال باشد ...

پاول پیرو می‌نویسد:

«این کار (پیشه زناکاری) در زمان ما یک نظام مستحکم و استواری است که کارکنان و مامورین حقوق بگیر هر طوری که خواسته باشند، آنرا می‌چرخانند و ارباب قلم، ناشرین کتب (Publishers)، خطیبان، طبیبان، مختصصین زایمان (Midwives)، سیاحان و تجار در آن خدمت می‌کنند و قانون جدید نشریات، اعلان و عرضه در آن استعمال می‌گردد».

ولی باید توجه داشت که پیشه این زن فاحشه زناکار در فاحشه‌خانه‌های معروف محدود نشده بلکه به رستوران‌ها، قهوه‌خانه‌ها، رقص‌خانه‌ها و ... سرایت کرده و در تمام آن‌ها زنا بطور علنی و آشکار صورت می‌گیرد و حیوانیت و وحشی‌گری در آن اماکن به اندازه‌ای است که بدترین نوع ظلم و تجاوز نیز به پای آن نرسیده است، حتی می‌گویند که در سال ۱۹۱۲ م در مناطق شرق فرانسه پلیس مجبور شد که دخالت نماید و دختر جوانی را از مرگ نجات بدهد، زیرا در یک روز ۴۷ نفر با وی عمل جنسی انجام داده بودند و هنوز تعداد زیادی در انتظار زنا با وی بودند.

وقتی جنگ جهانی اول واقع شد، علاوه بر زنای تجارتمشهور، زنای متطوع (بدون اجرات) هم پیدا شد و این نوع زنا و فحشای ابتکاری دارای اهمیت و ارزش زیادی بود؛ زیرا این زنان وطن پرست می‌خواستند به آن قهرمانانی خدمت کنند که از خاک فرانسه دفاع

می کردند و مزد و اجرت خدمت‌شان این بود که اطفالی را به دنیا می آوردند که پدرشان معلوم نبود، این زنان به نام (مادران زمان جنگ) نامیده می شدند.

تصور این واقعه به اندازه‌ای قابل تعجب است که زبان‌های شرقی حتی از ترجمه آن عاجزند؛ زیرا این زنان فحشا را به صورت منظم ادامه می دادند و تشویق و کمک آن‌ها از طرف اهل فسق، و فجور، فضیلت و احسان شمرده می شد و روزنامه‌های بزرگ، وقت مردم را به خاطر آن می گرفتند و دو روزنامه نسبت به سایر نشریات به آن‌ها خدمت بیشتری انجام می دادند که عبارت بودند از: روزنامه‌ی فنتاسیو (Fantasio) و روزنامه‌ی لافی پاریزیان (Lavis, Praisienne)، حتی در یکی از شماره‌های اخیر این جراید تعداد ۱۹۹ اعلان در باره آن زنان منتشر شده بود.

طنیان شهوت:

هیجان‌ات جنسی که به این اندازه زیاد بود و به انواع فواحش منجر شد از تأثیر ادبیات، عکس‌ها، سینما، رقص، تئاتر و وسایل تحریک ابتذال و برهنگی بود.

تا الآن نیز شبکه‌ای از ثروتمندان خودخواه وجود دارند که با تمام وسایل و تدابیر می خواهند آتش شهوت را در وجود عموم مردم مشتعل سازند تا بواسطه آن تجارتشان را رونق دهند، در کنار آن روزنامه، جراید، مجلات پانزده روزه و مجلات ماهانه به شکل مصور وجود دارند که داستان‌ها و مقالات گمراه کننده و تحریک آمیز را با عکس‌های برهنه و جالب به نشر می رسانند؛ زیرا این وضع عامل بزرگ توسعه فحشا است و صاحبان این تجارت حرفه‌ای برای منفعت خود همه قوای ذهنی، فکری، زیرکی و شناخت اسرار نفوس بشری را به کار می برند تا خواننده مسکین از دام صیدشان نتواند نجات یابد، علاوه بر این‌ها کتب و رساله‌های زیادی روزانه به چاپ می رسد که همه آن‌ها مملو از مسائل مربوط به امور جنسی و شوهوت حیوانی است و تعداد آن‌ها به اندازه‌ای زیاد است که در یک چاپ به پنجاه هزار شماره می رسد، امکان دارد که یک کتاب مربوط به این موضوعات شصت بار و یا بیشتر به چاپ رسد و چاپخانه‌های خاصی برای این کار وجود دارند و نویسندگان زیادی وجود دارند که بخاطر مقالاتی که در باره این موضوعات نوشته اند شهرت جهانی کسب

کرده اند، این نوع کتاب‌های مربوط به فحشا نه تنها باعث توهین و رسوایی مؤلف نمی‌گردد بلکه مؤلفین آن‌ها در صورت استقبال مردم از نوشته‌ها و کتاب‌هایشان مستحق کسب جایزه می‌شوند. بنابراین، یا به عنوان عضو انجمن علمی فرانسه قبول می‌شوند و یا به مقام کروی دانیو (Creix d'hinneus) نایل می‌شوند.

حکومت به عوان تماشاگر، تمام این وسایل و مظاهر تحریک، اغوا و فحشا را می‌بیند و به هیچ یک از آن‌ها بد نمی‌گوید مگر آن اعلانات فحشایی که بطور مداوم پخش شود که در آن صوت پلیس با آن مخالفت کرده موضوع را به دادگاه می‌رساند، لیکن در آن دادگاه‌ها دوست و خیرخواه چنین مجرمینی زیاد به چشم می‌خورد که بعد از یک جزای جزئی و کوچک آن‌ها را رها می‌کنند؛ زیرا کسانی که در این دادگاه‌ها به عنوان قاضی نشسته اند اکثریت‌شان کسانی هستند که از این لذت‌ها چشیده اند و بهره برده اند و بعضی از ایشان کسانی هستند که قلم‌شان را در نوشتن ادبیات جنسی بکار گرفته اند و اگر برحسب تصادف در بین اعضای دادگاه یک قاضی وجود داشته باشد که از طرز فکر قدیم برخوردار باشد بزرگترین نویسندگان و ادیبان در این موضوع دخالت می‌کنند و آوازشان را در جراید و روزنامه‌ها بلند می‌کنند و خواهان فضای آزاد می‌شوند تا بتوانند در اجتماع‌شان ادبیات و هنر را ترقی داده مصدر خدمت گردند و ندا می‌زنند که مقید ساختن انسان به قیود اخلاقی دوره‌های تاریک گذشته معنای اختناق و عقب ماندن هنرهای زیبا از چه طریقی رشد و ترقی می‌کند، از طریق عکس‌های برهنه و مفتضح در حالت اجرای عملیات جنسی، که از آن آلبوم‌ها ساخته و نه تنها در بازارها، هتل‌ها و قهوه‌خانه‌ها توزیع می‌کنند بلکه در مدارس و دانشگاه‌ها هم در دسترس شاگردان می‌گذرانند، دکتر امیل پوریسی (Emile Poureisy) در گزارشی که به دومین جلسه عمومی رابطه منع فواحش تقدیم کرده چنین نوشته بود:

«این عکس‌های برهنه و در حالت هتک حرمت باعث تحریک و اختلال احساسات و هیجان مردم می‌گردد، نظم احساس و شعور مردم را برهم می‌زند، مشتری را به ارتکاب جنایتی دعوت می‌کند که از تصور آن موی بر اندام می‌ایستد، آثار بد و هلاک‌کننده آن در پسران و دختران جوان به اندازه‌ای است که قلم از بیان آن ناتوان و عاجز است، بسیاری از

مدارس و دانشگاه‌ها در اثر این عکس‌های تحریک‌آمیز اوضاع اخلاقی صحیحشان را از دست دادند و مخصوصاً در دختران جوان هیچ چیز مضرت‌تر و هلاک‌کننده‌تر از این عکس‌ها نیست».

تمام سینماها، نمایش‌خانه‌ها، تئاترها، رقص‌خانه‌ها و قهوه‌خانه‌ها برای همین هنرهای زیبا کار می‌کنند و مخصوصاً صحنه‌های نمایشی که در فرانسه، طبقات ممتاز و بلندمرتبه اجتماعی آن را با رغبت و اشتیاق فراوان می‌نگرند و نویسندگان و هنرپیشگان رضایت خاطر تماشاچیان را به خود جلب می‌کنند، تماماً سرشار از ابزار و وسایل ارضاکننده شهوات حیوانی و شیطانی است، امتیاز بارز نمایش‌های مذکور این است که بدترین خصوصیات اخلاقی را به صورت نمونه‌های زیبا و با ارزش جلوه می‌دهند.

پاول بیورو می‌گوید: «محققینی که می‌خواهند وضعیت زندگی اجتماعی ما را از خلال این نمونه‌ها و شخصیت‌یابی‌هایی که در مدت سی، چهل سال قبل توسط نمایشنامه‌نویسان ارائه شده است، تحقیق و بررسی کنند بدون شک چنین نتیجه می‌گیرند که تمام مردان جامعه امروزی ما از وقار و کرامتی که لازمه‌ی زندگی زناشویی است محروم و بی‌بهره‌اند، پس هر یک از همسران (شوهران) ما یا احمق و غافلند یا برای خانمشان عذاب و مصیبت، و بهترین خصلت خانم‌ها این است که هر لحظه از شوهرشان به ستوه آمدند به مردان دیگر تمایل نمایند».

در صورتی که وضع صحنه‌نمایشی که مخصوص طبقه بالای اجتماع است چنین باشد خود شما می‌توانید حالت نمایشگاه‌های عمومی را حدس بزنید؛ زیرا هر حرکت، اسلوب کلام، مناظر برهنگی و حالات و چیزهای دیگری که اسباب خوشی عامه‌ی مردم را فراهم می‌نماید در این گردشگاه‌ها بدون شرم و حیا و بدون پرده و یا کنایه و اشاره عرضه می‌شود و از طریق اعلان برای تماشاچیان می‌فهمانند که هر چیزی را که شهوت نفسانی آن‌ها تقاضا داشته باشد نزد آن‌ها موجود و حاضر است و هر چیزی را که به مردم تقدیم می‌دارند واقعی (Realistic) است و ساختگی نیست، امیل پورسی در بیانیه‌اش مثال‌های متعددی از این صحنه‌های نمایشی را ذکر نموده که آنرا بعد از گردش در مکان‌های تفریحی تهیه و مرتب

نموده است و از نام این گردشگاه‌ها و صحنه‌های نمایشی با حروف هجا بطور کنایه چنین تعبیر می‌کند:

«در صحنه نمایشی - ب - آواز و اشعار و سخنان (Mondogues) و حرکات خانم هنرپیشه در آخرین درجه ناز، خمیازه و کرشمه بود، منظره پشت او طوری بود که تصویر آخرین مدارج آمیزش جنسی را نشان می‌داد و تعداد تماشاچیان بیشتر از هزار نفر بود که در میانشان از طبقه اشراف نیز بودند، همه اهل مجلس فریفته و مسحور وی شده بودند و هر لحظه صدای تحسین آن‌ها با صدائی بلند شنیده می‌شد».

«در صحنه - ن - خواندنی‌های کوتاه بود. حرکات، سکناات و سخنان به آخرین درجه وقاحت، فضحیت و رسوائی می‌رسید و پسران و دختران خردسال هم بودند که با بزرگسالان آن صحنه را تماشا می‌کردند و هر منظره مفتضح و رسوائی را می‌دیدند کف می‌زدند».

«در صحنه نمایشی - ل - اهل مجلس پنج بار به آواز بلند از خانم هنرپیشه خواهش کردند که آن صحنه نمایشی را که با صدای دل‌فریب شیرین و دلکش می‌خواست خاتمه دهد تکرار کند».

«در صحنه - س - تماشاچیان به او بسیار اصرار کردند و او را چند بار وادار به تکرار آن نمایش مفتضح کردند تا اندازه‌ای که او خسته شد و فریاد زد: ای فاسدان! خدا شما را هلاک سازد، آیا نمی‌بینید که در این صحنه آن که در کنارم بود از صحنه خارج شد و رفت؟ در این نمایش آخرین درجه پستی، دنائت، حقارت و بی‌آبرویی وجود داشت که حتی خود آن زن که شغل همیشگی‌اش بود نتوانست بر آن کار صبر کند».

در صحنه - ز - بعد از ختم نمایش هنرپیشگان مرد قرعه انداختند که برگه‌های قرعه را به قیمت ده سنت می‌فروختند و اگر برگ قرعه به نام هر یک از آن‌ها می‌افتاد آن فرد شب را با او سپری می‌کرد».

پاول بیوره می‌نویسد: زنانی ظاهر می‌گردیدند که جسم‌شان بطور کلی بدون لباس بود و به همان ترتیب به نمایش می‌پرداختند.

آدولف بریسان (Adolph Briason) در روزنامه‌ی مشهور فرانسوی به نام تامپ (Tamps) بر این نوع نمایش‌ها خرده‌گیری کرده به صورت انتقاد و اعتراض می‌نویسد:

«این فاجعه‌ای بس عظیم است که بعد از این هیچ چیزی باقی نماند غیر از این که خود منظره فحشا را نیز به طور آشکار نشان دهند و حقیقت این است که گوئی هنرهای زیبا بدون آن نمی‌تواند به مرحله کمال برسد».

خود حرکت جلوگیری از بارداری که به نام علوم جنسی (Sexual Science) از آن یاد می‌شود در اشاعه و پخش فحشاء و فاسد ساختن اخلاق سهم چندان کمی هم ندارد؛ زیرا بواسطه آن، توضیحات حاملگی و دیگر امور مربوط به آن از قبیل چگونگی استفاده از داروها و ... را در مجالس عمومی با عکس و بیانیه‌های تفصیلی در کتب و نشریات عرضه می‌دارند طوری که بعد از آن دیگر به شرح و توضیح وظایف دستگاه تناسلی هیچ احتیاجی باقی نمی‌ماند، کتاب‌های علوم جنسی نیز همین وظیفه را انجام می‌دهند، یعنی وظیفه دستگاه تناسلی را با همه کم و کیف آن به کوچک و بزرگ بیان می‌دارند و نام علم، تحقیق و علوم تجربی و طبیعی را به عنوان نقاب و پرده‌ای در آن به کار می‌برند، تا این که هیچ اعتراض و انتقادی به آن نشود و از کرده خویش فراتر رفته این عملشان را به نام خدمت اجتماعی نام نهاده‌اند و می‌گویند که:

«ما می‌خواهیم مردم را از لغزش‌ها و اشتباهات مربوط به روابط جنسی برکنار داریم».

اما حقیقت این است که نشر این ادبیات، علوم و تعلیمات امور جنسی و تعمیم و گسترش آن تا این حد وسیع و گسترده، از وجود زنان، مردان، جوانان و کهنسالان تماماً حیا را دور کرده بذریع‌ی حیایی و وقاحت را در آن‌ها می‌کارد، نتیجه چنین شده که امروز یک دختر مدرسه‌ای که هنوز به سن بلوغ نرسیده است تمام امور مربوط به مسائل جنسی را می‌داند، چیزهایی را که در زمان گذشته جوانان هم از آن خبری نداشتند و هم چنین در وجود پسران پائین‌تر از سن بلوغ غریزه‌ی شهوانی پیش از موعد مقرر به هیجان آمده بطوریکه در این سن و سال به امور جنسی و شهوانی می‌پردازند و خود را تابع هوا و هوس شیطانی می‌سازند، و اراده و اختیار خود را به شهوت می‌سپارند، در صورتی که ازدواج سن معینی را اقتضاء

می‌کند، ولی این امور به سن معینی مقید نیست و جوانان در سن دوازده و سیزده سالگی به امور جنسی گرایش پیدا می‌کنند.

علائم هلاکت ملی:

در صورتی که انحطاط اخلاق، پیروی از هوا و هوس، عبادت شهوت در یک ملت به این درجه رسیده باشد و غرق شدن زن و مرد و پیر و جوان در لذت به این حد برسد و هیجان جنسی، ایشان را به جنون کشانیده از حالت توازن و تعادل بیرون کشیده باشد، طبیعی است که در آن ملت همه اسباب هلاکت و تباهی و سقوط در آتش مهیا شده و ملت مذکور به تدریج رو به زوال خواهد رفت، اگرچه مردم در ظاهر می‌بینند که دارای قدرت، شوکت و سلطه می‌باشند، و چنین نتیجه‌گیری می‌کنند که غرق بودن آن‌ها در لهو و لعب و لذائذ مادی مانع ترقی نبوده بلکه عامل پیشرفت می‌باشد و چه بسا ملت‌هایی که در عمیق‌ترین گودال شهوت و لهو و لعب افتاده اند و به همان اندازه در بلندترین مراتب ترقی و تمدن قرار دارند، لیکن چه حکم غلط و نتیجه‌ دور از واقعیتی است؛ زیرا اگر قوه تعمیر و قوه تخریب هم‌زمان باهم در یک ملت وجود داشته باشد و قوه تخریب را در شمار قوه تعمیر به حساب آوریم، مرتکب اشتباه بس بزرگ شده ایم.

این مطلب را با یک مثال توضیح می‌دهیم که تاجری در پیشه خود دارای مهارت کامل بوده با ذکاوت و زحمت و تجربه‌اش ثروت هنگفتی جمع نموده است و در عین حال به شراب‌خواری و قماربازی و امثال آن‌ها نیز مبتلا باشد پس بزرگترین اشتباه این خواهد بود که این دو چیز متضاد را در زندگی وی از اسباب و عوامل تقدم و ترقی وی به حساب آوریم.

درست که عمل اول او از عوامل پیشرفت و ترقی اوست ولی عمل دوم او از عوامل تخریب و تخلف بشمار می‌رود، اگر هستی و وجود او بواسطه‌ی صفات اولی ثابت و پایدار است وضع مذکور این معنی را ندارد که صفات دیگر وی عمل تخریب را در وجود او انجام نمی‌دهند بلکه اگر خوب دقت کرده و عمیقاً بیاندیشید به خوبی متوجه خواهید شد که این قوه تخریبی از قوای عقلی و جسمانی او می‌کاهد و ثروت و ذخیره‌های او را که با زحمت و مشکل فراوان اندوخته است به تدریج به نابودی و زوال می‌کشاند و بالآخره زمان متوسط

یکبارگی آن هم فرا می‌رسد چون اگر قمار بر شخصی غلبه کند همه ثروت‌های اندوخته‌ی او را به تدریج به فنا و نابودی می‌کشاند و او همیشه در معرض خطر قرار دارد، اگر شیطان شراب بر انسان تسلط پیدا کند در حال مستی مرتکب اشتباه‌های زیادی شده آخر الامر دست خالی می‌ماند و همچنین شیطان زنا و فسق و فجور در انتظار فرصت است تا این که او را به قتل و یا هلاکت دیگری بیاندازد ولی اگر این تاجر در چنگال این شیطان‌ها نباشد نخواهید توانست میزان پیشرفت، ترقی و موفقیت او را حدس بزنید.

حال شما می‌توانید وضع یک ملت را با آن مقایسه کنید؛ زیرا آن ملت نیز با فضل و برکت قوای تعمیر و ایجابی‌اش ابتدا در راه ترقی و پیشرفت قدم می‌گذارد و ممکن است چندین درجه آن را هم طی کند و لیکن هنوز به مراتب عالی نرسیده به علت نداشتن رهبریت سالم و رشید دوباره به عقب برگشته سقوط می‌کند و با دست خود اسباب تباهی‌اش را مهیا می‌سازد و خود را به نابودی و هلاکت می‌کشاند.

درست است که تا مدتی با داشتن قوه تعمیر و ترقی پیش می‌رود و لیکن وسائل تخریب و هلاکت در همان وقت از او جدا نیست، قوه حیاتی، او را از داخل می‌خورد تا این که میان تهی شده ضعفش به حدی می‌رسد که اگر زمانه بر او اندکی فشار وارد سازد و صدمه‌ای بزند، چنان سقوط می‌کند که دیگر قادر به بلندشدن نخواهد بود.

در اینجا علل و اسباب مهم هلاکت و خرابی ملت فرانسه که نظام اجتماعی فاسد مملکت به آن‌ها ارمغان آورده بیان می‌کنیم.

انحلال قوای جسمانی:

اولین نتیجه‌ی شهوترانی و تسلط شهوت بر فرانسوی‌ها این بود که قوای بدنی آن‌ها رو به انحلال رفته روز به روز ضعیف شدند؛ زیرا هیجان و تحریک دائمی، اعصاب و عضله و اعضای‌شان را ضعیف و سست کرده و شهوت پرستی صبر و تحمل آن‌ها را از بین برده و طغیان شهوت به سلامتی ایشان نیز صدمه زده بود، از اوایل قرن بیستم در ارتش فرانسه آن صحت و تندرستی که برای یک فرد نظامی لازم است به طور کامل موجود نبوده بلکه هر سال رو به ضعف و خرابی است و جوانانی که در سابق واجد شرایط نظامی بودند رو به قلت

و کمی هستند و با گذشت زمان کمتر و کمتر می‌شوند این یک میزان صحیح و دقیق است که به مانند میزان الحرارة، کیفیت انحلال قوای بدنی ملت فرانسه را نمایش می‌دهد. از جمله مهمترین عوامل انحلال قوای جسمانی ملت فرانسه وجود امراض مسری و وخیم بود، چنانچه تعداد نظامیانی را که در دو سال اول جنگ جهانی اول حکومت فرانسه از ارتش اخراج کرد بالغ بر هفتاد و پنج هزار نفر بود، زیرا همه آنها به مرض سیفلیس مبتلا بودند و در یک زمان در یک قشله متوسط تعداد ۲۴۲ نفر به این مرض دچار شده بودند. خود شما فکر کنید که در این زمان حساس و خطرناک که ملت مذکور بین مرگ و زندگی قرار دارد چه اندازه نیاز بود که برای باقی ماندن و سلامت مملکت فرزندانش بجنگند ولی آنها از فرط شهوت پرستی، همه به امراض و مصائب گرفتار بودند و فرانسه در موقعیتی بود که حتی یک فرانک را هم باید با احتیاط و دقت زیادی ذخیره و پس انداز می‌کرد تا آن پول و ثروت و آن قوای دماغی و جسمانی در راه دفاع از وطن شان به مصرف می‌رسید ولی بواسطه شهوت رانی نه تنها جسم و جان خود را متضرر و زیان مند ساختند بلکه در آن موقعیت حساس قسمت عظیمی از ثروت و وسایل دفاعی را هم بر باد دادند. دکتر لارید (Dr. Laredde) که از طبیبان نظامی فرانسه است می‌گوید:

«هر ساله تعداد سی هزار نفر در فرانسه در اثر مبتلا شدن به مرض سیفلیس جان خود را از دست می‌دهند و این مرض خطرناکترین مرضی است که ملت فرانسه دچار آن هستند».

این فقط یکی از امراض آن ملت است که در کنار آن از این همه شهوت پرستی امراض متعدد و زیاد دیگری نیز بوجود می‌آید.

فساد نظام خانوادگی:

دومین مصیبت بزرگی که طغیان شهوت و بی بند و باری بر ملت فرانسه نازل کرد فساد و پراکندگی نظام خانوادگی بود و همانطور که آشکار است این نظام تنها از رابطه‌ی جاودانی زن و مرد بواسطه عقد نکاح بوجود می‌آید که با وجود آن در میان افراد خانواده آرامش روحی ایجاد شده فردیت را به اجتماعیت تبدیل می‌سازد که زمینه‌های بی‌نظمی را از بین برده و مردم را تابع نظام و مدنیت می‌گرداند و در چهارچوب این نظام است که فضای پاک

محبت، مهربانی، فداکاری و شجاعت بوجود می‌آید و نسل‌های آینده را بر اخلاق پاک و تربیت صحیح و سالم عادت می‌دهد و لیکن جامعه‌ای که زنان و مردان آن از مقاصد نکاح و اهداف آن خبری نداشته باشند و مقصودشان از رابطه جنسی غیر از فضای شهوت حیوانی چیز دیگری نباشد و جامعه‌ای که زن و مرد آن به خاطر این رابطه مانند پروانه سرگردان بگردند و بر این گل و آن گل بنشینند و هر باغی که آماده شد بدون قید و شرط از آن استفاده برند دیگر امکان ندارد که در چنین جامعه‌ای نظام فامیلی پیدا شود و اگر بطور فرض هم پیدا شود استقرار نخواهد داشت؛ زیرا افراد آن جامعه طوری عادت کرده اند که نمی‌توانند به تکالیف، واجبات، حقوق و قیودات اخلاقی پایبند باشند، پس نتیجه و تأثیر حالات عقلانی و اخلاقی مذکور چنین می‌شود که نسل آینده از لحاظ اخلاق نسبت به نسل سابق بدتر و خراب‌تر بار می‌آید و انانیت و خودپسندی افراد به حدی می‌رسد که شیرازه اجتماع از هم می‌پاشد، بواسطه‌ی سبکی و خفت و رنگ پذیری مردم سیاست ملی و بین‌المللی‌شان دارای موقف ثابت نبوده بلکه مانند ذره‌ای در جریان باد می‌شود که باد هر طرف جریان داشته باشد آن ذره نیز همانند کاه در پیشاپیش باد حرکت می‌کند و زندگی افراد به سبب نبودن خانواده و فامیل مکدر بوده دارای آرامش و سکون روحی نمی‌باشد و اضطراب و تشویق روحی ایشان را فرا می‌گیرد از داشتن آرامش ذهنی محروم می‌شوند، تمام این‌ها عذاب و دوزخ دنیوی اند که انسان بواسطه غرق شدن در تمتعات و لذات حیوانی، خود را گرفتار آن می‌سازد.

در فرانسه امروزی از هر هزار زن و مرد تعداد هفت یا هشت نفر ازدواج می‌کنند و شما از این آمار می‌توانید تعداد افرادی را که ازدواج نمی‌کنند تخمین بزنید، آن تعداد کمی که ازدواج می‌نمایند نیز در ازدواج‌شان عفت و پاکدامنی را رعایت نکرده به قوانین اصول آن مقید نیستند، هدف آنان این نیست که بواسطه ازدواج دارای زندگی آبرومند و با عفت باشند، بلکه هدفشان همه چیز است جز این مطلب. اکثراً هدفشان از ازدواج این است که به آن فرزندی که پیش از ازدواج بوجود آمده است بواسطه این ازدواج جنبه قانونی بدهند تا بصورت فرزند قانونی‌شان در بیاید.

پاول بیورو می‌نویسد: از عادات معمول طبقه کارگر (Working Class) در فرانسه این است که زن از رفقای خود تعهد می‌گیرد که به شرطی با آنها ازدواج می‌کند که فرزندش که پیش از ازدواج ولادت نموده به عنوان فرزند قانونی او محسوب شود و زنی به دادگاه حقوق شهر سین (Seine) حاضر شده گفت:

«من در وقت نکاح به شوهرم به صراحت گفتم که مقصود من از این ازدواج فقط قانونی نمودن فرزندان است که در اثر رابطه و تماس با وی پیش از این عقد بوجود آمده اند و نیست من این نبوده و در حال حاضر هم نیست که با وی به عنوان یک خانم زندگی کنم لذا همان روزی که با شوهرم ازدواج کردم در همان روز نیز از وی جدا شدم و تا امروز با او ملاقاتی نداشته‌ام؛ زیرا هیچ وقت نمی‌خواستم که با وی معاشرت زوجیت داشته باشم».

رئیس یکی از دانشگاه‌های مشهور فرانسه به پاول بیورو گفت:

«عموم جوانان ما می‌خواهند که ازدواج را برای زنا و فحشاء بکار گیرند به این ترتیب که ایشان مدت ده سال و یا بیشتر در وادی فسق و فجور آزاد و بی‌باک می‌گردند تا این که زمانی می‌رسد که از این آوارگی و تشویش خسته می‌شوند بناچار با همان زنی ازدواج می‌کنند که چندین سال با وی رابطه‌ی غیر مشروع داشتند تا این که بواسطه‌ی این ازدواج هم از آرامش روحی داشتن خانواده برخوردار شوند و هم از رفاقت آزاد بیرون از خانه بهره‌مند گردند».

زنای زنان و مردان متأهل در فرانسه عیب شمرده نمی‌شود یعنی اگر یک مرد متأهل زنی را به عنوان رفیق انتخاب کند هیچ لازم نیست که موضوع را از دیگران پنهان دارد و این کار وی در اجتماع یک کار عادی و معمولی است.

به همین سبب رابطه نکاح بسیار ضعیف است که با کمترین مناسبت می‌گسلد و گاهی هم این رابطه فقط تا چند ساعت ادامه پیدا می‌کند و بس، چنانچه یکی از مردان دانشمند فرانسه که چندین مرتبه به مقام وزارت هم رسیده بود نقل کرده که او زنش را پنج ساعت بعد از ازدواج طلاق داده و بطوری که می‌گویند: علل طلاق و جدائی در آن مملکت به اندازه‌ای

ساده و بسیط است که شخص مصیبت زده را هم به خنده می آورد مثل خرخر کردن یکی از زوجین در خواب و یا این که مثلاً یکی از آنها سگ دیگری را دوست نداشته باشد. طلاق به اندازه‌ای زیاد است که در دادگاه حقوق شهر سین (Seine) در یک روز ۲۹۴ نکاح فسخ و در دفتر قید گردیده و در این شهر در سال ۱۸۴۱ که قانون جدید طلاق تصویب شد تعداد چهار هزار، طلاق، در سال ۱۹۰۰ م هفت هزار، در سال ۱۹۱۳ م شانزده هزار و در سال ۱۹۳۱ م بیست و یک هزار طلاق واقع شد.

زننده به گور کردن نسل

از آنجایی که تربیت اولاد بالاترین عمل اخلاقی است که مرد برای این کار باید بر نفس خود غلبه داشته، هوا و هوس و دیگر خواهش‌های نفسانی را ترک کند و مشقات و تکالیف را قبول نموده و از مال و جان بگذرد لذا مردم خودپسند و خودپرستی که تابع هوا و هوس و بنده شهوت حیوانی باشند امکان ندارد که به این وظیفه تن دهند و مسئولیت آن را قبول نمایند.

از شصت یا هفتاد سال به این طرف تبلیغ جلوگیری از بارداری با همه شدت و حدت جریان دارد و این حرکت هر زن و مرد فرانسوی را وا داشته تا تمام تدابیری را که مانع نتیجه طبیعی تلذذ و استمتاع جنسی گردد (حمل و ولادت) بکار بندند و در حالی که از روابط جنسی بهره‌مند می‌شوند خود را از داشتن اولاد محفوظ دارند، هیچ شهر و روستایی نیست که در آن روز روشن دارو و وسایل جلوگیری از بارداری فروخته نشود و استعمال آن منحصر به اهل فحشا نبوده بلکه بسیاری از اشخاص متأهل هم از آن استفاده می‌کنند چون هر زن و شوهری آرزو دارند که عیش و نوش جنسی‌شان با پیدا شدن اولاد مکدر و تلخ نگردد، کاهش نسل با سرعت زیادی پیش می‌رود حتی متخصصین آمار مربوط به جمعیت در فرانسه حدس می‌زنند که سالانه حدود ششصد هزار نفر بواسطه‌ی استفاده از آن داروها از بادار شدن خودداری می‌کنند. بنابراین، هر سال تعداد ششصد هزار طفل زننده به گور و دفن می‌شوند، ولی اگر گاهی هم به وجود استعمال این داروها و تدابیر لازم زن حامله شود آن را سقط نموده خود را از مسئولیت آن می‌رهاند، با این سقط جنین سالانه در حدود چهار هزار طفل به

دیار عدم سپرده می‌شوند. این کار منحصر به دوشیزگان بی‌شوهر نبوده بلکه زنان شوهردار هم در این وادی با آنها برابری می‌کنند و از نگاه اخلاق این عمل را گناه نمی‌شمارند بلکه آن را حق واجب زن می‌دانند، با وجود این که این کار از نظر قانون جرم محسوب می‌شود قانون از آن چشم‌پوشی می‌کند و ممکن است از هر سیصد زن فقط یکی به دادگاه سپرده شود و تازه کسانی که به دادگاه سپرده می‌شوند ۷۵٪ بی‌گناه به حساب آمده و آزاد می‌شوند.

تدابیر و وسایل سقط را نیز بسیار آسان نموده‌اند و در این باره همیشه تبلیغات و نشریات دارند تا اندازه‌ای که زنان خودشان می‌توانند جنین را سقط کنند و آن زنانی هم که خودشان از عهده آن نمی‌توانند برآیند از داروهای طبی و وسایل جدید استفاده می‌کنند طوری که کشتن طفل در رحم نزد ایشان آسان‌تر و ساده‌تر از کندن دندان فاسد در دهان است.

این تمدن و عقلیت جدید اروپا عاطفه مادری را از بین برده، عاطفه مادری که جهان آن را بالاترین مرتبه محبت می‌داند ولی او از اولاد منزجر است و حتی آن را بد دانسته با وی دشمنی و او را زنده به گور می‌کند، آن اطفالی هم که با وجود آن همه تدابیر سالم بدنیا می‌آیند با خشونت و شدت و دشمنی فراوانی مواجه می‌شوند، چنانچه باول بیورو این حقیقت رنج‌آور را یادآوری کرده می‌گوید:

«اکثر اوقات در روزنامه‌ها مصایبی را که از طرف پدران به اطفال‌شان وارد می‌شود مطالعه می‌کنیم و می‌بینیم که پدران چگونه بدترین شکنجه‌ها را به فرزندان خود می‌چشانند، این روزنامه‌ها حوادثی را نشر می‌کنند که مهم و با ارزش باشد و لیکن مردم می‌دانند که این مهمانان گرامی با چه قساوت و عذابی روبرو می‌شوند و این همه عذاب به سبب آن است که پدران فکر می‌کنند که فرزندان لذت زندگی را بر آنها تلخ خواهند ساخت... این بیچارگان هم وقتی به دنیا می‌آیند که مادرانشان از سقط کردن خودداری کنند ولی همین که بدنیا آمدند جزای آمدن‌شان را آنطور که شاید و باید می‌چشند.

گاهی این کراهت و دشمنی مادران در برابر اولاد به حدی است که باعث خنده و در واقع گریه است، مثلاً می‌گویند که طفل شش ماهه‌ی یک زن فوت کرد، مادرش جسد وی

را پیش روی خود گذاشته از خوشحالی میرقصید و غزل میخواند، سپس به خانه همسایگان رفته گفت که ما بعد از این طفل دیگری را به دنیا نمیآوریم، دیگر من و شوهرم با آرامش و آسایش نفس میکشیم، شما نمی‌دانید که وی چه مخلوق بد و ناآرامی بود، هیچگاه از گریه کردن دست بر نمی‌داشت و همیشه خانه را کثیف می‌ساخت کم مانده بود که نتوانیم از شرش نجات یابیم.

بدتر و تلخ‌تر این که کشتن اولاد با سرعت سرسام‌آوری رو به ازدیاد، انتشار و کثرت است و حکومت و دادگاه‌های فرانسه در برابر این جنایت بزرگ همان غفلت و چشم‌پوشی را می‌کنند که در مقابل سقط جنین انجام می‌دهند، چنانچه دو دوشیزه‌ی جوان که اولادشان را به قتل رسانده بودند به دادگاه سپرده شدند ولی از عقوبت و جزا نجات یافتند.

یکی از این دو دختر طفلش را در آب غرق کرده به قتل رسانیده بود در حالی که خویشاوندان وی قبلاً یک طفل او را تربیت کرده بودند و این طفلش را هم تربیت می‌کردند لیکن این دختر ظالم سخن آن‌ها را نپذیرفته وی را به قتل رسانید ولی دادگاه جرم او را طوری ساده و سبک شمرده که قابل مجازات ندانست. بنابراین، او را از جزا معاف نمود.

دیگری طفلش را خفه کرده بود و با وجود این که هنوز نفس آن طفل معصوم باقی مانده بود از ترس این که مبادا دوباره زنده شود سر او را محکم به دیوار می‌کوبد و متلاشی می‌کند و آن طفل هم جان را به جان آفرین تسلیم می‌کند، قضات دادگاه فرانسه این زن را هم مجرم و قابل جزا و قصاص ندانستند. در سال ۱۹۱۸ م در محکمه‌ی شهر سین (Seine) رقصه‌ای را احضار کردند که می‌خواست زبان طفلش را از حلقش بیرون آورد لذا سرش را مجروح کرده بود و شاه‌رگ (جبل‌الورید) او قطع شده بود تا این که طفل جان داد، زن مذکوره هم در نزد قضات و وکلای دفاع و سارنوال‌ها/ دادستانها به عنوان مجرم شناخته نشد».

آیا شما می‌توانید وسیله و تدبیری برای نجات ملتی که تا این حد با نسل خود دشمنی و عداوت داشته باشد از هلاکت و تباهی بیابید؟ تناسل و توالد برای بقا و دوام یک ملت ضروری و حتمی است و ملتی که با نسلش دشمنی کند در حقیقت با خود دشمنی کرده

است و می‌خواهد که خود را نابود کند، اگر چنین ملتی در خارج هم دشمنی نداشته باشد برای محو و نابودیش همین کار کفایت می‌کند و خودش با دست خود، خویشتن را محو و نابود می‌سازد.

همانطور که قبلاً هم تذکر دادم نسبت ولادت در فرانسه در شصت سال گذشته رو به کمی و قلت است، در بعضی از سال‌ها نسبت متوفیات زیادتر از متولدین است و در بعضی سال‌ها هردو نسبت برابر است و گاهی نسبت متوفیات کمی بیشتر می‌شود، از طرف دیگر تعداد مهاجرینی که از فرانسه خارج می‌شوند هر ساله رو به افزایش است چنانچه در سال ۱۹۳۱ م از چهل و دو میلیون جمعیت فرانسه سه میلیون آن‌ها را مهاجرین تشکیل می‌دادند و اگر چنین وضعی ادامه پیدا کند در اواخر قرن بیستم ساکنان اصلی فرانسه در وطن خودشان در اقلیت می‌مانند.

این است ثمرات و نتایج نظریات و افکاری که در اوایل قرن نوزدهم بر اساس حرکت آزادی زنان و محافظت حقوق آن‌ها بوجود آمده بود.

نمونه‌هایی از ممالک دیگر

آمریکا:

ذکر نظریات فرانسویان و نتایج حاصله از آن فقط بخاطر بررسی یک جریان تاریخی بود. بنابراین، نباید چنین تلقی گردد که ملت فرانسه در این خصوص تنها بوده و کشورهای دیگر همانند آنان نیستند، بلکه تمام مللی که به نظریات اخلاقی و مبادی یک جانبه‌ی آن ایمان داشته باشند در این رابطه با آن‌ها مشابه و همانند هستند. در اینجا می‌خواهیم مثال‌هایی را از ایالات متحده آمریکا ارائه دهیم، آن آمریکایی که نظام اجتماعیش در اوج جوانی قرار دارد.

تأثیر محیط هیجان‌انگیز در اطفال:

قاضی بن لندی (Ben Lindsey) که رئیس دادگاه جنایی نوجوان (Juveil Corut) در شهر دنور (Denver) بود برایش فرصتی پیش آمد تا راجع به اخلاق جوانان آمریکایی اطلاعاتی بدست آورد، او در کتابش به نام تمرد نسل جوان (Revolt Of Modern Youth) می‌نویسد:

«کودکان در آمریکا طوری هستند که زودتر از معمول بالغ می‌شوند و از سنین خردسالی احساس و هیجان جنسی در ایشان زنده می‌شود».

قاضی مذکور ۳۱۲ دختر را مورد بررسی قرار داد و چنین نتیجه‌گیری کرد که در بین آن‌ها ۲۵۵ دختر که سن شان بین یازده تا سیزده بود به بلوغ رسیده بودند و در ایشان علامات شهوت جنسی و تمایلات و درخواست‌های جسمانی مشاهده می‌گردد که بطور عادی باید در دختران هجده ساله یا بالاتر مشاهده شود.

همچنین دکتر ادیب هوکر (Edith Hooker) در کتابش به نام قوانین جنسی (Laws Of Sex) می‌نویسد:

«هیچ جای تعجب نیست که حتی در بین طبقات باسواد و پولدار دخترانی پیدا می‌شوند که در سال‌های هفت و هشت سالگی با کودکان هم سن و سال خود رفاقت و مراوده می‌کنند و احتمالاً به فحشا هم مبتلا می‌گردند».

دکتر مذکور می گوید:

«دختر هفت ساله‌ای از یک خاندان با شرف و آبرومند با برادر و گروهی از رفقای برادرش مرتکب فحشا شده بود، یک گروه پنج نفری دیگر که شامل دو دختر و سه پسر بودند نیز در همسایگی هم زندگی می کردند و اخیراً پی بردند که با همدیگر رابطه‌ی جنسی داشتند و دیگر دختران و پسران را هم به این کار وادار می کردند در حالی که بزرگترین آن‌ها ده ساله بود، دختری دیگری که نه سال داشت و ظاهراً تحت مراقبت شدید بود خود را بسیار خوشبخت می دانست؛ زیرا در این سن و سال معشوقه‌ی چندین نفر شده بود».

در یک گزارش پزشکی از شهر بالتیمور (Baltimore) یادآوری شده است که در مدت یک سال در شهر مذکور تعداد یک هزار شکایت موجود بوده که تمام آن‌ها در رابطه با ارتکاب زنا با دختران کمتر از دوازده سال می‌باشد.

این بود ثمره و نتیجه ابتکاری آن محیط پیرهیجان که احساسات و قوای غریزه‌ی جنسی را بیدار می کند.

یک نویسنده‌ی آمریکایی می گوید:

«اوضاع و شرایطی که اکثریت مردم ما در آن زندگی می کنند چنان از فطرت دور است که پسران و دختران از سن پانزده سالگی مبتلا به عشق و عاشقی می شوند و این کار چه سرنوشت بد و نافرجامی دارد؛ زیرا این رغبت و علاقه شدید در این سن و سال که زود رس است در کنار خود ضررها و خطرات زیادی دارد که کوچکترین نتیجه‌اش این است که دختران با رفقای خود فرار می کنند و یا در سن بسیار پایین ازدواج می کنند و در صورتی که در این کار ناکام و ناامید شوند خودکشی می کنند».

مرحله‌ی تعلیم:

کودکانی که پیش از وقت به مسایل جنسی علاقمند می شوند و یا احساس رغبت و علاقه می کنند، مدارس را اولین محل تجربه جنسی می دانند، این مدارس دو نوعند، نوع اول فقط دخترانه و یا فقط پسرانه است و نوع دوم مدارس مختلط هستند.

در نوع اول مدارس، جوانان یا همجنس بازی می‌کنند (Homo - Sexuality) و یا این که استمناء (Masturbation) در بین‌شان رواج پیدا می‌کند؛ زیرا آتش عواطف و احساسات که قبلاً در عهد کودکی شعله‌ور گردیده بود محیط مناسبی پیدا کرده شعله‌ورتر می‌شود، پس او ناچار است راهی را بیابد که آنرا خاموش گرداند.

دکتر هوکر می‌نویسد: «هنوز هم در مدارس، دانشگاه‌ها و موسسات آموزشی مامایی و پرستاری و بعضی مدارس دیگر حوادثی از قبیل همجنس بازی پسران و دختران دیده می‌شود و کم مانده است تمایل طبیعی‌شان به جنس مخالف از بین برود». دکتر مذکور در این باره حوادث زیادی را ذکر می‌کند که در آن پسران با یکدیگر و دختران نیز با یکدیگر مرتکب فحشاء شده‌اند و از این کار ضررها و رنج‌های بسیار دیده‌اند.

از مطالعه کتاب‌های دیگر معلوم می‌شود که همجنس بازی در بین مردم فراوان رواج دارد، دکتر لوری (Dr. Lowry) در کتابش به نام (Herself) می‌نویسد:

«باری مدیر یکی از مدارس به چهل خانواده که فرزندان‌شان در آن مدرسه درس می‌خواندند نوشت که اطفال آن مدرسه در پست‌ترین حالات اخلاقی قرار دارند و لذا امکان ندارد که بیشتر از این در مدرسه درس بخوانند و یا رفت و آمد کنند».

در مدارس نوع دوم که دختران و پسران بطور مختلط (Co - Education) درس می‌خوانند، وسایل تحریک و تسکینی برای هردو جنس وجود دارد، هیجانات عاطفی که در اوایل طفولیت پیدا شده بود در این مدارس تقویت شده و به نهایت و کمال خود می‌رسد؛ زیرا در این دوره ادبیات و مقالاتی را که راجع به فحشا نوشته می‌شود دختران و پسران هردو مطالعه می‌کنند و داستان‌های تحریک‌آمیز و مجلات پر از عکس‌های برهنه و هیجان‌انگیز که از آن به عنوان هنر یاد می‌شود و کتاب‌های مربوط به امور جنسی و روش‌های جلوگیری از بارداری که مورد توجه و علاقه دختران و پسران است در این دوره در دسترس آنان قرار می‌گیرد و از آن‌ها استفاده می‌کنند.

یکی از نویسندگان مشهور آمریکایی به نام هاندریچ وان لون (Hendrich Von

Loain) می‌نویسد:

«این ادیباتی که در دانشگاه‌ها/ پوهنتون‌های آمریکایی رواج یافته است، بدترین مجموعه‌ی فحشا، پستی و ناز و کرشمه است که مانند آن تابحال سابقه نداشته است و اکنون با آزادی کامل عرضه و منتشر می‌گردد».

مطالب و معلومات حاصل از این نوع ادبیات را دختران و پسران با آزادی کامل و جرأت فراوان مود بحث و مذاکره قرار می‌دهند و سپس به عمل و تجربه در می‌آورند، همچنین دختران و پسران جوان در محافل و مجالس (Petting Parties) شراب و دخانیات استعمال می‌کنند و از رقص و موسیقی نیز استفاده می‌برند.^(۱)

طبق تحقیق و تخمین قاضی لندسی آمریکایی ۴۵٪ دختران مدارس پیش از فراغت‌شان از درس بی‌عفت می‌شوند و هرچه مراحل تعلیم جلوتر می‌رود به همان اندازه این نسبت زیادتر می‌شود، قاضی لندسی می‌نویسد:

«عواطف و احساسات جنسی پسران در دبیرستان‌ها کمتر از عواطف جنسی دختران است، پس دختران در این مرحله نسبت به پسران مقدم‌اند و پسران فقط پیروی و متابعت از خواهش دختران را انجام می‌دهند».

سه عامل بسیار مهم تحریک‌کننده:

دانشگاه‌ها و مدارس با این شرایط بدی که دارند باز هم دارای نظم و انضباط‌اند و کم و بیش از آزادی آن‌ها ممانعت به عمل می‌آید و لیکن وقتی که این جوانان از این مدارس با چنان عواطف مشتعل و عادات فاسد فارغ می‌شوند و در صحنه زندگی داخل می‌گردند از همه قید و قيود آزاد شده و در بی‌بندوباری مطلق قرار می‌گیرند، در اطرافشان نیز اشتعال آتش شهوت را مشاهده می‌کنند که سبب اشتعال و التهاب بیشتر عواطف آن‌ها می‌شود و در عین حال وسیله اشباع غریزه و خاموش شدن شعله روابط جنسی را با سهولت و آسانی زیادی پیدا می‌کنند، یکی از مجلات آمریکایی مسائلی را که هنوز هم منجر به رواج و اشاعه فحشاء می‌گردند نام می‌برد:

«سه عامل شیطانی وجود دارد که دنیای امروز ما را فرا گرفته و در افروختن آتش برای ساکنان روی زمین در کارند.

عامل اول- ادبیات بی آبرو و دور از عفت است که بعد از جنگ جهانی با تمام وقاحت و بی‌عفتی و بی‌آبرویی به شکل عجیب و غریبی ترویج شد و دنیا را فرا گرفت.

عامل دوم- فیلم‌های سینمایی است که نه تنها غریزه شهوانی حیوانی را تیز می‌کند بلکه در این خصوص دروس علمی را هم برای‌شان تلقین می‌نماید.

عامل سوم- پایین آمدن سطح اخلاق زنان است که در لباس، برهنگی، دخانیات و اختلاط بدون قید و شرط‌شان با مردان به صورت آشکاری به چشم می‌خورد، این مفاسد سه‌گانه به مرور زمان رو به زیادت و کثرت بوده و آخرین نتیجه‌ی آن زوال تمدن و از بین رفتن مسیحیت است که اگر ما امروز از طغیان آن‌ها جلوگیری نکنیم به طور حتم تاریخ رومی‌ها و کسانی که به پیروی از شهوت و غریزه جنسی رهسپار دیار عدم گردیدند برای ما تکرار می‌شود؛ زیرا آن‌ها هم مانند ما در شراب، زن، رقص، موسیقی و لهو و لعب غرق شده بودند».

این عوامل سه‌گانه فضای تمدن و اجتماع را چنان فرا گرفته که هیچ‌گاه نمی‌تواند از تحریک عواطف جنسی جوانان دست بردارد و هرکسی که خون گرم دارد، این تحریک نیز با وی همراه است و کثرت و ازدیاد فواحش در اجتماع ثمره و نتیجه‌ی همین تحریک مداوم و مستمر است.

کثرت فحشا:

زنانی که در آمریکا فحشا^(۱) را به عنوان شغل و حرفه انتخاب کرده اند تعدادشان حداقل بین چهارصد تا پانصد هزار نفر تخمین زده می‌شود و لیکن خواننده باید فحشایی را که در آمریکا است با فحشا در شرق مقایسه نکند؛ زیرا در آمریکا فحشا ارثی و نسبتی نیست بلکه آن زنی که مانند سایر زنان تا دیروز دارای کسب و کار آزاد بود در اثر مبتلا شدن به شوهر

بد و یا سرنوشت بد به این کار دست زده در زمره زنان زناکار به حساب آمده و پس از این که چند سالی را به این کار ادامه می‌دهند دوباره در شرکت و یا ادارات دولتی شروع به کار می‌کنند، چنانچه بحث و تحقیق نشان داده است سابقاً نصف زنان فاحشه آمریکایی به عنوان خدمتکار در منازل (Domestic Servants) و نصف دیگر ایشان در دکان‌ها، ادارات و شرکت‌ها مشغول کار بودند و به خاطر فحشا کارشان را ترک کردند، هرکدام ایشان از سن پانزده یا بیست سالگی این شغل را شروع کرده تا سن بیست و پنج تا سی سالگی به آن ادامه می‌دهند سپس آن را ترک گفته به وظیفه دیگری مشغول می‌شوند و زنی که تا دیروز یک فاجر و فاحشه بود امروز به عنوان یک زن باوقار و صاحب منزلت و شرف است، با این وصف خوانندگان می‌توانند وضعیت پانصد هزار زن فاحشه را در ایالات متحده آمریکا به خوبی درک کنند.

بطوری که قبلاً هم یادآور شدیم فحشا در غرب به عنوان یک پیشه تجارتي منظم بین المللی است و بزرگترین بازارهای آن در آمریکا عبارت است از: نیویورک، ریودوژانیرو، بوئیس آیرس. دو مرکز بزرگ این تجارت در شهر نیویورک دارای مجلس اجرایی است که رییس و منشی آن از طریق انتخابات اعضای آن انتخاب می‌شوند، هر یک از این مراکز مشاورین قانونی نیز دارند که به هنگام پیدایش دعوا و اختلاف به دفاع از آن‌ها بر می‌خیزند، این مراکز دلالت و نماینده‌هایی دارند که در شهرها برای بدام انداختن مردم گشت و گذار می‌نمایند و راجع به نفوذ آن‌ها در اجتماع می‌نویسند: رییس اداره جهانگردی در شهر شیکاگو هنگامی که می‌خواست آمار دوشیزگان فریب‌خورده و گمراه‌شده را ظرف پانزده ماه اعلام کند متوجه شد که از هفت هزار و دویست دوشیزه‌ای که با نامه اعلام حرکت به سوی شیکاگو را کرده بودند تنها یک‌هزار و هفتصد تن از آنان به شیکاگو رسیدند و سرنوشت دوشیزگان دیگر معلوم نشد.

علاوه بر فاحشه‌خانه‌ها منازلی برای ملاقات (Assination Houses) و دید و باز دید (Call Houses) وجود دارد که با تمام لوازم و وسایل مفروش است و هر وقت که زنان و مردان تمایل به ملاقات هم داشته باشند در آن منازل می‌توانند یکدیگر را ملاقات

نمایند، تحقیقات آماری نشان می‌دهد که در یک شهر آمریکا هشتاد و هفت منزل، در شهر دومی چهل و سه منزل و در سومی سی و سه منزل برای این مقصود اختصاص داده شده و در این منازل نه تنها دوشیزگان بی‌شوهر آمد و شد دارند بلکه زنان شوهردار نیز در آن‌ها رفت و آمد می‌کنند^(۱). یکی از مصلحین مشهور آمریکایی می‌گوید:

«یک سوم طبقه متاهل در نیویورک به التزامات اخلاقی و جسمانی زناشویی مقید و وفادار نیستند و وضع نیویورک در این باره از وضع شهرهای دیگر اگر بدتر نباشد بهتر هم نیست، مصلحین اخلاق آمریکا مجلسی دارند که از آن به نام کمیته چهارده نفری (Committee Of Fourteen) یاد می‌کنند، اعضای کمیته مذکور از عوامل فاسد در شهرها تحقیق به عمل آورده به اندازه وسیعی برای اصلاح اخلاق، تدابیر عمل اتخاذ می‌کنند، در یکی از بیانیه‌های آن‌ها چنین آمده است که اکثریت رقااص خانه‌ها، کلوپ‌های شبانه، سالن‌های زیباسازی (Beauty Saloons)، اطاق‌های ماشاژ و مالش (Massage Rooms) و آرایش موی (Hair Dressing) اماکن فسق و فجورند و بعضی از آن‌ها از فاحشه‌خانه‌ها نیز بدتر و قبیح‌تر هستند؛ زیرا در آن‌ها کارهای بسیار پلیدی انجام می‌شود که ذکر آن‌ها با زبان و قلم درست نیست.

امراض وخیم مسری:

افزایش بیش از حد فواحش بدون شک و تردید عامل پیدایش و کثرت امراض مسری می‌گردد، طبق تحقیقات بدست آمده حدود ۹۰٪ ساکنین آمریکا به این امراض دچارند و از دایرة المعارف بریتانیا اینچنین فهمیده می‌شود که در آنجا سالانه تعداد دویست هزار نفر به مرض سیفلیس و یکصد و شصت هزار نفر به مرض سوزاک گرفتار می‌شوند که برای مداوای این امراض ششصد و پنجاه بیمارستان تأسیس شده است، علاوه بر آن نتایج اطبای غیر رسمی چنین است که ۶۱٪ مراجعین گرفتار به مرض سیفلیس و ۸۹٪ آن‌ها گرفتار به مرض سوزاک هستند.

سالانه در آمریکا بین سی تا چهل هزار طفل با مرض موروثی سیفلیس وفات می‌کنند و نسبت متوفیات تمام امراض در آنجا - غیر از مرض سل - کمتر از متوفیات مرض سیفلیس است، کمترین رقمی که مسئولین گزارش داده اند این است که ۶۰٪ جوانان به آن دچارند که مبتلا شدگان، هم شامل متأهلین و هم شامل مجردها می‌باشند و متخصصین بیماری‌های زنان که اعضای تناسلی زنان را جراحی می‌کنند می‌گویند که ۷۵٪ بیماران آنها به مرض سوزاک مبتلا هستند.

طلاق و جدایی:

پرواضح است که در این حالت نظام فامیل و رابطه‌ی زوجیت از اضطراب و بی‌بند و باری دور نمی‌ماند؛ زیرا زنانی که درآمد شخصی دارند و به مردان در هیچ چیز به غیر از ارضای شهوت احتیاج ندارند و مردان را هم برای اجرای هرکاری نزدیک و حاضر می‌یابند طبعاً در چنین اجتماعی ازدواج چیز زاید و بی‌معنی بوده و اصلاً به آن نیازی نخواهد بود و هیچ سود و منفعتی نیز از آن بدست نمی‌آید، بر اساس همین فلسفه جدید و فکر مادیرگری است که ارتباط بدون ازدواج را آنها عار و گناه نمی‌دانند و اصلاً این احساس از ضمائرشان محو و زایل شده است و محیط فاسد، اجتماع را تا اندازه‌ای بی‌احساس و فاقد شعور می‌سازد که دیگر به این زنان فاجره هیچ کس به نظر عیب و گناه و قابل سرزنش نمی‌نگرد.

قاضی لندسی آمریکایی از افکار عمومی دختران و دوشیزگان چنین تعبیر می‌نماید: «چرا من ازدواج کنم؟ مگر همسالان من که دو سال قبل ازدواج کردند از این ازدواج چه بهره‌ای گرفتند؟ جز این که نصیب نصفشان طلاق است»^(۱). من به این معتقد هستم که حق طبیعی هر دوشیزه است که در تصرف محبت و دوستی آزاد باشد و در این دوران تدابیر و وسایل جلوگیری از بارداری را هم که می‌دانیم، پس باید از خطر حمل و ولادت اولاد غیر قانونی و تکالیف آن خود را نگهداریم، ما یقین داریم که در این برهه تبدیل روش قدیمی به روشی تازه و نو از مقتضیات عقل است».

زنانی که چنین طرز تفکری دارند عامل اصلی ازدواجشان انگیزهٔ محبت است و بس و لیکن این عاطفه هم بیشتر اوقات از صمیم قلب و اعماق دل نیست بلکه از جمله عوامل اینگونه ازدواج‌ها جذابیت و زیبایی معشوق است، وقتی که خواست‌های شهوانی برآورده شد دیگر میان زن و شوهر عامل دوستی و محبت باقی نمی‌ماند و در این وقت کوچکترین بهانه می‌تواند در بین آن‌ها جدائی افکند و محبت‌شان را به دشمنی و عداوت تبدیل کند تا اندازه‌ای که کارشان را به دادگاه بکشاند.

قاضی لئرمی می‌نویسد:

«در سال ۱۹۲۲ میلادی در شهر دنور پشت هر ازدواج بطور حتم طلاق هم بود و بعد از هردو ازدواج یک قضیهٔ طلاق به دادگاه تقدیم می‌گردید، این وضع منحصر به شهر دنور نبوده بلکه تقریباً در تمام شهرهای آمریکا نظیر آن به چشم می‌خورد و هیچ شهری خالی از آن نیست».

قاضی مذکور ادامه داده می‌نویسد:

«واقعات طلاق بین زن و شوهر رو به ازدیاد و کثرت است و اگر این حالت ادامه پیدا کند - بطوریکه انتظار هم می‌رود - تعداد درخواست‌هایی که برای طلاق به دادگاه‌ها ارجاع می‌شود با تعداد ازدواج‌ها برابر خواهد شد»^(۱).

چند وقت قبل در روزنامهٔ (Free Press) در این باره مقاله‌ای منتشر شده بود که می‌گفت:

«کاهش ازدواج و افزایش طلاق و روابط غیر مشروع دائمی یا موقتی که امروزه در بین ما رواج دارد ما را به سوی عقب و قهقهرا و حیوانیت می‌کشد و تمایل طبیعی در نسل جدید رو به پراکندگی و تشتت است این نسل به حدی افسار گسیخته شده که پیرو هیچ آیین و دینی نمی‌باشد و این احساس که تشکیل خانواده لازمهٔ تمدن و بقای نسل می‌باشد نزدیک است که کاملاً محو و نابود گردد و برعکس، آن‌ها از این مسئله کاملاً غافل بوده و اصلاً راجع به عاقبت شوم مدنیت و حکومت نمی‌اندیشند».

درمان مفیدی که برای کاهش و از بین بردن طلاق و جدایی پیشنهاد کرده اند عبارت از ازدواج آزمایشی (Compassionate Marriage) است و لیکن آن‌ها از چاله درآمده و به چاه افتاده اند؛ زیرا هدف آن‌ها از ازدواج آزمایشی این بود که زن و مرد چندی بدون داشتن عقد ازدواج با هم معاشرت داشته و یکجا زندگی کنند تا اگر در این اثنا دل‌هاشان باهم الفت پیدا کرد ازدواج کنند به شرط این که در این مدت آزمایش، از بارداری و بچه‌دار شدن اجتناب نمایند؛ زیرا اگر در این مدت آن‌ها بچه‌دار شوند بر آن‌ها لازم می‌گردد که ازدواج کنند و داخل زندگی خانوادگی گردند، این حالت در اتحاد جماهیر شوروی به نام دوستی و عشق آزاد (Free Love) نامیده می‌شود.

نابودی ملی:

پیروی از هوا و هوس، فرار از مشکلات زندگی زناشویی، بی‌زاری از داشتن خانواده و گسیختگی روابط همسری نزدیک است که عاطفه و محبت فطری مادری را که بهترین و بالاترین عواطف روحی در زنان است از بین ببرد و زن را از این عاطفه محروم سازد، این عاطفه که نه تنها بقای تمدن و مدنیت به آن وابسته است بلکه بقا و دوام انسانیت نیز مربوط به آن است، ترویج جلوگیری از بارداری، سقط و قتل اولاد همه و همه به سبب از بین رفتن این عاطفه در زن است، با وجود مخالفت قانون، هر دختر و پسری در ایالات متحده آمریکا راجع به استعمال داروی جلوگیری از بارداری معلومات کافی دارند و وسایل و داروهای ضد بارداری در دکان‌ها مانند دیگر کالاهای معمولی خرید و فروش می‌شود، علاوه بر عموم زنان، دختران مدارس و دانشگاهی هم از آن استفاده می‌کنند تا این که عیش و لذت جوانی آن‌ها زایل نگردد و وقتی که دختری با پسری قرار ملاقات و دیدار داشته باشد، قبل از همه چیز داروی فوق را با خود بر می‌دارد و از آن استفاده می‌کند، قاضی لندسی می‌نویسد:

«۴۹۵ دختر دبیرستانی / دوره‌ی ثانویه برای من اعتراف کردند که در سن بکارت با پسران روابط جنسی داشته اند، از این تعداد بیست و پنج تن حامله گردیدند اما باقیمانده دختران بعضاً بر اثر تصادف و اکثریت‌شان نیز به خاطر استفاده از داروی ضد حاملگی حامله نشدند،

این تجربه در بین مردم به اندازه‌ای مصروف و معمول گردیده که کمتر کسی در تقدیر و تدبیر خود موفق نمی‌شود، ولی باقی افراد در این تجربه به هدف خود می‌رسند.»

وسایل ضد بارداری را دوشیزگان برای حفظ آزادی خود و زنان متأهل برای بچه‌دار نشدن استفاده می‌کنند به دلیل این که اولاد نه تنها آن‌ها را در قسمت تعلیم و تربیت با مشکل روبرو می‌سازند بلکه مانع لذت بردن و استفاده کردن از شوهر نیز می‌گردند، این دلیلی است که عموم زنان به مادر شدن رغبت ندارند و در بین آن‌ها چنین نظریه‌ای حکم‌فرما است که: زنانی که می‌خواهند از زندگی لذت ببرند باید از این قیود و زنجیرهای خود را محفوظ نگاهدارند و بارداری و زایمان جمال و زیبایی آن‌ها را از بین می‌برد^(۱).

علت و سبب هر چه که باشد در دنیای امروزی ۹۵٪ روابط جنسی در اثر استفاده از داروهای ضد بارداری از دادن نتایج طبیعی‌اش محروم و بی‌بهره مانده‌اند و ۵٪ باقیمانده که باردار می‌شوند باز آن را با تدابیر دیگری چون سقط و قتل اولاد از بین می‌برند.

قاضی لندسی می‌گوید: در آمریکا سالانه حداقل یک میلیون زن سقط جنین می‌کنند و هزاران طفل به محض متولد شدن کشته می‌شوند.

وضع انگلستان:

نمی‌خواهم که این موضوع تأسف‌انگیز و رقت‌آور را با تفصیل بیان کنم و از طرف دیگر نمی‌خواهم که بحث را بدون منتخباتی از کتاب تاریخ فحشاء (History Of Prostitution) خاتمه دهم. مؤلف کتاب جورج راثیلی اسکات انگلیسی می‌باشد، او در کتابش بیشتر به وضع مملکتش اشاره کرده می‌نویسد:

«غیر از زنانی که جز خودفروشی برای کسب معاش وسیله‌ای ندارند، زنان زیادی هستند که با وجود داشتن وسایل کسب معاش مرتکب فحشا می‌شوند تا بتوانند سطح اقتصادی‌شان را بالا ببرند، این زنان با دیگر زنان فاحشه تفاوتی ندارند ولی با این همه نام فاحشه بر آن‌ها اطلاق نمی‌گردد و ما حق داریم نام آن‌ها را زناکاران غیر حرفه‌ای (Amateur Prostitutes)

۱- "Macfaddin Manhood And Marriage".

بگذاریم، تعداد این فاحشه‌های غیر حرفه‌ای در این روزگار به اندازه‌ای زیاد شده که سابقه ندارد، این نوع زنان در هر طبقه‌ای از طبقات اجتماع پیدا می‌شوند یعنی از طبقه پایین تا طبقه بالا و تکبر و غرورشان به اندازه‌ای است که اگر یکی از آنها را به نام فاحشه یا زانیه صدا زنند اگرچه بلفظ کنایه و شوخی هم باشد عصبانی می‌شوند ولی این عصبانیت باعث تغییر حقیقت نمی‌گردد و حقیقت این است که هیچ فرقی بین آنها و فاحشه‌ها وجود ندارد؛ زیرا از دیدگاه اخلاق هر دوی آنها یک صفت دارند، مرتکب شدن به فسق و فجور و عدم عفت و ولگردی در خیابان‌ها برای دوشیزه‌ی امروزی از جمله وسایل زندگی تجملی (Fashion) به شمار می‌رود، استعمال دخانیات و شراب‌های ترش مزه، رنگ کردن ناخن و لب‌ها به رنگ سرخ، مهارت داشتن در مورد مسائل جنسی و تدابیر ضد بارداری و سخن از فحشا نیز از جمله ضروریات امروزی شدن و پیشرفت زندگی تجملی محسوب می‌شود، تا الآن هم تعداد زنانی که پیش از ازدواج روابط جنسی دارند رو به ازدیاد و افزایش است و آن را هیچ عیب و گناهی نمی‌دانند و وجود دختران باکره به هنگام عقد ازدواج در منبر کلیساها بسیار کم و نادر است». مؤلف به بحث خود ادامه داده در مقام دیگری اسباب و عللی را که باعث این همه افراط در زندگی اجتماعی شده تحلیل می‌کند که بهتر است این تحلیل را نیز از مطالعه بگذرانیم:

«یکی از علل فوق، حرص و رغبت زیاد به آرایش است، آن آرایش و تجملی که هر دوشیزه را وادار می‌سازد که لباس‌های زیبا، قیمتی، جذاب و مدرن بپوشد و وسایل مختلف زینت و آرایش را استعمال کند و این بزرگترین عامل فحشای غیر حرفه‌ای است، هر کس که دارای چشم بینا باشد می‌بیند که لباس دوشیزگان که شب و روز در گردش اند به اندازه‌ای پر قیمت و گرانبها است که هرگز معاش و درآمد حلال‌شان به آن کفایت نمی‌کند، لذا در عصر ما همان سخنی تصدیق می‌شود که نیم قرن پیش هم تصدیق می‌شد و آن این است که این لباس‌های فاخر و گرانبها را مردان برایشان می‌خرند، فرق آن زمان و عصر ما در این است که در آن زمان آن لباس‌ها را پدران، برادران و شوهران‌شان می‌خریدند ولی در عصر ما مردان بیگانه تهیه می‌کنند».

«در پیدایش این اوضاع نامناسب آزادی زنان نیز نقش قابل ملاحظه‌ای دارند، ضعف احترام و مراعات پدران در نزد دختران به اندازه‌ای است که ایشان به دختران‌شان آن آزادی را داده‌اند که حتی برای پسران قبل از سی یا چهل سالگی میسر نبود.»

«علت دیگری هم هست که بزرگترین عامل بی‌بند و باری مسایل جنسی در اجتماع شده و آن این است که زنان به کارهای تجاری و اداری و کارهای مختلف دیگر با حرص و علاقه‌ی زیادی مشغول هستند که بهترین وسیله و فرصت اختلاط زنان با مردان است و این وضع سبب پائین آمدن سطح اخلاقی مردان و زنان شده و قوه دفاعی زن را در مقابل تجاوز مرد که برای حفاظت از عفت و شرف خود است کم و بالاخره نابود می‌سازد، سپس روابط شهوانی بین زن و مرد از هر قید اخلاقی آزاد می‌گردد، وضع مذکور دوشیزگان را به وضعی درآورده که در فکرشان اصلاً ازدواج و زندگی با عفت خطور نمی‌کند و آن فسق و فجوری را که در زمان گذشته افراد بزدل و فرومایه مرتکب می‌شدند هر دوشیزه امروزی خواهان آن است و بکارت و جوانمردی از آثار عتیقه بشمار می‌رود که اگر دختر و پسری در این دوره صاحب آن باشند به ارزش خاک خواهند بود و نزد دیگران ارزش و احترامی نخواهند داشت، تنها لذت زندگی در نزد دوشیزگان این است که مرد جام لذت و تمتع را به وی تقدیم کند و لذا به دنبال این لذت‌ها به رقص خانه‌ها، کلوپ‌های شبانه، هتل‌ها و قهوه‌خانه‌ها سر می‌زند تا بتواند مرد بیگانه‌ای را که صاحب ماشین و ثروت فراوانی باشد شکار کند، به این ترتیب او خود را با رضا و رغبت فراوان در محیط و اوضاعی می‌اندازد که تمایلات جنسی را مشتعل‌تر و تیزتر می‌سازد و نه تنها از عواقب آن خوف و ترسی ندارد بلکه آن را با شادی و آغوش باز استعمال می‌کند.»

سؤال پایانی

کسانی که در سرزمین ما و دیگر سرزمین‌های شرق حجاب را نمی‌پسندند حتماً در نظرشان همین طرز زندگی است و همه حواس و شعورشان تحت تأثیر مظاهر فریبده این نوع زندگی واقع شده است، این نظریات و اصول و این منفعت مادی و لذا این ظاهر فریب عقول و اذهان آن‌ها را مفتون و شیدای خود ساخته است و با حجاب به این سبب مخالفت می‌کنند که فلسفه حجاب با فلسفه اخلاقی غرب که به آن ایمان آورده اند تناقض دارد و نیز حجاب مانع آن منافع و لذایذی می‌شود که آن‌ها مد نظر دارند.

اینجا سؤال مطرح است که: آیا این مردم حاضرند که عواقب تاریک و شوم این نوع زندگی را قبول کنند یا نه؟ و یا به عبارت دیگر آیا ایشان راضی هستند که به نتایج عملی این نظریات و مبادی برسند یا نه؟ در پاسخ سؤال مذکور آن‌ها چند گروه می‌شوند، گروهی از ایشان نتایج آن را با کیفیت می‌دانند و به آن رضایت دارند و آن را از آثار روشن و درخشان زندگی غربی می‌دانند ولی گروه دیگر بر خلاف ایشان نتایج مذکور را از آثار تاریک زندگی غربی می‌شمارند و نمی‌خواهند که آن نتایج را بپذیرند و فقط منافع مادی و شهوترانی، آن‌ها را به این زندگی وادار ساخته است، گروه سوم نه این نظریات را می‌دانند و نه از نتایج آن خبر دارند و نه می‌خواهند که رابطه بین این نظریات و نتایج آن را بدانند بلکه می‌خواهند چیزی که در جهان معمول و معروف است از آن پیروی و متابعت کنند، این گروه‌های سه‌گانه چنان با هم ممزوج و آمیخته شده اند که در وقت مباحثه کسی نمی‌تواند آن‌ها را از همدیگر تمیز دهد و بیشتر اوقات این اختلاط و آمیزش باعث انقطاع مباحثه و رکود در مناظره می‌گردد، لذا از ضروریات مهم این است که این گروه‌های سه‌گانه از هم جدا شوند و سپس مطابق فکر و ذهنیت هر کدام بحث صورت بگیرد.

غرب زده‌های شرقی:

گروه اول کسانی هستند که به فلسفه، نظریات و اصول مدنیت غربی ایمان آورده خود را تسلیم آن نموده اند، آن‌ها در همه امور با طرز فکر غربی فکر می‌کنند و با عینک مؤسسنین

تمدن جدید اروپا می‌نگرند و آرزو دارند که زندگی مدنی مملکت‌شان را مطابق اروپا پایه‌گذاری نمایند، لذا آخرین هدف‌شان از تعلیم و تربیت زن این است که او روش بدست آوردن روزی را یاد گرفته و در عین حال نقل و نبات مجالس بوده فن اشباع غرایز را فرا گیرد، و مقام و منزلت او در خانواده این باشد که مانند مردان یک عضو کاسب و نان‌آور بوده سهم خود را در مخارج مشترک خانواده پردازد و آن مقدار پولی را که به عهده‌ی او گذارده اند تحویل دهد، مقام و منزلت حقیقی او در اجتماع این است که در زندگی اجتماعی از خودش یک موجود لطیف و زیبا بسازد، تمام وسایل آرایش و زینت را بکار گیرد، با سخنان شیرین و خوشایند خود دل‌ها را گرم کند، با آواز گیرا و سحرکننده‌اش گوش‌ها را نوازش دهد، با رقص و تحریک آمیزش جان‌ها را نشاط بخشد و تمام زیبایی‌ها، آرایش و جمال جسمانی‌اش را در خدمت مردان بگذارد تا مردان از آن لذت برده و بهره‌مند گردند و خون سردشان گرم گردد.

همچنین وظیفه‌ی ملی زن را این می‌دانند که به یکی از خدمات اجتماعی سرگرم باشد، در پست‌های دولتی و کشوری و در مجالس و کنفرانس‌ها حاضر گردد، عقل و وقتش را در حل مسائل سیاسی و اجتماعی به مصرف برساند، در ورزش‌های مختلف از قبیل شنا، دو، پرش ارتفاع، پرش طول و ... مقام مناسب و امتیاز خوبی کسب کند و به عبارت دیگر زن باید با تمام امور خارج از منزل سر و کار داشته باشد نه با امور داخلی منزل. این است زندگی ایده‌آل در نظر این گروه غرب‌زده و این است راه ترقی و تمدن دنیوی، غیر از این تمام نظریات اخلاقی در نظرشان کهنه، عبث و باطل است و به خاطر همین زندگی مدرن است که تمام ارزش‌های اخلاقی (Moral Values) موروثی و قدیمی را به اخلاق جدید غربی تبدیل کردند و منافع مادی و لذت‌های جسمانی در نزدشان بالاتر از همه چیز بوده بلکه تنها چیز با ارزش و با اهمیت است، در مقابل حیا، عفت، پاکی، اخلاق، وفاداری به زندگی زناشویی، حفاظت نسل و دیگر مسائل مربوط به آن در نظرشان مردود بوده هیچ قدر و ارزشی ندارد، آن‌ها را نتیجه‌ی افکار باطل و گمراه‌کننده می‌دانند و معتقدند که ترقی و پیشرفت یک روش این عقاید پوچ و بی‌اساس را محو و نابود می‌گرداند.

بطوریکه می‌بینید این مردم به مرام و سنت غربی ایمان آورده‌اند و هنوز هم در نشر این نظریات سعی و تلاش می‌کنند تا تمام راه و روش‌ها و تدابیری که غربی‌ها در گذشته برای خود انتخاب نموده بودند، ملل شرقی نیز عین آن‌ها را پیروی کرده در زندگی اجتماعی خود پیاده کنند.

ادب نو:

برخی از تازه ادیبان همیشه می‌کوشند که به نام ادب به نسل جدید این فلسفه‌ی اخلاقی جدید - در حالی که آن چیز کاملاً از ادب و فضیلت دور است - را بسیار زیبا و جذاب نشان بدهند و همه آثار اخلاق قدیم را از دل و جان آن‌ها بیرون برند، در این بحث یکی از نمونه‌های ادب اردوی جدید را تقدیم می‌داریم:

در یکی از مجلات معروف هندی به نام «پیغام شیرین» که در ادب مقام بالایی را دارا است، مقاله‌ای منتشر شد که نویسنده‌ی آن یکی از دانشمندانی بود که در محافل ادبی قدر و منزلت بالایی داشت و در ضمن یکی از مقامات بلندپایه حکومتی نیز بود، خلاصه‌ی مضمون آن مقاله چنین است که دختری از یک خانواده‌ی شریف و آبرومند نزد استاد خود برای فراگرفتن درس می‌نشیند و در اثنای درس یک نامه‌ی عاشقانه به استادش نشان می‌دهد که یکی از دوست پسرهایش برای او فرستاده بود، هدف دختر این است که راجع به آن نامه با استادش مشورت کند، این پسر جوان بطور تصادفی در یک مجلس چای با آن دختر روبرو شده بود، البته یک دختر اروپایی آن‌ها را به یکدیگر معرفی کرده بود و از آن به بعد ملاقات و نامه‌نگاری بین آنان جریان داشت، تا این که یک روز به فکر آن دختر رسید که باید نامه‌نگاری ادبی را از استادش بیاموزد، استاد می‌خواست که شاگردش را از این کارهای پوچ و بی‌معنی منصرف ساخته به درس مشغول سازد، ولی شاگرد اصرار نموده می‌گوید:

«من به علم شوق و رغبت دارم و می‌خواهم آموزش خود را به پایان برسانم ولی آن علم و تعلیمی که در بیداری آن را دیده و برگزیده‌ام و مرا به آرزوهایم می‌رساند نه آن تعلیمی که مرا در عنفوان جوانی به مانند پیرزنی بی‌شعور بار آورد».

استاد از او می‌پرسد:

«آیا تو غیر از این جوان رفقای دیگر هم داری؟»

او جواب می‌دهد: «بله! رفقای متعدد، ولی امتیاز جوان مذکور در این است که او جلوگیری از بارداری را به خوبی می‌داند.»

استاد می‌پرسد: «آیا می‌دانی که اگر پدرت از رابطه‌ی تو و آن جوان مطلع شود چه می‌کند؟»

دختر می‌گوید: «ای استاد چه فکر می‌کنی! آیا فکر می‌کنی پدر من در دوران جوانیش چنین نامه‌هایی نوشته است؟ ای استاد! پدر من از فرهنگ جدید و نوین بی‌بهره نیست و حتی ممکن است اکنون نیز چنین نامه‌هایی بنویسد؛ زیرا به فضل و احسان خدا هنوز به سن پیری نرسیده است.»

البته پنجاه سال پیش به فکر کسی خطور نمی‌کرد که دختری بتواند به کسی نامه‌ی عاشقانه بنویسد.

مردم آن روزگار زنان رذیل و فاسد را اصلاً دوست نمی‌داشتند، در حالی که مردم فاسد و خوشگذران در آن روزگار چه زندگانی لذیذ و شیرینی داشتند و بالعکس زندگی مردم با شرف و با حیا چه اندازه بد و قبیح بود.

آخرین کلمات شیرینی که آخرین درجه سفسطه‌ی ادبی در آن به چشم می‌خورد عبارت است از:

«ما جوانان امروزه مسئولیت بزرگی را بدوش داریم که باید از یک طرف آن خوشی‌ها و لذاتی را که گذشتگان ما آن‌ها را از بین برده بودند دوباره زنده کنیم و از طرف دیگر اوصاف و القاب زشت و پوچی را که آن‌ها زنده نگاه داشته بودند و برای ما به یادگار گذاشته‌اند محو و نابود سازیم.»

در مجله‌ی ادبی دیگری که دارای شهرت فراوانی است داستان کوتاهی به نام «ندامت» منتشر گردید که خلاصه‌ی داستان چنین است که یک دوشیزه‌ی باکره که منسوب به یکی از خانواده‌های شریف و کریم است با مردی معاشقه می‌کند، او را در غیاب پدرش به خانه‌ی خود دعوت می‌کند و از مادرش هم قضیه را پنهان می‌دارد و با آن مرد زنا کرده حامله می‌شود، تا

این که روزی در این باره می‌اندیشد و برای تبری‌ی خود از این عمل ناشایست چنین استدلال می‌کند:

«چرا باید من این تشویش و نگرانی را داشته باشم؟ از چه چیز وجدان من ناراحت است؟ و چرا مرا ملامت می‌کند؟ آیا من از انجام آن کار پشیمانم؟ ممکن است اینطور باشد! ولی چاره چیست! داستان آن شب مهتابی در صفحه‌ی وجود من با آب طلا نوشته شده و خاطرات آن لحظات که من در آب حیات جوانی غوطه می‌خوردم، عزیزترین ذخیره‌ی زندگی من است، آیا من نباید آماده باشم که تمام هستی خود را در راه بدست آوردن آن لحظات شیرین به مصرف رسانم؟»

«پس عامل این اضطراب قلبی از کجاست؟ آیا از ترس گناهی است که مرتکب شده‌ام؟ و آیا اصلاً من گناهی مرتکب شده‌ام؟ هرگز نه، هرگز! من در حضور کدام شخص مرتکب گناه شده‌ام؟ آیا من با این گناه به کسی آزار رسانده‌ام؟ نه، فداکاری و ایثار کردم و عزیزترین چیز خود را به عاشق خود تقدیم نمودم، ای کاش می‌توانستم چیز بیشتری نثار او می‌نمودم، من از گناه نمی‌ترسم بلکه از این اجتماع زشت و بدبین می‌ترسم که به من با چشم شک و تردید و ابهام می‌نگرد... و چرا از این اجتماع بترسم؟ آیا به دلیل این که من گناه کردم؟ ولی گناه من چیست؟ آیا دختران دیگر این اجتماع این کار را مرتکب نشده‌اند؟ در آن شب مهتابی زیبا و آرام و در آن خلوت‌گاه، آه، چقدر زیبا بود، او چگونه لبانش را بر روی لبان من گذاشته بود و مرا در آغوش گرم خود جای داده بود، افسوس از آن لذت از دست رفته، چگونه خودم را به سینه‌ی گرم و معطر او با آرامش و اطمینان کامل چسبانیده بودم، بعد از آن تمام دنیا و دارایی من همان لحظات کام‌جویی و تمتع خواهد بود، آیا بعد از آن لذت دیگری نیز وجود دارد؟ اگر غیر از من کس دیگری در آن وقت بود چه می‌کرد؟ آیا در دنیا زنی وجود دارد که در آن لحظات اراده‌ای داشته باشد و از آن کار خودداری کند؟»

«آیا آن کار گناه است؟ هرگز نه، من گناهی مرتکب نشده‌ام، از آن کار خجالی ندارم و حاضر هستم که دوباره آن را تکرار کنم، عفت چیست؟ و مقصودشان از آن چیست؟ آیا آن

کار پلیدی است؟ آیا پاکی افکار را باید پلیدی بشمار آوریم؟ آیا مقصودشان این است که من عفت خود را از دست داده‌ام؟»

«آگاه باشید، این اجتماع فاسد و بدبین هر چه می‌خواهد انجام دهد، من هیچ پروایی ندارم، چون از آن کار هیچ ضرری به من نرسیده است، هیچ ضرری به خدا قسم! پس چرا روی من از این تهمت زرد شود؟ و چرا از این افترای بی‌معنی خوف و ترس داشته باشم؟... قلب من شهادت می‌دهد که مرتکب هیچ عمل بدی نشده‌ام، بلکه کار بسیار خوبی انجام داده‌ام، چرا از آن کار پشیمان شوم و چرا با صدای بلند اعلان نکنم که چه کار پسندیده‌ای انجام داده‌ام؟»

این است اسلوب فکری و منطقی که ادیب متجدد در عصر ما می‌خواهد به دوشیزگان جوان تعلیم دهد، حتی ممکن است که دختر و خواهر خود را نیز به این کار دعوت کند، او می‌گوید: هر عملی از دختران سرزند جالب و پسندیده است و هر کسی را که در شب مهتابی دیدند باید خود را در آغوش او بیاندازند و او را به خود جذب کنند؛ زیرا این تنها راه ممکن در آن شرایط و موقعیت است، هیچ زنی حق ندارد که در آن حالت از آن کار امتناع ورزد و این گناه محسوب نمی‌گردد، بلکه ایثار، فداکاری و قربانی شدن است و هیچ ضرری نیز به عفت و شرف نمی‌رساند، تا وقتی که این افکار جدید و ناپاک وجود داشته باشند عفت با فداکاری و ایثار و تقدیم بکارت از بین نمی‌رود، حتی آن را تقویت و تأیید نیز می‌کند، این یک نوع فداکاری است که باید در صفحه‌ی تاریخ زندگی زن با آب طلا نوشته شود و باید هر زنی بکوشد که صفحات تاریخ زندگی‌اش مملو از این شاهکارها و ایثارها باشد، اجتماع بدبین، زشت و ناسالم است. تمام گناه از او است؛ زیرا او به این دوشیزگان فداکار و سخاوتمند اعتراض می‌کند، هرگز آن دوشیزه سخی و کریمی که در شب مهتابی با پیشانی گشاده و سینه‌ی باز خود را در آغوش مرد بیگانه انداخته گناهی نکرده است، اجتماع ظالمی که بر این عمل خرده می‌گیرد ارزش این را ندارد که کسی از آن خوف و هراسی داشته باشد و یا بعد از این فداکاری، خود را از آن پنهان دارد. نه، بلکه هر دختر جوان سزاوار است

که با تمام جرأت و رغبت به انجام این فضیلت اقدام کند و به جای این که خود احساس جحالت نماید، باید اجتماع را خجالت بدهد و آن را ملامت کند ...

شما این جرأت و وقاحت را ببینید، در هیچ زمانی حتی زمانی که در فاحشه‌خانه‌ها سکونت داشته‌اند با چنین بی‌حیایی و بی‌پردگی سخن نمی‌گویند؛ زیرا آن زنان سیاه‌بخت چنین فلسفه جدید اخلاقی را در دسترس نداشتند که ثواب را گناه و گناه را ثواب دانند و اگر سابقاً زن فاحشه عفت و کرامتش را می‌فروخت بدون شک خود را حقیر و پست می‌شمرد و غرق در گناه می‌دانست، ولی این ادب نوین تمام معیارها را تغییر داده است و برای تأیید فسق و فجور و فحشای خود فلسفه‌ی جدید اخلاقی اختراع کرده است.

در مجله دیگری که در جامعه ما رواج بسیاری داشت داستانی به نام «برادر شوهر» منتشر گردید. نویسنده داستان پسر ادیبی است که در پایه‌گذاری ادب اخلاقی برای زنان شخصیت مهمی بشمار می‌آید و بخاطر خدماتی که برای زنان اردو زبان در هند انجام داده بود نزد زنان محبوبیت و شهرت داشت، در این داستان ادیب جوان دختری را به عنوان دختر نمونه و ایده‌آل به خواهران خواننده‌اش معرفی می‌کند که پیش از ازدواج هر وقت که نیروی جوانی و شادابی برادر شوهرش را بیاد می‌آورد چنان متأثر می‌گردید که گویا برق در وجودش جریان پیدا می‌کرد، این دختر از آوان کودکی اعتقاد داشت که جوانی که نیرو و قدرت و فعالیت جوانی را نداشته باشد همانند پیران کهن سال است و چنین می‌گفت که به نظر من جوان آن است که آنقدر هیجان، فعالیت و تحریک داشته باشد که معشوقه‌ها به خاطر وی با یکدیگر دعوا و منازعه کنند، وقتی این دوشیزه با این طرز فکر ازدواج کرد، آن رغبت و علاقه و هیجانی که داشت خاموش شد، لذا طبق نقشه‌ای که از قبل داشت تصمیم گرفت که به شوهرش پشت کند و به برادر شوهرش روی آورد، دیری نگذشت که این فرصت برایش پیش آمد و شوهرش برای تحصیل به اروپا رفت، او با برادر شوهرش رابطه برقرار کرد و هردو در غیاب شوهر جام‌های عشق را سرکشیدند و زن به شوهر و برادر به برادر بالاترین درجه‌ی خیانت را روا داشتند، نویسنده این استان را به یکی از خواهرخوانده‌هایش که هنوز ازدواج نکرده است می‌نویسد، آن زن فاسد اعمال و مراحلی را که طی کرده است بیان

می‌دارد و تمام لذت‌های روحی و جسمانی آمیزش جنسی را بی‌پرده و با وقاحت تمام توضیح می‌دهد که بعد از آن هیچ چیز باقی نمی‌ماند جز این که انسان خود آن فحشا را ببیند، شاید هم این نویسنده این قسمت را برای خوانندگان مرد و زن شرح نداده تا با تصور خود این قطعه را کامل نمایند.

اگر شما بین این ادبیات و ادبیات فرانسه که نمونه‌های آن قبلاً تقدیم گردید مقایسه کنید، درمی‌یابید که گروهی از ادیبان شرقی ما خط مشی و سبک استادان غربی را پیروی می‌کنند؛ زیرا راه همان راه و هدف همان هدف است، این نویسندگان می‌خواهند عقول و اذهان را از لحاظ فکری و اخلاقی مطابق نظام زندگی غربی تربیت کنند و بیشتر توجه آنان روی زنان است تا این که در آن‌ها اثری از شرم و حیا باقی نگذارند.

تمدن نوین:

این نوع زندگی را نه تنها فلسفه‌ی اخلاقی نوین حمایت می‌کند بلکه اصول دموکراسی غربی و نظام سرمایه‌داری نیز تقویت و مساعدت می‌کنند، و این قوای سه‌گانه برای غربی ساختن نظام زندگی با هم دست تعاون می‌دهند. آن‌ها راجع به فحشا پست‌ترین نوع ادبیات را بکار می‌گیرند و بدست شاگردان می‌دهند تا در مدارس و پوهنتون‌ها/ دانشگاه‌ها پخش کنند و همیشه عکس‌های لخت و برهنه‌ی زنان فاحشه زینت جراید و مجلات و منازل و رستوران‌ها است، از همه خانه‌ها و بازارها صدای موسیقی زشت و زننده به گوش می‌رسد و سینما سبب تحریک‌گریزه‌ی جنسی و حیوانی شده و بر پرده‌ی سینما غیر از فسق و فجور و اعمال خلاف اخلاق چیز دیگری نشان داده نمی‌شود، زندگی پرزرق و برق و تجملاتی هنرپیشگان باعث می‌شود که دختران و پسران جوان تابع زندگی آن‌ها شوند، وقتی که جوانان از این خانه‌های فساد با گریزه‌ی تحریک‌شده و روان‌های مضطرب و پریشان بیرون می‌آیند، در اطراف خود مکانی را جستجو می‌کنند که در فرصت مناسب خواهش و خواسته‌ی خود را برآورده سازند، تمام این رذایل و پستی‌ها به نفع سرمایه‌دار تمام می‌شود و به خاطر همین نظام سرمایه‌داری است که این اوضاع و احوال در شهرها و مراکز تمدن بوجود می‌آید تا زنان مجبور شوند بدست خود درآمد زندگی‌شان را تأمین کنند و همین

نظام است که جلوگیری از بارداری را تبلیغ می‌کند و همه وسایل و داروهای جلوگیری از بارداری را در اختیار مردم می‌گذارد، نظام دموکراسی جدید که توسط انگلستان و فرانسه در کشورهای شرقی ترویج گردید سه اشکال و معضل بزرگ را برای ما به ارمغان آورده است: اول این که دروازه‌ی فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی را به طور کلی به روی زنان گشود. دوم این که مؤسسات و تشکیلاتی بوجود آورد که باید زن و مرد با هم اختلاط و آمیزش داشته باشند.

و سوم این که پایه‌های قوانین مملکتی را آنقدر سست کرد که حتی ارتکاب فحشا به طور واضح و علنی در اغلب مواقع جرم شمرده نمی‌شود، بدین ترتیب کسانی که طرفدار طریقه‌ی زندگی غرب می‌باشند هیچ نگرانی و مشکلی نخواهند داشت، انقلاب اخلاقی و تحولات اجتماعی مشکلات را برطرف کرده و یا خواهد کرد، بدنبال آن زنانشان طوری با لباس‌های نازک و جذاب و فتنه‌انگیز از خانه خارج می‌شوند که هرکس آنان را ببیند فکر می‌کند که از هنرپیشگان هالیوود هستند، در آن‌ها همه نوع بی‌حیایی و بی‌آبرویی دیده می‌شود، از لباس‌های مفتضح، رنگ‌های جذاب و براق، آرایش، حرکات و سکانات و ناز و کرشمه‌شان چنین استنباط می‌شود که هدفی جز این ندارند که مردان را مانند آهن ربا جذب کنند، حیا تا اندازه‌ای در آن‌ها نادر است که حتی با جسم عریان - بدون شرم و حیا - با مردان در یکجا شستشو می‌کنند، و حتی موافقت می‌کنند که در آن حالت از آن‌ها عکس گرفته در مجلات و روزنامه‌ها چاپ شود، واقعاً ذره‌ای از حیا در آن‌ها وجود ندارد، زیرا تمام اعضای بدن انسان از دیدگاه اخلاقی جدید با یکدیگر برابرند و تفاوتی با یکدیگر ندارند. بنابراین، همانطور که جایز است که دست و پای زن برهنه باشد، اشکالی ندارد که آخرین قسمت ران و برآمدگی پستان وی نیز معلوم باشد، کامجویی و لذت زندگی که آنان از آن به هنر (Art) تعبیر می‌کنند بالاتر و برتر از همه قیود اخلاقی است و مقیاس و معیار زندگی شمرده می‌شود، به همین سبب وقتی رقص، آواز و یا نمایش تحریک‌آمیز دختر و یا خواهر کسی موجب رضایت و سرگرمی شنوندگان و تماشاچیان می‌شود پدر یا برادر او فخر و مباهات می‌کنند، اینان موفقیت مادی را هدف اصلی زندگی می‌دانند و در نظرشان بالاتر و برتر از

همه چیز است، پس دوشیزه‌ای که خود را برای بدست آوردن پیشرفت‌های مادی در اجتماع آماده می‌سازد اگر عفت خود را در این راه از دست دهد چنان است که تو گویی هیچ چیز را از دست نداده است، بلکه فکر می‌کند که همه چیز را بدست آورده است. بنابراین، وقتی که دختر و پسر در مدرسه و دانشگاه/ پوهنتون بطور مختلط درس می‌خوانند و یا وقتی که دوشیزه‌ی جوانی برای تحصیل به اروپا می‌رود هیچ کدام را عیب و گناه نمی‌دانند.

اتمام حجت با غربزدگان:

غربزدگان شدیدترین اعتراضات را بر حجاب وارد می‌کنند، حجاب در نظر آنان یک چیز بی‌معنا و باطل بحساب می‌آید و برای از بین بردن حجاب دست به تمسخر و محکومیت آن زده‌اند، ولی استدلال آن‌ها مانند این است که بگویند وجود بینی در صورت انسان ضروری نیست و در صورت هر کس بینی را مشاهده کنند به او بخندند و مورد استهزا قرار دهند، این دلایل جاهلی که آن‌ها می‌آورند تنها جاهلان را می‌ترساند و اگر آن‌ها عقل داشتند می‌فهمیدند که اختلاف اساسی بین ما و آن‌ها در مقام و ارزش انسان است، اموری که نزد ما ارزش و قیمت والایی دارد نزد آن‌ها بسیار بی‌ارزش و بی‌مقدار است، لذا دستورالعملی که به عنوان مقیاس اندازه‌گیری اشیاء نزد ما وجود دارد به طور حتم در نظر آن‌ها زاید و بی‌ارزش است و تا وقتی که بین طرفین این اختلاف اصلی و اساسی وجود داشته باشد کم‌عقلی خواهد بود که به مسائل فرعی پرداخته شود و روی آن‌ها بحث و جدل شود؛ زیرا لازم است در مرحله‌ی اول ریشه و مبدأ اختلاف را مورد حل و فصل قرار داد، و اما راجع به ارزش و مقام انسان، تنها دلیل و برهانی که ما می‌توانیم ارائه دهیم همین قوانین فطرت است؛ زیرا هر چیزی را که وجود انسان طبق تقاضای فطرت برای خیر و صلاح خود بپذیرد حقیقتاً آن چیز مستحق توجه، اهتمام و تقدیر خواهد بود.

پس بیایید مقیاس شما را هم مورد آزمایش قرار بدهیم و ببینیم که رد تعیین ارزش و قیمت اشیاء حق به جانب کدام یک از ماست، شما دلایل تان را ارائه دهید و ما هم دلایل خویش را عرضه می‌کنیم، سپس هر دو ی آن‌ها را در دو کفه ترازو می‌گذاریم و پیش روی اشخاص صادق و امین وزن می‌کنیم تا ببینیم کدام کفه سنگین‌تر و کدام سبک‌تر است، اگر

ما به شما ثابت کردیم که معیار ما صحیح و درست است پس شما اختیار دارید که ارزش‌های عقلی و علمی ما را بپذیرید و یا این که به همان ارزش‌ها در پیروی از هوا و هوس باقی بمانید ولی باید بدانید که دومین موضع شما اشتباه و ضعیف و سست است؛ زیرا بجای این که شما را بر دیگران غالب سازد، برعکس موجب شکست شما خواهد شد و مورد تمسخر و استهزاء دیگران قرار می‌گیرید.

گروه دوم:

گروه دیگری هم بجز گروه اول وجود دارد، گروه اول هم از مسلمان و هم از غیر مسلمان تشکیل شده است، ولی گروه دوم اکثراً مسلمان بوده و از خود احکامی را تراشیده اند که آن را با احکام حجاب مخلوط کرده اند و تا حال نیز مردد بوده اند، نه با آن طائفه اند

و نه با این طائفه ﴿مُذَبِّدِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَتُولَاءٍ وَلَا إِلَى هَتُولَاءٍ﴾ (النساء: ۱۴۳)

«آنها افراد بی‌هدفی هستند که نه سوی اینها، و نه سوی آنهایندا! (نه در صف مؤمنان قرار دارند، و نه در صف کافران!)».

و در حالی که مسلمان بوده و به اسلام ایمان آورده اند به معیارهای اسلامی در زمینه‌ی اخلاق، تهذیب، کرامت و اعمال نیک ایمان ندارند، آن‌ها می‌خواهند که زنانشان به زیور عفت و حیا آراسته باشند و منازلشان از آلودگی‌های اخلاقی پاک باشد و هیچگاه آماده نیستند که نتایج پیروی از تمدن و اجتماع غربی را قبول کنند ولی از طرف دیگر دختران، خواهران و زنانشان به راهی می‌روند که تمدن غربی می‌رود و از حدود و چهارچوب نظام اجتماعی اسلام گاهی بر اثر تردد و تذبذب تجاوز می‌کنند، گاهی به دستورات اسلام عمل می‌کنند و گاهی از انجام آن امتناع می‌ورزند، ایشان کاملاً در اشتباهند که می‌گویند با جمع بین بعضی روش‌های غربی و بعضی روش‌های اسلامی می‌توانند از منافع و خوبی‌های هر دو برخوردار گردند و به این ترتیب هم اخلاق اسلامی در منازل و خانه‌ها محفوظ مانده و رعایت شده است، هم نظام خانوادگی مستحکم و سالم مانده است و هم از محاسن و امتیازات نظام اجتماعی غرب برخوردار گردیده و از بدی‌ها و مضرات آن در امان مانده

است، ولی حقیقت این است که جمع بین روش‌ها و دیدگاه‌های دو تمدن که از نظر اهداف و جهت‌گیری‌ها با یکدیگر اختلاف ریشه‌ای دارند نادرست و غیر صحیح است؛ زیرا اختلاط و التقاط بین دو چیز متضاد قاعداً موجب افزایش مضرات آن‌ها می‌گردد و سبب بدست آوردن منافع بیشتری نمی‌شود، این مخالف با عقل و فطرت است که کسی عنان نفس خود را آنقدر رها کند که تجاوز از قوانین اسلامی برایش عادی و بی‌تفاوت گردد و با این وجود بگوید که می‌تواند نفس خود را هنگام ضرر و زیان کنترل کند، حرص و علاقه‌ی زیاد به پوشیدن لباس‌های جذاب و چسبان و نازک، فنا شدن در تجملات و زینت، شرکت در محافل و توجه زیاد به عکس‌های برهنه و داستان‌های تحریک‌آمیز و تعلیم دختران به سبک و شیوه‌ی غربی... تمام این‌ها نتایج تجاوز و زیر پا گذاشتن حدود اجتماعی اسلام است که اگر ضرر آن‌ها بطور عاجل و سریع به نسل موجود نرسد، احمقانه خواهد بود که فکر شود نسل‌های آینده هم از ضرر آن در امان خواهند ماند؛ زیرا هر مکتب و اجتماعی که در مسیر انحراف قرار گیرد، در ابتدای مسیر اندکی از صراط مستقیم منحرف می‌گردد، ولی وقتی که از آن نسل به نسل‌های بعدی برسد بدون شک آن اشتباه و انحراف بسیار گسترده و غیر قابل پیش‌گیری خواهد بود.

مصدق خارجی ادعای ما آمریکا و اروپا است؛ زیرا اصول و پایه‌های غلطی را که آن‌ها برای تنظیم اجتماع جدیدشان وضع کرده بودند بزودی و سریعاً نتیجه‌ی آن‌ها معلوم نشد، بلکه در نسل‌های سوم و چهارم بود که ثمرات و نتایج این تمدن ظاهر گردید.

لذا این جمع اجباری و ساختگی بین رسوم و روش‌های غربی و راه و روش اسلامی و این حجاب و بی‌حجابی پایدار و استوار نخواهد ماند و بطور طبیعی به صورت یک طرفه به سمت آداب و رسوم غربی سیر خواهد کرد، کسانی که اینگونه عمل می‌نمایند لازم است بدانند که اگر آنان فعلاً در ابتدای راه قرار دارند و به آخر راه نرسیده‌اند، نسل‌های آینده به آخر راه خواهند رسید.

سؤال پایانی:

بر این افراد لازم است که بیش از پیش دوباره این موضوع تصمیم بگیرند و قبل از این که در این راه گام بردارند، وضعیت خود را با پاسخ به این سوال روشن سازند که: آیا شما آماده اید که نتایج قطعی و طبیعی این نظام اجتماعی را که در آمریکا و اروپا حاصل شده است قبول نمایید؟ و آیا شما حاضرید که در اجتماعاتمان مانند جامعه‌ی غربی عوامل تحریک‌کننده شهوت را گسترش دهید؟ و آیا شما می‌پسندید که فساد غرب از قبیل بی‌عفتی، بی‌حیایی و غلبه‌ی شهوت در جامعه‌ی شما هم رواج یابد؟ و در اثر آن امراض مختلف مسری شیوع پیدا کند، و نظام خانواده از هم بپاشد، طلاق و جدایی زیاد گردد، دختران و پسران طوری تربیت شوند که بدون قید و شرط با آزادی تمام و بی‌بند و باری از همدیگر کام بستانند و با استفاده از امکانات جلوگیری از بارداری و سقط جنین و قتل فرزندان، نسل منقطع شود و یا با تجاوز از حد اعتدال شهوت، جوانان اعم از دختر و پسر قوای عقلی و صحت جسمانی را از دست بدهند، و حتی خردسالان هم از آن فساد نجات نیابند و تمایلات جنسی‌شان پیش از بلوغ و در دوران رشد سریع بیدار گردد و در اثر آن به رشد و نمو جسمی و فکری‌شان در خردسالی لطمه وارد گردد؟

اگر شما به خاطر منافع مادی و لذایذ شهوانی و جسمانی حاضرید که تمام این عواقب وخیم را بپذیرید، پس در پیروی و متابعت از رسوم غربی آزاد هستید، در این صورت باید اسلام را از ذهن خود بیرون آورید و قبل از رفتن به این راه اعلان کنید که رابطه‌ی شما با اسلام قطع شده است و شما دیگر با اسلام هیچ رابطه و پیوندی ندارید، تا این که بعد از آن نتوانید کسی را به نام اسلام فریب دهید و زشتی، رسوایی و نام‌بدتان سبب بدنامی اسلام و مسلمانان گردد.

ولی اگر شما نمی‌توانید که آن نتایج را بپذیرید و قلباً مصمم هستید تا پیرو نظامی باشید که دارای تمدن پاک، صالح و سالم باشد و فضایل و ملکات و خصایل شریف انسانی در آن نشو و نما کند و انشان در آن محیط آرام و پاک به شکوفایی عقلی، روحی و مادی برسد و مردان و زنان با دوری کردن از وسایل تحریک نامناسب شهوت حیوانی بتوانند قدرت و استعدادشان را در خدمات اجتماعی به مصرف برسانند، و خانواده که اساس و پایه‌ی تمدن

است ثابت و سالم بماند و نسل و نسب حفظ گردد و فساد و اختلاط نسب از بین برود و زندگی خانوادگی مصدر و منشأ آرامش روحی و اطمینان قلبی و محل تربیت فرزندان و تعاون و همکاری بین اعضای خانواده باشد.

اگر شما حقیقتاً چنین راه پاک و سالم را خواهانید پس به طرف غرب گرایش پیدا نکنید؛ زیرا که آن جامعه‌ی سالم در جهت مخالف این تمدن قرار دارد و عقلاً نیز محال است که کسی به سمت غرب روان باشد ولی از شرق سر در آورد و اگر شما تمام این‌ها را می‌خواهید پس لازم است که تنها از اسلام پیروی و متابعت کنید، ولی شرط آن این است که پیش از پیمودن این راه تمام منافع مادی و لذایذ شهوانی و جسمانی را از نفس خود دور نمایید تا این که تحت تأثیر مظاهر فریبنده و فتنه‌انگیز غرب قرار نگیرید، از اذهان و افکار خود نظریات و افکار غربی را پاک کنید و تمام اهداف و اصولی را که از تمدن غرب گرفته بودید کاملاً دور اندازید؛ زیرا اسلام خود دارای اهداف و اصول جداگانه و مستقلی است و مطابق آن اصول و اهداف و دیدگاه‌های سازنده‌اش، نظام اجتماعی جداگانه دارد و این نظام اجتماعی را با ضوابط و قوانین مشخص و روش‌های تربیتی مخصوصی حمایت می‌کند، در این ضوابط و شیوه‌های پرورشی حکمت‌های بالغه‌ای نهفته است که در آن تمام خصایص طبیعی انسانی مراعات شده و بدون مراعات و تطبیق آن‌ها نظام مذکور نمی‌تواند از اختلال و تشویش دور بماند، نظام مذکور یک نظام عملی است نه خیالی و فرضی که بر اوهام استوار باشد، مانند دموکراسی افلاطونی که در عمل ممکن نبود، این نظامی است که در طول بیشتر از چهارده قرن از آزمون روزگار سربلند بیرون آمده است و در طول همین مدت در هیچ یک از ملل و کشورها فساد و اختلالی ایجاد نکرده است، در حالی که در مدت یک قرن تمدن غربی چنان مفساد و پلیدی‌هایی بوجود آورد که امروز جهان بشریت را در گرداب هلاکت فرو برده است.

اگر شما می‌خواهید از این نظام اجتماعی محکم، استوار و آزمایش شده استفاده کنید پس بر شما لازم است که روش‌های تربیتی آن را با جان و دل قبول کنید و مراعات و اصول آن را بر خود لازم بدانید و در مقابل ضوابط و قوانین آن با تمام خضوع و خشوع تسلیم

شوید و بعد از آن حق ندارید که این نظام را به ناحق و از روی باطل با بافته‌های ذهنی خود و یا تفکرات و تئوری‌های دیگران و یا با افکار خام و روش‌های آزمایش نشده که با طبیعت و سرشت اسلام کاملاً مخالف است ملوث و آلوده سازید.

گروه سومی نیز هستند که از اشخاص نادان و غافل تشکیل شده است و دارای اهمیت و کفایت و قدرتی نیستند که بتوانند مسائل را تحلیل کرده و در آن تفکر نمایند و نظر بدهند، این گروه اهمیت و ارزشی ندارند تا در رابطه با آنان بحث کنیم، لذا از بررسی وضعیت آنان صرف نظر می‌کنیم و به مطلب خود ادامه می‌دهیم.

قوانین فطرت

خداوند انسان را مانند سایر انواع حیوانات جفت آفرید که مطابق با طبیعتشان به یکدیگر تمایل دارند، ولی چیزی که از احوال سایر حیوانات می‌توان فهمید این است که هدف از جفت آفریدن آن‌ها و تمایل طبیعی آن‌ها به یکدیگر تنها بقاء نسل است و بس. به همین علت حیوانات بطور غریزی و فطری به اندازه‌ای که برای بقاء نسل لازم است تولید مثل می‌کنند و در فطرت آن‌ها نیرویی به ودیعت گذاشته شده است که مانع می‌شود حیوانات در ادای وظیفه جنسی از آن حد معین پا را فراتر گذارند، ولی این تمایل طبیعی در انسان برخلاف سایر حیوانات محدود نمی‌باشد و نسبت به حیوانات دیگر قوی‌تر و شدیدتر است و مقید به شب و روز و یا یکی از فصل‌های چهارگانه نمی‌باشد، بالآخره در وجود انسان نیرویی قرار داده نشده است که او را در حد معینی متوقف سازد، بلکه زن و مرد همیشه و در تمام اوقات به یکدیگر تمایل دارند و در وجود آن‌ها اسباب مختلف و متعدد برای جذب و کشش و تمایل دو طرفه به ودیعت نهاده شده است، هریک در باطن خود به دوستی و تماس با جنس مخالف خود شوق و رغبت زیادی دارد و در ترکیب اجسام، تناسب، رنگ، شکل و بالآخره در هر جزئی از اجزایی زن و مرد نیرویی جاذبه‌ای برای جنس مخالف به ودیعت گذاشته شده که خود به خود باعث جذب و جلب جنس مخالف می‌گردد، در لحن صدا، حرکات، سکنت، رفتار و گفتار عوامل بیشماری وجود دارد که تمایل غریزی زن و مرد را به یکدیگر تیزتر و سریع‌تر می‌سازد، وزیدن باد، جریان آب، سبزی گیاهان، عطر گل‌ها، آواز پرندگان، زیبایی شب‌های مهتابی و دیگر مظاهر فطرت و جمال طبیعت همه و همه وسایلی هستند که قوای جنسی را مستقیم یا غیر مستقیم تحریک می‌نمایند.

اگر شما در نظام جسم انسان دقت کنید نیرویی عظیم در آن خواهید یافت که سرچشمه‌ی نیروی حیات، کار و قوای جنسی است. در بدن انسان غدد (Glands)، هورمون‌ها (Hormones) را تهیه کرده که نیروی کار، هوش و نشاط را تحت تأثیر قرار می‌دهند و همین غدد، قوای تناسلی و جنسی را ایجاد می‌کنند و موجب تحریک و افزایش تمایلات جنسی می‌گردند، همین غدد هستند که توسط زیبایی، سرسبزی، زرق و برق و دیگر وسایل

تحریک موجب برانگیختن و گسترش این تمایلات و عواطف می گردند و حس لامسه، شنوایی، بینایی، بویایی و حتی ذهن و خیال انسان را نیز تحت تأثیر قرار می دهند. با این حکمت و تدبیر است که فطرت، قوای نفسانی و طبیعی انسان را احترام و مراعات می نماید و تمام قوای تحریک کننده و برانگیزنده که در وجود انسان به ودیعت گذاشته شده است، ریشه در دو غریزه قوی دارد: اول غریزه‌ای که باعث حفظ وجود و خدمت به خود می گردد و دوم غریزه‌ای که انسان را به جنس مخالف علاقمند و راغب می سازد. در وقت جوانی که قوای عملی در انسان به اوج خود می رسد، غریزه‌ی جنسی دارای چنان قوت و شدت می شود که غریزه حفظ وجود و خودخواهی را مغلوب می کند و گاهی آنچنان قوی می گردد که انسان به خاطر اشباع غریزه‌ی جنسی، خود را به هلاکت می اندازد.

تأثیر جاذبه جنسی در ایجاد تمدن:

این تدبیر حکیمانه برای چیست؟ تنها برای بقای انسان؟ نه؛ زیرا بقای انسان به زاد و ولد فراوان احتیاج ندارد آنطور که ماهی، بز و دیگر حشرات و حیوانات احتیاج دارند، پس علت چیست که خداوند سهم انسان را در امور جنسی نسبت به دیگر حیوانات زیاده‌تر و شدیدتر قرار داده است؟ و برای تحریک و برانگیختن تمایل جنسی اش وسایل و عواملی را آفریده که برای دیگر حیوانات قرار نداده است؟ آیا تمامی این تمهیدات فقط به منظور تمتع و کامجویی انسان است؟ نه، هدف این نیست و فطرت هیچگاه کامجویی و لذت را هدف نهایی قرار نداده است، بلکه وجود لذت در اعمال بخاطر برانگیختن حیوان و انسان برای رسیدن به هدف عالی‌تر و برتری است، وجود لذت لازم است تا این که انسان از صمیم قلب کاری را انجام دهد و از کار خود راضی باشد و بداند که آن کار را به خاطر تحقق مصالح خودش انجام می دهد. نه، برای مصالح و منافع دیگران، خوب اکنون باید دقت کرد که هدف عالی و برتر فطرت در این باره چیست؟ شما هرچه تفکر و دقت کنید هدف این تدبیر را نمی توانید درک کنید بجز این که بگویید فطرت می خواهد که انسان برخلاف دیگر حیوانات، متمدن باشد.

به همین علت است که در وجود انسان غریزه‌ی محبت و تمایل جنسی گذاشته شده است و این غریزه به مجرد قضای شهوت و انجام عمل جنسی آرام نمی‌گیرد، بلکه هدف این است که دارای معاشرت دائمی و رابطه قلبی و روحی قوی و محکم باشد.

فقط به همین سبب است که تمایل جنسی در وجود انسان چندین برابر این نیرو در موجودات دیگر است و اگر انسان تمام آن نیروی شهوانی را به مصرف برساند و حتی اگر یک‌دهم آن را در روابطه جنسی بکار برد، سلامتی‌اش بر باد رفته و پیش از این که عمر طبیعی‌اش به پایان برسد همه قوای او از بین می‌رود، این واضح‌ترین دلیل است بر این که تمایل جنسی در انسان زیادتر است تا این که بتواند وظیفه‌ی تناسلی را نسبت به دیگر حیوانات بیشتر انجام دهد و وسیله‌ی اتصال و رابطه زن و مرد قوی باشد و علاقه‌ی آنان را نسبت به یکدیگر ثابت و پایدار و همیشگی نگهدارد، به همین سبب است که در زن در کنار شهوت و جاذبه جنسی، ملکاتی چون حیا، وقار، بزرگی منشی، امتناع و فرار خلق شده و این صفات و ممتلكات کم و بیش در هر زن موجود است، ناگفته نماند که این طبیعت فرار و گریزپایی و امتناع در جنس ماده‌ی سایر حیوانات نیز وجود دارد ولی با این تفاوت که در جنس ماده‌ی انسان بیشتر و قوی‌تر است و علت این افزونی وجود حیا، وقار و حرمت است، از این وضع هم چنین استنباط می‌شود که مقصود از وجود قوه‌ی مغناطیسی و جاذبه‌ی جنسی در انسان این است که باید بین هردو جنس روابطه دائمی و اتصال همیشگی وجود داشته باشد، نه این که این رابطه با انجام اعمال جنسی قطع گردد، به همین سبب است که طفل انسان نسبت به بچه‌ی سایر حیوانات ضعیف‌تر و عاجزتر بدنیا می‌آید، برخلاف دیگر حیوانات به تربیت و سرپرستی والدین برای چندین سال نیاز دارد و قدرت نشو و نما، توانایی کسب معاش و استقلال ذاتی‌اش مدت‌ها بعد به کمال می‌رسد، تمام این اوضاع هم دلیل بر این است که رابطه بین زن و مرد تنها به رابطه‌ی جنسی منحصر نمی‌شود و نتیجه و ثمره‌ی طبیعی این رابطه آنان را به تعاون و همکاری و همراهی در امور زندگی مجبور می‌سازد.

به همین علت است که انسان فطرتاً در مقایسه با سایر حیوانات نسبت به اولادش مهربان‌تر و با محبت‌تر می‌باشد؛ زیرا حیوانات بعد از مدت کوتاهی از فرزندان‌شان جدا می‌شوند و بعد

از آن رابطه بین آنها قطع می‌گردد و دیگر همدیگر را نمی‌شناسند، ولی انسان برخلاف حیوانات بعد از پایان دوران تربیت نیز با فرزندانش مهربان بوده و حتی این محبت وی به نوه‌هایش نیز می‌رسد، این نیروی محبت و مهربانی بر طبیعت حیوانی و خودخواهی و انانیت انسان به اندازه‌ای غلبه دارد که او فرزندانش را بر خود ترجیح می‌دهد و می‌کوشد که برای فرزندش بهترین وسایل زندگی را تهیه و آماده کند، تمام درآمد زندگیش را که حاصل عمر اوست برایش به ارث گذارد و چیزهای خوب را برای او می‌پسندد نه برای خود، هدف فطرت از این عاطفه و تمایل شدید این است که رابطه را وسیله تشکیل خانواده می‌شمارد، سپس سلسله محبت بین نزدیکان و خویشاوندان بسیاری از خانواده‌ها را بوسیله‌ی ازدواج به همدیگر نزدیک می‌سازد و تمام آنها در محبت با هم شریک می‌شوند و این محبت باعث همکاری و تعاون آنها می‌گردد و بدین ترتیب تمدن بوجود می‌آید.

مسئله‌ی اساسی تمدن:

از گفتار فوق معلوم می‌شود که فزونی این تمایل جنسی که هیچ رگی از رگ‌ها و یا ناحیه‌ای از نواحی جسمی و روحی انسان از آن خالی نیست و در کنار آن وجود اسباب و وسایل تحریک و به هیجان آوردن آن بطور بسیار وسیع، فقط بخاطر این است که انسان از فردگرایی به جمع‌گرایی انتقال یابد و خداوند آن را قوه‌ی محرکه‌ی اصلی تمدن انسان قرار داده است و بواسطه‌ی همین تمایل شدید و کشش دائمی است که وصلت بین دو جنس تحقق می‌پذیرد و از این وصلت بین آنها زندگی اجتماعی (Social Life) انسان شروع می‌شود. با تحقق این امر ثابت می‌شود که مسئله رابطه بین زن و مرد در حقیقت مسئله اصلی و اساسی تمدن است که حل صحیح و یا غلط این رابطه موقوف است به صلاح و فساد، خیر و شر و قوت یا ضعیف تمدن و این که بین دو جنس مخالف انسان دو رابطه وجود دارد یکی رابطه‌ی حیوانی یا شهوانی محض که هدف از آن بقای نوع انسان است و دیگری رابطه انسانی که هدف از آن این است که باید این دو جنس با قوا و استعدادهای فطری‌شان برای فراهم آوردن مصالح و اهداف مشترک‌شان با یکدیگر همکاری کنند و تمایل جاذبه‌ی جنسی بین آنها وسیله‌ی این اتصال و تعاون است، این دو عنصر انسانی و حیوانی در دو جنس

مختلف بشری آنها را وادار می‌سازد که به کارهای اجتماعی قیام نموده در عین حال افراد زیادی را بوجود آورند که اجتماع را پیش برده و تدبیر امور آن را ادامه دهند. بنابراین، صلاح و بهبودی تمدن در این است که پیوند و آمیزش این دو عنصر، معتدل و متوازن باشد.

ابزار تمدن سالم

اینجا می‌خواهیم مسئله‌ای را مورد تحلیل و بررسی قرار دهیم و ببینیم که این رابطه‌ی حیوانی و انسانی بین زن و مرد چگونه باید با هم ترکیب و پیوند متعادل و متوازن داشته باشند و چه انحرافات و تجاوزاتی این رابطه‌ی صحیح را بر هم می‌زند و موجب فساد و گمراهی تمدن می‌شود.

۱- اعتدال در تمایل زندگی:

اولین مسئله‌ای که انسان در این جهت با آن روبرو می‌شود عبارت از تمایل و جاذبه‌ی جنسی و چگونگی جلوگیری از طغیان و سرکشی آن می‌باشد، قبلاً متذکر شدیم که این تمایل در انسان نسبت به سایر حیوانات بیشتر و شدیدتر است و این جاذبه و تمایل نه تنها در جسم وی موجود است بلکه در خارج جسم و در محیط اطراف او محرکات و وسایل تحریک فراوانی وجود دارد و او را از هر طرف احاطه کرده است، تمام این وسایل را خود طبیعت برای این غریزه آماده ساخته است و اگر انسان خودش با استعمال فکر و قدرت ابتکار، آن ابزار و لوازم را تقویت و تشدید نماید و نوعی از تمدن را در این باره برای خود بپذیرد، بدون شک نیروی فوق بیشتر تقویت شده و به مرور زمان شدیدتر می‌گردد و سپس تسکین و اشباع آن هم آسان‌تر می‌گردد؛ زیرا این غریزه می‌خواهد از حد اعتدال و توازن تجاوز کند و عنصر حیوانی بر عنصر انسان غلبه‌ی کامل پیدا کند، در این صورت خواهد بود که غریزه‌ی حیوانی تمدن و انسانیت را محو و نابود خواهد ساخت، فطرت رابطه‌ی جنسی و همه مقدمات و اسباب و لوازم آن را لذیذ، گوارا و خوش آیند آفریده ولی بطوری که قبلاً گفتیم این لذت فقط برای ایجاد تمدن و زندگی جمعی و گروهی است، ولی حرص زیاد و تجاوز انسان از این حدود و غرق شدن در این لذت، چه در گذشته، چه در حال و چه در آینده نه تنها باعث خرابی و هلاکت مدنیت بلکه عامل خرابی و هلاکت جهان بشریت می‌گردد، اگر شما به تاریخ احوال ملت‌های پیشین نظر اندازید می‌بینید که غریزه‌ی جنسی در ایشان به آخرین درجه‌اش طغیان نموده و آن‌ها را تحت تأثیر و غلبه‌ی خود درآورده بود.

ادبیات، افکار، آثار، اشعار، عکس‌ها، داستان‌ها، معابد و قصرهایشان همه گواه طغیان شهوت و تجاوز از مرزها و حدود اعتدال است، همچنین به احوال ملت‌هایی توجه کنید که امروزه در راه هلاکت و نابودی حرکت می‌کنند، اگر عمیقاً دقت کنید درمی‌یابید که غرض و هدف همان غرض و هدف بوده و راه هم همان راه است، اگرچه آنان بخواهند طغیان و سرکشی شهوت خود را به نام هنر، ادبیات و لذت بردن از جمال و زیبایی بپوشانند، باز هم حقیقت با تغییر نام تغییر نمی‌کند و چهره‌ی خود را نشان خواهد داد، شما با چشم خود می‌بینید که زنان به صحبت با مردان راغب‌تر و علاقمندترند، مردان نیز نسبت به صحبت با زنان رغبت بیشتری دارند، آیا می‌دانید چرا با گذشت روزگار استفاده از زینت و تجمل در زن و مرد روبه افزایش است؟ و چرا کم مانده است که زن در این اجتماع مختلط برهنه و بدون لباس گردد؟ و چه عاملی موجب می‌شود که زن روز به روز کشف عورت نموده و خود را به مردان عرضه می‌دارد؟ و مردان هم تقاضای بیشتری از آنان دارند؟ علت چیست که مردم به عکس‌های دور از عفت، مجسمه‌های برهنه و رقص‌های عریان عشق و علاقه‌ی بیشتری نشان می‌دهند؟ آیا می‌دانید این نمونه‌ها و نمونه‌های دیگر آثار و علائم چیست؟ آیا این چیزها غیر از طغیان غریزه‌ی جنسی در زن و مرد چیز دیگری است؟ و آیا جامعه‌ای که این همه در شهوت افراط کند و در آن غرق شود سرنوشت آن غیر از هلاکت و زوال چیز دیگری است؟

حقیقت این است که در جامعه‌ای که تمایل جنسی و تحریک دائم و مستمر تا این حد باشد، حتماً نسل جوان در آن جامعه ضعیف شده و نمو و رشد جسمی و عقلی‌اش مختل می‌گردد، شخص با جسم و عقلی غیرعادی تربیت می‌شود و امراض مسری در بین مردم منتشر می‌گردد. بنابراین، فحشا رو به فزونی گذاشته و امراض مسری در بین مردم منتشر می‌گردد، در این وقت است که آن‌ها به استعمال داروهای ضد بارداری رو آورده و سقط جنین و قتل اولاد بین آنان زیاد می‌گردد، زن و مرد مانند حیوانات با هم اختلاط و آمیزش پیدا می‌کنند و آن تمایل جنسی را که فطرت در وجود انسان نسبت به سایر حیوانات زیادتر آفریده، برخلاف مقاصد و اهداف فطرت استعمال می‌نمایند، در حیوانیت چنان فرو می‌روند

که حتی دست بز و بوزینه را از پشت می‌بندند! و این حیوانیت و بندگی شهوت بطور حتم نه تنها تمدن بلکه انسانیت را از بین می‌برد و کسانی که در این قسمت بی‌بندوبار و بدون قید و حدود زندگی کنند و با زیر پا نهادن اخلاق در گرداب ذلت و خواری افتند، دیگر هرگز بر نمی‌خیزند و جاودان در آن گرداب باقی خواهند ماند، البته عکس آن نیز اشتباه است و تمدنی که طرف تفریط را برگزیده است، آن هم مانند این یکی است، لذا همانطور که تمایلات افراطی جنسی و تجاوز از حد اعتدال مضر و باعث هلاکت است همانطور هم محرومیت، فشار و سرکوب غیر معقول جاذبه و تمایل جنسی نیز مضر، ممنوع و غیر مطلوب می‌باشد، هر نظامی که انسان را به تجرد، رهبانیت دائمی، کشتن شهوت و ریاضت و مشقت دعوت کند با فطرت سرستیز و پیکار دارد، در حالی که فطرت مغلوب نخواهد شد و شخص را مغلوب خواهد کرد و طعم شکست را به او خواهد چشاند، بدیهی و آشکار است که رهبانیت خالص نمی‌تواند اساس تمدن بشری باشد؛ زیرا پذیرفتن رهبانیت سبب از بین بردن انگیزه‌ها و محرکات شهوانی در وجود انسان می‌شود که در این صورت رابطه‌ی جنسی را بی‌قدر و بی‌ارزش نشان می‌دهد و اجتناب و پرهیز از آن را مقیاس فضیلت و تقوی می‌داند و با تمام وسایل می‌کوشد که این تمایل نفسانی را در وجود انسان سرکوب نماید و انسان را از این لذت بی‌ بهره و محروم سازد، ولی حقیقت این است که سرکوب کردن تمایل جنسی از بین نمی‌رود، بلکه به همراه آن ذکاوت، قدرت عقلی، همت، اراده، جرأت، شهامت، غیرت و مردانگی نیز از بین می‌رود، در نتیجه همه قوا و مواهب و استعدادهای انسان سست و ضعیف می‌شود و خون او سرد و منجمد می‌گردد و هیچگاه ترقی، پیشرفت و رشد نمی‌کند، چون از بدهیات است که بزرگترین و قوی‌ترین نیروی محرکه‌ی انسان همین قوه جنسی است.

پس از واجبات اولیه‌ی یک تمدن خوب، سالم و صالح این است که باید قوه‌ی تمایل جنسی از افراط و تفریط دور باشد و جاده‌ی وسط و اعتدال را بییماید و مطابق ضابطه و شروط آن را به کار اندازد، لذا باید برای تحقق این هدف از یک طرف در زندگی اجتماعی نظامی وضع شود که مانع پیروی انسان از اسباب و وسایلی شود که موجب تحریک و برانگیختن

شهوت لجام گسیخته (Abnormal) می‌شود و از طرف دیگر برای اشباع خواهش و تشنگی فطری شهوت نظام و قوانین معتدل (Normal) را که موافق با اهداف و مقاصد خود فطرت باشد وضع نماید.

۲- تشکیل خانواده:

در اینجا سؤالی در ذهن خواننده ایجاد می‌شود که مقصود از فطرت چیست؟ و چگونه می‌توانیم آن را دریابیم؟ آیا ما آزاد رها شده‌ایم که در تاریکی مطلق قدم بگذاریم و هرچه دلمان خواست انجام دهیم و باز بگوییم که مقصود آن را نمی‌توانیم درک نماییم؟ ممکن است اکثریت مردم طرفدار نظریه‌ی اول بوده خواهش‌های نفسانی خود را آزاد گذارند و بگویند که مقصود فطرت همین است و نوامیس فطرت را اصلاً مورد توجه قرار ندهند، ولی شخص محققى که می‌خواهد حقیقت را در یابد قدمی پیش نمی‌گذارد مگر این که فطرت، او را به هدف و راهش راهنمایی می‌کند.

واضح و آشکار است که مقصود اصلی فطرت از جفت پیدا کردن انسان مانند سایر حیوانات و آفریدن جاذبه‌ی جنسی در بین آنان همانا بقا و ادامه‌ی نسل انسان است، ولی فطرت از انسان تنها همین تقاضا را ندارد، بلکه به غیر از آن امور دیگری است که انسان را به آن فرا می‌خواند که ما با اندک دقت و تأمل این مطالب را می‌توانیم بفهمیم و بدانیم که چیست و از چه نوع است.

اولین چیزی که انسان در این رابطه متوجه آن می‌شود این است که فرزند انسان با بچه‌های سایر حیوانات تفاوت دارد؛ زیرا تربیت و سرپرستی آن نسبت به بچه‌های دیگر حیوانات وقت بیشتر و عنایت و توجه زیاده‌تر و کاملتری را خواهان است و اگر ما او را یک وجود حیوانی محض هم فرض کنیم در این صورت باز هم تربیت و سرپرستی وی سال‌های زیادی را در بر می‌گیرد تا این که برای رفع نمودن احتیاجات زندگی از قبیل پیدا کردن روزی و دفاع از خود قدرت پیدا کند و ضعف و ناتوانی او در دو یا سه سال اول عمرش چنان است که بدون تربیت و توجه مادرش نمی‌تواند زنده بماند.

ولی ظاهر و آشکار است که انسان هرچه وحشی باشد باز هم حیوان محض نیست بلکه ضروری است که زندگی او زندگی اجتماعی باشد و پروا ندارد که در کدام درجه‌ی تمدن قرار بگیرد و این تمدن علاوه بر وظیفه‌ی فطری او که تربیت اولاد است وظیفه‌ی واجب دیگری را هم اضافه می‌کند:

اول- اینکه تمام وسایل ممکن تمدن را برای تربیت او بکار بگیرد.

دوم- اینکه اولادش را چنان تربیت نماید که به تدبیر امور اجتماعی محیطی که در آن متولد شده است شناخت پیدا کند و قدرت یابد که از عهده در وظیفه سنگین تر برآید، از جانب دیگر تمدن اقتضا می‌کند که برای تربیت فرزند از مریبان و معلمان بلند پایه و با فرهنگ استفاده شود تا در انجام این وظیفه بهتر و دقیق‌تر عمل نمایند و برای نمو، رشد و ترقی، نسل آینده نسبت به نسل گذشته باید وسایل کامل‌تر و بهتری در اختیار داشته باشد، به عبارت دیگر از هر مربی انتظار می‌رود که فرزندش را از خودش بهتر و عالیتر تربیت کند، در رابطه با این ایثار و فداکاری کافی است بگوییم که شخص حتی عاطفه و غریزه‌ی حب ذات و خودخواهی را نیز کنار می‌گذارد.

این است تعالیم فطرت انسانی و اولین کسی که با این تعالیم روبرو می‌شود زن است؛ زیرا مرد ممکن است که یک ساعت با زن تماس داشته باشد و سپس از زن کناره می‌گیرد و از وظایف و تکالیف رابطه و تماس نیز خودش را کنار می‌کشد، ولی زن نمی‌تواند که از نتیجه‌ی این تماس تا چند سال خود را نجات دهد و در تمام مدت عمر با آن درگیر خواهد بود؛ زیرا اگر حامله شود حداقل تا مدت پنج سال از نتیجه‌ی این تماس رهایی نمی‌یابد. بنابراین، اگر زن بخواهد به مقتضیات و خواسته‌های تمدن عمل کند باید آن بیچاره که چند لحظه لذت را چشیده و از وی بهره برده است مدت پانزده سال دیگر زحمت و تکلیف را بپذیرد.

در این رابطه سؤالی پیش می‌آید، در صورتی که هر دوی آن‌ها در این کار اشتراک دارند پس چرا باید یکی از آن‌ها متقبل چنین تکلیفی گردد؟ چرا زن به این تکلیف کمرشکن راضی شود؟ و اگر زن از طرف شریکش در این کار هیچگونه نگرانی و دلهره‌ای نبیند و یا

در تربیت فرزند از طرف مرد مسئولیتی پذیرفته نشود و یا اگر زن از پیدا کردن روزی خود عاجز باشد. بنابراین، حامله شدن زن بدون سرپرستی مرد مشکل بزرگ و مصیبتی عظیم است و آفتی است از آفت‌ها، پس طبیعی است که زن می‌خواهد خود را نجات دهد، پس چگونه می‌تواند از این مصیبت به خوبی استقبال کند و یا مرحبا بگوید؟ از این رو اگر بقای نوع انسان و تشکیل تمدن واجب است که مسئولیت حمایت از زن را قبول کند، ولی هیچ راهی وجود ندارد که مرد را متقاعد سازد تا در قبول مسئولیت شرکت کند؛ زیرا او با امتیازطلبی و خودخواهی متولد و بزرگ شده است، او همان لحظه‌ای که زن را باردار می‌سازد وظیفه‌اش را در حفظ بقای نوع انجام می‌دهد و وظیفه و مسئولیت خود را در این راه اجرا می‌کند، پس بارداری مسئله‌ای مربوط به زن است و مرد را با آن کاری نیست، هنگام بارداری زن عاطفه‌ی جنسی مرد تمایل دارد که با زن مذکور معاشرت جنسی نداشته باشد و می‌خواهد از آن زن به زن دوم و بعد از آن با زن سوم معاشرت و مراوده داشته باشد و بذریه‌ی آن‌ها بکارد تا ثمره بدهد، پس وقتی که مرد رغبت ندارد که تکلیف بارداری را متحمل شود، چه چیز می‌تواند او را مجبور سازد که بر مهر و محبت این زن حامله کفایت کرده و از زن دیگری که حامله نبوده و در عین حال آماده بارداری است منصرف سازد؟ مگر سرش درد می‌کند که یک تکه گوشت را تربیت کند؟ مگر بی‌کار است که راحتی‌اش را بخاطر او مختل سازد؟ چرا به این طفل بی‌عقل اجازه دهد که در خانه با هر چیزی که چشمش افتاد بازی کند و ضرر آن به اهل خانه برسد؟ خانه را نجس کند در حالی که نهی و توبیخ هیچ فایده‌ای در حال او ندارد؟ خود فطرت این مسئله را تا حدی حل و فصل کرده است، یعنی در وجود زن زیبایی و دل‌آرایی، آرامش و لذت رسانیدن را آفریده و او را ملکه‌ی ایثار و فداکاری در راه محبت قرار داده تا این که با این نیرو بتواند که بر خودخواهی و امتیازطلبی مرد غالب شود و عقل و دل او را مفتون همین مهر و محبت نماید و در طفل هم نیروی جذب و تسخیر عجیبی قرار داده است تا بتواند با آن همه مشکلاتی که دارد، والدین را در محبت خود اسیر و گرفتار سازد و آنان را تسخیر مهر و محبت خود نماید در حالی که در آن هنگام از طفل غیر از ضرر و خسارت چیز دیگری انتظار نمی‌رود، ولی باز هم تمام این امور نمی‌تواند انسان

را وادار سازد تا همیشه به خاطر انجام وظایف اخلاقی، فطری و اجتماعی این ضرر و زیان‌ها را تحمل کند؛ زیرا او یک دشمن ابدی به نام شیطان دارد که همیشه در کمین است تا فرصت مناسب پیدا کند و او را از جاده‌ی مستقیم و راست منحرف سازد و با فنون و طرق مختلف و وسایل متنوع در هر زمان و در هر نسل در صدد گمراه کردن او است.

از جمله معجزات دین این است که زن و مرد را به خاطر مصالح نوع بشری و تمدن به فداکاری وادار می‌سازد و این حیوان خودبین و خودخواه را به انسان تبدیل می‌کند و او را به تضحیه و فداکاری وادار می‌کند، انبیا و پیغمبران که مقاصد فطرت را به درستی فهمیده بودند، یک راه و رسم صحیحی را بنام «نکاح» برای زن و مرد ارائه نمودند، تا بتوانند در امور زندگی تعاون و همکاری مشترک داشته باشند، و این فضیلت و برتری پایه‌های اخلاقی که انبیا آن را تبلیغ کردند بود که توانست روح انسان را آنچنان تقویت کند که در برابر مشکلات و زیان‌های زندگی مقاومت نماید، بر مبنای همین پایه‌های اخلاقی نظام خانوادگی استوار گردیده و طبق آن زن و مرد جوان را مجبور می‌سازد که این رابطه را محترم شمرده و مسئولیت آن را بپذیرند و در امور زندگی تعاون و همکاری مشترک داشته باشند، چون در غیر این صورت خواسته‌های حیوانی و شهوانی آن‌ها در جوانی به حدی از شدت و قوت و حدت برخوردار است که حتی نمی‌گذارد آن‌ها بدون تأدیب خارجی به مسئولیت‌های اخلاقی پای‌بند باشند.

غریزه‌ی شهوت خود اعلان جنگی بر علیه اجتماع است (Anti Social) زیرا شهوت خواهان خودپسندی، امتیازطلبی، فردگرایی و بی‌بندوباری است، نه در آن ثبات و استقرار وجود دارد و نه احساس مسئولیت، تنها کامجویی و لذت‌بردن است که مرد را به حرکت وامی‌دارد و تسخیر این شیطان سرکش و در خدمت گرفتن او در راه مصالح اجتماعی کار آسان و ساده‌ای نیست، این زندگی اجتماعی به صبر، ثبات، استقرار، بذل، فداکاری، احساس مسئولیت و مبارزه‌ی دائم نیاز دارد، برای ایجاد چنین زندگی اجتماعی، تعاون و همکاری عملی زن و مرد و از بین بردن سرچشمه‌های پلیدی و بی‌بندوباری راهی بجز ازدواج و نظام خانوادگی وجود ندارد و تنها این عامل است که می‌تواند این شیطان متمرّد و

سرکش را رام سازد، اگر این قانون و این نظام خانوادگی منهدم گردد حیات مدنی و زندگی اجتماعی از بین می‌رود و انسان‌ها مانند چهارپایان زندگی خواهند کرد تا آنجا که بشر و کرامت انسانی از صفحه‌ی گیتی بطور کامل حذف گردد.

پس راهی که فطرت بعد از منع بی‌بندوباری و انحرافات جنسی می‌خواهد برای اشباع نیازهای فطری انسانی باز کند این است که باید رابطه‌ی زن و مرد به صورت ازدواج دائمی باشد، این رابطه پایه و اساس نظام فامیلی و خانوادگی است و این نظام خانوادگی تمام وسایل و لوازم ضروری و مورد احتیاج تمدن را تهیه می‌کند، پس به مجرد این که دختر و پسر به سن بلوغ و جوانی می‌رسند سرپرست خانواده کوشش می‌کند تا با موافقت طرفین آن‌ها را به ازدواج یکدیگر درآورد تا از ایشان نسل خوب و بهتری بوجود بیاید، وقتی که نسلی را بوجود آوردند هر عضوی از اعضای این نظام خانوادگی می‌کوشد تا طفل از اولین روزی که چشمان خود را باز می‌کند با محیطی روبرو شود که پر از عطوفت، شفقت، مهربانی، مراعات، تعهد و تربیت باشد، و این محیط با آن وسایل، برای رشد و نمو او مانند آب شیرین چشمه‌ای برای گیاه تشنه است.

این حقیقت است که محیط ولادت طفل محیطی است که در آن مهر و محبت و عطوفت و مهربانی بیش از حد و اندازه بوجود می‌آید، حتی در آن محیط همه از صمیم قلب آرزو می‌کنند که آن طفل دارای مقام اجتماعی بلند و عالی باشد، پدر و مادر همیشه آرزو دارند که حال و وضع اولادشان را بهتر از حال و وضع خود ببینند و مشتاقند که مقام و منزلت او بلندتر از مقام و منزلت آن‌ها باشد و ناخودآگاهانه می‌کوشند که نسل آینده بهتر از نسل سابق بار آید و برای برآورده شدن این هدف وسایل ترقی انسانی را آماده می‌سازند، در این سعی و کوشش شائبه‌ای از امتیازطلبی و خودپسندی وجود ندارد؛ زیرا آن‌ها چیزی برای خود نمی‌خواهند بلکه موفقیت و کامیابی را برای فرزندشان خواهان اند و آرزو دارند که او یک شخص با تربیت بار آید تا از این همه سعی و کوشش‌شان نتیجه بگیرند، هیچ امکان ندارد که در غیر نظام خانوادگی امثال این کارگران مخلص (Labourers) و خادمان وفادار (Workers) پیدا شوند که بدون گرفتن اجر و مزد در خدمت به نوع انسانی تلاش کنند،

بلکه این افراد تمام نیرو، اوقات، لیاقت و کفایت‌شان را در راهی به مصرف می‌رسانند که سودش به خودشان بر نمی‌گردد و افراد دیگری از آن استفاده می‌کنند و مزد و اجرت کوشش و کارشان این است که راه برتر و خدمات پسندیده، وفا و صداقت را نشان می‌دهند، آیا در جهان بشریت نظامی را برتر و بالاتر از نظام خانوادگی می‌توانید بیابید؟ بقای نوع انسانی و تمدن احتیاج دارد که سالانه میلیون‌ها نفر با رضایت و رغبت کامل ازدواج نمایند و تکالیف و خدمات آن را بپذیرند و بر اساس ازدواج، خانواده تشکیل داده آن را گسترش دهند، این دستگاه بزرگی که در پیش چشمان ما قرار دارد و چرخ‌های آن در گردش است و به پیش می‌رود بدون کوشش و زحمت این مردان حق و رهروان جاده‌ی راستین و خدمت‌های صادقانه‌ی آنان ممکن نبود پیشرفت نماید، اگر سلسله خدمت توأم با رضایت کارگران این دستگاه قطع گردد و اسباب طبیعی آن از بین برود، بدون شک و تردید به مرور زمان تعداد کارگران کم شده و شاید زمانی بیاید که کاملاً این دستگاه از حرکت باز ایستد، پس هر کس که در این کارگاه تمدن کار می‌کند مسئولیت او تنها این نیست که وظیفه‌ی خود را انجام داده و فقط ماشین خود را بچرخاند بلکه مسئولیت دارد کارگرانی مانند خود را تربیت و تقدیم نماید که بعد از او جانشینش شوند.

اگر شما این نکته را خوب مورد تعمق و تدبیر قرار دهید می‌فهمید که ازدواج تنها یک شکل شرعی اشباع‌گریزه نبوده بلکه در حقیقت یک فریضه‌ی اجتماعی و حق فطری اجتماع بر فرد است، فرد در ازدواج کردن یا نکردن مختار نیست و کسانی که بدون عذر موجه از ازدواج خودداری می‌کنند در حقیقت سرباز جامعه و طفیلی (Parasites) اند بلکه آنان غداران دزدند؛ زیرا هیچ شخصی در روی زمین وجود ندارد که از اوان پیدایش تا وقت جوانی از ثروتی که نسل‌های گذشته تهیه کرده اند استفاده نکرده باشد، بلکه بطور حتم از آن استفاده برده اند، این شخص هم که باقی مانده و نمو و ترقی کرده از برکت همین نظام و مؤسساتی است که آن‌ها قبلاً وضع کرده و برپا داشته اند، ولی این شخص در این حالت از آن‌ها استفاده کرده و نیز بهره می‌گیرد ولی خودش نه کمک می‌کند و نه فایده می‌رساند و اجتماع به امید این که روزی بتواند پاداش خدمات او را بدهد دارایی و قوت خود را در راه

تربیت وی مصروف کرده و او را به این درجه قدرت رسانیده است، اگر او هنگام جوانی و تنومندی بگوید که من غیر از اشباع شهوت کار دیگری انجام نمی‌دهم و به وظایف و تکالیف این شهوت پای بند نمی‌باشم، به جامعه خیانت کرده و کوتاهی نموده است، لذا هر دقیقه زندگی او در میان جامعه ظلم و تجاوز بشمار می‌رود و اگر این اجتماع شعور و احساس داشته باشد او را به عنوان دزد، خائن، راهزن و اهل تزویر محکوم می‌کند، نه این که او را مورد احترام قرار دهد و یا او را به عنوان یک آقا یا خانم یا معلم محترم خطاب نماید، ما چه بخواهیم و چه نخواهیم از ذخایر و ثروت‌هایی که نسل‌های گذشته برای ما گذاشته‌اند استفاده کرده‌ایم، پس حال چگونه برای ما جایز است که در برابر قانون فطرت که این میراث عظیم را بوسیله‌ی آن تصاحب کرده‌ایم، آزاد، بی‌قید و بند و بی‌تفاوت باشیم و یا در برابر آن این اختیار را داشته باشیم که هر وقت خواستیم مقصود و مرام قانون را متحقق سازیم و هر وقت نخواستیم، نه و یا نسلی که این میراث مربوط به اوست را آماده سازیم یا نه و همانطور که خود تربیت شدیم دیگران را نیز تربیت نماییم تا این که عهده‌دار این ثروت گردند و یا به چنین کاری قیام ننماییم.

۳- بستن راه بی‌بند و باری جنسی:

در کنار ازدواج و تشکیل خانواده واجب است که دروازه‌ی اشباع غرایز در خارج از چهارچوب ازدواج به شدت مسدود گردد؛ زیرا بدون آن امکان ندارد مقصود فطرت که برای تحقق آن ازدواج و تشکیل خانواده لازم گردیده است برآورده شود.

در این زمان جاهلیت نوین هم هستند مردمانی که مانند زمان جاهلیت قدیم زنا را عمل طبیعی و فطری می‌شمارند و ازدواج را از جمله اختراعات تمدن و یا از زواید و حواشی آن می‌دانند و می‌گویند همانطور که فطرت برای هر قوچ، میش آفریده و برای هر سگ نر، سگ ماده‌ای خلق نموده بهمین ترتیب برای هر مرد نیز زنی آفریده است، روش فطرت این است که همانطور که رابطه‌ی جنسی بین دو حیوان صورت می‌گیرد بین دو انسان یعنی زن و مرد نیز صورت می‌گیرد و آن‌ها هر وقت که خواسته باشند و قدرت پیدا کنند و یا به هر

ترتیبی که راضی باشند می‌توانند آن عمل را انجام دهند و در این مسیر هیچ فرقی با حیوانات ندارند.

ولی این‌ها از فطرت انسانی تعبیر بسیار غلط و اشتباهی دارند؛ زیرا انسان را حیوان محض می‌شمارند و هر وقت که به فطرت و طبیعت اشاره می‌کنند هدفشان فطرت حیوانی است نه فطرت انسانی و رابطه‌ی جنسی آزاد بدون قید و شرط را که از کارهای طبیعی می‌دانند بدون شک در میان حیوانات عمل طبیعی است نه در فطرت انسانی، این نوع ارتباط نه تنها مخالف فطرت انسانی است بلکه مخالف فطرت حیوانی نیز هست؛ زیرا فطرت انسانی و حیوانی در وجود انسان دو فطرت کاملاً جداگانه نیست بلکه هر دوی آن‌ها در وجود انسان مخلوط و ممزوج است و از ترکیب آن شخصیت واحدی تشکیل می‌شود، این دو فطرت با همدیگر چنان ترکیب شده که اخلال در مقصود یکی از آن‌ها بالطبع اخلال در مقصود دیگری است، بعضی از مردم زنا را ظاهراً یک نیاز فطری حیوانی می‌شمارند؛ زیرا تناسل و بقا فقط با انجام وظیفه‌ی جنسی محقق می‌شود، حال چه این رابطه و وظیفه داخل چهارچوب ازدواج باشد یا خارج آن، ولی اگر مطالبی را که ما قبلاً ذکر کردیم دوباره از نظر بگذرانید برایتان بخوبی واضح می‌شود که ضرر این عمل در شخص به مقتضای فطرت حیوانی مانند ضرر آن به مقتضای فطرت انسانی است؛ زیرا فطرت انسانی تقاضا دارد که رابطه‌ی جنسی دوام و استقرار داشته باشد تا این که پدر و مادر در تربیت طفل مشارکت داشته باشند و پدر تا مدتی عهده‌دار مادر و فرزندش باشد، ولی اگر پدر مطمئن نباشد که فرزند از اوست هیچگاه راضی نمی‌شود که در تربیت وی زحمت و سختی را متحمل شود و همچنین راضی نمی‌شود که بعد از وی وارث او باشد، همینطور اگر زن یقین نداشته باشد که مردی که او را باردار می‌سازد عهده‌دار تربیت و نفقه‌ی او و فرزند اوست هیچگاه راضی نمی‌شود که مسئولیت بارداری را قبول کند، در نتیجه اگر پدر و مادر هر دو با مشارکت هم در تربیت فرزند کمر همت نبندند امکان ندارد که تعلیم، تربیت، اخلاق، عقل و فکر فرزند به سطحی برسد که او عضو مفید تمدن انسانی بارآید و تمام این‌ها از مقتضیات فطرت انسانی در بنی آدم است، پس اگر زن و مرد از این نکته غفلت نموده و با یک رابطه‌ی جنسی بی‌دوام و سست با هم

پیوند داشته باشند بدون شک از نظر فطرت حیوانی که عبارت است از توالد و تناسل هم اهمال و کوتاهی کرده اند؛ زیرا ایشان در این رابطه توالد و تناسل را قصد نکرده اند و رابطه و اتصالشان فقط برای لذت و اشباع شهوت است و بس که این وضع از اصل و اساس مخالف فطرت محسوب می گردد.

اصحاب جاهلیت جدید خودشان هم این مسئله (آزادی مطلق رابطه جنسی) را ضعیف می شمارند و ضمن دلایل خود این دلیل را هم اضافه می کنند که: اگر دو نفر از افراد اجتماع قسمتی از وقت خود را به لذت بردن و تمتع و خوشگذرانی بگذرانند، چه ضرری از این ناحیه به اجتماع می رسد تا بدان علت اجتماع در مورد آنان دخالت نماید؟ دخالت اجتماع وقتی جایز است که از یک طرف اکراه و یا اجباری صورت بگیرد و یا یکی از آن‌ها در مقابل دیگری از فکر و فریب استفاده کند، یا به کاری دست زند که با مصلحت اجتماعی برخورد داشته باشد، ولی اگر هیچ کدام از آن‌ها وجود نداشته باشد و تمام کار منحصر به تمتع و لذت جویی یکی از دیگری باشد، پس به کدام دلیل اجتماع در این موضوع دخالت کند؟ و اگر در چنین موضوعاتی اجتماع حق دخالت داشته باشد پس دیگر برای آزادی شخصی چه معنایی باقی می ماند؟

این طرز تفکر آزادی شخصی از جمله جهالت‌های قرن هیجده و نوزده است که با اولین پرتو علم و تحقیق محو و نابود می شود و با اندکی تأمل و دقت هر کس می تواند بفهمد که چنین آزادی که برای افراد انتظار دارند در زندگی اجتماعی ممکن نیست و هر کس که چنین آزادی را آرزو داشته باشد باید به جنگل‌ها و غارها پناه ببرد و در آنجا مانند حیوانات زندگی کند؛ زیرا اجتماع انسانی از روابط و تعلقات زیادی ترکیب یافته که حیات یک فرد را به دیگری با وسایل زیادی پیوند می دهد، فرد بر دیگران تأثیر می گذارد و از دیگران متأثر می شود و با این روابط و ارتباطاتی که بین افراد مختلف وجود دارد، اصلاً امکان ندارد که عملی از اعمال انسان یک عمل شخصی و فردی محض محسوب شود، هیچ عملی شخصی را نمی توان تصور کرد که در مجموع آثارش به اجتماع نرسد و هیچ چیزی به فکر ما خطور نمی کند و یا هیچ عملی را اعضای ما انجام نمی دهند مگر این که در وجود ما تأثیر می نماید

و انعکاس آن از ما گذشته به دیگران هم تأثیر می‌کند، همچنین همه حرکات جسمی و قلبی ما از ما انتقال یافته و اثر و نتیجه‌اش تا جایی می‌رسد، و اگر بگوییم فردی نیرویش را بکار می‌برد و تأثیرش به دیگران نمی‌رسد و فقط منحصر به خود فرد می‌ماند، اشتباه کرده ایم. لذا اگر بنا باشد که هر کس در کارش آزاد باشد پس چطور به یک شخص اجازه داده نمی‌شود که عصای خود را بدست گرفته به طرف بازار رفته و در میان مردم آن را به هر طرف بچرخاند و یا ماشین / موتور خود را بدون احتیاط و تأمل در میان جمعیت حرکت دهد و یا در خانه‌ی خود هر کثافت و آشغالی را جمع نماید، پس وقتی که به این اعمال شخصی اجازه داده نمی‌شود لازم است که هر کس در این نوع اعمال مقید به قانون و ضوابط باشد، پس چگونه جایز است که یک شخص نیرو و توان جنسی‌اش را بطور آزاد و مطلق و بدون قید و بند اجتماعی بکار برد و اجازه داشته باشد هرطوری که بخواهد از آن استفاده نماید.

این سخن که می‌گویید: اگر زن و مرد در یک محل خلوت و دور از نظر مردم از همدیگر کام بستانند در زندگی اجتماعی تأثیر نخواهند داشت سخنی است جاهلانه و از ابتکارات جاهلان مغرور و کم‌عقل، حقیقت این است که تأثیر آن فقط در آن اجتماع نمانده بلکه به تمام انسانیت و جهان بشریت سرایت می‌کند و تأثیرات بد آن فقط بر نسل حاضر واقع نمی‌شود، بلکه نسل‌های آینده را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ زیرا روابط اجتماعی و عمرانی عالم انسانیت را با هم پیوند می‌دهد و هیچ فردی از افراد در هیچ حالی از احوال از آن دور و بی‌نیاز نمی‌ماند، اگر در زیر هر پرده‌ای پنهان باشد از زیر همان پرده با حیات اجتماعی رابطه دارد و اگر پشت درهای بسته باشد فرقی ندارد و مثل این است که در شلوغی بازار و یا در مجالس پرجمعیت بوده است، او وقتی که در خلوت به اتلاف قوه‌ی تولید مثل در لذت و تمتع ظاهری و بی‌فایده مشغول است در حقیقت بزرگترین عامل بی‌نظمی و بی‌بندوباری در زندگی اجتماعی شمرده می‌شود و سبب نابودی حقوق بشری و به میراث گذاشتن ضررهای مادی و معنوی است، ولی این شخص با خودخواهی، امتیازطلبی و غروری که دارد همه نظام‌ها و مؤسساتی را که از وی به عنوان عضو یک جامعه استفاده می‌کردند فراموش کرده است و از انجام وظیفه در آن شانه خالی کرده و به آن اعمالی که از وظایف لازم او بوده قیام

نموده است. اجتماع تمام مؤسسات از شهرداری تا دولت، از مدرسه تا ارتش، از کارخانه تا انجمن‌های علمی و تحقیقی را با این امید بنیان‌گذاری می‌کند که هر فردی که از آن استفاده می‌کند مسئولیتش را در قبال پیشرفت و گسترش آن نیز ادا نماید، ولی این خائن حيله‌گر وقتی که نیروی جنسی خود را در راه‌های غیر از تولد و تناسل به مصرف می‌رساند می‌خواهد که این نظام را با این ضربه از پا در آورد و این قرارداد اجتماعی را که او هم در آن شرکت داشت و به او یک انسان اطلاق می‌شد فسخ می‌کند و بجای این که خودش باری را به دوش کشد می‌کوشد که آن را به دیگران واگذار کند لذا او از جمله افراد صالح و مفید نبوده و از زمره‌ی دزدان، راهزنان و خائنین بشمار می‌رود و مسامحه و چشم‌پوشی در حق وی گناه و جنایت است، اگر شما منزلت و مقام فرد را در اجتماع به معنای حقیقی آن بدانید شکی برای شما باقی نمی‌ماند که هر نیرویی که در وجود ماست، تنها برای ما نبوده بلکه برای تمام جهان بشریت است، ما در قبال جهان بشریت مسئولیت داریم، لذا وقتی که خود را ضعیف می‌سازیم و یا یکی از قوای خود را بیهوده مصرف می‌کنیم و یا با انجام کارهای بد به خود ضرر می‌رسانیم این عمل ما عمل کسی نیست که به چیزی ضرر رسانیده که مالک آن بوده و یا در آن حق تصرف داشته است بلکه عمل مذکور از طرف ما خیانتی است بر علیه جهان بشریت و ضرری است بر کل جامعه بشری؛ زیرا وجود ما در این دنیا شهادت می‌دهد که اشخاصی غیر از ما سختی‌ها و زحماتی را متحمل شدند و ما را از تاریکی عدم به روشنایی وجود بیرون آوردند، دولت ما را از تلف شدن و هلاک شدن نگهداشت و مسئولین امور بهداشت به حفظ حیات و حفاظت بدن ما توجه کردند، هزاران نفر احتیاجات و لوازم زندگی ما را آماده نمودند و تمام مؤسسات اجتماعی بخاطر تربیت نیروها و ملکات ما دست به دست هم دادند تا این که به این هیئت و وجود فعلی در آمدیم، آیا جزای نیکی نیکی نیست؟ و یا عدالت و انصاف است که قوایی را که بوسیله‌ی آن دیگران به چنین خدمت باارزشی قیام کردند و از آن در ایجاد و بقا و تربیت انسانیت استفاده کردند به ضرر انسان‌ها بکار بریم؟ در حالی که ما باید آن‌ها را در راه مفیدی بکار بریم و به همین دلیل است که خودکشی حرام گردیده است.

در حدیث شریف آمده است که «ناکح البید ملعون» یعنی کسی که توسط دست منی خود را خارج می‌کند مورد لعنت واقع می‌شود، از این رو عمل قوم لوط از بزرگترین جنایات محسوب گردیده است، پس زنا یک لذت و تمتع فردی شمرده نشده بلکه ظلم به تمام جامعه بشریت است.

۴- زنا و فساد اجتماعی:

با اندکی تأمل درمی‌یابیم که چندین ظلم و جنایت اجتماعی در زنا وجود دارد:

۱- اولین نتیجه‌ای که زناکار از کار خویش می‌گیرد این است که خودش را در معرض مبتلا شدن به امراض مسری و هلاک کننده قرار می‌دهد و به این دلیل نه تنها قوای او در راه منفعت عمومی به مصرف نمی‌رسد بلکه به اجتماع و نسل ضرر هنگفتی می‌زند و مرض سیفلیس از اولین امراضی است که شخص زناکار به آن مبتلا می‌شود، چنانچه پزشکان می‌گویند:

«زخمی که روی آلت تناسلی پیدا می‌شود، احتمالش خیلی کم است که بهبود یابد و انسان بندرت می‌تواند از آن نجات یابد».

پزشک ماهر و چیره دستی می‌گوید: «کسی که به مرض مذکور گرفتار شد این گرفتاری تا ابد ادامه پیدا می‌کند، این مرض اکثراً باعث تخریب جگر، مثانه، بیضه و دیگر اعضا می‌شود، مفاصل را به درد آورده چندین مرض دیگر را نیز سبب می‌گردد و همچنین مرض مذکور سبب عقیم شدن همیشگی است و از جمله امراض مسری هست که از یک شخص به شخص دیگری انتقال می‌یابد». کیست که ضررهای ناشی از مرض سیفلیس را انکار کند و یا نداند که مرض مذکور تمام بدن را مسموم می‌سازد و از فرق سر تا نوک پا عضوی نمی‌ماند که از ضرر و مسمومیت آن دور بماند، مرض مذکور نه تنها قوای بدن را از بین می‌برد، بلکه به طرق مختلف به دیگران سرایت می‌کند و این مرض به فرزندان و از فرزندان به نوه‌ها نیز انتقال می‌یابد و فرزندان مذکور بدون مرتکب شدن هیچ گناهی اذیت و ضرر می‌بینند، اطفال معصومی که نزد دیگران عزیزترین و باارزشتترین موجودات بشمار می‌روند کر، کور و لنگ خواهند شد.

۲- اگر مبتلا شدن هر زناکاری به مرض مسری حتمی نباشد، قطعی است که به اخلاق بد و ناشایست و دیگر رذایل اخلاقی که گناه شمرده می‌شود دچار می‌گردد، بی‌حیایی، مکر، فریب، دروغ، خیانت، خودپسندی، شهوت‌رانی، طغیان‌نفس، تشنه‌فکری، لذت‌جویی، تنوع‌طلبی در لذت، بی‌وفایی، مکر و حيله و ... از جمله اوصاف و آثاری است که بر اخلاق زناکار افزوده می‌شود و شکی نیست که در شخصی که این خصوصیات و اوصاف جمع شود تأثیر آن فقط در امور جنسی منحصر نمی‌ماند بلکه او این خصوصیات و اوصاف را در هر گوشه از جوانب زندگی به جامعه خود بعنوان هدیه تقدیم خواهد کرد و اگر خصوصیات مذکور به تعداد زیادی از افراد سرایت کرده و گسترش یابد تمام علوم، فنون، ادبیات، صنایع، حرفه‌ها، اجتماع، اقتصاد، سیاست، قضا، مؤسسات دولتی، نظام ارتش و مخصوصاً نظام دموکراسی از آن متأثر می‌گردد؛ زیرا هر صفت فرد در زندگی اجتماعی تأثیر می‌کند و اگر افراد ملتی به ثبات و استقامت متصف نباشند و از اوصافی چون وفاداری، ایثار و غلبه بر شهوات برخوردار نباشند در سیاست و سکون آن‌ها ثبات و استقرار سایه نخواهد افکند.

۳- از عوامل دیگر گسترش زنا این است که در آن اجتماع فساد و فحشا بعنوان شغل محسوب می‌گردد، یعنی هنگامی که یک مرد جوان براحتمی بتواند از دختران جوان کام بستاند، این نشان می‌دهد که در جامعه باید زنانی باشند که این ذلت، رسوایی و پستی را قبول کنند و مردم باید بدانند که زنان مذکور هم از همین جامعه اند که مردان زناکار در آن زندگی می‌کنند و آنان خواهران و دختران آن‌ها هستند، این زنان در حالی که می‌توانند مادر خانواده و مربی فرزندان خود باشند، در فاحشه‌خانه‌ها جای می‌گیرند و به منزله‌ی مستراح‌های عمومی شهر در می‌آیند که هر کس با هر وضعی که باشد در آن قضای حاجت می‌کند، آنان با داشتن این صفات از همه خصوصیت‌های شریف زنانه محروم و بی‌بهره اند و برای کسب رزق و روزی از طریق ناز و کرشمه و آرایش وارد می‌شوند و چنان پست می‌شوند که مهر، محبت، دل، جسم، محاسن و خوبی‌های خود را در هر ساعت به یک نفر تقدیم می‌دارند و در طول عمرشان وسیله‌ی قضای حاجت دیگران قرار می‌گیرند در حالی که از ایشان چنین توقع می‌رفت که می‌بایست به خدمات مفید و نافع در جامعه قیام می‌کردند.

۴- توسعه و گسترش زنا به ازدواج و ضوابط ازدواج مدنی ضرر می‌رساند، بلکه آخرالامر سنت ازدواج از بین می‌رود و زنا باقی می‌ماند و کسانی که به زنا تمایل دارند چه زن و چه مرد، حاضر نمی‌شوند که به زندگی زناشویی و تشکیل خانواده صالح دل بندند؛ زیرا این روش فاسد عملی در جان‌های آن‌ها اخلاق و سلوک بد، فسق و فجور، لذت‌طلبی، تجددپسندی و فکر پراکنده و مشوش را ایجاد می‌کند و در وجود آن‌ها تمایل و عواطف رنگارنگ و متنوع و عدم کنترل شهوت را تربیت می‌نماید و این وضع خطرناکتر از زهر است؛ زیرا تمام آن صفاتی را که برای زندگی زناشویی ضروری است از بین می‌برد و بین زن و مرد رابطه‌ی صحیح و سالم را از بیخ و بن قطع می‌کند، اگر این افراد ازواج هم نمایند و رابطه‌ی ازدواج را هم پنهان سازند باز هم بین آن‌ها آن مهر و محبت، وفا، صداقت، حسن رابطه، اعتماد، اطمینان و صلح‌رحم که سبب پیدایش نسل جدید نیک و شایسته، خانه آباد، راحت سعادت و اطمینان می‌شود بوجود نمی‌آید و در محیطی که زنا به سهولت و آسانی میسر است امکان ندارد که ازدواج سبب زنده‌نگهداشتن تمدن گردد؛ زیرا کسانی که می‌توانند شهوتشان را بدون قبول مسئولیت و هیچ ملامتی اشباع نمایند حاضر نمی‌گردند که تکالیف، مشقات و وظایف مربوط به ازدواج را متحمل شوند.

۵- توسعه و ترویج زنا نه تنها تمدن و عمران را از بین می‌برد بلکه نسل انسانی را از صفحه‌ی گیتی محو و نابود می‌سازد، زیرا همانطور که قبلاً به اثبات رساندیم هیچ زن و مردی با داشتن رابطه‌ی جنسی آزاد حاضر نمی‌شوند که به خدمت توالد و تناسل و بقای نوع بشریت قیام نمایند.

۶- اگر بوسیله‌ی زنا برای بقای نوع بشر خدمتی هم شود و از آن طریق فرزندان بوجود آیند، آن فرزندان زنازاده و حرام‌زاده هستند و سخن مردم جاهل صحیح نیست که می‌گویند حلال و حرام تقسیم‌بندی بر اساس عاطفه است، بلکه حقیقت این است که وجود آمدن فرزند از راه زنا خیانت و ستمی بزرگ بر فرزند و بر همه انسانیت می‌باشد؛ زیرا همان ساعتی که این فرزند در رحم مادر آماده جایگزینی است، پدر و مادر هر دو تحت تأثیر عاطفه‌ی حیوانی محض واقع شده‌اند و عواطف پاک انسانی که در زن و شوهر قانونی و متزوج وجود

دارد و در وقت رابطه‌ی جنسی آنان را فرا می‌گیرد هیچ امکان ندارد که در این دونفر زناکار و فاجر وجود داشته باشد؛ زیرا از اولین لحظه هدف از رابطه‌ی جنسی آن‌ها فقط هیجان و غریزه‌ی حیوانیت محض است و تمام خصایل و صفات انسانیت در آن وقت عاطل و بیکار است، لذا طفلی که از زنا متولد می‌شود خصوصیات و طبیعت حیوانی را با خود به میراث می‌آورد، و فرزندی که نزد پدر و مادر به عنوان یک چیز مطلوب و محبوب محسوب نمی‌شود بلکه مانند یک مصیبت و آفت تلقی می‌گردد نمی‌تواند عطوفت و شفقت پدری را هم به خود جلب کند و اگر فقط با تربیت ناقص مادری بزرگ شود و تربیت پدری آن را کامل نکند و این تربیت هم آمیخته با خشونت و درشتی باشد و از عطوفت و تربیت دیگر خویشاوندان نزدیک از قبیل پدر بزرگ و مادر بزرگ، عمو و دایی / ماما، خاله و عمه و غیره محروم باشد طبیعی است که از جهت عطوفت و صفات انسانی ناقص و غیر طبیعی بار می‌آید، لذا دارای رفتار صحیح و اخلاق نیکو نمی‌باشد و انگیزه‌های ترقی و پیشرفت علمی در وی دیده نمی‌شود. بنابراین، وی در ذات خود انسانی ناقص و تنهایی است، نه حامی دارد و نه پشتیبان و طرفدار، وی مظلوم و مطرود از نظرها است و در تمدن انسانی عقیم و غیر مفید است و آن نکات مثبتی که در صورت حلالزاده بودنش از او انتظار می‌رفت هیچگاه در حرامزاده بودنش متصور نیست.

کسانی که طرفدار بی‌بندوباری در اشباع شهوت هستند می‌گویند که در این صورت باید نظام ملی باشد که چنین فرزندان را تحت تربیت و سرپرستی خود قرار دهد و پدران و مادران از راه روابط جنسی آزاد توالد و تناسل نمایند و نظام ملی آن فرزندان را تربیت کرده در خدمت تمدن بگمارد و در این راه از ایشان استفاده شود.

مقصود آنان از این پیشنهاد دادن آزادی بیشتر به زنان و مردان در حقوق فردی آن‌ها است و مقصود دیگرشان تحقق مقاصد توالد و تناسل بودن داشتن ازدواج رسمی و بدون مقید بودن غریزه شهوت به قیود ازدواج است، ولی تعجب اینجاست کسانی که بر آزادی فردی نسل حاضر علاقه و رغبت دارند کسانی هستند که برای نسل آینده تعلیم ملی و یا رسمی را پیشنهاد می‌کنند در حالی که در آن نظام هیچ مجالی برای تربیت فردی و ارتقاء شخصیت

وجود ندارد، این نظام که در آن هزاران طفل با یک نظام و با یک رنگ و با یک طریق تربیت می‌شوند چگونه امکان دارد که در آن شخصیت فردی هر کس بروز نماید بلکه از نتایج تربیت مذکور این است که آن‌ها با هم تشابه فوق العاده زیادی دارند و دارای سطح همانندی می‌باشند و فرزندان از این مؤسسه تربیتی مانند قالب‌های مساوی و برابری که در یک کارخانه زده می‌شود بیرون می‌آیند.

پس شما علم و دانش این نادان‌ها را بسنجید که در باره‌ی انسان تا چه حدی پست و حقیرانه فکر می‌کنند، آن‌ها می‌خواهند که نسل‌های آینده مانند باتا (Bata) باشد که همه با هم یکسان و همانند هستند، نمی‌دانند که بررسی و شناخت ابعاد شخصیت طفل از دقیقترین و باریک‌ترین علوم و فنون بشمار می‌رود و این ممکن نیست جز این که در یک برخورد عملی محدود با آن طفل تمام نقاشان هر یک از دید خود آن را ترسیم کنند، همچنین اگر در کارخانه‌ای میلیون‌ها کارگر تصویر واحدی را ترسیم نمایند، آن فن بجای ترقی و پیشرفت ضایع و نابود می‌گردد.

این نظام اجتماعی برای تعلیم و تربیت به مریمان با کفایت نیاز دارد که از طرف اجتماع به خدمت تربیت فرزندان گماشته شوند و بدیهی است که افرادی صلاحیت این خدمت را دارند که خودشان دارای کنترل نفس بوده و مقید به اصول اخلاقی باشند و اگر ایشان دارای چنان صفاتی نباشند نمی‌توانند که نسل آینده را مبتنی بر اصول اخلاقی تربیت نمایند، اینجا باید سؤال کرد که اینگونه مریمان و مصلحین از کجا خواهند آمد؟ و در صورتی که این نظام تعلیم و تربیت، راه اشباع غریزه‌ی شهوت را برای زنان و مردان باز گذاشته باشد و هیچ قیدوبندی را در آن لازم نداند و ایشان از اوصاف التزام اخلاقی و کنترل شهوت محروم باشند پس چگونه می‌توانند معلمین و مریمان اخلاق گردند؟ از یک انجمن ناینیایان چگونه می‌توانید بنیایانی را پیدا کنید که برای نسل‌های آینده راه و روش‌شان را با وجود داشتن چشم بینا نشان دهند؟

۷- زنی که با مرد خودبین، خودخواه و مغرض زنا می‌کند و در اثر این زنا مادر می‌گردد، در زندگی تا ابد و بطور جاودانی ناامید و مایوس است و ذلت، خواری، رسوایی و خشم

عمومی از هر طرف بر وی فرود می‌آید و تا وقتی که زنده است این وضع از وی قطع نمی‌گردد و برای حل این مشکل اصول جدید اخلاقی پیشنهاد می‌کند که باید همه مادران از لحاظ کرامت، عزت و شرافت برابر باشند حال چه مادر شدن آن‌ها از راه ازدواج رسمی باشد چه از راه زنا و فحشا، صاحبان این نظریه می‌گویند که مقام مادری در هر حال قابل احترام و عزت است و دوشیزه جوانی که به سبب سادگی و یا بی‌تجربگی مسئولیت مادری را بدوش می‌کشد، اگر اجتماع بر وی به نظر طعن و حقارت بنگردد، در حق وی ظلم می‌کند، ولیکن این راه حل نه تنها برای زنان فاجر، فسق و فجور را چیز بی‌ارزشی نشان می‌دهد بلکه در مجموع مصیبت بزرگ و آفت عظیمی برای اجتماع است، ولی اگر حقارت و بی‌احترامی از طرف اجتماع بر آن مادر زناکار وارد گردد از یک طرف قوی‌ترین مانع است برای افراد که مرتکب فسق و فجور نگردند و از جانب دیگر بهترین دلیل است بر حیات شعور اخلاقی آن اجتماع، اگر در اجتماع مادری که از راه زنا بچه‌دار می‌شود با مادری که از راه شرعی صاحب فرزند می‌شود برابر باشد وضع مذکور چنین معنی می‌دهد که بین نیک و بد، خیر و شر، صواب و خطا نزد این جماعت فرقی وجود ندارد و فکر می‌کنید که اگر اجتماع هم این فرق را از بین ببرد، آیا این بی‌تفاوتی باعث حل آن مشکلی است که مادر زناکار دچار آن است؟ و اگر شما کسانی باشید که بین دو مادر هیچ فرقی قائل نباشید لیکن فطرت در بین‌شان قطعاً مساوات قائل نیست و در واقع هم آن‌ها برابر نمی‌باشند، زیرا مساوی بودنشان مخالف عقل، منطق، حقیقت و انصاف است، شما را سوگند! بگویید که این دو زن چگونه می‌توانند برابر باشند یکی آن چنان احمق و بی‌عقل است که مغلوب غریزه حیوانی‌اش می‌شود و لذا به مرد مغرض و خودخواهی تسلیم می‌گردد که در نیت او قبول کردن جزئی‌ترین تکلیف مادر و فرزند و وجود ندارد و دیگری آن چنان هوشیار است که نفس خود را کنترل می‌کند و تمایل خود را ننگه می‌دارد تا آنکه مردی را پیدا کند که تکالیف او را متحمل شود، پس کدام عقل است که بین این دو زن بطور مساوی حکم کند و اگر شما بخواهید می‌توانید در ظاهر بطور تصنعی هر دو را مساوی بدانید ولیکن هیچگاه نمی‌توانید که برای آن احمق آن زندگی توأم با انس و الفت، تعهد همراه با محبت، دلجوئی با اخلاص و آرامش و اطمینان

روحي را تهيه و آماده كنيد كه براي زن شوهردار مهيا شده است. و براي آن طفل زنزاده شفقت و مهر و محبت پدر، پدر بزرگ و عموها را از كجا مي توان پيدا كرد؟ آخرين كاري كه مي كنيد اين است كه مرد زاني را مجبور مي سازيد تا مخارج آن ها را قبول كند و ليكن آيا تأمين مخارج تنها چيزي است كه مادر و فرزندش در اين دنيا به آن احتياج دارند؟ لذا حقيقتي كه انكار نخواهد شد اين است كه رعايت مساوات بين مادر قانوني و غير قانوني و يا مادر شرعي و غير شرعي، نمي تواند آن ها را از عواقب بعدي حماقتشان نجات دهد و همچنين فرزندان آن ها نيز بعد از تولد و به هنگام تربيت، از ضرر و زيان بي نصيب نخواهند بود، اگر زنان فاجر هرچقدر هم داراي آرامش و سكون ظاهري باشند باز هم از آن ضررها و معايب رها نيستند. بنا بر اين، دلايل براي اين كه زندگي اجتماعي بر خطوط صحيح و درستي استوار باشد لازم است كه در اجتماع رابطه جنسي تحت كنترل و نظم باشد و براي اشباع غريزه جنسي فقط يك راه باشد و بس كه آن راه نكاح و ازدواج است، آزادي افراد در زنا از يك طرف افراط در چشم پوشي و مسامحه كاري آن ها است و از جانب ديگر تجاوز و تعدی بر اجتماع بوده و باعث از بين بردن نظام آن است، اجتماعي كه در اين باره چشم پوشي مي كند و زنا را وسيله راحتی نفس و خوش گذرانيدن وقت در لذت و تمتع (Having a good time) مي داند و در پاشيدن بذر بدون قيد (Sowing Wild Oats) مسامحه و چشم پوشي مي كند در حقيقت اجتماع جاهلي است كه به حقوق خود را مي دانست و از آثار و نتايج بد آن كه بر ضد مصالح اجتماعي است با خبر مي بود به اين جيانت هم با همان ديد مي نگريست كه به دزدی، راهزنی و قتل می نگرد، بلکه این بی بندوباری در فحشا از دزدی هم بدتر و شدیدتر است؛ زیرا دزد، راهزن یا قاتل يك یا چند نفر را از حق اجتماعي سلب مي كند و ليكن شخص زاني به اجتماع موجود و نسل های آینده آن تعدی و تجاوز می نماید لذا در يك زمان به ميليون ها نفر خيانت می كند و عواقب و آثار جنایت وی عمیق تر و وسیع تر از جرائم ديگر مجرمين است.

از جمله مسائل بدیهی این است كه برای حفاظت و امنیت جامعه باید قانون مذکور را از نشر و طغیان خودخواهی و امتیازطلبی افراد حفاظت كرد. دزدی، راهزنی، قتل، غارت، تزویر

و اشکال دیگر غصب حقوق به علل مذکور جنایت و جرم محسوب می‌شوند و لذا قدرت قانون از فتنه و شر آن‌ها، دیگران را حفاظت می‌کند. بنابراین، هیچ دلیلی وجود ندارد که اجتماع را از نشر زنا حفاظت نکند و زنا را از جمله جرایم و جنایاتی نداند که قابل جزا نباشد. از لحاظ مبدأ و قاعده درست نیست گفته شود که نکاح و زنا هر دو در یک زمان جزء نظام اجتماعی جامعه هستند؛ زیرا اگر به یک شخص اجازه داده شود که بدون قبول کوچکترین تکلیف اجتماعی غریزه شهوانی‌اش را اشباع نماید پس عبث و بی‌هوده خواهد بود که برای نکاح قانون و نظامی وضع گردد، مثالش چنین است که به مردم اجازه داده شود که بدون بلیط سوار قطار شوند و در همان وقت بر ایشان واجب سازند که به هنگام سوار شدن به قطار بلیط تهیه کنند پس عاقلانه نیست که در یک زمان دو حکم مختلف برای یک کار داده شود، یقیناً از این دو راه فقط یکی درست، معقول و صحیح است یا باید بلیط گرفتن را کاملاً لغو سازند و مسافرت بدون بلیط باشد و یا این که گرفتن آن را بر مردم لازم دانند و مسافرت بدون بلیط را خلاف و جرم بشمارند، همینطور تجویز در روش متضاد نکاح و زنا در یک زمان مخالف عقل است همان طوریکه ما با دلایل و براهین ثابت کردیم اگر نظام ازدواج از لوازم تمدن و مدنیت باشد پس لازمه نظام مذکور این است که زنا جنایت و جرم شمرده شود.^(۱)

۱- بعضی‌ها چنین می‌پندارند که باید به انسان در عنفوان جوانی فرصت داده شود تا شهوت خود را اشباع نماید بدلیل این که در آن ایام جلوگیری از هیجانات شهوانی و تمایلات آن مشکل است و مقاومت زیاد هم موجب ضرر می‌گردد و لیکن مقدماتی که نتایج مذکور بر آن مترتب می‌شود همه غلط و دور از واقعیت است؛ زیرا این حالت غلیان و شدت که امکان کنترل برای آن نباشد حالت غیر اعتدالی (Adnormal) است که در اشخاص معتدل (Normal) وجود ندارد و در اشخاص پیدا می‌شود که در تمدنی فاسد زندگی کنند و آتش شهوت‌شان همیشه در اشتعال باشد. سینما، عکس‌ها، موسیقی، ادبیات بی‌عفت و اختلاط زنان آرایش شده همه اسباب و وسایلی اند که اشخاص معتدل را از حالت اعتدال‌شان بیرون می‌آورند و گرنه دور از امکان است که زن و مردی در محیط آرامی باشند و شهوت‌شان به آن درجه از سرکشی و طغیان برسد که با تربیت عقلی و اخلاقی جلو آن گرفته نشود، این گمان که اجتناب از عمل جنسی در عهد جوانی به صحت و سلامتی ضرر می‌رساند و مرد احتیاج شدید

از بارزترین خصوصیت‌های جاهلیت این است که در اموری اهتمام و توجه می‌کنند که نتایج آن محدود و محسوس باشد و در جلو چشم بصورت ظاهر و عیان نمایان گردد و اگر اموری باشد که نتایجش بعلت واضح نبودن و یا عمیق بودن تأثیراتش درک نگردد به آن هیچ توجهی نمی‌شود، و از جمله اعمالی مانند: دزدی، قتل، غارت و چپاول را گناه بزرگ می‌شمارند ولی در باره زنا هیچ توجهی ندارند در حالی که شخص زناکار بخاطر غرض ناپاک شخصی‌اش اصل و اساس مدنیت را از بین می‌برد و آن را ریشه کن می‌سازد و چون ضرر آن دفعتماً محسوس نبوده و به چشم دیده نمی‌شود. بنابراین، اهل جاهلیت آن را معذور داشته و از گناهش چشم‌پوشی می‌کنند و این تا اندازه‌ای است که حتی جهت غلط آن را هم نمی‌توانند درک کنند و اگر بجای جاهلیت اساس تمدن را عقل و علم به طبیعت اشیاء تشکیل می‌داد این نوع روش و سلوک را اختیار نمی‌کردند.

۴- تدابیر لازم برای جلوگیری از فحشا:

عملی که به تمدن ضرر می‌رساند در منع و جلوگیری آن کافی نیست که قانونی آن را جرم دانسته و مرتکب را مستحق جزا و عقوبت بداند، بلکه لازم است که تدابیر چهارگانه زیر هم اتخاذ شود:

۱- عقل و ذهن افراد با تعلیم و آموزش مهذب و تربیت شود و نفوس و ضمائرشان چنان اصلاح گردد که خودشان آن فعل را بد دانسته و ارتکاب آن را از جمله گناهان بشمارند و احساس اخلاقی‌شان آن‌ها را از ارتکاب آن باز دارد.

۲- افکار عمومی و اجتماعی آن را در نظر مردم همانند جرم و جنایت نشان دهد که عموم آن را ننگ، عار، رسوایی و ذلت بدانند و به مرتکبین هم به نظر حقارت و ذلت

دارد که مرتکب زنا شود تا صحت خود را حفاظت نماید گمانی است غلط و مغالطه‌آمیز و فریب‌دهنده‌ی ضمیر و وجدان؛ زیرا برای حفظ سلامت و حمایت از اخلاق مردم نظام اجتماعی فاسد باید تغییر داده شود و همه معیارهای فتنه و تقلب از بین برود تا زندگی مردم معتدل و آرام گردد نه این که ازدواج با مشکلات و سختی‌های زیادی انجام یابد و زنا با سهولت و آسانی زیاد صورت پذیرد.

بنگرند، به این ترتیب رأی عمومی کسانی که دارای تربیت ناقص و وجدان ضعیف اخلاقی باشند از ارتکاب این گناه منع می‌گردد.

۳- نظام اجتماعی تمام آن اسبابی که افراد را به این گناه وا می‌دارد از میان بردارد.

۴- موانع و مشکلاتی را در زندگی اجتماعی در سر راه آن ایجاد کنند که شخص نتواند با همه سعی و کوشش مرتکب آن گردد.

این تدابیری است که عقل ضرورت آن را تثبیت می‌کند و فطرت خواهان آن است و در تمام جهان این روش معمول است و هیچ نظام اجتماعی وجود ندارد که از این تدابیر چهارگانه کم یا زیاد استفاده نکرده باشد، البته این تدابیر علاوه بر جزایی است که در قانون بر مرتکبین اعمال ممنوعه داده می‌شود و در صورتی که ثابت گردید که بی‌بندوباری در روابط جنسی سبب از بین بردن تمدن و گناهی بزرگ بر اجتماع است پس این هم ثابت می‌شود که برای ممانعت و جلوگیری از آن باید همه تدابیر اصلاحی که قبلاً ذکر شد اتخاذ گردد و بطوریکه گفتیم این تدابیر اضافه بر تطبیق عقوبات و جزاهاست که بر مرتکبین اعمال خلاف قانون اعمال می‌شود.

لذا واجب است افراد تربیت نیکو شوند و افکار عمومی بر ضد این بی‌بندوباری تحریک گردد و مدنیت و اجتماع از تمام آن اشیاء که سبب اشتعال آتش شهوت می‌شود پاک شود، آخر الامر از اجتماع تمام آن موانعی که نکاح و ازدواج را سخت می‌گرداند دور شوند و روابط جنسی بین زن و مرد به قیودی مقید گردد که در میان آن‌ها پرده و حایل واقع شود و نگذارد که آن‌ها در این صدد آزاد باشند و آن عاقلی که زنا را گناه و جرم می‌شمارد ضرورت این تدابیر و بکارگیری آن‌ها را نمی‌تواند انکار کند، هستند کسانی که به این مبادی اخلاقی و اجتماعی که زنا را گناه می‌شمارد تسلیم اند و لیکن بر این عقیده اند که برای قلع و قمع آن بجای قانون جزا و تدابیر ممنوعیت آن لازم است که تدابیر اصلاحی اتخاذ کنند و می‌گویند که باید شعور مردم را بیدار کرد و در وجود آن‌ها نیروی ضمیر و وجدان اخلاقی تربیت کرد تا خودشان از ارتکاب چنین جرایمی خودداری کنند... در حالی که رجوع به قانون جزا و تدابیر ممنوعیت به معنی خُرد شمردن مردم است و معامله‌ی مذکور با ایشان به

مانند، معامله و مقابله با کودکان است و تحقیر کردن و پایین آوردن قدر و منزلت ایشان است.

ما تا حدی با این روش اصلاحی ایشان موافق هستیم و مقصود حقیقی تہذیب و تربیت هم همین بیدار کردن ضمائر افراد است که قوانین اجتماعی را خودشان مراعات و احترام کنند و وجدان‌شان آن‌ها را وادار سازد که از قوانین اجتماع سرکشی نکنند، این یگانه غرضی است که تمام دنیا از تعلیم و تربیت به آن رسیده است، آیا افراد انسانی به این درجه رسیده اند که ایشان را با ضمائرشان بگذاریم و به آن‌ها اعتماد نماییم؟ نیازی نداشته باشیم که عقوبات و تدابیر قانونی را برای حفاظت نظام اجتماعی استخدام کنیم؟ زمان گذشته را از فکر خود خارج کنید؛ زیرا در نظر شما متجددین، آن زمان‌ها زمان‌های تاریک است، به قرن بیستم بنگرید و به آمریکا و اروپا که دارای فرهنگ و تمدن علمی اند نظر اندازید و ببینید که هر فردی از افراد آن تعلیم یافته و از فرهنگ بالایی برخوردارند و بگویند که آیا این علم و دانش نفوس آن‌ها را از ارتکاب جرایم و نقض قانون منع نموده است؟ در آن قاره‌ها دزدی و راهزنی بوقوع نمی‌پیوندد؟ آیا انسان‌ها در آنجا بناحق کشته نمی‌شوند؟ مردم مرتکب ظلم، مکر و فریب نمی‌گردند؟ آیا این ممالک از استخدام پولیس، دادگاه و نظام اجتماعی مستغنی شده‌اند؟ و یا شعور احترام به اخلاق در ایشان بحدی رسیده است که با مردم بمانند اطفال فریب‌خورده معامله نکنند؟ چرا غربی‌ها در این عصر روشنفکری‌شان قدرت نیافتند که نظام اجتماعی را به احساس و شعور اخلاقی افراد بگذارند؟ چرا انسان‌ها در این زمان بمانند اطفال معامله می‌شوند؟ در حالی که جزا و تدابیر قانونی برای ممانعت‌شان از جنایت وضع می‌شود پس چرا تنها در موضوع روابط جنسی اعتراض می‌کنید نه در دیگر موضوعات؟ و چرا تنها در این موضوع اصرار دارید که با این خردسالان بمانند بزرگان معامله می‌شود؟ لازم است که به ضمائر و وجدانتان مراجعه کنید ممکن است که در آن اراده و قصد سوء وجود داشته باشد.

سپس این گروه می‌گویند: عواملی را که شما آن‌ها را محرکات شهوانی می‌دانید و می‌خواهید آن‌ها را از دایره‌ی تمدن محو کنید اساس هنر و روح تمتع و لذت‌جویی از جمال

و زیبایی است، لذا مانع شدن از آن ممانعت از لطافت و خوشی و سرور زندگی انسانی است و برای حفظ تمدن و اصلاح جامعه هر کاری می‌خواهید انجام دهید ولی به نحوی که به هنرهای زیبا و ذوق جمالی‌تان صدمه نرساند، ما هم با ایشان موافق هستیم که هنر و عشق به زیبایی دارای قدر و ارزش زیادی است و لازم است که از هردوی آن‌ها محافظت و نگهداری شود و لیکن زندگی سلامت و خوشبختی جامعه گرانقدرتر و باارزش‌تر از آن‌ها است و صحیح نیست که در راه هنر و دوست داشتن زیبایی، زندگی و سعادت اجتماعی قربانی و فدا شود و اگر قرار باشد که هنر و زیبایی ترقی و رشد کند باید برای ترقی آن‌ها راهی در نظر گرفته شود که با زندگی و رستگاری اجتماع سازگاری و تطابق داشته باشد نه این که هنر و زیبایی، آن‌ها را به هلاکت بکشاند و عوض اصلاح و سعادت، آنرا به فساد و انواع پستی‌ها رهبری کند.

این نظریه ما، نظریه‌ای فردی و ساختگی نیست بلکه مقتضای عقل و فطرت است و تمام دنیا از لحاظ مبدأ و ریشه به آن اعتراف دارد و تا بحال نیز برای تحقق این هدف چنین عمل شده است، پس هر چیزی را که باعث هلاکت زندگی اجتماعی و سبب فساد گردد نمی‌توان بخاطر هنر و زیبایی به آن عمل کرد، مثلاً ادبیاتی که مردم را به فتنه و فساد تحریک کند و یا باعث قتل و غارت گردد هیچ دولتی بخاطر محاسن ادبی، هنری و زیبایی به آن اجازه‌ی ظهور نمی‌دهد، ادبی که سبب توسعه بیماری‌ها و میکروب‌های مختلف شود هیچ قدرتی در دنیا نمی‌تواند از آن چشم‌پوشی کند، سینما و نمایش‌هایی که مردم را به شورش و اخلال امنیت تشویق کند هیچ حکومتی نمایش آنرا اجازه نمی‌دهد و هر چیزی که باعث تحریک نیروی ظلم، قساوت، خباثت و یا نقض مبادی اخلاقی گردد هر چند آن فن و هنر بدرجه کمال هم رسیده باشد هیچ قانون و وجدان اجتماعی به آن به دیده ارزش و احترام نمی‌نگرد، همچنین هنر جیب‌بری اگرچه از ظریف‌ترین و خفیف‌ترین حرکت دست ولی هیچ کس آنرا تایید نکرده و در ترویج و نشر آن، رضایت ندارد، همچنین متقلبین در اسناد و مدارک و چک و سفته اگرچه از زیرکی نادر و فکر رسا برخوردار اند و لیکن هیچ اجتماعی وجود ندارد که به آن‌ها به دیده ارزش و احترام بنگرد و یا به آن‌ها راضی باشد. بنابراین، از

تمام این مثال‌ها و گفته‌ها چنین نتیجه می‌گیریم که زندگی اجتماعی و امنیت، مصلحت و رستگاری آن بالاتر و باارزش‌تر از هنرهای لطیف و زیبایی‌های دوست داشتنی است و عاقلانه نیست که زندگی اجتماعی بخاطر فنی از فنون و چیزی که در آن اختلاف نظر وجود دارد قربانی شود، مثلاً چیزی را ما برای زندگی اجتماعی مضر و بد می‌دانیم، ولی دیگران آن را مضر و بد نمی‌دانند و اگر آن‌ها در این باره با ما موافق نیستند پس ضروری است که هنر و زیبایی را به قیودی مقید سازند که ما آنرا مقید ساخته و لازم می‌دانیم، آن گروه می‌گویند که اگر بین زن و مرد به اجبار حجاب و مانعی ایجاد شود تا این که از روابط جنسی نامشروع آن‌ها جلوگیری شود و قید و بندهایی برای این کار بوجود آید این در حقیقت دخالت در امور اخلاقی و سلوک مردم است؛ زیرا این برخورد نشاندهنده این است که همه مردم آن جامعه باید فاجر و زناکار باشند و واضعین این قوانین و قیود به زنان و مردان جامعه‌شان اعتماد ندارند، زیرا اگر اطمینان داشتند چنین قانونی وضع نمی‌کردند، بدون شک این اعتراض قوی و محکم است، ولی چرا در این حد از اعتراض توقف کرده اید و آن را در سایر امور زندگی توسعه نداده اید، آیا هر قفلی که روی در خانه از طرف صاحب آن خانه زده می‌شود اعلان این مطلب است که تمام ساکنان آن محله دزد و راهزن هستند و یا این که وجود پولیس در مملکتی دلیل بر این است که حکومت مملکت مذکور همه مردم و ملت خود را دزد و شرور و خبیث می‌پندارد و یا هر سندی که به هنگام معامله نوشته می‌شود، نشانگر این است که یکی از طرفین معامله خائن و دزد است و یا هر تدبیری که برای جلوگیری از جرم و خلاف اتخاذ می‌شود چنین گمان شود که هرکسی در چارچوب آن داخل شود لازم است که وی مجرم و جانی شناخته شود.

پس می‌بینیم که این نوع استدلال دائماً شما را دزد، خائن، فاجر و گناهکار می‌شمارد، ولی از کرامت و عزت شما چیزی کاسته نمی‌شود، پس علت چیست که شعور و احساس شما در روابط جنسی به اندازه‌ای رقیق و حساس است که زمانی که سخن از داشتن قیدوبند برای روابط جنسی پیش می‌آید به کرامت و عزت شما لطمه می‌خورد؟

واقعیت و حقیقتی که ما جلوتر به آن اشاره کردیم این است که کسانی که پیوسته در اذهانشان تصورات اخلاقی قدیمی وجود دارد زنا را حرام دانسته و آن را بی‌بندوباری و اخلاقی بد می‌شمارند و لیکن این بدبینی و حرام‌دانستن آن‌ها در حدی نبود که از زنا جلوگیری کنند و یا دروازه‌اش را بطور کلی مسدود نمایند از اینرو نظر آن‌ها در این باره با نظر ما اختلاف دارد و اگر حقایق فطرت بر آن‌ها ظاهر و روشن بود و آن را به وجه صحیح و درست درک می‌کردند با ما متفق‌الرأی بودند که انسان تا وقتی که انسان بوده و عنصر و غریزه حیوانیت هم در او وجود داشته باشد برای بهبود زندگی اجتماعی نباید از این تدابیر غفلت بورزد و خواهش‌های شهوانی و هوا و هوس افراد را بر مصلحت اجتماع ترجیح دهد.

۵- رابطه سالم بین زن و شوهر:

بعد از تشکیل خانواده و از بین بردن بی‌بند و باری جنسی یکی از شرایط تمدن سالم و صحیح این است که رابطه صحیحی بین زن و شوهر وضع و تنظیم کند، حقوق هریک را از روی عدالت و انصاف تعیین نماید، واجبات و وظایف هر یکی را جداگانه تعیین کند و مقام و درجه هر کدام را در فامیل به وجهی معین سازد که در توازن و اعتدال اخلال وارد نشود، این مسئله مشکل‌ترین مسئله تمدن و زندگی اجتماعی است و انسان در حل این مشکل غالباً ناکام مانده است.

کمتر ملت‌هایی وجود دارند که مسئولیت و سرپرستی مرد را به زن سپرده باشند و بعد از آن به درجه عالی مدنیت و ترقی و تعالی رسیده و یا این که قدرت و عزت را در میان ملل دیگر حاصل کرده باشند و یا این که یادگاری از خود بجای گذاشته باشند که در تاریخ ثبت گردد و یا قابل یادآوری باشد.

ولی اکثریت قاطع ملل جهان مرد را به عنوان سرپرست زن پذیرفته اند و لیکن این سرپرستی و ترجیح مرد گاهی هم به ظلم و جور تبدیل شده تا اندازه‌ای که زن به عنوان کنیز و خادمه شمرده شده، خوار و ذلیل گردیده، از همه حقوق مدنی و اقتصادی بی‌بهره مانده و وسیله اشباع غریزه مرد به حساب آمده است و اگر به زنانی در بیرون از منزل و فامیل عطوفت و مهربانی نموده و ایشان را به زیور علم و فرهنگ مزین ساخته باشند آن هم برای

این منظور است که خواست‌های جنسی مردان را بطریق لذیذتر و محرک‌تر جواب بگویند و در کنار لذت جنسی از لذت موسیقی، ناز و نزاکت و رقص و حرکت آن‌ها هم بهره‌مند شوند، این بدترین حالتی است که مردان بخاطر هوا و هوس و خواهش‌های نفسانی‌شان اختراع نموده و زنان را توهین و تحقیر می‌کنند و مللی که بر این شیوه عمل می‌کنند از ضرر و زیان آن در امان نیستند، تمدن جدید غرب برای خود راه سومی را برگزیده که راه مساوات بین زن و مرد است به این ترتیب که وظایف و تکالیف بین زن و مرد بطور مساوی تقسیم گردد و آن وظیفه هم باید از یک نوع باشد و هر دو آن‌ها در دایره‌ی عمل مسابقه دهند و هریک وسیله‌ی زندگیش را خود تهیه نماید و لیکن این نوع تنظیم اجتماعی تا بحال به پایه‌ی تکمیل نرسیده؛ زیرا برتری و تفوق نیروی مرد بر جنس مقابل کاملاً بارز و آشکار بوده است و در این بعد زن در هیچ‌جانبی از جوانب زندگی به پای مرد نرسیده و تمام حقوقی که بر اساس قاعده‌ی مساوات مذکور تکمیل گردیده باعث فساد و فتنه در مدنیت گشته است بطوریکه عواقب و نتایج آن را در فصل‌های گذشته بیان کردیم و ضرورت به تکرار نیست، تمدن از تمام انواع سه‌گانه اعتدال، توازن و تناسب خالی و بی‌بهره مانده است، زیرا هر سه آن‌ها در هدایت و راهنمایی‌های فطرت کوتاهی نموده اند و روش عملی و تطبیقی را مطابق راهنمایی‌های آن اتخاذ نموده اند و از جاده‌ی هدایت فطرت منحرف شده اند.

اگر شما موضوع را با فکر سلیم مورد تأمل و دقت قرار دهیم برایتان واضح می‌شود که خود فطرت راه حل صحیح این مسایل را نشان می‌دهد و فطرت است که زن را از سقوط در گرداب گمراهی و هلاکت که مرد خواهان آن است حمایت و محافظت می‌کند و او را به آن درجه‌ی بلندی می‌رساند که زن خواستار آن است و یا بعضی از مردان می‌خواهند او را به آن درجه برسانند، انسان بخاطر اندیشه‌ی غلط و فکر گمراه راه افراط و تفریط را برای خود برگزیده است و لیکن فطرت غیر از عدالت، تعادل و تناسب چیز دیگری را نمی‌خواهد و انسان را بدین راه دعوت می‌کند.

هیچ کس نمی‌تواند انکار بکند که زن و مرد از دیدگاه انسانیت و بشریت برابر و مساوی هستند و دوطرف تساوی نوع انسانی بوده و در پیشرفت تمدن و خدمت اجتماع و انسانیت

وظیفه مشترک و مساوی دارند و هر کدام از زن و مرد، قلب، عقل، ذهن، فکر، عواطف، خواهشات و احتیاجات بشری دارند، هر کدامشان برای مصلحت و سود تمدن به تهذیب نفس، تربیت عقل و ذهن و نمو فکری نیاز دارند تا این که هر یک وظیفه‌اش را در برابر تمدن انجام دهد لذا در این باره حکم کردن به مساوات بین زن و مرد کاملاً درست است و در آن هیچ اشتباه و کدورتی وجود ندارد.

از وظایف اصلی هر تمدن سالم این است که برای زنان، آن اهتمام و توجه را مبذول دارد که عین آن را برای مردان لازم می‌داند و به آن‌ها فرصت دهد تا مطابق قدرت استعداد و کفایت فطری‌شان برای ترقی و پیشرفت مملکت مسئولیت‌شان را انجام دهند و ایشان را به تربیت و تعلیمات عالی آراسته نماید و آن حقوق مدنی و اقتصادی را که برای مردان قائل است همان را برای زنان قائل گردد و در اجتماع ایشان را صاحب عزت، شرف و کرامت بداند تا در وجود آن‌ها شعور و احساس عزت نفس پیدا شود و براساس این شعور به صفات فاضله انسانیّت متصف گردند، لذا مللی که این مساوات بین زن و مرد را انکار می‌کنند و زنان را نادان، ذلیل، بی‌سواد و بی‌فرهنگ دانسته و آن‌ها را از همه حقوق مدنی محروم می‌گردانند خود به خود در گودال بدبختی و ذلت و خواری می‌افتد؛ زیرا پایمال کردن نصف کامل انسانیّت در حقیقت پایمال کردن خود انسانیّت است و هیچ وقت ممکن نخواهد بود که در آغوش مادران خوار و ذلیل فرزندان با کرامت و با شهامت تربیت شوند، یا از دامن مادران بی‌سواد و بی‌فرهنگ فرزندان با فرهنگ و تمدن بیرون آیند و یا از گهواره‌ی زنان درس نخوانده و عامی، مردان متفکر و خردمند بیرون آیند.

یکی از راه‌های مساوات را اینگونه می‌شمرند که دایره‌ی کار زن و مرد باید یکی باشد و هر دو جنس به یک نوع کار و عمل گماشته شوند و وظایف و مسئولیت‌های تمام جوانب زندگی بطور مساوی میان آن دو تقسیم شود و مقام و منزلت آن‌ها در نظام مدنیّت یکی باشد، برای گفته‌ی خود، علوم تجربی را شاهد می‌آورند و به کمک آن ادعا می‌کنند که زن و مرد در نیروی جسمانی مساوی (Equipotential) هستند، این نظریه صحیح و درست نیست؛ زیرا تا بحال ثابت نشده که آن‌ها در قدرت جسمانی و ساختمان بدنی کاملاً یکسان

باشند و فطرت هم آن‌ها را به یک نوع عمل وادار کرده باشد، در حالی که در خصوصیت‌های روحی و روانی فرق دارند و تحقیقات علمی که تا به امروز انجام شده نیز تمام این امور را نفی و باطل می‌گرداند.

«شهادت علم بیولوژی»

تحقیقات و مطالعات علم بیولوژی (Biology) ثابت کرده که زن و مرد در همه چیز با یکدیگر تفاوت دارند، از شکل و صورت و اعضای ظاهری گرفته تا سلول‌های بدن (Protein Molecules Of Tissue Cells) و از لحظه اولیه‌ی تشکیل ساختمان بدن (Sex Formation) در مراحل مختلف با هم فرق دارند، هیكل و ساختمان بدنی زن طوری ترکیب یافته که برای تولد و تربیت فرزند آماده و مستعد است و از رشد ابتدائیش در رحم تا سن بلوغ، بدن وی برای تکمیل این استعداد رشد و ترقی می‌کند و این ترکیب ساختمان بدن راه زندگی آینده‌اش را تعیین می‌نماید. او با رسیدن به سن بلوغ حائض می‌شود و تمام اعضای بدنش متأثر می‌گردد و تجارب علم بیولوژی و طب ثابت کرده که بر زنان در مدت حیض تغییرات ذیل حادث می‌شود:

- ۱- در بدن او نیروی کنترل حرارت کم می‌شود و حرارت از بدنش بیشتر خارج می‌گردد لذا درجه حرارت بدن وی پائین می‌آید.
- ۲- نبض را سست و آرام ساخته و سرعت خون را کم می‌سازد.
- ۳- ناحیه حلقوم و گلو حالت طبیعی خود را از دست می‌دهند.
- ۴- املاح فسفات و کلرید از بدن کمتر خارج می‌شود، و تبدیلات گازی بدن کم می‌شود.
- ۵- تبدیلات پروتئینی رو به کاهش می‌گذارد.
- ۶- دستگاه گوارش نظم خود را از دست داده و مواد چربی و پروتئینی حاصل از مواد غذایی در بدن جذب نمی‌شود و با اجزای آن ترکیب نمی‌شود.
- ۷- نیروی تنفس کم شده و آلات نطق تغییرات مخصوصی را می‌پذیرد.

۸- اعضاء سست و تنبل شده و حواس کمتر فعالیت می کنند.

۹- هوشیاری، ذکاوت و قوت تمرکز فکری و ذهنی پنهان می شود.

این تغییرات زن سالم را به اندازه‌ای دچار بیماری می گرداند که کسی نمی تواند بین تندرستی و بیماری وی فرق گذارد و مطابق آمار از هر صد زن حائض فقط ۲۳ نفر از آن‌ها بدون درد و ناراحتی می باشند. از طرفی تعداد ۱۰۳۰ زن را مورد تحقیق و مطالعه قرار دادند و در آخر چنین نتیجه گرفتند که ۷۴٪ آن‌ها در ایام حیض به انواع ناراحتی و درد مبتلا می شوند، دکتر امیل نروک که در این رشته بزرگترین محقق است می نویسد:

«عوارض و تغییراتی که بطور عموم در زنان حائض پیدا می شود عبارتست از:

«سردرد، سستی بدن، خستگی و کوفتگی، ضعف اعصاب، تغییر مزاج، بی نظمی در مثانه، بدهضمی، بی میلی (یبوست) لاغری، استفراغ کردن در بعضی حالات و زنانی هم هستند که در ناحیه سینه‌شان درد خفیفی را احساس می کنند ولی گاهی درد مذکور شدت یافته و ایشان را بزحمت می اندازد و در بعضی از زنان تارهای صوتی نامنظم می شود که در اثر آن خشونت و شدت در آوازشان پیدا می شود و اکثراً به بد هضمی و تنگی نفس دچار می گردند، تحقیقی را که دکتر کریگو در تعدادی از زنان بعمل آورد چنین نتیجه گرفت که تعدادی از آن‌ها به بد هضمی گرفتار شده و برخی دیگرشان به یبوست مبتلا می شوند».

دکتر گب هارد می گوید: «زنانی که در ایام حیض به مرض و درد گرفتار نشوند بسیار کم اند و اکثریت مطلقشان از سردردی، خستگی، درد ناحیه زیر ناف و کم اشتها به غذا شکایت داشته و دارای روحی آزرده اند که تمایل به گریستن دارند».

با مشاهده‌ی تمام این عوارض می توان چنین نتیجه گرفت که زن در حالت حیض براستی مریض است و این بیماری هر ماه یک بار تکرار می شود و این عوارض و تغییرات بطور حتم در قوای ذهنی و کارهای بدنی تأثیر می گذراند، مثلاً در سال ۱۹۰۹ م دکتر واسچوسکی (Voicsechsky) طبق مشاهدات و تجارب دقیق خود چنین نتیجه گرفت که قوای عقلی و تمرکز فکری زنان در ایام حیض مختل می شود و همچنین پرفسور کرسی شکفسکی (Krschislecky) در اثر تحقیقات روانی به این نتیجه رسیده که دستگاه

عصبی زن در این ایام ملتهب می‌شود، حواسش نیز مختل می‌گردد، نیروی بدنی او ضعیف شده و گاهی قادر به انجام هیچ کاری نیست و عوامل خارجی را نمی‌تواند تحمل کند، شعور وی مضطرب و مشوش می‌شود در حالی که قبلاً با قبول این تأثیرات دارای ثبات و استقرار بوده و این اضطراب و پریشانی در زندگی روزانه عادی او هم مشاهده می‌شد، بعضی از زنان در این ایام (عادت ماهانه) وقتی که می‌خواهند سوار قطار شوند به هنگام گرفتن بلیط اشتباه می‌کنند و حساب پول هم از دست آن‌ها در می‌رود، اگر راننده باشند ماشین را با احتیاط و آهسته می‌رانند و در سر هر پیچ و خمی عاجز می‌مانند که باید چه کنند، اگر ماشین نویس (Laby Typist) باشند در تایپ اشتباه می‌کنند و در زدن حروف ناتوان می‌شوند و نمی‌توانند جمله‌ها را به یکدیگر مرتبط سازند و در زدن حروف، حرفی دیگر بجای حرف مورد نظر زده می‌شود، اگر بعنوان وکیل مدافع کسی تعیین شوند در بیان کردن قضیه اشتباه کرده و فکر و بیانشان آنطور که باید کار نمی‌کند، اگر قاضی دادگاه باشند قوه فهم و حکم آن‌ها در این حالت متأثر می‌گردد، اگر دندان پزشک باشند در کارشان متعادل نبوده و ابزار و وسایل را با زحمت و مشکل زیادی بکار می‌برند و اگر خواننده باشند در این ایام لحن آوازشان تغییر می‌کند و کسانی که در شناخت آواز مهارت داشته باشند به مجرد شنیدن، تغییر آن را درک می‌نمایند، خلاصه این که در ایام حیض دستگاه عصبی و ذهنی سست و نامنظم می‌گردد و اعضای زن تابع اراده‌اش نمی‌باشد، در درون او اضطرابی پدید می‌آید که به اراده وی غالب شده و نیروی محکم و اختیارش را تحت سیطره خود قرار می‌دهد لذا اعمال و کارهای وی بدون اراده سر می‌زند و در تصرفات و اعمالش اراده‌ای نداشته و نمی‌تواند مسئولیت کار دشوار و مهم و پر درد سر را در این حالت بپذیرد.

پروفسور لاپسکی (Lapinsky) در کتابش بنام پیشرفت شخصیت در زنان

(The Development Of Personality In Women) می‌نویسد:

«عادت ماهانه، زنان را از آزادی در هر کاری محروم می‌سازد و زن در این ایام تابع حرکات غیر ارادی است و قدرت استعمال اراده‌اش بر انجام و یا ترک کاری بشدت ضعیف و ناقص می‌گردد، تمام این تغییرات در یک زن سالم پیدا می‌شود و بتدریج او را بیمار

می‌سازد و حوادث و جریانات زیادی دلالت بر این دارند که زن در این ایام به جنون و دیوانگی نزدیک می‌شود، با کمترین چیز می‌رنجد و مرتکب کارهای غیر عادی و غیر عاقلانه می‌گردد و چه بسیار اتفاق افتاده که این غضب و خشمشان به نابودی منجر شده است.

دکتر کرافت ایننگ (Kraft Ebing) می‌نویسد: ما در زندگی روزانه خود زنان بسیاری را دیده‌ایم که دارای خوی نرم، طبیعت آرام، بردباری و اخلاق دلپسند بوده اند ولی به مجرد رسیدن ایام حیض حالت و طبیعت‌شان تغییر کرده است و این ایام بمانند باد تند و طوفانی است که فوراً طبیعت آن‌ها را تغییر می‌دهد و در نتیجه غضبناک، بد زبان و بدبین می‌شوند و هر کس از قبیل خدمتکاران، فرزندان، شوهر و حتی بیگانگان از آن‌ها شکایت کرده و از تندی و عصبانیت آن‌ها در امان نمی‌مانند.

طبق تحقیقاتی که متخصصین فن در این موضوع بعمل آورده اند به این نتیجه رسیده اند که بیشتر جنایت‌ها را زنان در حالت حیض مرتکب می‌شوند؛ زیرا آن‌ها در این حالت تابع اراده‌ی خود نیستند و حتی ممکن است که یک زن مؤمن وقتی در این ایام است دزدی کند و بعد از کرده خود پشیمان شود.

دکتر واین برگ (Wein berg) بر اساس مشاهدات و تجاربتش می‌نویسد: وقتی که حالات زنان خودکشی کرده را مطالعه و بررسی کردم ۵۰٪ آن‌ها این جنایت را در ایام حیض مرتکب شده اند، لذا بر دادگاه‌ها واجب است که به هنگام تحقیق و بررسی قضیه زنان دقت کنند چون ممکن است این جنایت را در حالت حیض مرتکب شده باشند.

دوران بارداری از دوران حیض هم مشکل‌تر و سخت‌تر است چنانچه دکتر رپویو (Reperv) می‌نویسد: ممکن است خروج مواد زائد از بدن در ایام بارداری سبب شود که تحمل دشواری و زحمتی را که در ایام عادی دارد در آن وقت نداشته باشد و اگر عوارض بارداری بر مرد و زن غیر باردار عارض شود به آن‌ها حکم بیمار داده می‌شود، در هنگام بارداری به مدت چند ماه دستگاه عصبی زن تعادل خود را از دست داده و مختل می‌گردد، حالت ذهنی مضطرب گشته و همه عناصر روانی و روحی به پریشانی و تشویش دچار

می‌گردند و او در آن حال بین بیماری و سلامتی است که با کوچکترین بهانه‌ای بیمار می‌شود.

دکتر فشر می‌گوید: حتی زنان تندرست و سالم هم در دوران بارداری از اضطراب و اختلال محروم نمی‌مانند و مزاج آن‌ها متغیر، افکارشان پریشان و عقل‌هایشان مضطرب می‌گردد و قوای شعور، تفکر، تأمل، فهم و تعقل دچار خطا می‌شود، چنانچه متخصصین فن از قبیل دکتر هیولاک ایلس و البرت مول و غیره اتفاق نظر دارند که در ماه آخر بارداری جایز نیست که به زن کار بدنی و عقلی بدهند.

بعد از وضع حمل، زنان از هجوم و حملهٔ امراض مختلف در امان نیستند، زیرا صدماتی که از نفاس (خونی که بعد از ولادت از آن‌ها خارج می‌شود) بوجود می‌آید همیشه آن‌ها را برای قبول بیماری آماده و مستعد می‌کند و چون اعضای تناسلی در تلاشند که حالت طبیعی قبل از بارداری را دوباره بدست آورند. بنابراین، در اثر این فعالیت نظام تمام بدن مختل می‌گردد و اگر در اثنای آن هیچ خطری پیش نیاید تا وضع مذکور بحالت عادی برگردد چند هفته طول می‌کشد، به همین دلیل زنان بعد از وضع حمل تقریباً یکسال مریض یا شبه مریض می‌باشند و قدرت عمل آن‌ها نصف قدرت حالات عادی آن‌ها است و حتی کمتر از آن.

بعد از آن، ایام رضاع (شیردادن) می‌رسد که زن در آن مدت برای خودش زندگی نمی‌کند بلکه برای طفلی زندگی می‌کند که فطرت آن را به او امانت داده و خلاصه و شیرۀ وجودش به شیر تبدیل می‌شود که طفل از آن استفاده می‌کند، غذایی که می‌خورد به جز انرژی بسیار کمی بقیه به شیر تبدیل شده و در پستانش جمع می‌گردد، بعد از تمام شدن مدت شیردهی، مادر وظیفه دارد که اهتمام و توجهش را به فرزندش مبدول داشته و مدت مدیدی او را تربیت و نوازش کند، این روزها غذای خارجی را عوض شیر مادر برای حل مسئله شیردادن قرار داده‌اند و لیکن این راه حل سالم و درست نیست؛ زیرا در این دنیا غذایی وجود ندارد که جایگزین غذایی که فطرت در پستان مادر برای طفل مهیا کرده است شود، متخصصین فن اتفاق نظر دارند که هیچ غذایی در تربیت و رشد طفل بمانند شیر مادر مؤثر

نیست و محروم ساختن طفل از آن ظلم بوده و تاثیرت بد و ناهنجاری برجای می‌گذارد که بعدها معلوم می‌شود، و باز برای تربیت کودکان کودکانها ساختند تا این که مادران از جانب کودکان خود نگرانی نداشته باشند و در امور بیرون منزل مشغول گردند و لیکن باید بدانند غیر ممکن است که کودکانهای مذکور جای مهر و محبت و عطف آغوش مادری را بگیرد و محال است که در دل زنان کارمند و حقوق بگیر آن مهر و محبت و عطفی وجود داشته باشد که دوران کودکی به آن احتیاج دارد و یا مادر حقیقی صاحب آن است، این روش‌های بدعتی و جدید تربیت اولاد هنوز بطور کامل مورد تجربه و آزمایش قرار نگرفته، زیرا از این مراکز تربیتی هنوز کودکان بیرون نیامده اند و سلوک و روش آنها به دنیا معلوم و ظاهر نشده است تا این که بر آنها حکم موفقیت و یا عدم موفقیت بدهند، لذا مسئولین اینگونه مراکز نباید ادعا کنند که مراکز تربیت آنها با داشتن روش‌های تربیتی جدید جانشین عطف و مهربانی مادر شده است، هنوز هم به عنوان حقیقت باید پذیرفت که تربیت فطری طفل همان آغوش گرم و پر محبت مادر است و بس.

با توجه به این بیانات، کسانی که عقل سلیم دارند می‌دانند که بر فرض مساوی بودن قوای جسمی و عقلی زن و مرد، فطرت برای هر دوی آنها وظایف و تکالیف مساوی قایل نمی‌شود؛ زیرا وظیفه مرد در راه خدمت به بقای بشر، فقط همین است که بذرش را در رحم زن کشت کند و سپس برود در دیگر نواحی زندگی مشغول کار و وظیفه اش شود، برخلاف زن که قسمت اعظم این تکالیف و خدمت به بقای نوع انسانی مربوط به اوست و برای تحقق این هدف وقتی که او در رحم مادر تکه گوشتی است آمادگی پیدا می‌کند و ساختمان بدنی او طوری می‌شود که در دوران جوانی و پیری حیض ببیند و فطرت نگذارد که او در هر ماه به مدت ۳ یا ۷ یا ۱۰ روز به تکالیف بزرگ و پر مشقت عقلی و بدنی مشغول شود، به همین علت است که می‌تواند دوران حمل و بعد از حمل را که تقریباً یکسال تخمین زده می‌شود تحمل کند و در خلال این مدت در حالت بیماری و سلامتی قرار گیرد، دو سال را هم برای شیر دادن که زراعت انسانی را با خونس آبیاری و از سرچشمه سینه اش آن را سیراب می‌کند سپری کرده و بعد از آن چند سالی را در تربیت ابتدایی فرزندش بگذراند و در این مدت،

خواب شب و راحتی روز را بر خود حرام گرداند و نسل آینده را بر راحتی، لذت آرامش، تمایلات و همه چیزهای عزیز و قیمتی دیگرش برتری و امتیاز دهد.

وقتی که حقیقت چنین است پس بگویید که عدالت و انصاف در باره زن چیست؟ آیا انصاف این است که با وجود این همه وظایف و واجبات مشکل که هیچ مردی فطرتاً نمی تواند در این کارها با وی مشارکت کند، کارهای دیگر اجتماع را نیز که انجام آن وظیفه مردان است عهده دار شود، بر وی دونوع وظیفه تحمیل شود و در حالی که فطرت او را به سبب وظیفه طبیعی و اصلیش از دیگر تکالیف و واجبات معاف ساخته، باز مکلف گردد که تمام تکالیف فطرت را متحمل شود؟ از خانه و منزل بیرون برود و مانند مردان به کسب و کار پر مشقت و پر درد سر مشغول گردد؟ در کارهای سیاسی، اقتصادی، صنعت، حرفه، تجارت، زراعت، تامین امنیت و دفاع از سرحدات وطن به مانند مردان اقدام نماید؟ و فقط اینها نیست بلکه باید محافل و مجالس را رنگ و رونق دهد و با جمال و زیبایی و آرایش خود مردان را شاد سازد و وسایل و اسباب لذت و عشرت آنها را آماده کند.

سوگند به خدا که این انصاف نیست و بلکه ظلم و تجاوز شمرده می شود نه مساوات بین زن و مرد، کسی که این را مساوات می شمارد سخنش باطل بوده و تحقیر مساوات است، آیا مقتضای انصاف و عدالت این است که کسی را که فطرت به تکالیف و واجبات مشکل و سخت مکلف ساخته باید از کارهای اجتماعی و بقای نوع بشری سبک ترین را به عهده بگیرد و کسی که فطرت به او مسئولیت کارهای سخت و دشوار را نداده در عوض سخت ترین و مشکل ترین کارها را متحمل شود، مسئولیت و زحمت بیشتری را بدوش کشد و در عین حال سرپرست و مربی خانواده هم باشد؟

قبول کردن کارهای بیرون از خانه نه تنها بر زن ظلم است بلکه او اصلاً آمادگی و قدرت انجام کارهای مردان را ندارد، کسی می تواند آن کارها را انجام دهد که توان و قدرت کاری ثابت و مداوم داشته باشد و کوچکترین رخنه و اخلاقی در او نبوده و بتواند که کار را در تمام اوقات با قدرت همیشگی ادامه دهد و قوای عقلی و جسمیش قابل اعتماد و اطمینان باشد ولی کسی که در هر ماه با رسیدن ایام بیماری و ناراحتی، قدرت و توانش از بین می رود و یا

کم می‌شود و مطلوبیت کارش رو به کاهش می‌رود، مشکل است که بتواند آن کارها و وظایف را انجام دهد و در انجام آن‌ها با موافقت روبرو شود.

برای درک بیشتر موضوع تصور کنید که یک لشکر زمینی و دریایی از زنان وجود دارد که در موقعیت جنگی بسر می‌برند، ناگاه یک چهارم لشکر بخاطر ناراحتی‌های ایام قاعدگی از اجرای وظیفه باز می‌مانند و ۱/۶ آن نیز بسبب بارداری نمی‌توانند به اعمال دشوار و سنگین دست بزنند، تعدادی دیگر نیز به خاطر وضع حمل به بستر می‌روند، به نظر شما نتیجه و ثمره‌ی جنگیدن این لشکر چه خواهد بود؟ ممکن است بگویید که جنگیدن و نبرد مشکلترین اعمال است و زنان از عهده آن نمی‌توانند بر آیند و لیکن شما را به خدا سوگند بگویید که کدام یک از وظایف پولیسی، قضائی، اداری و یا کارهای مربوط به سفارت، صنعت، حرفه، تجارت، زراعت، خط آهن و ... بدون تکلیف و مشقت است و نیروی ثابت و مداوم و مطمئن و قابل اعتمادی لازم ندارد؟ لذا کسانی که وظایف مردان را به زنان واگذار می‌کنند هدفشان فقط یکی از این سه چیز است و بس:

این زنان را به زنان دیگری تبدیل کنند و نوع و طبیعت زنان موجود را بکلی محو و نابود نمایند، یا این که طبقه و طایفه‌ای از زنان را در هر عصر انتخاب کنند و طبیعت زن بودن را از ایشان زایل نمایند، و یا این که لیاقت و ارزش آن‌ها را پایین‌تر از همه امور و شئون جامعه بدانند.

اگر هر یک از این اشکال سه گانه را انتخاب کنید باز هم بدانید که آماده ساختن زن برای اجرای اعمال و وظایف مرد مخالف وضع و مقتضای فطری او است که در آن نه سودی برای خود زن و نه برای جهان بشریت است، همانطوری که علم بیولوژی می‌گوید زن بخاطر ولادت و تربیت آفریده شده و فطرت هم جنبه‌های روانی را که با وظیفه‌ی زن سازگاری دارد برایش ارزانی داشته است از قبیل مهر و محبت، عطوفت، ترحم، شفقت، رقت قلب، مهربانی، احساس لطیف و غیره، مرد در زندگی جنسی و تناسلی در مقام فعل واقع شده و زن در مقام انفعال قرار دارد و در وجود او صفاتی هست که آماده‌ی قبول اثر فعل است؛ زیرا در وجود وی به جای اوصاف خشونت، شدت و غلظت و تأثیر و فعل صفاتی چون لطافت،

نرمی، تأثر و انفعال قرار دارد و بجای ثبات و مقاومت صفات خضوع، تواضع و همراهی را دارد و به جای اوصافی چون جرأت، جسارت و اقدام صفاتی مانند فرار، امتناع و بازداشتن در ترکیب اصلی او نهفته است.

بنابراین، شما خود بگویید آیا مخلوقی که دارای چنین صفاتی باشد می‌تواند در اعمال و وظایفی موفق شود که شدت، غلظت، مقاومت و آرامش اعصاب را اقتضا می‌کند و بجای نرمی و عطوفت و احساسات عاطفی و رقت قلب به عزمی راسخ و نظری ثابت و تصمیمی قاطع و سینه‌ای فراخ احتیاج دارد؟!

این حقیقت است که وادار ساختن زن به چنین کارهایی، ضایع ساختن خود زن و عرضه کردن ملت مذکور به نابودی و هلاکت است.

مشغولیت زن به این نوع کارها نه تنها ترقی و پیشرفت نبوده بلکه عامل سقوط و عقب افتادگی او خواهد بود؛ زیرا بالا بردن یک طبقه از مردم این نیست که استعدادهای فطری آن طبقه زیر پا گذارده شود و توانایی‌های مصنوعی به آن داده شود، زیرا آن طبقه لیاقت و استعداد کاری را که فطرت به او نداده است نخواهد داشت. بلکه ترقی یک ملت در آن است که استعدادهای طبیعی صیقل داده شود و تهذیب و تربیت گردد و برایش محیط و شرایط لازم آماده شود.

مکلف ساختن زنان به اینگونه کارها نه تنها هیچ موفقیت و کامیابی نبوده بلکه ناامیدی و ناکامی و سقوط را نیز در برداشته است، زیرا در یک طرف زندگی، مردان قوی بوده و زنان ضعیف می‌شوند و در قسمت دیگری از زندگی مردان ضعیف بوده و زنان قوی می‌شوند پس اگر از زنان خواسته شود که با مردان در یک محدوده معین همراهی و همگامی کنند زنان در آن محدوده ضعیف‌تر و عاجزتر می‌مانند و این وضع مذکور سبب عقب ماندن زنان از مردان شده تا ابد مجبور به دنباله‌روی از مردان می‌شوند، اگر شما جستجو و تحقیق کنید زنان نابغه‌ای مانند ارسطو، ابن سینا، کانت، هگل، شکسپیر، خیام، اسکندر، ناپلئون، بیسمارک، صلاح الدین و نظام الملک طوسی نمی‌توانید بیابید، همانطور که اگر همه مردان تلاش کنند تا قسمت کوچکی از کارهای یک مادر را انجام دهند نمی‌توانند.

در این معکوس کردن کار میان زن و مرد نه تنها نفعی برای تمدن نبوده بلکه در آن مضرت و ضرر بزرگی است؛ زیرا زندگی اجتماعی همانطور که به نرمی، ملایمت و رقت نیاز دارد به خشونت، شدت و غلظت نیز محتاج است و همان اندازه که به مادران مری و زنان مهربان و مدبر احتیاج دارد به سیاستمداران، عقل‌های سازنده و کارگردانان اندیشمند نیز احساس نیاز می‌کند و اگر یکی از این طبقات سقوط کند و یا از نظر دور داشته شود به تمدن و جامعه انسانی خسارت و ضرر هنگفت می‌رسد.

این تقسیم عادلانه‌ای است که فطرت بین دو قشر انسانی قائل شده و این تقسیم عادلانه از طرف علم بیولوژی، طب، روانشناسی و جامعه‌شناسی تأیید گردیده است، منحصر بودن ولادت و تربیت برای زن در حقیقت حکم فیصله دهنده را دارد که حیطة عمل او را برایش در اجتماع تعیین کرده و تدبیرهای تصنعی نمی‌تواند و حق ندارد که حد و مرز معین فطرت را بشکند، تمدن سالم و درست آن است که اول حکم فطرت را بپذیرد سپس زن را در مقام صحیح که لایق اوست قرار دهد، در اجتماع برایش عزت، شرف و کرامت قائل شود و به حقوق مدنی، شرعی و اقتصادی‌اش اعتراف کند، امور خانه و منزل را به او واگذارد و مرد را در خارج خانه موظف سازد و او را رئیس و سرپرست خانواده تعیین کند، هر تمدنی که در این تقسیم طبیعی اخلال کند و یا آن را کلاً محو سازد در حقیقت فریب ظواهر فریبده ترقی و پیشرفت‌های مادی را می‌خورد و تا یک زمان محدود دل خوش است لیکن سرانجام و عاقبت آن رو به هلاکت و نابودی است؛ زیرا وقتی که زن مانند مرد تکالیف و زحمات اقتصادی و مدنی را عهده‌دار می‌شود، لازم است که از تکالیف فطری خود عقب بماند که عاقبت آن نه تنها خرابی مدنیت بلکه هلاکت و خرابی جهان بشریت است، البته امکان دارد که زنی از طبیعت و فطرت خود بیرون شود و کوشش کند که همه اعمال و وظایف مردان را اجرا نماید و در این کار موفق هم بشود و لیکن هیچگاه امکان ندارد که مردی بتواند ولادت و تربیت کودکی را انجام دهد.

اما اگر این تقسیم طبیعی بین زن و مرد و یا دو قشر انسانی مراعات گردد، تنظیم خانواده و تعیین وظایف زن و مرد در زندگی اینچنین می‌شود:

- ۱- نفقه، ریاست، حمایت خانواده و دیگر تکالیف شاقه و خدمات مشکل اجتماعی بر مردان تعلق می‌گیرد و تعلیم و تربیت‌شان هم طوری صورت می‌گیرد که برای تحقق این مقاصد به نحو خوب و مفیدی آماده گردد.
- ۲- تربیت اولاد، وظایف منزل و اعمالی که باعث راحتی و آسایش خانواده می‌شود مربوط به زنان می‌گردد و آن‌ها برای انجام این وظایف باید به بهترین نوع تعلیم و تربیت آراسته شوند.
- ۳- برای حفظ و بقای نظام خانواده و جلوگیری از تشتت و پراکندگی، لازم است که یکی از اعضای خانواده بعنوان سرپرست و رئیس تعیین شود تا این که خانواده بماند رمه‌ی بدون چوپان نگردد، هیچکس جز مرد نمی‌تواند که رئیس و مسئول خانواده شود؛ زیرا آن فردی که حالت عقلی و روانیش در ایام حیض و حاملگی در معرض تغییر قرار می‌گیرد هیچگاه صلاحیت ریاست و سرپرستی را ندارد.
- ۴- در نظام اجتماعی لازم است که لوازم و اسباب حفاظت و ادامه تقسیم و تنظیم وظایف اعضای خانواده مهیا و آماده شود تا این که مردمان سفیه و نادان در دایره‌ی اعمال زن و مرد مرتکب اشتباه و خطا نگردند که در اثر آن بی‌نظمی را در نظام یک تمدن سالم و صالح بوجود آورند.

علل کوتاهی و غفلت انسان

در فصل قبل این کتاب کوشش کردیم تا بر اساس تحقیقات علمی خالص و تجارب و مشاهدات علمی بیان کنیم که ارکان و اصول روابط جنسی در چارچوب تمدن و اجتماع که بر شالوده مراعات مقتضیات فطری انسانی و وضع ذهنی و جسمی وی بنا شده باشد به چه صورت خواهد بود، در این بحث کوشش به عمل آورده‌ایم تا چیزهایی را شرح دهیم که در آن کوچکترین اشتباه و شکی نبوده و یا بر آن گفتار هیچ اعتراضی وارد نشده باشد و تمام آن گفتار و نظریات از قبیل مسائل مسلم الثبوت و محکم علم و حکمت و علوم مختلف دیگر به شمار رفته و دانشمندان و علما به آن اعتراف داشته باشند، و لیکن از عدم توانایی‌های عجیب انسان این است که هر نظامی را که او برای مدنیت و اجتماع وضع می‌کند شرایط لازم فطرت را در آن مدنظر نمی‌گیرد و اگر گاهی هم مدنظر بگیرد طوری نیست که همه‌جانبه بوده و متناسب و پسندیده باشد.

از بدیهیات اینست که انسان با این که از خواسته‌های فطری و اوضاع ذهنی و بدنی خود بی‌خبر و ناآگاه نیست ولی باز هم تا امروز موفق نگردیده که نظام معتدل و موزون اجتماعی را که بر اساس مبادی و اصول این مطالب و خصایص و مصالح و مقاصد موزون بنا یافته باشد منع نماید.

سبب حقیقی این غفلت:

سبب این کوتاهی همان است که ما در اول این کتاب بیان داشتیم چون از جمله ضعف‌های طبیعی در انسان این است که وقتی مسئله‌ای را مورد بحث قرار می‌دهد به تمام نواحی و جنبه‌های متعدد آن نمی‌تواند احاطه پیدا کند بلکه یک جنبه آنرا برگزیده و بر دیگر جوانب ترجیح می‌دهد و اهتمام و توجه خود را فقط به آن مبذول می‌دارد و از دیگر جوانب غافل می‌ماند، گاهی هم از آن جوانب بطور عمدی غفلت می‌کند و وقتی که این ضعف انسانی حتی در امور جزئی و فردی زندگی نمودار می‌گردد، پس چگونه امکان دارد که مسائل عمیق و گسترده‌ی اجتماعی از آن نجات یابد؟ مسائلی که جوانب متعدد اعم از ظاهر

و خفی دارد؟ و شکی نیست که با داشتن عقل و علم، انسان دارای شرف و کرامت و امتیاز است و لیکن واقعیت این است که تنها عقل نمی‌تواند او را در تمام نواحی زندگی هدایت و رهبری کند چون وقتی که عواطف و خواهشات وی بطرف معینی تمایل پیدا می‌کند و آن را بر دیگر نواحی ترجیح می‌دهد در این وقت با عقل و علم خود به آن استدلال می‌کند و اگر علم او جوانب دیگر مسأله را ترجیح دهد و عقل هم وی را به طرف دیگری متوجه ساخته باشد باز هم نه بر اشتباه خود اعتراف می‌کند و نه در پی تصحیح آن بر می‌آید بلکه عقل و علم را ملامت می‌نماید که چرا دلایل و براهین نمی‌آورند که تمایل او را تأیید کرده و طرز فکر او را بپسندند.

تعدادی از مثال‌های آشکار و بارز:

این ضعف انسانی - تمایل یک جانبه - در مسئله‌ی اجتماعی مورد بحث ما بصورت کامل افراط و تفریط خود، ظاهر شده است.

گروهی به طرف اخلاق و روحانیت توجه نموده و در آن به اندازه‌ای افراط نموده اند که روابط جنسی بین زن و مرد را در ذات و اصل خود عیب و گناه می‌دانند و این انحراف از جاده اعتدال را در دیانت بودائی، نصرانی و بعضی دیانت‌های هندی به خوبی می‌توانیم ببینیم و از تأثیر آن‌ها است که در یک قسمت بزرگ جهان عقیده بر این است که رابطه‌ی جنسی چه در دایره‌ی ازدواج رسمی باشد و چه خارج از آن باشد گناه شمرده می‌شود، نتیجه‌اش این شد که زندگی، رهبانیت و گوشه‌نشینی، همان اخلاق و تزکیه روحی محسوب شد و بسیار از افراد نوع انسانی اعم از زن و مرد با استعدادهای عقلی و قوای جسمانی‌شان از فطرت دوری گزیده بلکه بر ضد آن جنگ و مبارزه کردند و کسانی هم که ادعا و خواست فطرت را قبول کردند و رابطه جنسی را بکار بردند آن را به رضا و رغبت نمی‌کردند بلکه مانند کسی بودند که حاجتش را با کراهت و بی‌میلی بر آورده می‌کند، مشخص است که این رابطه نه تنها در میان زن و شوهر رابطه محبت و تعاون ایجاد نمی‌نماید، بلکه این نوع طرز فکر ارزش و مقام زن را در اجتماع نیز پایین می‌آورد؛ زیرا طرفداران رهبانیت حکم می‌کردند که تمایلات جنسی از وسوسه‌های شیطانی بوده و انگیزه و محرک این تمایل که زن است

ریسمان ابلیس می‌باشد. به این ترتیب زن را مخلوق ناپاکی شمرده و گفتند هر کس که می‌خواهد دارای روح پاک و با صفا باشد واجب است که زن را مخلوق حقیر و بی‌ارزش بداند و این نوع طرز تفکر راجع به زن در ادبیات نصرانی، بودائی و هندوئی زیاد به چشم می‌خورد و شما می‌توانید ارزش و مقام زن را در جامعه‌ای که چنین طرز تفکری دارد، حدس بزنید.

گروه دیگری در قطب مخالف این طرز تفکر قرار دارند که خواهشات جسمانی را انجام داده و در آن تا اندازه‌ای افراط می‌نمایند که حتی از حدود حیوانیت هم تجاوز می‌کنند و این افراط در تمدن غربی به اندازه‌ای مفتضح است که هر قدر کوشش شود امکان پوشش برای آن وجود ندارد مثلاً در قانون آن‌ها زنا جرم نیست و وقتی گناه شمرده می‌شود که در آن اجبار و اکراه باشد که در این وقت به سبب اکراه و دخالت در حق قانونی دیگری گناه محسوب می‌گردد، و اگر به یکی از این دو صفت متصف نبوده باشد، در ذات خود گناهی محسوب نمی‌شود که مستحق عذاب باشد، و آن را عار و ننگ نمی‌دانند تا موجب شرم و حیا گردد. و اگر تمدن غرب در این حد هم توقف می‌کرد توفقی بود در حد فطرت حیوانی و لیکن در رابطه جنسی از چنان افراطی برخوردار بودند که حد حیوانی را هم زیر پا گذاشتند که عبارت بود از تناسل، توالد و بقای نوع انسانیت؛ زیرا رابطه مذکور در نزد آن‌ها فقط تمتع و بهره‌جویی جسمانی است و بس، وقتی که افراط انسان به این حد رسید این مخلوق که به صفت «احسن تقویم» موصوف بود به «اسفل سافلین» متصف گشت، اول با آن آزادی کاملی که در رابطه جنسی دارد از فطرت انسانی تجاوز می‌کند که این وضع به هیچ صورت نمی‌تواند اساس تمدن باشد و سپس از فطرت حیوانی هم منحرف می‌گردد؛ زیرا که نتیجه طبیعی آن را هم که توالد است مانع می‌شوند تا بعد از خودشان نسل آینده‌ای باقی نماند.

گروه سوم هم هستند که به ارزش و اهمیت خانواده پی برده اند لذا آن را با حدود و قیودی محدود و مقید ساخته اند که هر فرد از افراد خانواده مانند اسیری در غل و زنجیر کشیده شده است و بین حقوق و وظایف آن‌ها موازنه و تعادل رعایت نشده است، بارزترین مثال آن نظام خانوادگی هندوئی است که زن در آن جزئی‌ترین آزادی اراده و عمل را ندارد

و در تمدن و اجتماع هیچ حقی ندارد و در همه دوران زندگی اش یعنی در زمان دختری، همسری و مادر بودنش خدمتکاری بیش نیست و اگر زمانی هم بیوه شد مقامش از خدمتکار هم پائین تر می آید گویا که مرده‌ای در قالب زنده است، همه کارهای سخت و مشکل به عهده‌ی اوست و در مقابل هیچ حقی ندارد و مردم در این نظام اجتماعی کوشیده اند که زن را از اولین روز پیدایش نوعی از حیوانات چهارپا بدانند تا که او پیش خود هیچ احساس و شعوری پیدا نکند و شک نیست که در دایره‌ی این نظام اصول و ارکان خانواده را طوری مستحکم کرده اند که در آن زن نمی‌تواند کمترین اعتراضی از خود بروز دهد و این نظام نصف کامل انسانیت را به آخرین درجه تحقیر و توهین رسانده است و در راه ترقی، پیشرفت و رشد وی موانع و مشکلاتی را ایجاد کرده که خود هندوها هم عاقبت بد و نافرجام آن را درک کرده اند.

گروه دیگری ارزش و منزلت زن را بالا برده و در اراده و عمل برایش آن چنان آزادیی را قائل شده اند که افراط و زیاده‌روی آن‌ها نظام خانوادگی را فاسد ساخته و درهم و برهم نموده است، لذا زن اختیاردار تام، و دختر و پسر آزاد و مختار کامل شده و خانواده مانند رمه‌ای وحشی و رمیده شده که نه چوپانی دارد که از آن دفاع کند و نه خانه‌ای است که به آن پناه ببرد. و همچنین یکی را بر دیگری هیچ حقی نیست، شوهر نمی‌تواند از خانمش پرسد که شب گذشته کجا بوده؟ و پدر نیز نمی‌تواند دخترش را از آمیزش و رفت و آمد با رفقایش منع کند. و زن و شوهر در حقیقت دو شریک مساوی و برابر شده اند که خانواده را با شروط مساوی تشکیل داده اند و فرزندان در این شرکت به منزله اعضای فرعی و کوچک هستند و چون در این شرکت کمترین اطاعتی برای جلوگیری از پراکندگی و تشتت وجود ندارد؛ بنابراین، نظام آن با کوچکترین اختلاف سیلقه از هم می‌گسلد و خانواده و مفهوم خانواده داشتن از بین می‌رود و این است مثال و نمونه جامعه نوین غربی، آن جامعه‌ای که پرچمداران آن ادعا دارند که آن‌ها در امور تمدن و عمران سردمداران هدایت و رهبری هستند و لیکن اگر شما بخواهید که از عواقب بد رسالت آن‌ها که در زیر پرده مخفی مانده اطلاع داشته باشید به گزارشی از گزارش‌های محاکم ازدواج، طلاق یا جنایات اطفال در

اروپا و آمریکا دقت و تحقیق کنید که در آن صورت حقیقت برایتان آشکار خواهد شد و ارقامی که اخیراً از طرف وزارت داخله انگلستان منتشر شده نشان می‌دهد که جنایت پسران و دختران خردسال هر روز رو به فزونی است و از بزرگترین علل آن سستی و گسیختگی نظام تربیتی خانواده است.

غریزه آبرو، حیا و شرم که در انسان مخصوصاً در سرشت زن فطری آفریده شده از طرف هیچ تمدن انسانی - جز اسلام - چه در گذشته و چه در حال بطور صحیح فهمیده نشده و مراعات نگردیده است و نیز مقتضای آن در لباس و اسلوب زندگی اجتماعی رعایت نشده است، با این که حیا از بهترین فضایل انسانی و به خصوص از فضایل زنان محسوب می‌گردد هنوز هم در لباس و پوشش انسان و دیگر پدیده‌های اجتماعی بصورت یک قاعده کلی که از نظر عقلانی پسندیده باشد، ظاهر و آشکار نشده است و کسی هم حدود صحیح ستر و پوشش بدن را تعیین نکرده و در رعایت آن توجه و سعی ننموده است و حیا در لباس، آداب و عادات اجتماعی زنان و مردان به عنوان مبدأ و یا قانون مراعات نشده و حدود معقول و مناسب پوشش و عدم پوشش بین دو مرد، یا دو زن و یا بین زن و مرد تعیین و مشخص نشده است و همان اندازه که این موضوع در تهذیب، فرهنگ و اخلاق قدر و ارزش بلند دارد به همان اندازه نیز در آن غفلت و کوتاهی شده است و یک قسمت از آن به عرف و سنن اجتماعی واگذار گردیده است در حالی که عرف و سنت با توجه به شرایط و اوضاع اجتماعی تغییر می‌کند، و قسمت دیگر آن را به تمایلات شخصی افراد محول کرده اند و همه می‌دانند که غریزه حیا و ادب اشخاص و افراد با هم برابر نیستند و همه افراد دارای چنان ذوق سلیم و حسن اختیار نمی‌باشند تا بتوانند برای خود راهی را انتخاب کنند که با غریزه فطریشان سازگار و موافق باشد. بنابراین، نتیجه به اینجا رسید که در راه و روش اجتماعی و لباس مردم اختلاط و آمیزش عجیبی پدیدار گشت که از هر مناسبت عقل و اصولی بدور مانده و کوچکترین نشانه‌ای از مبادی اخلاقی در آن دیده نمی‌شود.

در ممالک شرقی موضوع لباس و پوشش با اختلافات و تفاوت‌های گوناگون باقی مانده ولی وقتی که در غرب این موضوع به درجه وقاحت، ابتذال و بی‌شرمی رسید، و حیا را به

کلی از اخلاقشان محو و نابود کردند و آن را یک چیز بی‌معنی و بیهوده دانستند و با افکار جدید ابتکاری‌شان گفتند که حیا در انسان غریزه‌ طبیعی نبوده بلکه ثمره و نتیجه‌ عادت لباس پوشیدن است و ستر عورت و رعایت حیا با اخلاق و تهذیب هیچ رابطه‌ای ندارد بلکه آن در حقیقت عاملی است از عوامل تحریک‌کننده‌ غریزه‌ شهوت در انسان، از معانی و مفاهیم عملی فلسفه‌ مذکور این شد که امروز لباس‌های جلف و سبک، رقص‌های مفتضح، مسابقه در زیبایی صورت و اندام، عکس‌های برهنه، نمایش‌های فاسد و گمراه‌کننده، دعوت به تجرد (Nudism) و مراجعه‌ انسان به حیوانیت خالص و مطلق رواج یافت، مانند این انحرافات در جوانب دیگر هم دیده می‌شود.

مثلاً کسانی هستند که عفت و اخلاق را محترم می‌شمارند ولی زن را به مانند حیوان صاحب عقل و شعور نمی‌دانند و او را به مانند جواهر گران قیمت در نزد خود نگه می‌دارند و با این که در جامعه و تمدن ارزش تعلیم و تربیت زن کمتر از ارزش تعلیم و تربیت مرد نیست با این حال در تعلیم و تربیت وی اهمال و سستی می‌کنند و برعکس کسانی هستند که به فرهنگ و تعلیم وی ارزش می‌دهند، ولی از ناحیه‌ عفت و اخلاق کوتاه آمده و در آن غفلت می‌کنند و اسباب مدنیت و تمدن را از جانب دیگری آماده و مهیا می‌سازند، و آن کسانی که تقسیم طبیعی وظایف زن و مرد را مراعات می‌کنند می‌گویند: از تکالیف و واجباتی که زن در اجتماع و تمدن دارد فقط این است که او را در تربیت اطفال و امور منزل منحصر ساخت. حاملان فکر مذکور مرد را مسئول کسب و انجام کارهای سخت قرار می‌دهند و لیکن این طائفه نیز در این تقسیم عادلانه توازن و اعتدال را نتوانسته‌ اند حفظ کنند؛ زیرا تمام حقوق اقتصادی زن را سلب کردند و از میراث محروم‌ش ساختند و انواع حقوق مالکیت را مربوط به مرد دانستند، لذا زن را از ناحیه‌ اقتصادی عاجز و ناتوان قرار داده و او را به عنوان خدمتکار مرد قرار دادند و در مقابل این گروه، طائفه‌ دیگری پیدا شدند که می‌خواستند این ظلم و جفا را از وی دفع نمایند و حقوق سلب شده‌ مدنی و اقتصادی او را به او برگردانند و لیکن آن‌ها در اشتباه دیگری افتادند و آن این که ایشان با غلبه‌ افکار مادی در اذهانشان، گمان دارند که نجات دادن زن از بردگی اجتماعی و اقتصادی این است که وی مانند مرد در خانواده مسئول

کسب و کار باشد و در تمام واجبات اجتماعی سهم گردد و این روش از دید مادی گراها بسیار دلچسب و خوشایند بود، زیرا با این کار نه تنها مسئولیت مرد کمتر می شد بلکه وسایل زندگی و ثروت دوچندان می شد و زن با مرد در یک میدان مشغول کسب و کاری می شد، علاوه بر این که این وضع در پیشرفت تمدن سرعت فوق العاده ای را بوجود آورد، و او را با وقت و زمان کمتری به مقصود رساند و لیکن از نتایج حتمی این افراط در بُعد مادی و اقتصادی آن شد که جوانب دیگری که از جهت اقتصادی اهمیت و ارزش کمتری نداشتند به دست فراموشی سپرده شدند، و بسیاری از جوانب را بطور عمدی از نظر دور کردند و با این که خود می دانستند با قانون فطرت مخالفت کردند چنانچه تحقیقات خودشان بر آن گواه است، و بعد از آن ادعای انصاف و عدالت کرده و حقوق واجب و لازم زن را اعطا نمودند ولی در حقیقت بر او ظلم کردند و در حق او ستم روا داشتند چنانچه تجارب و مشاهدات این مطلب را تأیید می کنند، آن ها خواستند بین زن و مرد مساوات برقرار کنند ولی در حقیقت معنای مساوات را اشتباه فهمیدند و توازن بین زن و مرد را بر هم زدند و علوم و فنون خودشان گفته ما را تأیید می کند. و بعد از آن سعی کردند که جامعه و تمدن را اصلاح کنند و از تفصیل و ارقام واقعیاتی که خودشان ثبت نمودند فهمیده می شود که آن ها با اصلاحشان اسباب خرابی و هلاکت را ایجاد کردند.

بدیهی است که ایشان از این حقایق بی خبر نبودند و لیکن همانطور که تذکر دادیم این از ضعف انسان است که وقتی برای زندگی قانونی می گذارد نمی تواند تمام مصالح و منافع آن را بطور معتدل و متوازن مراعات کند؛ زیرا تمایلات و رغبت ها و خواهش هایش او را به یک سمت کشیده و از جوانب دیگر باز می دارد، وقتی که او به یک جانب متمایل شود بسیاری از جوانب دیگر بر وی پوشیده می ماند و از بسیاری از حقایق نیز، خود او چشم می پوشد و شهادت خودشان بهترین دلیل بر این غفلت و کوتاهی آن ها است، چنانچه یکی از دانشمندان علوم طبیعی روسی بنام آنتون نمیلاف (Anton Nemliov) که دارای عقیده خالص کمونیستی است در کتابش بنام (The Biological Tragedy Of Women) یعنی تراژدی بیولوژیکی زن، دوست صفحه را اختصاص به اثبات عدم مساوات زن و مرد از

طریق تجارب علوم طبیعی داده است، و سپس در ادامه تمام این تحقیقات علمی اش می نویسد:

«اگر در این عصر گفته شود که در جامعه و تمدن برای زن حقوق محدودی اعطا گردد از طرف تعداد کمی از مردان مورد تأیید واقع می شود و ما هم از جمله کسانی هستیم که با این نظریه مخالفت می ورزیم و لیکن سزاوار است که ما خود را به این سخن فریب ندهیم که مساوی بودن زن و مرد در کارهای اجتماعی کاریست ساده و راحت، و به حق باید گفت که راجع به این موضوعی که ما در شوروی تحقیق کردیم هیچ کسی تا به حال در دنیا چنین کاری نکرده است و تا به حال نظیر قوانینی که ما بدور از تعصب وضع کرده ایم، در جهان وضع نشده است ولی با وجود این باید اعتراف کرد که مقام و منزلت زن در خانواده کمتر تغییر می کند (صفحه ۷۶)».

نه تنها در خانواده بلکه در اجتماع نیز کمتر قابل تغییر است و همین مؤلف در جای دیگر می گوید:

«هنوز نظریه عدم مساوات زن و مرد - این نظریه عمیق - راسخ و ثابت است و رسوخ آن نه تنها در دل طبقاتی است که سطح فکر ساده ای دارند بلکه در دل طبقاتی است که در شوروی از سطح فکر بالایی برخوردارند و تاثیر این اعتقاد در خود زنان به حدی است که اگر با آنها معامله مساوات کامل با مردان صورت بگیرد این معامله را تنزل در حق مردان می دانند و ایشان را به نامرد بودن نسبت می دهند و اگر ما در این باره فکر دانشمند علوم طبیعی، یا نویسنده، یا تاجر یا شاگرد یا کمونیست حقیقی را مورد تتبع و تحقیق قرار دهیم بلافاصله معلوم می شود که زن را با مرد نه هم سطح می دانند و نه همانند و اگر در داستان های امروزی نظر اندازیم با آن که نویسنده اش دارای آزادی فکر می باشد به عباراتی بر می خوریم که در باره زن به این طرز فکر اشاره می کنند (صفحه: ۱۹۴، کتاب مذکور)».

«سبب آن چیست؟ سببش این است که مبادی انقلابی در این نظام به امر مهمی استوار است و آن این که از روی علم بیولوژی (Biology) بین زن و مرد مساوات وجود ندارد و فطرت نیز هر دو را به یک صورت مکلف و موظف نساخته است (صفحه: ۷۷)».

به عبارت دیگری نظر افکنید که شما را در این باره یاری می‌کند:

«حقیقت این است که آثار و عوارض بی‌بندوباری جنسی (Sexual Anorchy) در همه کارگران (Workers) هویدا و ظاهر است، و این حالت خطر زیادی دارد که نظام سوسیالیسم را به نابودی و هلاکت تهدید می‌کند پس بر ما لازم است که بر ضد آن قیام کنیم و به هر طریقی که امکان دارد این مبارزه را ادامه دهیم؛ زیرا مبارزه در این باره دارای مشکلات و سختی‌های زیادی است و من وظیفه خود می‌دانم که شما را به هزاران واقعه‌ای اشارت دهم که آزادی مطلق و بی‌بندوباری در امور جنسی نه تنها در بین طبقه جاهل و نادان سرایت کرده بلکه در بین افراد با فرهنگ و تعلیم یافته کارگان هم نفوذ نموده است (صفحه ۲۰۲ - ۲۰۳، کتاب مذکور)».

توجه شما را به این عبارات جلب می‌کنم که چقدر واضح و روشن است؛ زیرا آنان از یک طرف اعتراف می‌کنند که فطرت زن و مرد را مساوی قرار نداده و در زندگی اجتماعی تمام کوشش‌هایی که برای ایجاد مساوات بین زن و مرد انجام شده موفقیت آمیز نبوده است و هرچقدر هم که خواسته شده تا بر خلاف فطرت این مساوات برقرار گردد، امواج فحشا و فساد تیزتر شده و تمام جامعه به خطر افتاده است و از طرف دیگر ادعا می‌کنند که باید در چارچوب نظام اجتماعی حقوق زن محدود نشود و اگر چنین شود آن‌ها مخالفت می‌نمایند پس کدام دلیل قوی‌تر از این است که یک انسان عاقل و دانا - نه جاهل و نادان - تا اندازه‌ای پیروی هواها و خواهش‌های نفسانی‌اش او را به یک طرف معین بکشاند و در گرداب آن فرو رود و به دلایل و تجارب خود ارزش ندهد و در مقابل خواهش‌هایش از واقعیات و آثاری که چشمش دیده و گوشش شنیده روگردان شود.

خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهِهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ

عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشْوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٢٣﴾ [الجاثیه: ۲۳].

«آیا آن کس را که هوشش را چون خدای خود گرفت و خدا از روی علم گمراهش کرد و بر گوش و دلش مهر نهاد و بر دیدگانش پرده افکند، دیده‌ای؟ بعد از خدا کیست که او را هدایت کند؟ پس آیا پند نمی‌گیرید؟»

توازن و تعادل در قانون اسلام:

در جهانی که میان افراط و تفریط حیران و سرگردان است، اسلام یک نظام اجتماعی است که به توازن و اعتدال امتیاز دارد و همه جوانب فطرت را اگرچه بسیار باریک و کوچک هم باشد مراعات می‌نماید، نظامی است که به معرفت تفصیلی کامل خلقت انسان، فطرت حیوانی و انسانی و خصوصیت‌های روحی و خواست‌های فطریش اتکا دارد و هدف فطرت را در همه مخلوقات چنان محقق می‌سازد که ناچیزترین و ساده‌ترین مقاصد هم از آن فوت نمی‌گردد و سپس تمام مقاصد با اتحاد یکدیگر برای تحقق هدف‌الایی که آخرین غایت زندگی انسان است دست تعاون به هم می‌دهند و این اعتدال، توازن و تناسب به حدی می‌رسد که انسان با قدرت عقل و کوشش خود نمی‌تواند آن را اختراع یا ایجاد کند، ولی در قانون بشری بطور قطع امکان ندارد که در یک بخش از جوانب زندگی ترجیح و امتیاز نبوده باشد؛ زیرا یک انسان عامی بدون داشتن طبع سلیم، کسب علوم، تجربه‌ی چندین ساله و تأمل و تفکر زیاد نمی‌تواند مصالح و خوبی‌های قانون اعتدالی و حکیمانه را بطور صحیح درک نماید چه برسد به این که بتواند آن را وضع نماید!

من این قانون را بخاطر مسلمان بودنم مدح و توصیف نمی‌کنم بلکه حقیقت این است که من به این دلیل مسلمان شدم که در اسلام کمال توازن، تناسب و سازگاری را با قوانین فطرت یافتم و این دلیل قلب مرا و داشت تا شهادت دهد که واضح قانون مذکور ذاتی است که زمین و آسمان را خلق کرده و بر همه اشیای آشکار و پنهان علم کامل دارد و حقیقت این است که بدون آن ذات مقتدر هیچ کس نمی‌تواند انسان را از گمراهی و گرداب ضلالت و بدبختی به راه راست و معتدل راهنمایی و هدایت کند:

﴿قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَلِيمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي

مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾ [الزمر: ۴۶].

«بگو بار خدایا! تویی آفریننده آسمان‌ها و زمین، دانای نهان و آشکار، تو میان بندگانت

در هر چه در آن اختلاف می کرده اند داوری خواهی کرد.»

نظریات جامعه‌ی اسلامی

نظریات اساسی

از جمله مزایای اسلامی این است که اگر قانونی را وضع کند، خودش به حکمت و فلسفه‌ی آن نیز اشاره می‌نماید، لذا قانونی را که به غرض تنظیم رابطه‌ی زن و مرد در اجتماع وضع کرده خودش حقایق فطرت و اصول حکمت و فلسفه‌ی آن را هم بیان داشته است:

۱- مفهوم اساسی زوجیت:

اولین حقیقتی که اسلام در این باره پرده از روی آن بر می‌دارد این است که می‌فرماید:

﴿وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ﴾ [الذاریات: ۴۹].

«ما از هر چیز جفت آفریدیم».

آیه کریمه مذکور به عمومیت قانون زوجیت (Law Of Sex) اشاره کرده و حکمت آفرینش این جهان را بیان می‌دارد و اعلان می‌کند که خداوند این دستگاه هستی را بر اساس قاعده‌ی زوجیت و داشتن جفت و همسر آفریده یعنی تمام آلات، لوازم و ماشین‌های این کارگاه هستی همه و همه جفت آفریده شده و تمام مخلوقات و آفریده‌های عجیبی که در این کارگاه به چشم می‌خورد به همین زوجیت و امتزاج و اختلاط بین اشیاء مربوط می‌شود. بنابراین، لازم است که تدبر کنیم که زوجیت چیست؟ زوجیت در حقیقت عبارت است از این که یک چیز فاعل و عمل‌کننده و دیگری مفعول و پذیرنده‌ی عمل باشد و در یکی از آن دو قوه‌ی تأثیر و در دیگری قوه‌ی تأثر به ودیعت نهاده شده است. در یکی عقد و در دیگری انعقاد یعنی قبول اثر عقد وجود دارد، این فعل و انفعال، تأثیر و تأثر، عقد و انعقاد رابطه زوجیت بین دو چیز بوده و همین رابطه اساس ترکیب و بوجود آمدن اشیاء در جهان بشمار می‌رود و نظام هستی بر اساس همین ترکیب در جریان است، پس هر چیز در این دستگاه آفرینش و هستی در طبقه‌ی خود بصورت جفت و دارای همسر آفریده شده و هر یک از زوجین از لحاظ اصل و مبدأ با همدیگر با همین رابطه‌ی زوجیت ارتباط پیدا می‌کنند که در آن یکی از دو طرف فاعل بوده و دیگری منفعل یا پذیرنده‌ی اثر فعل می‌باشد، شک

نیست که کیفیت این رابطه نیز با اختلاف طبقات در میان مخلوقات تفاوت دارد، مثلاً نوعی از این زوجیت و ارتباط در بین عناصر و جواهر است و نوع دیگر آن در بین مرکبات غیرنامی (چیزهایی که قابلیت نمو و رشد ندارند) است، نوع سوم آن در اشیای رشدکننده وجود دارد و نوع چهارم آن در بین تمام انواع حیوانات می‌باشد، این انواع زوجیت در نوع، کیفیت و مقاصد فطری با هم تفاوت دارند ولی با آن همه در اصل زوجیت و جوهر آن یکسان و متفق هستند و بخاطر تحقق مقصود اصلی فطرت که حصول ترکیب و پیداشدن نتیجه‌ی مرکب آن است، در هر یک از انواع موجودات در هر طبقه‌ای که باشد لازم است که یکی از زوجین متصف به قوه‌ی فعل بوده و دیگری متصف به قوه‌ی انفعال باشد، وقتی که این مفهوم در آیه ثابت شد، افراد می‌توانند سه اصل اولیه‌ی قانون زوجیت را از آیه استنباط کنند:

اصل اول این است که قانونی که خداوند، جهان را بر آن آفریده و راهی که آن را وسیله‌ی سیر نظام هستی ساخته به هیچوجه امکان ندارد که بد، مکروه و یا نجس باشد، بلکه به اعتبار اصل و جوهر پاک، نظیف و محترم است و سزاوار است که چنین نیز باشد و کسانی که مخالف این نظام هستند آن را چیز بد، ناشایسته و ناهنجار می‌دانند، ولی آفریننده و خالق این نظام نمی‌خواهد که چرخ آن از حرکت باز بماند، بلکه خواست او این است که تمام هستی و آفرینش به وظایف و کارهای خودشان ادامه دهند.

اصل دوم این است که فعل و انفعال هر دو برای ادامه‌ی جریان این نظام ضروری و لازم هستند، وجود فاعل و منفعل در این دستگاه هر دو از ارزش مساوی و برابر برخوردار هستند، نه فاعل به اعتبار فاعلیتش ارزش و فضیلتی دارد و نه منفعل به لحاظ این که منفعل است نقصان و عیبی دارد، کمال فاعل در این است که در آن قوه‌ی فعل و صفات فاعلی خود را به درجه‌ی کمال برساند تا این که بتواند به وظیفه‌ی خدمت فاعلی خود در زوجیت قیام کند و کمال منفعل در آن است که قوه‌ی انفعال و کیفیت آن را به درجه‌ای از کمال برساند که توسط آن بتواند از جهت قبول و انفعال، زوجیت و وظیفه‌ی خود را به نحو احسن انجام دهد، همانطور که اگر شما بخواهید یک قسمت از یک دستگاه کوچک را از جایش بیرون آورید

و در جای دیگری از آن استفاده نمایید در نظر مردم شما یک شخص سفیه و نادان شناخته می‌شوید و با این کار نه تنها موفق نمی‌شوید بلکه ماشین را خراب می‌کنید، همین حالت در ماشین این کارگاه بزرگ هستی وجود دارد، زیرا مردم سفیه و نادان بخاطر خواست‌های نفسانی‌شان می‌خواهند که جزء فاعل این دستگاه را به جای جزء منفعل و جزء منفعل را به جای جزء فاعل قرار دهند و بر این حماقت خود اصرار نیز می‌ورزند، در راه تحقق آن می‌کوشند و امیدوارند که در این سعی‌شان موفق و کامیاب گردند، ولی مالک و خالق این کارگاه همانند آن‌ها عمل نمی‌کند، او همیشه جزء فاعل را در محل فاعلیت گذاشته و او را با آن وضع تربیت می‌کند و جزء منفعل را در محل انفعال قرار داده و او را با آن وضع تربیت و آماده می‌سازد.

اصل سوم این که هیچ شکی نیست که فعل بر انفعال نوعی فضیلت و برتری دارد، ولی معنی فضیلت مذکور این نیست که فعل دارای عزت و کرامت بوده و انفعال همیشه ذلیل و خوار می‌باشد، این افضیلت فقط بخاطر قوت تأثیر و غلبه است، علت غلبه فعل بر انفعال به این دلیل است که فعل بر انفعال غالب بوده و نسبت به وی قوی‌تر و دارای قوه تأثیر است، و چیزی که اثر آن فعل را قبول می‌کند به علت این است که وی مغلوب ضعیف بوده و آماده‌ی انفعال و قبول و تأثیر می‌باشد، و حصول فعل هم وقتی است که منفعل قابلیت تأثیر و مغلوبیت را داشته باشد؛ زیرا اگر هر دوی آن‌ها از نظر قدرت برابر و مساوی باشند و یکی بر دیگری غلبه نداشته باشد هیچ یک از دیگری متأثر نمی‌شود و هیچ عملی حاصل نمی‌گردد، بطور مثال اگر لباس، صلابت و سختی سوزن را داشته باشد خیاطی صورت نمی‌گیرد و اگر زمین نرم و ملایم نباشد بیل و تیش در آن تأثیر نمی‌کند. بنابراین، کشت و زراعت در آن صورت نگرفته و عمران و آبادی بوجود نمی‌آید.

خلاصه این که اگر در مقابل هر فاعل، منفعل وجود نداشته باشد و اگر در منفعل قابلیت تأثیر از فاعل وجود نداشته باشد در دنیا هیچ کاری نمی‌تواند صورت بگیرد. بنابراین، از مقتضیات طبیعی فاعل این است که باید دارای قدرت، غلبه، شدت و حاکمیت باشد که از آن به مردانگی و قدرت‌مردی تعبیر می‌شود؛ زیرا برای ادای وظیفه‌ی فاعلیت وجود تمام آن

اوصاف ضروری و حتمی است و برعکس از مقتضیات طبیعی منفعل این است که باید دارای نرمی، ملایمت و تأثر باشد که از آن به زنانگی تعبیر می‌شود، زیرا فقط این اوصاف است که شخص منفعل را می‌تواند موفق و کامیاب سازد.

کسانی که از این حکمت خبر ندارند دو گروه هستند: یکی از آن دو گروه فضیلت ذاتی فاعل را نشانه‌ی عزت و کرامت می‌داند و منفعل را ذاتاً خوار و ذلیل می‌شمارد. و گروه دیگر این فضیلت و برتری فاعلی را به کلی انکار می‌کند و می‌خواهد که در منفعل صفاتی بوجود آورد که مخصوص فاعل است، ولی آن خالق حکیم که هر دو طرف را آفریده و در ماشین هستی طوری نصب کرده که ضامن مساوات در کرامت، عزت، شرف، توجه و تربیت برای هر دو طرف است، با این وجود در آن‌ها صفت غالییت و مغلوبیت را بر اساس فاعلیت و منفعل بودن که مقتضای فطری‌شان است خلق نموده تا این که هدف اصلی و اساسی زوجیت محقق گردد، نه این که هر دو طرف آن‌ها در شدت و سختی مانند سنگ باشند که در اینصورت هیچگونه امتزاج و ترکیبی بین آن‌ها بوجود نمی‌آید.

این است اصولی که از مفهوم ابتدایی زوجیت استنباط می‌شود و به مجرد این که تصور شد زن و مرد به اعتبار وجود مادی با هم جفت و همسرند لازم می‌شود که این اصول میان آن دو مراعات گردد، در آینده شما خواهید دانست که قانون اجتماعی را که خالق زمین و آسمان وضع کرده در آن این اصول سه‌گانه بطور کامل رعایت شده است.

تقاضای فطرت حیوانی در انسان:

بیاید که در این بحث قدمی فراتر گذاریم و بگوییم که وجود زن و مرد وجود مادی محض نبوده بلکه وجود حیوانی نیز هست و بیاید بررسی کنیم که مقتضای زوجیت آن‌ها با این اعتبار چگونه باید باشد؟ خداوند می‌فرماید:

﴿جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُّكُمْ فِيهَا﴾ [الشوری: ۱۱].

«خداوند از جنس شما برای شما جفت آفرید و برای چهارپایان نیز جفت‌هایی آفرید تا

این که توسط آن نسل شما را بسیار سازد».

و در آیه: ۲۲۳ سوره بقره می‌فرماید:

﴿نَسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ﴾.

«زنان شما کشتزار شمايند».

در آیه اول خداوند تذکر داد که انسان و حیوان را جفت آفرید و هدف مشترک میان

آنها را نیز بیان کرد و فرمود که:

﴿يَذُرُّكُمْ فِيهِ﴾.

یعنی با داشتن رابطه‌ی زوجیت سلسله‌ی توالد و تناسل دوام پیدا می‌کند و سپس در آیه‌ی دوم نوع انسان را از سایر انواع جدا کرده بیان داشت که رابطه‌ی زوجیت بین آنها غیر از رابطه‌ی دیگر حیوانات است و مانند رابطه بین کشاورز و کشتزار است، این یک حقیقت بیولوژیکی (Biological Fact) است و از نظر علم بیولوژی بهترین تشبیه برای رابطه‌ی زن و مرد است و کسانی که در رابطه با این دو آیه بررسی دارند اصول سه‌گانه‌ی زیر را استنباط می‌کنند:

اصل اول- این که خداوند جفت‌های انسانی را مانند جفت‌های حیوانی آفریده تا این که با رابطه‌ی جنسی آنها نسل انسانی دوام پیدا کرده و نوع آن باقی بماند و این از مقتضیات طبیعت حیوانی در انسان است که باید بطور حتم این مسئله مراعات گردد. خداوند نوع انسانی را به این دلیل خلق نکرده که در این دنیا، بعضی افراد از افراد دیگر بهره و لذت ببرند و سپس بمیرند و نسل‌شان منقرض شود، بلکه خداوند می‌خواهد که نوع انسانی در روی زمین تا وقت مقرر آن باقی مانده و ادامه پیدا کند و وجود تمایل جنسی در فطرت حیوانی هم برای این است که با رابطه داشتن با جفت خود این تناسل و توالد را ادامه دهد تا زمین آباد گردد، پس هر قانونی که از جانب خدا نازل می‌شود هدفش سرکوب کردن یا از بین بردن تمایلات جنسی و یا توهین و اجتناب کردن از آن نیست، بلکه ضروری است که در این بعد به او فرصت داده شود تا احتیاج فطریش را رفع کند.

اصل دوم- این که خداوند با تشبیه زن و مرد به کشتزار و کشاورز بیان کرد که رابطه‌ی زوجیت انسانی با رابطه‌ی زوجیت حیوانی فرق کلی دارد و حتی جسم‌شان در بعد حیوانیت، قطع نظر از بعد انسانیت، طوری ترکیب شده که ایجاب می‌کند، این رابطه چنان دوام و استمرار پیدا کند که مانند دوام و استمرار رابطه‌ی دهقان با کشت و زراعتش باشد، لذا همانطور که مسئولیت دهقان تنها به مجرد بذر پاشیدن در زمین خاتمه نمی‌یابد، بلکه او مکلف است تا به آن کود دهد، آب دهد و نگهداری کند و بیداری را تحمل کند، همانطور زن نیز زمینی نیست که هر کس از آن بگذرد در آن بذری پیاشد و ریشه گیاه بسوزد، زیرا وقتی زن باردار می‌شود به سرپرستی نیاز دارد تا متکفل حفظ و تربیت او باشد.

اصل سوم- این که جاذبه جنسی که بین زن و مرد وجود دارد از دیدگاه علم بیولوژی مانند همان جاذبه جنسی است که در بین سایر حیوانات وجود دارد، و در طبیعت هر نوع حیوان تمایل قوی به تناسل و توالد وجود دارد که در اثر آن جنس مقابل خود را بطرف خویش جذب می‌کند، لذا قانونی را که خالق این موجودات وضع کرده، از این بعد ضعیف فطرت حیوانی انسان نیز غافل و بی‌خبر نبوده و علم کامل دارد که اگر این تمایل شدید به بی‌بندوباری جنسی مبدل شود جلوگیری از آن بدون توسل به تدابیر مخصوص و وسایل لازم دور از امکان خواهد بود، و اگر این تمایل یک مرتبه از حدود و قیودش خارج شود هیچ چیز نمی‌تواند انسان را از تبدیل شدنش به حیوان و یا پایین‌تر از آن منع کند:

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ﴿٤﴾ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ ﴿٥﴾ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ﴿٦﴾﴾ [التین: ۴- ۶].

«به تحقیق که ما انسان را در بهترین صورت آفریدیم، سپس او را فروتر از همه فروتران گردانیدیم، مگر آن کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک انجام دادند.»

تقاضای فطرت انسانی:

همانطور که بیان کردیم طبیعت حیوانی در خلقت انسان بمنزله‌ی اساس و پایه است که قواعد انسانی بر آن بنا می‌گردد، لذا به هر چیزی که انسان در بقای وجود فردی و نوعیش

احتیاج دارد، خداوند تمایل، رغبت و استعداد حصول آن را در طبیعت حیوانی او خلق کرده است و فطرت نمی‌خواهد که حتی یکی از این رغبت‌ها و میل‌ها از بین برود و یا آمادگی کسب و تحصیل آن از دست برود؛ زیرا تمام آن‌ها برای وی لازم و ضروری است و بدون آن‌ها نسل بشر دوام و بقا ندارد، فقط آرزوی فطرت این است که انسان در برآوردن این تمایلات و خواهش‌ها از بعد انسانی وارد شود همانطور که فطرت انسانی او در امور دیگر آن را می‌طلبد، به همین خاطر است که خداوند حدود شرعی را وضع کرده تا این که اعمال انسانی در دایره‌ی آن محدود و مشخص گردد، و سپس مردم را برحذر داشته که اگر کسی از این حدود تجاوز کرده و جانب افراط یا تفریط را بگیرد، با دست خود به هلاکت و نابودی افتاده است.

﴿وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ﴾ [الطلاق: ۱].

«و کسی که از حدود خداوندی تجاوز نماید بر خود ظلم کرده است.»

حال باید دید که قرآن کریم به کدام یک از خصوصیات فطری انسانی و به کدام یک از مقتضیات امور جنسی اشاره می‌کند:

۱- رابطه‌ای را که فطرت انسانی میان دو جنس مخالف گذاشته خداوند اینگونه بیان کرده است:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً

وَرَحْمَةً﴾ [الروم: ۲۱].

«از نشانه‌های قدرت او این است که برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید تا با آن‌ها تسکین یابید و میان شما دوستی و مهربانی ایجاد کرد.»

﴿هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ﴾ [البقره: ۱۸۷].

«زنان لباسند برای شما و شما برای آن‌ها لباس هستید.»

آیاتی که در صفحات گذشته جفت بودن انسان و حیوانات را در کنار یکدیگر تذکر داد، مقصودش از خلقت جفت یا زوجیت فقط بقای نسل بوده و بس. در این آیات خداوند

انسان را از دیگر حیوانات جدا ذکر کرده و یکی از خصوصیات زوجیت انسانی را متذکر شده که بزرگترین و عالی ترین هدف آن بشمار می رود که عبارت است از این که باید رابطه‌ی زوجیت فقط یک رابطه‌ی شهوانی نباشد بلکه انس، الفت و مهربانی باشد تا روح‌ها به هم متصل و دل‌ها به هم نزدیک شوند، هریک شریک و غمخوار دیگری در خوبی‌ها و بدی‌ها محسوب گردد و در بین آن‌ها چنان اتصال و ملازمت نزدیکی موجود باشد که بین لباس و جسم وجود دارد و همانطور که قبلاً هم بیان کردیم این رابطه سنگ زیرین بنیان اجتماعی انسان است.

﴿لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا﴾ در آیه کریمه اشاره به این است که زن محل آرامش و تسکین قلبی مرد است و وظیفه‌ی فطری او فقط این است که در این دنیای پر از سختی و مشقت، امنیت، آسایش، سکون و راحتی را برای مرد آماده و مهیا کند، این امنیت و آسایش عبارت از زندگی خانوادگی شخص است که غربی‌ها به سبب منافع مادی از آن غفلت می کنند، در حالیکه این قسمت زندگی همان ارزشی را دارد که قسمت‌های دیگر زندگی اجتماعی دارا است و آن نیز مانند سایر قسمت‌ها از لوازم ضروری زندگی اجتماعی است.

۲- این رابطه جنسی نه تنها مهر و محبت را میان زن و شوهر ایجاد می کند بلکه آنان را و می دارد با فرزندی که از این رابطه محبت پیدا شده رابطه‌ی معنوی عمیق نیز داشته باشند، از این رو فطرت در ترکیب انسان و مخصوصاً در ترکیب زن حاملگی و شیردهی وی غریزه‌ای را گذاشته که تمام دل او را محبت و عشق فرزند فرا می گیرد. خداوند فرموده است:

﴿حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهَنًا عَلٰی وَهْنٍ وَفَصَلَتْهُ فِي عَامَيْنِ﴾ [لقمان: ۱۴].

«مادر بار حمل فرزند را برداشته هر روز بر رنج و ناتوانیش افزوده می گردد تا مدت دو سال که طفل را از شیر باز گرفت.»

و در آیه دیگری می فرماید:

﴿حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمَلُهُ وَفَصَلَتْهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾ [الاحقاف: ۱۵].

«مادر با رنج و زحمت بار حمل کشید، و باز با درد و مشقت وضع حمل نمود، و سی ماه تمام مدت حمل و شیرخواری بود.»

اگرچه نسبت دوستی و علاقه‌ی مرد به اولادش نسبت به زن کمتر است، ولی مرد نیز به ادلادش مهر و محبت دارد. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ﴾ [آل عمران: ۱۴].

«برای مردم دوستی و علاقه به تمایلات نفسانی از جمله دوستی زنان و فرزندان زینت داده شده است.»

این مهر و محبت فطری است که روابط خویشاوندی و نسب را میان انسان‌ها برقرار و پایدار می‌سازد و از این روابط است که خانواده‌ها بوجود می‌آید، از خانواده‌ها طوایف و قبایل تشکیل می‌شود و از روابط بین طوایف و قبایل است که زندگی اجتماعی و تمدن نشأت می‌گیرد. خداوند می‌فرماید:

﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا﴾ [الفرقان: ۵۴].

«و او (خداوند) آن ذاتی است که از آب انسان را آفرید و او را صاحب نسب و خویشاوندی گردانید.»

﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاهُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا ۗ إِنَّ

أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَنَكُمْ﴾ [الحجرات: ۱۳].

«ای مردم! ما شما را از یک زن و مرد آفریدیم و شما را به طوایف و قبایل تقسیم نمودیم تا همدیگر را بشناسید، به تحقیق که گرامی‌ترین شما نزد خدا متقی‌ترین شما است.»

لذا روابط خویشاوندی و فامیلی در حقیقت پایه‌ی اولیه‌ی تمدن انسانی است که آن هم متوقف است بر این که باید فرزند از پدر شناخته شده باشد و نسب، از اختلاط و تقلب محفوظ و مصون بماند.

۳- از مقتضیات فطرت انسانی این است که اگر انسان بخواهد مال و ثروتی را به زحمت و سختی بدست آورده به میراث بگذارد، تمایل دارد که آن را برای کسانی به ارث بگذارد که در مدت زندگی با آنها رابطه‌ی نسبی و خویشاوندی داشته است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾ [الانفال: ۷۵].

«و صاحبان قرابت مطابق با حکم کتاب الله بعضی شان بر بعضی دیگر بهتر و نزدیک‌تر هستند.»

﴿وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ﴾ [الأحزاب: ۴].

«خداوند (پسرخوانده‌های شما را پسران شما قرار نداده است.»

از اینجا معلوم می‌شود که تقسیم میراث هم مستلزم حفظ نسب می‌باشد.

۴- غریزه‌ی حیا در انسان یک غریزه‌ی طبیعی است، در بدن او اعضا و اجزایی است که او بطور فطری در اخفا و پوشیدن آن رغبت دارد و وجود این رغبت است که از روز ازل انسان را وا داشته تا برای پوشش بدنش نوعی از انواع لباس را انتخاب کند، در این قسمت نیز قرآن کریم نظریات جدید و نوین را بطور قطعی رد می‌کند؛ زیرا قرآن کریم به این مطلب اشاره دارد که اعضایی از بدن انسان که برای زن و مرد ایجاد جاذبه‌ی جنسی می‌نماید، فطرت انسانی اقتضا می‌کند که آنها را بپوشاند و از ظهور و کشف آنها حیا و شرم نماید ولی شیطان می‌خواهد که اعضای مذکور آشکار و ظاهر گردد. خداوند فرموده است:

﴿فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا... فَلَمَّا ذَاقَا

الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ﴾ [الاعراف: ۲۲].

«پس شیطان ایشان (آدم و حوا) را وسوسه کرد تا ظاهر سازد برای ایشان آنچه را که پوشیده شده بود از نظر ایشان از شرمگاه ایشان... و چون هردوی آنها از آن درخت چشیدند برایشان شرم گاهشان ظاهر شد و شروع کردند به پوشاندن آنها با برگ‌های درختان بهشت.»

سپس خداوند می‌فرماید که من برای شما لباس را خلق نمودم تا توسط آن عورت‌های خود را بپوشانید و همچنین به عنوان زینت برای بدن‌هایتان استفاده کنید. ولی باید دانست که پوشیده شدن عورت تنها کار نیست بلکه باید با وجود آن، خداوند دل‌های شما را با تقوی زنده و آباد نگهدارد:

﴿قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُورِي سَوَاءَ تَكْمُمْ وَرِيشًا ۖ وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ﴾

[الاعراف: ۲۶].

«ای فرزندان آدم! به تحقیق فرود آوردیم برای شما لباسی که بپوشاند شرمگاه شما را و (فرود آوردیم) لباس آرایش، و لباس تقوی و پرهیزگاری از همه بهتر است.»

این است تفکر اساسی نظام اجتماع اسلامی که باید آن را به یاد داشته باشید و بعد از آن تفصیل نظام اجتماعی را از نظر بگذرانید که بر این افکار و عقاید استوار می‌گردد و در اثنای مطالعه بر شما لازم است که خوب دقت کنید تا اندازه و مقدار توجه و اهتمام اسلام را بر وحدت و رابطه منطقی بین این نظریات اساسی و قوانینی که بر آن‌ها استوار بوده و تفصیل جزئیات زندگی عملی و تطبیقی را در بر می‌گیرند، وجه احسن آن را درک نمایید و ببینید چه رابطه‌ی نیک و هماهنگی بین نظر و عمل و اصل و فرع وجود دارد.

حقیقت این است که ما یک نقص مشترک بارز و آشکاری را در تمام قوانین بشری دیده‌ایم که اگر آن قوانین در زندگی مورد تطبیق قرار گیرند بین نظریات اساسی و تفصیل و فروع عملی آن‌ها ارتباط منطقی کامل وجود ندارد؛ لذا اصول و فروع با هم در تضاد واقع می‌شوند و تمام کلیات اساسی نوشته شده با طبیعت جزئیات عملی و تطبیقی آن اختلاف پیدا می‌کند، ممکن است عقول و افکار گاهی در عالم خیال و وهم پرواز کنند و نظریات جالب و دلچسبی را ارائه نمایند، ولی وقتی که از عالم خیال و تصور به دنیای حقیقت و عمل وارد شوند و در زندگی بخواهند که آن‌ها را پیاده کنند و تطبیق دهند، در زندگی عملی چنان در حیرت افتند که خود آن نظریات نیز خجالت زده و شرمنده خواهند شد چرا که هیچ قانونی از قوانین وضعی بشری از این نقصان و خلل خالی نیست.

بیاید با هم با دقت و تدبیر کامل به آن قانونی نظر اندازیم که شخص چوپان و امی در صحرای گرم و سوزان عرب، بدون مشورت با مجلس مقننه و یا کمیته‌ی قانونگذاری، آن را به جهان عرضه کرد، آیا در آن اثری از تناقض و تضاد می‌توانید بیابید؟ و یا جزئی‌ترین عدم ارتباط منطقی در آن‌ها وجود دارد؟

اصول و ارکان

مهمترین مسئله‌ای که در مسائل تنظیم اجتماعی با آن مواجه می‌شویم عبارت است از منع طغیان و جلوگیری از بی‌بندوباری رابطه‌ی جنسی و مقید نمودن آن به قیود قانونی؛ زیرا بدون آن نظام اجتماعی اصلاً نمی‌تواند بوجود آید و اگر بر فرض محال نیز بوجود آید، حفاظت نظام مذکور از پراکندگی و گسیختگی و از انحلال و انحطاط اخلاقی و فکری غیر ممکن است، از این رو اسلام رابطه‌ی جنسی زن و مرد را به قیود مختلفی مقید ساخته و با تدبیر حکیمانه آن‌ها را به یک مرکزیت واحد متصل نموده است.

محارم:

قانون اسلامی از افرادی شروع می‌کند که بالطبع مجبورند در یک جا با هم زندگی کنند و یا این که رابطه‌ی قرابت و خویشاوندی با هم دارند، لذا بعضی از آن‌ها را بر بعضی دیگر حرام می‌گرداند، از قبیل مادر و پسر، پدر و دختر، برادر و خواهر، عمه و برادرزاده که پسر باشد، خاله و خواهرزاده که پسر باشد، دایی / ماما و خواهرزاده که دختر باشد، عمو / کاکا و برادرزاده که دختر باشد، ناپدری و دختر همسر، زن پدر و پسر شوهر، داماد و مادرزن، پدر شوهر و عروس، خواهر زن و شوهر خواهر (در وقت زنده بودن خواهر) و همچنین نزدیکان و خویشاوندان رضاعی. این‌ها کسانی هستند که یکی بر دیگری حرام می‌باشند و رابطه و علاقه‌ی آن‌ها با یکدیگر از هیچ کدام انتظار نمی‌رود که نسبت به یکدیگر تمایل جنسی داشته باشند، مگر آن فرومایگانی که قوه‌ی حیوانی‌شان تابع هیچ قانون و ضابطه‌ای نمی‌گردد.

حرام بودن زنا:

غیر از محرمات فوق الذکر، همه آن زنانی که در عقد نکاح دیگران باشند نیز حرامند. خداوند می‌فرماید:

﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ﴾ [النساء: ۲۴].

یعنی: «بر شما حرام است «زنانی که در نکاح دیگران قرار داشته باشند».

و نیز رابطه‌ی جنسی آزاد از همه قید و شرط‌ها نیز با زنان حرام است، خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقْرَبُوا الزَّيْنَىٰ إِنَّهُ كَانَ فَحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا﴾ [الاسراء ۳۲].

«به زنا نزدیک نشوید؛ زیرا زنا فحشا بوده و راهی زشت است» و هر چیزی که این صفت را دارا باشد، پرهیز از آن لازم است.

نکاح یا ازدواج رسمی:

این حدود و قیود تعیین شده برای شخص تمام دروازه‌های بی‌بندوباری جنسی را مسدود می‌سازد، ولی بخاطر تحقق خواسته‌های طبیعت حیوانی و بقای طریق فطری نوع بشر لازم بود برای انسان دروازه‌ای باز باشد که احتیاجات فطریش را از آن راه رفع نماید، لذا این دروازه به شکل نکاح و ازدواج رسمی برایش باز شد و به او اجازه داده شد که احتیاجاتش را از آن طریق رفع کند، ولی نه از راه بی‌قیدی و بی‌بندوباری و نه از طریق پنهان و پوشیده، بلکه باید نکاح آشکار و ظاهر باشد تا این که در اجتماع مشهور و معروف گردد که فلان مرد و فلان زن با هم ازدواج کرده اند.

﴿وَأَحِلُّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسْفِحِينَ... فَأَنْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ... مُحْصِنَاتٍ غَيْرَ مُسْفِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَحْدَانٍ﴾ [النساء: ۲۴ و ۲۵].

«و حلال گردانیده شده برای شما غیر از این زنان مذکور به شرطی که طلب کنید با مال‌هایتان به عنوان نکاح کنندگان نه زناکنندگان ... ازدواج کنید با آن‌ها با اجازه خانواده‌شان ... (در حالیکه) با حیا و عقیف باشند نه زناکاران و نه گیرندگان دوستان پنهانی».

به امتیاز اعتدالی اسلام بنگرید که چطور در هر چیز اعتدال را قصد می‌کند، رابطه‌ی جنسی که در بیرون دایره نکاح حرام و قبیح بود در داخل دایره‌ی نکاح مباح و مورد تحسین است، بلکه عمل صالح و نیک شمرده می‌شود که به آن امر شده و از اجتناب آن نهی گردیده است، و نه تنها این بلکه این رابطه بین زوجین عبادت محسوب می‌شود، حتی زنی که به غرض فرار و گریز از کام گرفتن شوهر شرعیش به تلاوت قرآن و نماز و روزه مستحب مشغول شود آن زن گناهکار شمرده می‌شود و آن عبادت وی قبول نمی‌گردد.

اینجا بعضی از احادیثی را که از حضرت رسول الله ﷺ در این باب روایت شده تذکر می‌دهیم:

حضرت رسول ﷺ می‌فرماید: «بر شما نکاح کردن لازم است؛ زیرا نکاح پوشاننده‌ی چشم و حفظ‌کننده‌ی فرج است و کسی که قدرت نکاح را نداشته باشد بر وی لازم است که روزه بگیرد؛ زیرا روزه شهوت را کاهش می‌دهد»^(۱).

و آن حضرت ﷺ فرمودند: «قسم به خدا که من ترسنده‌ترین شما از خدا و متقی‌ترین شما هستم، ولی با این همه روزه می‌گیرم و افطار می‌کنم، نماز می‌گذارم، می‌خوابم و با زنان ازدواج می‌کنم، نکاح سنت من است و هرکسی که از سنت و روش من اعراض کند از امت من نیست»^(۲). «زن روزه نمی‌گیرد در حالیکه شوهرش حاضر است، مگر با اجازه‌ی او»^(۳).

«اگر در شب زن دور از بستر شوهرش استراحت کند ملائکه او را لعنت می‌کنند تا این که او در بستر بیاید»^(۴). «اگر یکی از شما زنی را ببیند و از آن زن خوشش بیاید، باید نزد زن خود بیاید؛ زیرا چیزی (فرجی) که آن زن دارد زن خودش نیز دارا می‌باشد»^(۵).

هدف شریعت از تمام این وصایا و احکام این است که بی‌بندوباری جنسی را از میان برداشته و رابطه‌ی زوجیت را در دایره‌ی نکاح محصور کند و تا حد امکان محرکات جنسی را از هر نوع که باشد در بیرون دایره‌ی نکاح محو و زایل سازد ولی هیچجاناتی که به مقتضای فطرت و یا در حالات تصادفی بوجود می‌آید تسکین آن از راه شرعی نکاح است تا انسان بتواند با نیروی تمام و روح آرام و عاری از هر نوع محرکات تصنعی و غیر طبیعی در خدمت نظام اجتماعی قرار بگیرد و عنصر مهربانی، محبت و تمایلات جنسی را که خداوند در هر زن و مرد بودیعت گذاشته در آبادانی این دنیا، تشکیل خانواده و استحکام ارکان و اصول آن به مصرف برساند.

۱- ترمذی و بخاری، کتاب نکاح.

۲- صحیح بخاری، کتاب نکاح.

۳- صحیح بخاری، باب روزه زن با اجازه شوهرش.

۴- صحیح بخاری، کتاب نکاح.

۵- ترمذی، باب «ما جاء في الرجل يرى المرأة فتعجبه».

لذا ازدواج در نظر اسلام از تمام جوانب پسندیده است؛ زیرا به خواسته‌های فطری انسانی و حیوانی پاسخ داده و هدف قانونی الهی را محقق می‌سازد، اجتناب و گریز از ازدواج در تمام ابعاد بد و ناشایست است و بطور حتم دو بدی را در بر دارد: یا این که انسان از تحقق هدف قانون طبیعی اجتناب و دوری می‌گزیند و قوای خود را در راه مبارزه بر علیه فطرت بکار می‌اندازد و یا این که طبیعت حیوانی بر او غلبه می‌کند و او را وادار می‌سازد تا شهوتش را از طرق و راه‌های غیر شرعی اشباع نماید.

نظام خانواده:

اسلام بعد از آنکه تمایلات جنسی را وسیله‌ی تشکیل خانواده قرار می‌دهد در پی تنظیم آن بر می‌آید و در این نظام نیز تمام جوانب قانون فطرت را مراعات می‌کند، البته این مراعات از توازن و تعادل کامل برخوردار است، من حقوق عادلانه‌ی زن و مرد را از دیدگاه اسلام در کتاب دیگری به تفصیل بیان کرده‌ام که کتاب «**حقوق زوجین**» نام دارد و در آن کتاب شما می‌توانید بفهمید که اسلام بین زن و مرد آن مساواتی را که باید باشد قرار داده است، ولی در رعایت مساوات بین آن‌ها راضی نمی‌شود که با فطرت مخالفت کند، لذا از آنجایی که زن نیز انسان است از همان حقوق برخوردار است که مرد از آن بهره‌مند است:

﴿وَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْعُرْوَةِ﴾ [البقره: ۲۲۸].

«و برای ایشان (زنان) حقوق شایسته‌ای مطابق با آنچه بر عهده‌شان است می‌باشد.»
ولی اسلام به مقتضای عدالت و انصاف به یک فضیلت نوعی - به معنی قوت و غلبه نه به معنی عزت و کرامت - برای مرد به عنوان همسر فاعل اعتراف دارد.

﴿وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ﴾ [البقره: ۲۲۸].

«برای مردان بر زنان درجه و مرتبه‌ای است.»

اسلام بعد از آنکه بین زن و مرد به حسب قوانین فطرت رابطه برقرار ساخت خانواده را طبق اصول و قواعد ذیل تنظیم نمود.

ریاست و سرپرستی مرد:

مرد رئیس و سرپرست خانواده است، یعنی مرد باید حاکم خانواده بوده از اخلاق کردار و دیگر امور خانواده مراقبت کند، دستورات وی اگر بر خلاف دستورات خدا و رسول نباشد از طرف اعضای خانواده واجب الاحترام است و سپس او مسئولیت دارد تا همه احتیاجات خانواده را تهیه و آماده سازد.

﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ﴾ [النساء: ۳۴].

«مردان مسلط هستند بر زنان به واسطه‌ی آنکه خداوند برتری داده بعضی از آنان را بر بعضی دیگر و بخاطر آنچه که خرج کردند از مال‌هایشان».

مرد سرپرست خانواده بوده و راجع به اعضای آن مسئولیت دارد.^(۱)

﴿فَالصِّلِحَاتُ قَنِيَتَاتٌ حَفِظْنَ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ﴾ [النساء: ۳۴].

«پس زنان نیکوکار فرمانبردار بوده و نگاهدارنده‌ی مال و آبرو در غیاب (شوهر) به سبب حفاظت خدا می‌باشند».

حضرت رسول اکرم ﷺ فرموده اند: «إِذَا خَرَجَتِ الْمَرْأَةُ مِنَ بَيْتِهَا وَزَوْجِهَا كَارَهُ، لَعْنَهَا كُلُّ مَلِكٍ فِي السَّمَاءِ وَشَيْءٍ مَرَّتْ عَلَيْهِ غَيْرِ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ حَتَّى تَرْجِعَ»^(۲). «یعنی وقتی که زن از خانه خارج شود و شوهرش رضایت نداشته باشد، تمام فرشتگان آسمان و هر چیزی که زن از نزد آن می‌گردد به غیر از جن و انس بر وی لعنت می‌کنند تا زمانی که به خانه برگردد».

و خداوند می‌فرماید:

﴿وَالَّتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ بِئِنَّ أَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَأَضَرُّوهُنَّ فَإِنَّ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا﴾ [النساء: ۳۴].

۱- صحیح بخاری، باب ﴿فَوَأْنُفُسِكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا﴾ از کتاب نکاح.

۲- به روایت طبرانی از عبدالله بن عمر.

«و زنانی را که از نافرمانی شان می ترسید پس ایشان را نصیحت کنید و ترک کنید آن‌ها را در خوابگاه و بزیند ایشان را، و اگر اطاعت کنند به ایشان سخت نگیرید».

حضرت رسول ﷺ فرموده است: «لَا طَاعَةَ لِمَنْ لَمْ يُطِعِ اللَّهَ»^(۱). «یعنی کسی که از خدا اطاعت نکند، اطاعت کردن از او جایز نیست. «ولا طاعة في معصية الله»^(۲). «یعنی و در راه معصیت خداوند اطاعت از کسی جایز نیست» «إنما الطاعة بالمعروف»^(۳). «اطاعت فقط در امر معروف و مشروع جایز است».

خداوند متعال می فرماید:

﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا﴾ [العنكبوت: ۸].

«و انسان را به نیکویی کردن به پدر و مادرش امر کردیم، و اگر آن‌ها کوشش کنند که تو را به شرک ورزیدن به من وادار سازند در آنچه که تو به آن علم نداری، پس از ایشان اطاعت مکن».

به این ترتیب خانواده چنین تنظیم می شود که باید دارای رئیس و سرپرست باشد، از رئیس آن باید اطاعت شود و کسی که می خواهد به نظم خانواده آسیبی وارد کند، حضرت رسول اکرم او را تهدید نموده و می فرماید: «من أفسد امرأة علي زوجها فليس منا»^(۴). «یعنی کسی که زنی را بر همسرش فاسد سازد پس از آن شخص از ما نیست».

محدوده‌ی عمل زن:

در این نظام زن به عنوان مربی خانه تعیین شده، همانطور که کسب روزی بر عهده‌ی شوهرش می باشد پس بر وی نیز واجب است که آن اموال را در امور منزل به شکل صحیح به

۱- امام احمد روایت کرده است، از حدیث معاذ.

۲- احمد روایت کرده است، از حدیث عمران ابن حصین.

۳- امام بخاری، کتاب احکام.

۴- کشف الغمه شعرانی.

مصرف برساند، پیامبر اکرم فرموده اند: «والمراة راعية على بيت زوجها وهي مسؤولة»^(۱). «زن در خانه‌ی شوهرش مسئول و سرپرست بوده و مسئولیت اداره‌ی خانه با اوست».

و نسبت به همه وظایفی که در بیرون خانه است هیچگونه مسئولیتی ندارد مثلاً بر وی ادای نماز جمعه واجب نیست^(۲). جهاد هم بر او واجب نیست اگرچه جایز است که در میدان جهاد حاضر شده و در راه خدمت به مجاهدین مشغول گردد چنانچه در آینده در این باره بحث خواهیم کرد و همچنین تشییع جنازه بر او واجب نیست، بلکه از مشایعت آن نهی شده است^(۳). حاضر شدن در مسجد و نماز جماعت بر وی واجب نیست و با مراعات بعضی شروط و قیود زنان اجازه دارند که در مسجد حاضر شوند، به هر صورت این کار نیکو و پسندیده نیست^(۴). همچنین او اجازه ندارد که بدون همراهی محرم سفر کند^(۵). خلاصه این که بیرون آمدن زن از خانه در هیچ حال پسندیده و مطلوب نیست و بهترین هدایت و وصیت اسلام در حق وی این است که در خانه باشد، بطوریکه آیه **﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾** به آن مطلب بطور واضح دلالت می‌کند^(۶).

ولی ما می‌پرسیم که در این آیه کدام یک از اوامر آیه مخصوص به زنان پیامبر است که این قسمت را نیز مخصوص آنان بدانیم، در آیه آمده است:

﴿إِنْ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقَلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾
﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ﴾

۱- صحیح بخاری، باب **﴿قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا﴾**.

۲- سنن ابوداود.

۳- صحیح بخاری، کتاب «اتباع النساء الجنائز».

۴- سنن ابی داود باب «ما جاء فی خروج النساء إلى المساجد».

۵- ترمذی باب «ما جاء فی کراهیة أن تسافر المرأة وحدها» و ابوداود باب «فی المرأة تحج من غیر محرم».

۶- بعضی مردم اینطور عقیده دارند که این امر مخصوص به ازواج یعنی زنان پیامبر اکرم است؛ زیرا اول آیه با عبارت «یا نساء النبی» شروع شده است.

وَأَطِيعَنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ۖ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا
 ﴿٣٢﴾ [الأحزاب: ۳۲ و ۳۳].

«اگر پرهیزگاری کنید پس ملایمت نکنید در سخن پس طمع می کند کسی که در دلش مرض است و بگوید سخن نیکو و قرار بگیرد در خانه هایتان و ظاهر نکنید، زینت و زیباییها را مانند ظاهر کردن مردم جاهلیت اول، و برپا دارید نماز را و بدهید زکات را و فرمان برید خدا و رسول او را، جز این نیست که خدا می خواهد از شما دور کند پلیدیها را ای اهل بیت (پیامبر) و شما را پاک و مطهر گرداند.»

حال شما در این وصایا و اوامر فکر کنید و بگویید که کدام یک از آنها مربوط به همه زنان نیست، آیا لازم نیست که زنان مسلمان متقی باشند؟ آیا آنها اجازه دارند که در سخن نرمی نشان دهند و با مردان سخنی تحریک آمیز گویند؟ آیا آنها مجاز هستند که مانند جاهلیت پیشین خود را زینت نمایند؟ آیا سزاوار است که نماز و زکات را ترک کنند و خدا و رسول را فرمان نبرند؟ و آیا خدا آنها را در ناپاکی می گذارد؟ در صورتی که تمام این اوامر مربوط به همه زنان مسلمان است، پس چه دلیل وجود دارد که ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾ مخصوص به زنان پیامبر باشد نه به همان زنان؟ برداشت اشتباه مردم بخاطر اول آیه است که می گوید: ای زنان پیامبر! شما مانند دیگر زنان نیستید، ولی این اسلوب هیچ فرقی ندارد با این که شما به فرزندان بگویید ای پسر من، تو مانند دیگر پسران نیستی که در کوچه و بازار گردش کنی و حرکات و افعال نامناسب مرتکب شوی، سخن شما این مفهوم را ندارد که حرکات نامناسب، بی ادبی و در کوچه گشتن در باره ی فرزندان دیگران پسندیده و نیک است، هدف این است که معیار اخلاق و محاسن و فضایل تعیین شود تا هر پسری که می خواهد شریف و نجیب باشد خود را با آن معیار مطابقت دهد، قرآن نیز این روش را برای راهنمایی زنان برگزیده؛ زیرا زنان عرب دز زمانه ی جاهلیت مانند زنان اروپای امروزی آزادی داشتند و برگرداندن آنها مطابق دستورات اسلامی و تعلیم حدود اخلاق و قیود اجتماعی به دست خود پیامبر اکرم ﷺ به تدریج صورت می گرفت، در این شرایط اسلام به

امهات المومنین با ضابطه و اسلوب خاصی اهتمام و توجه کرد تا این که آنان سرمشق و چراغ هدایت زنان دیگر باشند، ابوبکر جصاص در کتاب احکام القرآن این نظریه را تأیید نموده و می نویسد: این حکم اگرچه در باره‌ی زنان پیغمبر نازل شده ولی عموم زنان را در بر می گیرد؛ زیرا ما مامور هستیم که از پیامبر متابعت کنیم مگر در آن حکم که مخصوص وی باشد نه امتش. (جزء ۳، ص ۴۴۵)

ولی اسلام در این باره آنقدر سخت گیری نمی کند که در حالات ضروری و لازم هم به زن اجازه‌ی خروج ندهد، مثلاً اگر سرپرست مرد نداشته باشد، یا برای تأمین معاش خانواده در بیرون از منزل به کاری مشغول باشد و یا بعلت بیماری یا ناتوانی و مسایل دیگر مجبور به خروج از منزل باشد، در همه این احوال و شرایط قانون به وی اجازه کامل داده است، در حدیث شریف آمده است: «قَدْ أُذِنَ لِلَّهِ لَكُنَّ أَنْ تَخْرُجْنَ لِحَوَائِجِكُنَّ»^(۱). یعنی «خداوند به شما زنان اجازه داده که به منظور رفع احتیاجات خود از منزل خارج شوید» ولی باید دانست که این اجازه برای زنان همراه با مراعات شرایط و ضروریات است و بس و این نمی تواند قاعده‌ی عمومی نظام اجتماع اسلامی را تغییر دهد، آن قاعده اصلی این است که محدوده کار زن در داخل خانه است و بیرون رفتن از خانه جایز نیست مگر به هنگام ضرورت و نیاز، پس لازم است که غیر از آن مقاصد و معانی چیز دیگری برداشت نگردد.

قید و بندهای الزامی:

برای زن بالغ در امور شخصی آزادی‌های بسیاری وجود دارد ولی آن آزادی اراده و خود مختاری که به مرد بالغ داده شده و به او داده نشده است، مثلاً مرد می تواند که به هر جا و با هر شرایطی سفر کند، ولی زن - دوشیزه باشد یا متأهل و یا بیوه - بدون محرم نمی تواند سفر کند؛ زیرا رسول اکرم ﷺ می فرماید: «برای زنی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد جایز نیست که سه روز یا بیشتر از آن سفر کند مگر این که همراه او پدر یا برادر یا شوهر یا پسر یا

۱- بخاری، باب «خروج النساء الحوائجهن». مسلم باب «اباحه الخروج النساء لقضاء حاجه الانسان».

یکی از محرم‌هایش باشند»^(۱). و از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «برای زن مسلمان جایز نیست که مسافت یک شب و روز را سفر کند مگر اینکه همراه وی محرمی باشد»^(۲).

اختلاف در تعیین مدت سفر در این روایات دلالت دارد بر اینکه هدف در یکی دو روز بودن مسافرت نیست، بلکه مقصود این است که برای زن در سفر آنقدر آزادی داده نشود که سبب فتنه گردد، از این رو پیامبر اکرم در تعیین مسافت یا مدت سفر اهمیت نداده اند و با مراعات وقت، شرایط، مناسبات و احوال سوال کنندگان پاسخ‌های متفاوت داده اند.

مرد در ازدواج آزادی کامل دارد، او می‌تواند هر زنی را که بخواهد به همسری اختیار کند، خواه زنش مسلمان باشد یا از اهل کتاب. و او حق دارد که از کنیزش استفاده جنسی ببرد، ولی زن این همه آزادی و اختیار ندارد، او نمی‌تواند با مرد غیر مسلمان ازدواج کند. همچنین زن نمی‌تواند از غلامش استفاده جنسی ببرد. اسلام استفاده جنسی از کنیز را برای مرد قائل شده است؛ اما برای زن حق بهره‌وری جنسی از غلام را قائل نشده است، چنانچه در زمان عمر فاروق رضی الله عنه زنی در تفسیر «مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» دچار اشتباه شد و با غلامش همبستر شد وقتی که جریان به گوش عمر فاروق رضی الله عنه رسید موضوع را در مجلس شورای خود مطرح کرد، ایشان به اجماع فتوی صادر کردند که: «خداوند عمل کرد این زن را زشت و قبیح می‌شمارد، او کتاب خداوند را بر غیر معنیش تفسیر کرده است». زن دیگری در باره‌ی این موضوع از عمر رضی الله عنه اجازه خواست، عمر او را شدیداً تنبیه کرد و گفت: «همیشه امت عرب زندگی خوبی خواهند داشت مادامیکه زنانش بی‌قیدوبند نشده اند»^(۳).

به استثناء کافر و غلام، زن در انتخاب شوهر از بین مردان آزاد مسلمان آزادی و اختیار دارد، ولی در این هنگام نیز بر وی واجب است که نظریه‌ی پدر، پدر بزرگ، برادر و دیگر سرپرست‌هایش را مراعات کند و این هم قطعی است که اولیایش نمی‌توانند او را بدون

۱- ترمذی، باب «کراهیه أن تسافر المرأة وحدها».

۲- ابوداود، باب «فی المرأة تحج بغير محرم».

۳- کشف الغمة شعرانی.

رضایت خودش به ازدواج کسی در آورند، حضرت رسول ﷺ می فرمایند: «زن بیوه در باره‌ی خودش از سرپرستش محق‌تر است و دختر باکره به ازدواج کسی در نمی‌آید مگر آنکه از سرپرستش اجازه گرفته شود»، اما برای زن هم مناسب نیست که بدون رضایت مسئول و سرپرست خانواده‌اش با هرکس که بخواهد ازدواج کند، از این رو قرآن کریم در نکاح مردان باب ثلاثی از فعل «نکح، ینکح» را استعمال می‌کند: ﴿وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَةَ﴾ [البقره: ۲۲۱]، یعنی «با زنان مشرک ازدواج نکنید» و ﴿فَأَنْكِحُوا ابْنَانَ الْأَهْلِ﴾ [النساء: ۲۵]، یعنی «ازدواج کنید با آنان با اجازه‌ی خانواده‌شان» ولی در باره‌ی نکاح زن باب افعال را استعمال کرده می‌گوید: ﴿وَأَنْكِحُوا الْأَيْمَىٰ مِنْكُمْ﴾ [النور: ۳۲]، یعنی «و به ازدواج در آورید زنان بی‌شوهر را» و ﴿وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا﴾ [البقره: ۲۲۱]، یعنی «و زنان مؤمن را به ازدواج مردان مشرک در نیاورید تا اینکه آنان ایمان آورند.»

سخن مذکور این معنی را دارد که همانطور که زن متأهل و شوهردار تابع شوهر است، همانطور نیز دختر باکره تابع مرد مسئول خانواده می‌باشد، ولی این تابع بودن به این معنی نیست که او در کارهای خود هیچ اختیاری ندارد بلکه هدف این است که چون مرد در حفظ نظام اجتماعی، صیانت اخلاق خانواده و عدم اخلال داخلی و خارجی آن مسئولیت دارد، لذا برای حفاظت این نظام بر زن لازم است که از مردی متابعت کند که مسئول این کار است، چه آن مرد شوهرش باشد یا پدر و یا برادرش.

حقوق زن:

وقتی که انسان به مفهوم آیه: ﴿بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ﴾ به عنوان یک حقیقت طبیعی اعتراف کند همراه آن از روی قطع و یقین نیز تصدیق خواهد کرد که مردان بر زنان درجه و غلبه دارند، لذا او مطابق با علم بیولوژی و روانشناسی به وجود تفاوت بین زن و مرد اعتراف می‌کند و آن را مراعات می‌نماید، پس وظیفه‌ی هر دو طبقه را با توجه به این

اختلاف تعیین می‌کند و بعد از آن با مسئله‌ی دیگری برخورد می‌کند که اعتراف به حقوق زن است، اسلام در اعتراف به حقوق زن سه چیز مهم را مد نظر می‌گیرد:

اول- اینکه نباید به مرد اجازه داده شود که به سبب صلاحیتی که در حفاظت نظام خانواده دارد از آن سوء استفاده کند، و نباید صلاحیت خویش را در راه بد و خلاف مصلحت استعمال نموده و آن را وسیله‌ی ظلم بر زن سازد و در نتیجه رابطه‌ی مرد و زن مانند رابطه مالک و مملوک گردد.

دوم- اینکه به زن فرصت داده شود تا استعداد و مواهب فطریش را در چهارچوب نظام اجتماعی در حد اعلا‌ی آن بکار اندازد و آن سهمی که در عمران بنیان اجتماعی دارد به وجه احسن اداء کند.

سوم- اینکه احتمال فراوان دارد که زن به درجه‌ی اعلا‌ی موفقیت و ترقی برسد ولی لازم است که موفقیت و ترقی وی در قالب وظایف زنانه‌ی وی باشد، نه اینکه در قالب کارهای مردانه و باید تذکر داد که اگر زن، زندگی خود را با زندگی مردان برابر سازد و زندگی آن‌ها را تقلید نماید، این وضع نه به نفع اجتماع است و نه به نفع خود زن و از این کار هیچ ثمره‌ای بدست نمی‌آید.

حقوق اجتماعی و اقتصادی گسترده و وسیعی را که اسلام با مراعات این امور سه گانه فوق به زن اعطا نموده و برای او عزت، شرافت و کرامت قائل شده و به منظور حفاظت دائمی از این حقوق و امتیازات، احکام اخلاقی و قانونی وضع کرده است، در هیچ یک از نظام‌های اجتماعی قدیم و نوین یافت نمی‌شود.

حقوق اقتصادی:

مهم‌ترین چیزی که منزلت انسان را در اجتماع ثابت کرده و آن را محافظت می‌کند استحکام حالت اقتصادی او است، حقیقت این است که غیر از اسلام تمام قوانین دنیا زن را از جنبه‌ی اقتصادی ضعیف و کم‌ارزش ساخته‌اند و ضعف و ناتوانی اقتصادی زن بزرگترین اسباب عبودیت و بردگی او است، اروپا در این اواخر خواست که این حالت را تغییر دهد و زن را به عنوان یک عضو صاحب در آمد تبدیل کند، ولی این کار آن‌ها باعث فساد

بزرگتری در مقایسه با قبل شد، ولی اسلام در این مسیر نیز راه متوسطی را اتخاذ کرده و برای زن در میراث حق فراوانی را قائل شده بطوری که زن می‌تواند از پدر، شوهر، اولاد و دیگر خویشاوندانش ارث ببرد^(۱). برای او اعطای مهریه را از جانب شوهر لازم گردانید و هر مالی که از این طریق به دست او می‌رسد در آن حق مالکیت و تصرف کامل را دارد و پدر یا شوهر یا برادر و یا دیگر خویشاوندانش نمی‌توانند که در مال او دخل و تصرف کنند، علاوه بر آن اگر با ثروت خود تجارت نموده و از آن سود و منفعت بدست آورد و یا مشغول کسب و کار دیگری گردد، همه آن در آمدها مربوط به او بوده و در تمام شرایط او مالک آن است و به هر حال نفقه او بر شوهرش لازم است، زن هر چند صاحب مال و ثروت باشد باز هم نفقه او بر عهده شوهرش است و طبق این قانون وضع اقتصادی زن در اسلام به اندازه‌ای مستحکم است که ممکن است دارای وضع اقتصادی بهتری نسبت به مرد باشد.

حقوق اجتماعی:

- ۱- زن در انتخاب شوهر اختیار کامل دارد و هیچ کسی حق ندارد بدون رضایت و یا اجازه‌اش او را به همسری کسی در آورد، در صورتیکه زن، مرد مسلمان آزادی را انتخاب کند هیچ کس این حق را ندارد که او را از انتخابش منع کند، ولی اگر مردی را انتخاب کند که از نظر منزلت و موقعیت اجتماعی با وی برابری نکند، اولیای او می‌توانند به انتخاب او اعتراض کنند.
- ۲- در صورتیکه شوهر شخصی ظالم، بدخو و یا عقیم باشد زن حق فسخ، خلع و جدایی را دارا خواهد بود.

۱- اسلام حق زن را در میراث نصف حق مرد گردانیده است، دلیل آن این است که نفقه و مهر زن بر مرد واجب است و نه تنها نفقه‌اش بر شوهرش لازم است بلکه در صورت شوهر نداشتن، چه باکره باشد و چه بیوه، نفقه و سرپرستی او بر پدر یا برادر یا پسر و یا دیگر اقاربش واجب است چون زن از همه این تکالیف آزاد است. بنابراین، عدالت و انصاف اقتضا می‌کند که به او از میراث نصف سهم مرد منظور شود.

۳- مرد وظیفه دارد که در روابط خانوادگی با زن دارای روش نیک و پسندیده باشد و آن سلطه و غلبه را که شریعت برای او قائل شده است، در راه ضرر و زیان زن استفاده نکند، خداوند می‌فرماید:

﴿وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ [النساء: ۱۹].

«یعنی با زنان به صورت پسندیده زندگی کنید».

﴿وَلَا تَسْؤُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ﴾ [البقره: ۲۳۷].

یعنی «فضل و احسان را در بین خود فراموش نکنید».

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «خیرکم، خیرکم لِنسائه وألطفکم بأهله» یعنی «بهترین شما کسی است که به زنش خوبی کند و با خانواده‌اش مهربانتر باشد» این توصیه‌ها فقط توصیه‌ها و سفارش‌های اخلاقی نمی‌باشد، بلکه شریعت حکم می‌کند که اگر مردی از این سلطه و غلبه‌اش بر علیه زن خود استفاده کند و بر او ظلم و ستم روا دارد، زن حق دارد بر علیه شوهر از قانون استمداد طلبد.

۴- در صورتیکه زن بیوه یا مطلقه باشد و یا بدلیل دیگری بین او و شوهرش جدایی بیافتد، زن می‌تواند بدون هیچ قید و شرطی شوهر دومی را انتخاب کند و در تأیید این مطلب می‌گوید که بعد از این ازدواج، شوهر اول و نزدیکان او بر وی هیچ حقی ندارند و این حقی است که تا امروز حتی در آمریکا و اروپا نیز به زن داده نشده است.

۵- در قوانین دیوانی و جنایی میان زن و مرد مساوات کامل برقرار است، قانون اسلامی در حفاظت جان و مال زن و مرد هیچ تبعیضی را قائل نشده است.

تعلیم و تربیت زن:

اسلام نه تنها به زن اجازه داده تا علوم دینی و اجتماعی را بیاموزد بلکه او را تشویق و تمجید نیز نموده است و تعلیم و تربیت زن را مانند تعلیم و تربیت مرد حتمی و لازم می‌داند، در زمان حیات پیامبر اکرم ﷺ زنان مسائل دینی و اخلاقی را مانند مردان از وی یاد می‌گرفتند و پیامبر اکرم ﷺ برای زنان وقت معینی را تعیین کرده بودند که در آن ساعت زنان برای تعلیم

و آموختن حاضر می‌شدند، همسران مطهر آن حضرت و بخصوص عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها به منزله‌ی معلمانی بودند که نه تنها زنان بلکه مردان نیز از آنان مسائل دینی را می‌آموختند و بزرگان صحابه و تابعین از آنها تفسیر، حدیث و فقه یاد می‌گرفتند، این تعلیم تنها به زنان آزاد و اشراف منحصر نبود بلکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امر می‌کرد تا کنیزان را هم تعلیم دهند، چنانچه در حدیث شریف آمده است: «أَيُّمَا رَجُلٍ كَانَتْ عِنْدَهُ وُلَيْدَةٌ فَعَلَّمَهَا فَأَحْسَنَ تَعْلِيمَهَا، وَأَدَّبَهَا فَأَحْسَنَ تَأْدِيبَهَا، ثُمَّ أَعْتَقَهَا وَتَزَوَّجَهَا فَلَهُ أَجْرَانِ»^(۱). یعنی: «اگر کسی کنیزی داشته باشد و تعلیم و تربیت او را به خوبی انجام دهد و به بهترین علوم و آداب او را آراسته کند، سپس او را آزاد ساخته و با وی ازدواج کند خداوند به او دو پاداش می‌دهد».

از اینجا معلوم می‌شود که اسلام در تعلیم و تربیت بین زن و مرد هیچ فرق و امتیازی قائل نیست ولی بدون شک در نوع و چگونگی تربیت آنها فرق می‌گذارد، و لذا تعلیم و تربیت زن در اسلام آن است که او را به عنوان یک زن الگو و نمونه، مربی و مدیر خانه تربیت کند و در صورتیکه محل تلاش و فعالیت زن خانه باشد، پس بر او واجب است به خصوص علمی را بیاموزد که در محیط خانه مفید باشد، بعد از آن علمی را کسب کند که به وی انسانیت، تهذیب، اخلاق و وسعت نظر را آموزش می‌دهد، لذا از جمله واجبات این است که هر مسلمان از چنین تعلیم و تربیت بهره‌مند گردد، بعد از آن اگر خداوند به زنی عقل بلند و فکر عالی و بالاتر از حد طبیعی اعطا کرده باشد و او بخواهد که غیر از علوم مذکور علوم و فنون دیگری را بیاموزد پس اسلام مانع آن نمی‌شود، ولی بشرطی که حدودی را که شریعت وضع کرده، رعایت کند.

معنای صحیح آزادی زن:

این حقی است از حقوق زن، ولی انسان شکر نعمتی را که خداوند به زن اعطا نموده را نمی‌تواند بجای آورد؛ زیرا اگر به تاریخ جوامع بشری نظر انداخته شود مشاهده می‌شود که وجود زن در این دنیا با ذلت، خواری، گناه و معصیت عنوان می‌شود. ولادت دختر برای پدر

۱- صحیح بخاری، کتاب نکاح.

عار و ننگ محسوب می‌شد، خویشاوندان عروس از جمله نزدیکان، بی‌ارزش و اهمیت بحساب می‌آمدند و در زبان اردو هم اکنون نیز کلمه‌ی عروس و پدر زن و مادر زن برای دشنام‌دادن و تحقیر کردن استعمال می‌شود، در بسیاری از ملت‌ها زنده بگور کردن دختران رواج داشت تا از این ننگ و عار خود را نجات دهند، چنانچه قرآن‌کریم این عادت و صفت جاهلی را چنین شرح می‌دهد:

﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ ﴿٥٨﴾ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِن سُوءِ مَا بُشِّرَبِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ ﴿٥٩﴾﴾ [النحل: ۵۸ و ۵۹].

«وقتی که یکی از مردان به ولادت دختر خبر داده می‌شد، از فرط خشم و غضب رویش سیاه می‌گشت و این خبر را بخاطر زشتی آن از دیگران پنهان می‌داشت، (او در پیش خود دو راه داشت) یا آن دخترک را با ذلت و خواری نگهداری می‌کرد و یا اینکه او را در زیر خاک می‌نمود».

علما و رهبران دینی در طی سالیان دراز مباحثه و مناقشه می‌کردند که آیا زن انسان است یا نه؟ و آیا خداوند به زن روح داده است؟. پس وقتی که علما چنین فکر می‌کردند از جاهلان چه انتظاری می‌توان داشت؟ در مذهب هندو خواندن کتاب بودا بر زن حرام بود و مذهب بودا می‌گفت: اگر مردی با زنی تماس پیدا کند دیگر او را نجاتی نیست و در دین یهود و مسیح زن منبع همه گناهان شمرده می‌شد. یونانی‌ها می‌گفتند که پرده‌نشین نه علم دارد نه تمدن نه فرهنگ و نه حقوق مدنی، همین وضع در روم، ایران، چین، مصر و دیگر مراکز تمدن انسانی وجود داشت. بردگی، محکومیت و بدبینی عمومی از جمله اوصاف جدا ناپذیر زن شمرده می‌شد، حتی روی خود زن نیز تأثیر کرده و خودش احساس می‌کرد که او کرامت و عزت نفس ندارد، فراموش کرده بود که او هم در دنیا حقوق و منزلت اجتماعی دارد که باید از آن استفاده کند بلکه مرد تا اندازه‌ای احساس بردگی و حقارت را بر زن تحمیل کرده بود که زن را وادار می‌کرد تا افتخار کند که کنیز شوهرش باشد و این چنین عقیده داشته باشد که شوهر معبود و خدای او است.

تنها دینی که در چنین اوضاع و شرایط نه تنها از نظر قانونی و عملی بلکه از نظر فکری انقلاب بزرگی را به راه انداخت اسلام بود، این اسلام بود که تفکر زن و مرد را اصلاح کرد و در ذهن انسان عزت، کرامت و حقوق زن را زنده نمود لذا کلماتی از قبیل حقوق زن، تعلیم و تربیت زن و نهضت زنان را که امروزه می‌شنوید انعکاس آن انقلاب عظیمی است که حضرت رسول ﷺ ایجاد کرد و طرز تفکر انسانی را تا روز قیامت عوض کرد، و ایشان تنها پیامبری بود که به تمام جهانیان فهمانید که زن مانند مرد انسان است:

﴿خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا﴾ [النساء: ۱].

«خداوند ذاتی است که شما را از یک نفس آفریده و از آن نفس همسر او را خلق کرد». و نیز اعلام نمود که نزد خدا زن و مرد هیچ فرقی ندارند:

﴿لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْتُ لَهُمْ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْتُ لَهُنَّ﴾ [النساء: ۳۲].

«مردان را سهمی است از آنچه که کسب کردند و زنان را نیز سهمی است از آنچه کسب کردند».

آن مراتب روحی که مرد توسط ایمان و عمل صالح به آن می‌رسد برای زنان نیز میسر و مهیا است و در جایی که مرد می‌تواند به مقام «ابراهیم بن ادهم» برسد هیچ مانعی وجود ندارد که زن در مرتبه کمال روحی به مقام «رابعه‌ی بصری» ارتقا پیدا کند:

﴿فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَمَلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِّنْ

بَعْضٍ﴾ [آل عمران: ۱۹۵].

«و خداوند دعای ایشان را قبول کرد که من ضایع نمی‌سازم عمل هیچ یک از شما را چه مرد باشد و چه زن، بعضی از شما جزء بعضی دیگر هستید».

﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ

وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا﴾ [النساء: ۱۲۴].

«و کسی که از شما چه زن و چه مرد با داشتن ایمان عمل صالح انجام دهد، پس آن‌ها داخل بهشت می‌شوند و کوچکترین ظلمی به آن‌ها نمی‌شود».

سپس حضرت محمد ﷺ به زن و مرد فهمانید که حقی را که مرد بر زن دارد، همان حق را زن بر مرد دارد:

﴿وَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْنَ﴾ [البقره: ۲۲۸].

«و همان حقوقی که برعهده‌ی زن است، همان حقوق نیز برای زن وجود دارد».

اوست که زن را از گودال ذلت و خواری نجات داد و در مقام عزت و کرامت نشاناند و اوست که به پدر فهماند که داشتن دختر نه تنها ننگ و عار نیست بلکه اگر پدر آن دختر را خوب تربیت کند و حقوقش را ادا نماید مستحق بهشت می‌گردد، چنانچه پیامبر اکرم فرموده است: «مَنْ عَالَ جَارِيَتَيْنِ حَتَّى تَبْلُغَا جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنَا وَهُوَ وَصَمَّ أَصَابِعُهُ»^(۱).

یعنی «کسی که مسئول و سرپرست دو دختر تا وقت بلوغ آن‌ها باشد، من و او در روز قیامت این چنین هستیم و انگشتانش را به هم چسبانید». «وَمَنْ ابْتُلِيَ مِنَ الْبَنَاتِ بِشَيْءٍ فَأَحْسَنَ إِلَيْهِنَّ كُنَّ لَهُ سِتْرًا مِنَ النَّارِ»^(۲). «و کسی که بواسطه‌ی دختران به مشکلی گرفتار شود و باز به آن‌ها احسان و نیکی کند، آن‌ها در روز قیامت برای او پرده‌ای در مقابل آتش می‌شوند». و همچنین پیامبر اکرم شخصیتی است که به شوهر فهمانید که بهترین چیزی که خدا در دنیا به او اعطا کرده است همسر صالح است: «خَيْرُ مَتَاعِ الدُّنْيَا الْمَرْأَةُ الصَّالِحَةُ»^(۳). «بهترین متاع دنیا زن صالح است». حدیث دیگری فرموده است: «حُبَّبَ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا: النِّسَاءُ، وَالطَّيِّبُ وَجُعِلَتْ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ»^(۴). «از چیزهای دنیا زن و بوی خوش برایم دوست داشتنی‌تر است، وورشنی و آرامش چشم من در نماز است». «وَلَيْسَ مِنْ مَتَاعِ الدُّنْيَا شَيْءٌ أَفْضَلُ مِنَ الْمَرْأَةِ الصَّالِحَةِ»^(۵). «و در دنیا هیچ چیز بهتر از زن صالح نیست»، پیامبر اسلام ﷺ است که به پسر امر

۱- صحیح مسلم، کتاب البر و الصلة و الادب.

۲- صحیح مسلم، کتاب البر و الصلة و الادب

۳- نسائی، کتاب النکاح.

۴- نسائی، کتاب عشرة النساء.

۵- ابن ماجه، کتاب النکاح.

می‌کند که مستحق‌ترین مخلوقات برای اکرام و عزت و خدمت و رفتار پسندیده بعد از خدا و رسول، مادر است: «سَأَلَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ أَحَقُّ بِحُسْنِ صَحَابَتِي؟ قَالَ: أُمَّكَ. قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: أُمَّكَ. قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: ثُمَّ أَبُوكَ»^(۱). یعنی: «شخصی از حضرت رسول پرسید که مستحق‌ترین فرد برای رفتار خوب و پسندیده‌ی من کیست؟ فرمودند: مادرت. باز پرسید بعد از آن؟ باز پیامبر فرمودند: مادرت. و بار سوم پرسید که بعد از آن کیست؟ در جواب فرمودند: مادرت. و شخص پرسید، بعد از آن؟ پیامبر اکرم پاسخ دادند: پدرت».

و هم چنین فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ عُفُوقَ الْأُمَّهَاتِ»^(۲). «و خداوند نافرمانی از مادران را بر شما (اولاد) حرام گردانیده است».

این پیامبر است که برای انسان بیان کرد که عواطف و احساسات شدید تنها بخاطر فطرتی است که خداوند ایشان را بر آن فطرت آفریده، این صفت برای زنان عار و ننگ نبوده بلکه از خصوصیات و جمال آنهاست و اگر بخواهی که از وی نفعی ببرید وقتی به این هدف می‌رسید که با او مطابق فطرتش عمل کنید و اگر خواسته باشید او را مانند مرد مستقل و استوار سازید، او می‌شکند و از بین می‌رود. پیامبر اکرم فرموده اند: «الْمَرْأَةُ كَالصَّلَعِ، إِنْ أَقَمْتَهَا كَسَرْتَهَا، وَإِنْ اسْتَمْتَعْتَ بِهَا وَفِيهَا عَوَجٌ»^(۳). «زن مانند استخوان پهلو است که اگر بخواهید آن را راست کنید می‌شکند، و اگر بخواهید از وی بهره و استفاده‌ای ببرید، باید در همین حالت کجی از آن استفاده کنید».

همچنین پیامبر اسلام ﷺ اولین مصلح و بلکه در حقیقت آخرین مصلحی است که ذهنیت مرد و حتی خود زن را در باره‌ی زن تغییر داد و به جای تفکر جاهلی در آنها تفکر صحیح و معتدل ایجاد کرد، که این‌ها بر اساس عواطف نیست بلکه بر اساس عقل محض استوار است، سپس آن حضرت تنها به اصلاح داخلی کفایت نکرده بلکه اسباب پاسداری از حقوق زن را

۱- صحیح بخاری، کتاب الادب.

۲- صحیح بخاری، کتاب الادب.

۳- صحیح بخاری، باب مداراة النساء.

نیز تهیه نموده و با قدرت قانون او را از تهدید تجاوز مردان حمایت کرد، به آنان چنان شعور داد که حقوق مشروعی خود را بشناسند و برای حفاظت آن از قانون استمداد و یاری جویند.

زنان، شخص پیامبر اکرم ﷺ را بهترین یاری کننده، دلسوز و پناهگاه می دانستند و جزئی ترین تجاوز و ظلم مردان را بدون هیچ مشکلی به ایشان عرضه می داشتند، شوهران نیز احتیاط می کردند که مبادا از ایشان عملی صادر شود که موجب شکایت به حضور پیامبر اکرم ﷺ گردد، چنانچه از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: «در زمان حضرت رسول ما در سخن گفتن و شوخی کردن با زنان خود احتیاط می کردیم، از ترس اینکه مبادا در رابطه با ما چیزی نازل شود، وقتی که آن حضرت وفات یافت ما به راحتی سخن می گفتیم و شوخی می کردیم»^(۱).

در سنن ابن ماجه آمده که حضرت رسول امر کرده بود که کنیزان خدا را نزنید، عمر فاروق نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا، زنان با شوهرانشان سر ناسازگاری گذاشته اند، سپس حضرت رسول ﷺ در زدن آنها رخصت داد، تا آن روز مردان خشمشان را فرو می بردند و در آن روز هفتاد زن در خانه هایشان مورد ضرب و شتم قرار گرفتند و چون صبح شد زنان بر در خانه ی پیامبر گرد آمدند، پیامبر مردم را جمع کرد و فرمود: «لَقَدْ طَافَ اللَّيْلَةَ بِآلِ مُحَمَّدٍ سَبْعُونَ امْرَأَةً كُلُّ امْرَأَةٍ تَشْتَكِي زَوْجَهَا فَلَا تَجِدُونَ أَوْلِيَّكُمْ»^(۲). «امشب هفتاد زن به در خانه ی آل محمد آمده اند و همه از شوهران خود شکایت داشتند، بدانید که آنها مردان برگزیده ی شما نیستند».

این اصلاح اخلاقی و قانونی است که به زن در جامعه ی اسلامی عزت و فضیلت و مقام بالایی اعطا کرد که نظیر آن در دیگر جوامع بشری دیده نمی شود، لذا برای زن مسلمان فرصت و وسایل آماده است که از دید مادی و عقلی ترقی و رشد کند، از لحاظ معنوی و روحی به مدارج عالی عزت و کرامتی برسد که مرد در امور دینی و دنیوی به آن می رسد و

۱- بخاری، باب الوصیة بالنساء.

۲- ابوداود، ابن ماجه و دارمی.

زن بودن او مانع پیشرفت و ترقی وی به مدارج عالی شرافت و عزت نمی‌شود، در این مورد اسلام از تمام دنیا، حتی در قرن بیستم نیز سبقت و پیشی گرفته و آن‌ها را پشت سر گذاشته است و ترقی و رشدی که اسلام دارد فکر انسانی هنوز به آن درجه نرسیده، تمام چیزهایی که غرب به زن داده بخاطر زن بودن او نبوده است بلکه اول او را از طبیعت زن بودنش بیرون آورده و او را مرد یا مثل مرد ساخته، سپس آن‌ها را به او اعطا کرده است، ولی زن به عنوان یک زن هنوز هم مانند جاهلیت قدیم در نظرشان مخلوق خوار، ذلیل و بی‌ارزشی است. لذا زنی که به عنوان مربی خانه، کدبانو و مادر باشد و یا به عبارت دیگر زنی که به طبیعت و حقیقت زن بودنش باقی باشد، تا این زمان هم نزد آن‌ها هیچ عزت و قدر و شرف ندارد، شرافت و کرامت از آن زنی است که مانند مرد است، شخصی که از لحاظ جسمانی زن ولی از لحاظ عقلانی و فکری مرد باشد و در اجتماع کار مردان را انجام دهد، پس معلوم می‌شود که این احترام و عزت به خاطر زن بودن او نبوده بلکه به سبب مرد بودنش است.

از واضح‌ترین دلایلی که زنان خود را روحاً ناقص و عقب افتاده می‌شمارند این است که آن‌ها با کمال افتخار و مباهات لباس مردان را می‌پوشند و این در حالی است که به فکر هیچ مردی خطور نمی‌کند که از خانه‌اش با لباس زنانه بیرون آید، میلیون‌ها زن وجود دارند که همسر شدن را عار و ننگ می‌دانند، در حالیکه هیچ یک از مردان شوهر بودن را عار و ننگ نمی‌دانند و زنان در اشتغال به اعمال مردان افتخار می‌کنند، ولی هیچ یک از مردان به اشتغال به کارهای زنانه از قبیل تدبیر منزل و تربیت فرزند افتخار نمی‌کند.

بنابراین، حقیقت غیر قابل انکار این است که غربی‌ها زن را به عنوان اینکه زن است، اکرام و احترام نمی‌کنند. غیر از اسلام هیچ دین و قانونی وجود ندارد که او را در مقام طبیعی و اصلیش گذاشته و اکرام و احترام نماید و مقام زن بودن را به معنی صحیح آن تا این حد بالا ببرد، پس تمدن اسلامی زن و مرد را در جایگاه طبیعی هر یک قرار می‌دهد و آن‌ها را در جایی بکار می‌گیرد که فطرت برای آن‌ها مهیا و آماده کرده است و فرصت ترقی، عزت، کرامت و کامیابی را در آن محدودده برای هر یک برابر قرار داده است، مرد بودن و زن بودن از نظر اسلام از اجزای لازمه‌ی انسانیت می‌باشند، اهمیت هر دوی آن‌ها در اجتماع برابر است

و هر کدام که در محدوده‌ی خود عملی را انجام می‌دهند بطور مساوی در اجتماع ارزش دارد و قابل تقدیر و احترام می‌باشد و هیچ فضیلتی در مرد بودن و هیچ ذلتی در زن بودن وجود ندارد و همانطور که عزت، ترقی و موفقیت مرد در مرد بودنش و اجرای وظایف مربوطه است. عزت، ترقی و موفقیت زن در این است که یک زن بماند و وظایف مربوط به یک زن را انجام دهد، از خصوصیت‌های یک جامعه‌ی سالم این است که زن را در دایره‌ی اعمال فطریش موظف سازد و همه حقوقش را به او اعطا کند، او را مورد اکرام و احترام قرار دهد، مواهب و استعدادش را در تعلیم و تربیت ترغیب و تشویق نماید و دروازه‌های ترقی و موفقیت را در دایره‌ی عملکرد طبیعی و فطریش به روی او بگشاید.

عوامل بازدارنده

این چهره کامل نظام اجتماعی اسلام بود که در صفحات گذشته تقدیم شد، اینجا پیش از اینکه خواننده به اصل بحث وارد شود لازم است که به خصوصیت‌های بارز این نظام اجتماعی نظری بیان‌دازد:

۱- باید اجتماع از تمام وسوسه‌های شهوت و عوامل هیجان‌انگیز حتی الامکان پاک و خالی باشد تا قدرت فکری و جسمانی انسان در محیطی پاک و آرام رشد کند، در نتیجه شخص می‌تواند وظیفه و تکلیف خود را با تمام نیرو و توان در راه ترقی و بازسازی تمدن انجام دهد.

۲- رابطه‌ی جنسی در حیطه نکاح یا ازدواج شرعی محدود شود و خارج از این محدوده نه تنها باید دروازه‌ی مباح بودن و بی‌بندوباری روابط جنسی مسدود گردد بلکه باید دروازه‌های پراکندگی و آشفتگی فکری نیز سد شود.

۳- دامنه فعالیت زن جدا از گستره فعالیت مرد باشد و هر یک از آن‌ها کارهایی را انجام دهند که مطابق سرشت و نیروی جسمانی و عقلی‌شان باشد، سپس روابطشان طوری تنظیم گردد که در مقررات و محدوده دینی یار و یاور هم باشند و هیچ یک از آن‌ها حق نداشته باشد که از این حدود تجاوز کرده و در امور دیگری مداخله نماید.

۴- مقام مرد در خانواده مقام ریاست باشد و تمام اعضای خانواده تابع رئیس خانه باشند.

۵- هر یک از زن و مرد از حقوق کامل انسانی برخوردار گردند و برای هر کدام بهترین فرصت پیشرفت و ترقی آماده شود، ولی نباید این فرصت سبب تجاوز از حدود معین شده در چارچوب نظام اجتماعی شود.

ارکان نظام اجتماعی که بر این اساس استوار شده باشد نیازمند عوامل بازدارنده است که ثبات اجتماع را با ویژگی‌های مذکور تضمین کند، و اسلام دارای سه نوع از این عوامل است که عبارت‌اند از:

۱- اصلاح درون.

۲- قوانین جزائی.

۳- تدابیر حراستی و نگهدارنده.

این عوامل بازدارنده از این رو پیشنهاد شده است که با روح اهداف نظام اجتماعی موافقت و هماهنگی دارد و با بکارگیری و پیاده نمودن آن‌ها نظام اجتماعی حفظ شده و ریشه‌دار می‌گردد.

با اصلاح باطن، انسان بگونه‌ای پرورش می‌یابد که خود با میل و اراده‌اش حاضر می‌شود از این نظام اجتماعی پیروی و متابعت کند و نبود هر عامل مؤثری در عالم خارج برای او یکسان است، با اجرای احکام جزائی راه فداکاری‌ها و جنایات بسته می‌شود و در نتیجه باعث پایداری ارکان این نظام می‌گردد.

با تدابیر قانونی حفاظتی، در حیات اجتماعی، عادت‌ها و شیوه‌هایی به کار گرفته می‌شود که جامعه را از انگیزه‌های غیر طبیعی و عوامل هیجان‌زا پاک می‌سازد و از بی‌بندوباری جنسی تا آخرین حد ممکن جلوگیری می‌کند، لذا کسانی که با تعلیمات اخلاقی، درونشان اصلاح نمی‌شود و از قوانین کیفری جزا هم نمی‌ترسند این روش اجتماعی، سد راه آنان می‌شود و اقدام عملی را در بی‌بندوباری جنسی مشکل می‌سازد و این روش تنها وسیله‌ای است که مابین دایره عملکرد زن و مرد فرق می‌گذارد و نظام خانواده را به صورت صحیح اسلامیش بر پا می‌دارد. از حدودی حمایت می‌کند که اسلام از روی تفاوت وجودی، بین زن و مردان وضع نموده است.

۱- اصلاح درون:

اطاعت و فرمانبرداری در اسلام بر ایمان استوار است پس کسی که به خدا، کتاب‌ها و پیامبرانش ایمان دارد، باید در مقابل امر و نهی‌های دین سر تسلیم فرود آورد و برای لزوم اطاعت از اوامر و اجتناب از نواهی فقط کافی است که بداند خداوند وی را نسبت به این کار امر و از آن کار نهی نموده است، پس اگر شخص مسلمان همینقدر از کتاب خدا بداند که انسان باید از ارتکاب آن نواهی دوری گزیند و حتی در دل هم به آن‌ها تمایل نداشته باشد و همینطور اگر زن مؤمنه، آن قدر و منزلتی را که خدا و رسولش در جامعه برای وی معین کرده اند، بداند پس ایمان او امر می‌کند که آن موقعیت را از روی رضایت و خشنودی

بپذیرد و از حدود آن پا فراتر نگذارد، بدین ترتیب است که یک شخص می‌تواند اسلام را بر پایه ایمان خود، در حوزه اخلاق و اجتماع و زمینه‌های دیگر زندگی بطور کامل و صحیح پیاده کند. از این روست که اسلام پیش از اینکه مردم را به امور اخلاقی و اجتماعی امر کند، ایشان را به ایمان دعوت می‌نماید و تنها هدفش این است که ایمان در دل و جان انسان مؤثر واقع شود.

این، یگانه تدبیر اساسی است که اسلام آن را به منظور اصلاح درون اتخاذ می‌کند و آن، نه تنها به امور اخلاقی مربوط می‌شود، بلکه تمام نظامی اسلامی را در بر می‌گیرد. سپس اسلام در محدوده اخلاق راه و روش مخصوصی را در تعلیم و تربیت اتخاذ کرده که فوق العاده حکیمانه و هدایتگر بوده است که ما آن را به اختصار توضیح می‌دهیم:

حیا:

در بخش‌های پیش گفتیم که غریزه‌های طبیعت حیوانی در انسان، موجب ارتکاب زنا، دزدی، دروغ و دیگر معاصی می‌گردد و تمام این اعمال مخالف فطرت پاک انسانی است که قرآن کریم از آن‌ها بنام «منکر» یاد می‌کند و منکر چیزی را گویند که مجهول بوده و شناخته شده نباشد، بدین جهت این اعمال را منکر می‌نامند که فطرت انسانی نه آن را می‌شناسد و نه بدان علاقه دارد و برای او مجهول و ناشناخته است، مسلماً وقتی که فطرت پاک انسانی به انجام آن میل نداشته باشد و آن را فقط به خاطر غلبه خوی حیوانی مرتکب شود، پس لازم می‌آید که در خود طبیعت انسان چیزی وجود داشته باشد که قانونگذار حکیم به آن اشاره فرموده و نامش را حیا گذاشته است، منظور از حیا در اسلام آن احساسی است که انسان را از تمایل به ارتکاب منکر هم در نزد خدا و هم نزد خویشان، شرمگین سازد. حیا آن نیرویی است که انسان را از اقدام به فحشا و منکر باز می‌دارد و اگر از روی سرشت حیوانی‌اش مرتکب کار زشتی شود، این حیا در روح او تأثیر کرده و زندگیش را تلخ می‌سازد، نتیجه تعلیم و تربیت این است که این غریزه فطری را در انسان زنده می‌سازد و او را به وسیله علم و دانش و فهم و شعور تغذیه می‌کند تا آنکه آن را به صورت یک حس واقعی و نیرومند و قوی که در ضمیر ناخودآگاه انسان وجود دارد درآورد، این مطلب را

حضرت رسول ﷺ در حدیثی چنین بیان فرموده اند: «لِكُلِّ دِينٍ خُلُقٌ وَخُلُقُ الْإِسْلَامِ الْحَيَاءُ» «که هر دین اخلاقی دارد و حیا اخلاق اسلام است». و حدیث دیگری آن را تأیید می کند آنجا که می فرماید: اگر حیا نداشته باشید هر چه می خواهید بکنید، یعنی اگر ملکه حیا از وجود شما رخت بر بندد، هوا و هوس که از فطرت حیوانی است بر شما مسلط می شود و منکرات در نظرتان منکر جلوه نمی کند.

حیای باطنی در انسان به منزله ماده‌ی خامی است که در قالب ریخته شود، انسان اصولاً منکرات را زشت و قبیح می داند، مگر اینکه فهم و ادراک نداشته باشد و علت کراهت کار زشت و منکر را نفهمد، جهالت و نادانی است که احساس درک کراهت منکرات را آهسته آهسته و بتدریج ضعیف می گرداند تا اینکه نیروی حیوانی انسان پیروز می شود و در نتیجه انسان به اعمال ناپسند و منکرات دست می زند و تکرار این کار، حس حیا را در او از بین می برد، پس هدف تعلیم در اسلام این است که جهالت و نادانی را از غریزه حیا بزداید. و تعلیم اسلامی نه تنها منکرات بارز و آشکار را به انسان می شناساند بلکه نیت‌ها و اراده‌ها و اهداف و آرزوهای نفسانی دل را نیز که سبب تضعیف حیا می گردد توضیح می دهد و برای اینکه انسان از روی بینایی و بصیرت قلبی به قبح آن‌ها پی ببرد، مفسد و عاقبت بد هر کدام را بیان می کند و بعد از آن مرحله تربیت اخلاقی پیش می آید که حیای حاصل از راه تعلیم را شدت می بخشد تا اینکه در وجود شخص هیچگونه تمایلی به بدی‌ها و انجام منکرات باقی نماند و کوچکترین خلل و سستی در انسان وجود نداشته باشد که باعث لغزش نیت و اراده‌اش گردد.

دامنه حیا در تعلیمات اخلاقی اسلام به اندازه‌ای وسیع است که هیچ جای زندگی انسان از آن خالی نیست و اسلام حتی آن را در باره اصلاح اخلاقی که حیات روابط جنسی بدان وابسته است بکار می گیرد. و حیا است که به انسان در برابر ناشناخته‌ترین دروازه‌های شک و تردید باطنی آگاهی می بخشد و همیشه بر اعمال انسان نظارت دارد و چون این کتاب گنجایش توضیحات زیادی را ندارد فقط به بیان چند مثال اکتفا می کنیم:

وسوسه قلبی:

قانون، زنا را در برقرار نمودن رابطه جسمانی می‌داند و بس، اما نظام اخلاقی هرگونه تمایل جنسی را که خارج از محدوده نکاح و ازدواج باشد بر حسب نیت و اراده، زنا می‌شمارد. لذا لذت بردن از زیبایی و آواز بیگانه، خوش‌زبانی، لینت کلام و قدم‌زدن به منظور ملاقات بیگانه، همه و همه از جمله مقدمات زنا بوده بلکه به اعتبار معنی، عین زنا محسوب می‌شود، البته قانون نمی‌تواند از این نوع زنا که زناى معنوی است بازجویی نماید؛ زیرا این زنا از جمله وسوسه‌های قلبی است و ضمیر و وجدان ناظر بر آن است و از آن بازخواست می‌کند، چنانچه حدیث نبوی به این مورد اشاره نموده می‌فرماید:

«العینان تزنیان وزناهما النظر والیدان تزنیان وزناهما البطش والرجلان تزنیان وزناهما المشی وزنا اللسان النطق والنفس تمنی وتشتهی والفرج یصدق ذلك كله ویكذبه».

«چشم زنا می‌کند و زناى آن نظر کردن است، دست زنا می‌کند و زناى آن گرفتن است، پای زنا می‌کند و زناى آن رفتن است و زناى زبان سخن است و نفس آن را خواهش و تمنا می‌کند، و فرج (آلت تناسلی) آن‌ها را یا تصدیق می‌کند و یا تکذیب».

عاقبت بدنظر:

بزرگترین وسوسه نفس، نگاه کردن است و بدین جهت قرآن و حدیث قبل از هر چیز دیگر به آن اشاره کرده و می‌فرماید:

﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَرِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ﴿۳۰﴾ وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَرِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ ﴿۳۱﴾﴾ [النور، ۳۰ و ۳۱].

«بگو به مؤمنان که پایین اندازند برخی از نظرهای خود را (چشم خود را از محرّمات بپوشند) و شرمگاه‌های خود را نگهدارند، این پاکیزه‌تر است برای‌شان، هرآینه خدا به آنچه می‌کند آگاه است و بگو به زنان مؤمنه که پایین اندازند برخی از نظرهای خود را (چشم خود را از نظر شهوانی به مردان اجنبی بپوشند) و شرمگاه‌های خود را نگهدارند». و در حدیث آمده است:

«إِنَّ آدَمَ لَكَ أَوَّلُ نَظْرَةٍ وَإِيَّاكَ وَالثَّانِيَةَ».

که: «ای ابن آدم نظر اول بر توست و از نظر کردن دوم بپرهیز»^(۱).

و حضرت رسول الله ﷺ به علی رضی الله عنه فرمود:

«يَا عَلِيُّ لَا تَتَّبِعِ النَّظْرَةَ النَّظْرَةَ فَإِنَّ لَكَ الْأُولَىٰ وَلَيْسَ لَكَ الْآخِرَةَ».

«ای علی از پی یک نظر دیگر نظر مکن؛ زیرا نظر اول برای تو است و دوم بر تو است»^(۲).

یعنی نظر اول که بر حسب تصادف بوده است، گناه ندارد و دومی و سومی و... که عمدی است گناه محسوب می‌گردد.

جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنه از حضرت رسول ﷺ در باره نظر تصادفی پرسید و ایشان فرمودند:

«چشمت را از آن نظر به طرف دیگری برگردان»^(۳).

غریزه خودآرایی و نمایش زینت:

از ملحقات فتنه نظر این است که زن دوست دارد حسن و جمال وی دیده شود، ولی این غریزه همیشه هم واضح و آشکار نیست بلکه این تمایل به نمایش زینت در ذات انسان نهفته است و آثار آن در آراستن لباس، آرایش مو، انتخاب لباس‌های نازک و جزئیات دیگری که بر شمردن آن‌ها در این جا ممکن نیست آشکار می‌گردد، قرآنکریم با یک عبارت کلی و فراگیر از آن یاد می‌کند و لفظ «تبرج الجاهلیه» یا «زینت‌های زمان جاهلیت» را برای تعریف آن به کار می‌برد. هر زینتی که هدف آن شیرینی و خوشنما شدن در نظر دیگران باشد، در زمره «تبرج الجاهلیه» به حساب آمده و این اصطلاح شامل آن نیز می‌شود و حتی اگر چادری که زن خود را توسط آن می‌پوشاند از رنگ‌های جالب انتخاب شده باشد که چشم بیننده از آن لذت ببرد، «تبرج الجاهلیه» محسوب می‌شود و هرگز این امکان وجود ندارد که تمام انواع «تبرج»، بوسیله قانون مشخص و معین شود بلکه تشخیص آن مربوط به ضمیر و وجدان

۱- تفسیر حصاص.

۲- ابوداود، باب مایؤمر به من غض البصر.

۳- ابوداود، باب مایؤمر به من غض البصر.

زن است که می‌تواند پیش خود محاسبه کند و بفهمد که آیا در نفس او این میل وجود دارد یا نه و اگر وجود داشته باشد بدون شک او نیز مشمول این گفته خداوند قرار می‌گیرد که می‌فرماید:

﴿وَلَا تَبْرَحْنَ تَبْرِجَ الْجَنَهَلِيَّةِ الْأُولَى﴾ [الأحزاب: ۳۳].

«ظاهر نکنید زینت و تجمل خود را مانند ظاهر کردن زمان جاهلیت پیشین.»
و بطور کلی گفته می‌شود هر زینت و تجملی که از نیت فساد و فتنه‌انگیزی دور باشد، زینت مشروع است و زینتی که با دورنگی و نیت فساد آمیخته شود، زینت جاهلیت به شمار می‌رود.

فتنه زبان:

زبان مظهر دیگری از شیطان نفس است و چه بسیار فساد و فتنه‌ای که توسط زبان بوجود آمده و پخش و نشر می‌شود، مرد و زنی با هم سخن می‌گویند و در ظاهر کلامشان چیزی که باعث شک و شبهه شود احساس نمی‌گردد ولی وسوسه قلبی، آواز را نرم و دلکش و لهجه را محرک و گفتار را شیرین و گیرا می‌سازد، بطوریکه قرآنکریم به این مطلب اشاره نموده، می‌فرماید:

﴿إِنْ أَتَقَيْنَنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا﴾

[الأحزاب: ۳۲].

«اگر می‌خواهید پرهیزگار باشید پس در سخن گفتن نرمی و ملایمت به کار نبرید؛ زیرا کسی که در دلش مرض (ضعف ایمان) وجود دارد طمع می‌کند، پس سخن را به شکل نیکو و پسندیده ادا کنید.»

و این وسوسه قلبی است که از حکایت روابط جنسی مردم بصورت مشروع یا نامشروع لذت می‌برد و از شنیدن آن، نفس وی تحریک می‌شود به همین سبب است که هر موقع داستان‌های عشقی و هیجان‌انگیز را اعم از اینکه واقعی باشد یا غیر واقعی در مجالس و

محافل تعریف می کنند، به چنان سرعتی در جامعه منتشر می شود که گویی آتش در هیزم خشک افتاده باشد.

قرآنکریم نیز به این مطلب اشاره نموده می فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾ [النور، ۱۹].

«همانا کسانی که دوست دارند زشتیها در میان ایمان آورندگان رایج شود، در دنیا و آخرت عذاب دردناکی برای آنها خواهد بود.»

فتنه زبان انواع مختلفی دارد که هر نوع آن باعث ایجاد وسوسه قلبی می شود، از این روست که دین اسلام آن را مورد بررسی و مطالعه قرار داده و مردم را نسبت به آن مطلع ساخته است. بنابراین، زن حق ندارد که احوال و اوصاف زنان دیگر را نزد شوهرش بازگو کند، چنانچه حدیث شریف می فرماید:

«لَا تُبَاشِرِ الْمَرْأَةَ حَتَّى تَصِفَهَا لِرَوْجِهَا كَأَنَّهُ يَنْظُرُ إِلَيْهَا».

«با زنی مصاحبت نکند که وقتی می خواهد از او به شوهرش حکایت کند مثل این است که شوهرش او را می بیند»^(۱).

و هر یک از زن و مرد از افشای اسرارشان نهی شده اند^(۲) چرا که این حالت موجب گسترش و رواج فحشا گشته و دلها را به سوی آن متمایل می سازد و اگر امام در اثنای نماز سهو کند بر مقتدی واجب است که او را به سهوش متوجه سازد و اگر مقتدی مردان باشند بر آنها واجب است که سبحان الله بگویند تا امام متوجه شود و اگر زنان باشند آنها مامورند که دستشان را به هم بزنند تا صدایی از آن ایجاد شود و حق ندارند صدایشان را بلند کنند.

فتنه آواز:

۱- ترمذی، باب کراهیه مباشرة المرأة بالمرأة.

۲- ابوداود، ذکر الرجل من اصبه اهله.

ممکن است زبان خاموش باشد و آواز و حرکات دیگری در گوش شنونده تأثیر کند، این حالت نیز از مقوله فساد نیت شمرده می‌شود که اسلام آن را نیز ممنوع کرده است، بطوریکه در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنَ زِينَتِهِنَّ﴾ [النور، ۳۱].

«پاهای خود را چنان بر زمین نکوبند که زینت‌های پنهان‌شان دانسته شود».

فتنه استفاده از بوی خوش:

بوی خوش نیز قاصدی است که از یک نفس شرور به نفس شرور دیگر منتقل می‌شود و از ظریفترین و دقیقترین وسایل مخابراتی و مراسلاتی به شمار می‌رود که اکثر نظام‌های اخلاقی از آن غافل شده‌اند و این عامل لطیف و دقیق به قدری فتنه‌انگیز است که حتی حیای اسلامی نیز نمی‌تواند آن را تحمل کند و وسوسه می‌شود. بنابراین، به زن مسلمان اجازه داده نشده است که در راه یا میان جمعیت معطر باشد؛ زیرا اگرچه جمال و زینت مستور و پوشیده باشد، ولی عطر و بوی خوش در فضا پخش می‌شود و باعث تحریک احساسات می‌گردد، حضرت رسول ﷺ می‌فرماید:

«الْمَرْأَةُ إِذَا اسْتَعْطَرَتْ فَمَرَّتْ بِالْمَجْلِسِ فَهِيَ كَذَا. يَعْنِي زَانِيَةٌ».

«اگر زن با استعمال عطر در مجلس حاضر شود، آن زن چنان و چنین است، یعنی زانی

است»^(۱).

و در حدیث دیگری فرموده است:

«إِذَا شَهِدَتْ إِحْدَاكُنَّ الْمَسْجِدَ فَلَا تَمَسَّنَّ طِيْبًا».

«اگر یکی از شما زنان در مسجد حاضر گردد، نباید از بوی خوش (عطر، پودر و دیگر

وسایل خوشبوی) استفاده کرده باشد»^(۲).

و در حدیث دیگر گفته شده است:

۱- ترمذی، باب ماجاد فی کراهیه خروج المتعطرة.

۲- موطا و مسلم.

«طِيبُ الرِّجَالِ مَا ظَهَرَ وَخَفِيَ لَوْنُهُ وَطِيبُ النِّسَاءِ مَا ظَهَرَ لَوْنُهُ وَخَفِيَ رِيحُهُ».

«بوی خوش برای مردان آن است که بویش آشکار و رنگش پنهان باشد و برای زنان آن است که رنگش آشکار بوده و بویش مخفی و پنهان باشد»^(۱).

فتنه برهنگی:

اسلام در باره غریزه حیای انسانی، کاملترین و صحیح‌ترین تعبیر را با عنوان کردن مسئله ستر عورت بیان می‌کند که در نزد تمام ملل جهان مثل و ماندنی ندارد، اگر متریقی‌ترین و با فرهنگ‌ترین ممالک جهان امروز را تحت مطالعه قرار دهید می‌بینید که زن و مرد آن‌ها از دیده شدن هیچ یک از اعضای بدنشان باکی ندارند و لباس در نزد آن‌ها برای زینت است نه برای ستر و پوشش، در حالیکه هدف بزرگ و مهم اسلام از لباس پوشش است نه زینت، لذا به زن و مرد امر می‌کند که تمام اعضایی را که نوعی جذابیت در آن‌ها یافت می‌شود برهنه ننماید، برهنگی به قدری ناپسند است که حیای اسلامی هرگز آن را جایز نمی‌شمارد، به جای اینکه روش مذاهب دیگر و افراد مختلف را در نظر بگیریم باید بگوییم که اسلام حتی اجازه نمی‌دهد که زن و شوهر روبروی همدیگر برهنه شوند، چنانکه آن حضرت ﷺ فرموده است:

«إِذَا أَتَى أَحَدُكُمْ أَهْلَهُ فَلْيَسْتُرْ وَلَا يَتَجَرَّدْ تَجَرُّدَ الْعَبْرَيْنِ»^۲.

۱- ترمذی، باب ماجاء فی طیب النساء و الرجال و ابوداود.

۲- این حدیث را ابن‌ماجه از عتبه بن عبدالسلمی روایت نموده، و در سند آن احوص بن حکیم آمده و او ضعیف است، و کسی که از او روایت نموده ولید بن قاسم همدانی است که ابن معین و دیگران او را ضعیف دانسته‌اند، و ابن حبان گفته: از راویان ثقه به طور انفراد روایت‌های می‌آورد که با احادیث آنان مشابه نیست؛ پس روایات او قابل احتجاج نمی‌باشد.

لذا حافظ عراقی در تخریج احادیث احياء علوم الدین تصریح نموده که سند این حدیث ضعیف است، و هم چنین نسائی گفته: این حدیث ضعیف است.

بوصیری در زوائد (۲/ ۱۲۱) گفته: اسناد این حدیث ضعیف است.

و بالآخره اینکه شیخ البانی در إرواء الغلیل فی احادیث منار السبیل (۷/ ۷۱) گفته: این حدیث را ابن‌ماجه روایت نموده و حدیث ضعیفی است.

و همچنان شیخ آلبانی باین نظر است که هر حدیثی که باین معنی آمده است ضعیف، یا موضوع و ساختگی است. و این قول مخالف بعضی احادیث صحیحی است که در بخاری و مسلم و دیگر کتاب‌های معتبر حدیثی آمده است. مانند این حدیثی که بخاری و مسلم از عایشه رضی الله عنها روایت کرده‌اند: [وَكُنْتُ أَعْتَسِلُ أَنَا وَالتَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ إِنَاءِ

«وقتی که یک از شما جماع می کند باید که نزد همسر خویش مستور و پوشیده باشد و مانند دو خر خود را عاری از لباس نسازند». (ابن ماجه، باب الستر عند الجماع).

قلت عائشه رضی الله عنها: ما نظرت أي فرج رسول الله ﷺ.^(۱)

«حضرت عایشه رضی الله عنها فرموده که من رسول الله ﷺ را هرگز بدون پوشش ندیدم». علاوه بر این، بالاترین درجه شرم و حیا این است که اسلام اجازه نمی دهد کسی حتی در خلوت هم برهنه شود؛ زیرا که:

«الله أحق أن يستحیی منه».

«الله مستحق تر است که از او حیا کرده شود».

در حدیث آمده است:

«إياكم والتعري فإن معكم من لا يفارقكم إلا عند الغائط وحين يفضي الرجل إلى أهله فاستحيوهم و أكرمهم»^(۲).

«هان، بر شماست که عریان نباشید؛ زیرا همراه شما فرشتگانی هستند، هرگز از شما جدا نمی شوند غیر از اوقاتی که در بیت الخلا یا نزد همسران خود باشید، پس از ایشان شرم کنید و احترامشان را نگاه دارید».

لباس در اسلام در واقع همان چیزی است که بدن با آن پوشیده بماند و جاهای پوشاندنی انسان ظاهر نشود.

قال رسول الله ﷺ: «نساء كاسيات عاريات مميلات، مائلات روءسهن كالبخت المائلة لا يدخلن الجنة ولا يجدن ريحها»^(۱).

وَأَجِدُ مِنَ الْجَنَابَةِ. «من و پیامبر ﷺ در حالی که جنب بودیم از یک ظرف غسل می کردیم]. بسیاری از علما با استدلال از این حدیث و دیگر احادیث صحیحی که در این مورد آمده است، گفته اند که برای زن و شوهر غسل کردن در یک مکان و دیدن عورت همدیگر، جایز است. [مصحح]

۱- شمائل ترمذی، باب ما جاء فی حیاء رسول الله ﷺ.

۲- ترمذی، باب ماجاء فی الاستتار، ترمذی گفته: این حدیث غریب است و غیر از این وجه دیگر روایت نشده است. علامه آلبنانی در إرواء الغلیل گفته: این علت نیست؛ بلکه علت ضعف حدیث یکی از راویان آن به اسم ابن ابی سلیم است که حافظ در تقریب التهذیب در باره اش گفته: صدوق بوده و در نهایت حافظه اش به هم خورده، و متوجه احادیثش نمی شود؛ از این لحاظ روایات او متروک است. برای تفصیل بیشتر به: إرواء الغلیل: ۱/ ۱۰۲ مراجعه شود. [مصحح].

رسول خدا فرموده است: «زنانی که با وجودیکه لباس در بر کرده باشند دیگران را فریفته می‌گردانند و خود فریب می‌خورند، مانند شتر بختی با گردن خمیده راه می‌روند. هان بدان که در جنت داخل نخواهند شد، حتی بویش را هم استشمام نخواهند کرد».

در اینجا منظور ما بررسی عمیق مسئله نیست، بلکه ما این مثال‌ها را بدین علت بیان کردیم تا معیار اخلاق و روح اخلاقی اسلام روشن شود، اسلام می‌خواهد محتوای اجتماع و فضای آن را از فحشا و منکر پاک گرداند، منبع این تحریکات در دل انسان وجود دارد و عوامل فحشا و منکر همانجا پرورش می‌یابند، ابتدا جوانه‌ی این تحریکات کوچک از آنجا سر می‌زند و سپس رشد کرده موجب فتنه‌انگیزی و فساد می‌گردد، انسان کم عقل و ساده‌اندیش آن را یک چیز سبک و ناچیز فرض کرده توجهی بدان نمی‌کند در حالیکه بنا به نظر پزشکان ماهر و با تجربه، ریشه درد همین جا است که اخلاق، تمدن و معاشرت را بر باد می‌دهد، از این روست که اسلام می‌خواهد تعالیم اخلاقی چنان احساس عظیمی در روح پدیدار کنند که او را وادار نماید تا همیشه مراقب اوضاع باشد و حتی اگر در وجود خود کوچکترین تمایلی به منکر احساس کند، خودش آنرا سرکوب نماید و با نیروی اراده‌اش سرکوب نماید.

۲- قوانین جزائی

منشأ اصلی و اساسی قوانین کیفری و جزا در اسلام این است که شخص مرتکب گناه نشود و تا زمانی که بر علیه کشور و ملت، عملیات تخریبی انجام ندهد مشمول کیفر قانونی نمی‌شود، و وقتی که مرتکب چنین جرمی هم بشود جا دارد که ولایة امور مسئله جزا دادن را یک موضوع ساده و آسان فرض نکنند بلکه شروط اثبات جرم را بسیار دقیق و مشکل گرفته و بکوشند تا جایی که امکان دارد، مردم را از بازخواست شدن توسط قانون به دور نگه دارند^(۲). ولی وقتی که کسی در چنگال قانون گرفتار شد و جرم به اثبات رسید و دلایل و

۱- مسلم، باب النساء الکاسیات العاریات.

۲- شروط اثبات جرم در اسلام بسیار شدید است، ولی شروط اثبات زنا از سایر کارها شدیدتر است و قانون اسلامی در تمام دعاوی و قضایا دو نفر شاهد می‌خواهد ولی در اثبات زنا چهار شاهد و آن هم با شرایط بسیار سخت و مشکل نیاز است.

شواهد بر ضد وی رأی داد در این موضع باید مجرم چنان جزایی ببیند که نه تنها خودش بلکه هزاران نفر دیگر که تمایل به ارتکاب گناه داشتند، از اقدام به آن خودداری کرده و اجتناب نمایند؛ زیرا هدف قانون پاک کردن جامعه از گناه است نه عادت دادن مردم به انجام دادن آن و بعد هم کیفر شدن.

دو کاری را که اسلام به همین منظور برای حفظ نظام اجتماعی برای آن حد معین کرده است عبارت اند از: زنا و قذف (نسبت زنا دادن به زنان پاکدامن و عقیف).

حد زنا:

قبلاً در باره زنا بحث کرده و شرح دادیم که این کار نتیجه انحراف اخلاقی است و کسی که مرتکب چنین عملی می شود دلیل بر آن است که خوی حیوانی بر او غلبه کرده و بنابراین دیگر صلاحیت ندارد که در جامعه به عنوان یک عضو مفید و صالح زندگی کند، این عمل از دیدگاه اجتماعی در ردیف یکی از بزرگترین گناهان بشمار می رود که از پایه و اساس آن را رد می کند، بدین علت است که اسلام آن را ذاتاً جرم قابل کیفر می داند.

قرآن کریم می فرماید:

﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيْشَهَدَ عَدَاهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [النور: ۲].

«به هریک از زن و مرد زناکار صد تازیانه بزنید و اگر به خدا و روز قیامت ایمان آورده اید نباید در اجرای حکم خدا ترحم و نرم دلی به شما چیره شود، و باید گروهی از مؤمنان ناظر بر اجرای حد آن دو باشند».

حضرت رسول الله ﷺ در باره حدود و اجرای آن می فرماید:

در صورت شک و شبهه، حدود را از مسلمانان رد کنید؛ زیرا اگر امام در عفو اشتباه کند بهتر از این است که در جزا اشتباه کند.

(ترمذی، ابواب الحدود)

بین قانون اسلامی و قوانین غربی در این باره اختلافات زیادی وجود دارد چرا که قانون غربی زنا را در ذات خود گناه نمی‌شمارد، اما در قانون اسلام زنا به ذات خود گناه است، و با وجود اختلافات ریشه‌ای و اساسی در نظریات هر کدام، تفاوت در اسلوب و طریقه جزا هم لازم می‌آید، مثلاً در قانون غربی جزای زنا زن شوهردار حبس است و این جزا سبب از میان بردن جرم و گناه در جامعه نمی‌گردد بلکه باعث می‌شود تا مردم در ارتکاب آن بیشتر جرأت کنند. بنابراین، می‌بینیم در کشورهایی که قوانین مذکور حاکم است زنا رو به افزایش نهاده است ولی قانون اسلام درست برخلاف آن برای زنا، چنان جزای شدید و سختی مقرر داشته که اجرای آن باعث تطهیر پیکر اجتماع از این گناه می‌گردد لذا کشورهایی که در باره زنا قانون اسلامی را پیاده می‌کنند، این جرم در آن‌ها زیاد شایع نیست؛ زیرا یک بار اجرا کردن حد بر فرد زناکار در دل وی و دیگران چنان رعب و وحشتی ایجاد می‌کند که تا سال‌های زیادی هیچ یک از آن‌ها نمی‌توانند به این کار دست یازند و این جزا مانند عمل جراحی روحی است که بر دل و جان هواداران این گناه اثر می‌گذارد و آن‌ها را از درون اصلاح می‌نماید.

علاوه بر آن، غربی‌ها از زدن صد ضربه شلاق بر زانی نفرت دارند و علتش هم این است که آزردهن جسم انسان را نمی‌پسندند ولی علت اصلی این است که تاکنون درک اخلاقی در غربی‌ها به پایه کمال نرسیده است و این در حالیست که آن‌ها سابقاً زنا را عیب و گناه می‌شمردند ولی اکنون آن را نوعی تفریح، بازی، سرگرمی و مایه آرامش خاطر می‌دانند که دو نفر لحظاتی خود را با آن مشغول می‌دارند و مقصودشان هم از گفتن این سخن آن است که در این باره زیاد جدیت به خرج ندهند و دیگری را به خاطر آن مؤاخذه نکنند مگر در حالتی که کار مورد نظر شخص دیگری را جریحه‌دار سازد و یا تجاوز به حقوق دیگران باشد و حتی در صورت تجاوز و اخلاق هم، زنا از جمله گناهان صغیره محسوب می‌شود که حق یک نفر در آن ضایع شده است. بنابراین، جزا و غرامت هم برای انجام آن، خیلی کم و ناچیز می‌باشد.

معلوم می‌شود کسی که در باره زنا چنین عقیده‌ای داشته باشد صد تازیانه را در قبال آن، یک کیفر بسیار سخت و مشکل تصور خواهد کرد و لکن اگر درک اخلاقی و اجتماعی وی گسترش یابد و بداند که زنا چه در حالت رضا و چه حالت اجبار چه با زن ازدواج کرده و چه با زن باکره و غیر متزوج، یک جنایت اجتماعی است که ضرر آن به تمام اجتماع می‌رسد لذا در این صورت نظریه‌اش در باره جزا تغییر می‌کند و به لزوم حفظ و نگهداری اجتماع در مقابل آن ضرر اعتراف می‌کند، از آنجا که عوامل برانگیزاننده زنا در طبیعت حیوانی انسان بسیار عمیق است پس بوسیله جزاهای سبک و تاوان‌های اندک نمی‌توان آن را ریشه کن ساخت پس برای ریشه کن ساختن آن لازم است که تدابیر و لوازم شدید بکار گرفته شود و بدون شک حفظ و صیانت میلیون‌ها نفر، از ضررهای خطرناک و بی‌حساب با ضرر کردن یک یا دو نفر، به مراتب بهتر از این است که جنایتکاران جان سالم بدر ببرند و ملت با ضررهای بی‌حد و حصر بسیاری روبرو شوند، اگر این حد در جامعه جاری نشود نسل‌های آینده هم بدون اینکه گناهی کرده باشند به آن آسیب دچار می‌شوند.

علت دیگری هم وجود دارد که تمدن غرب صد تازیانه را در ردیف عقوبت‌های ظالمانه بداند و آن اینکه پایه‌های تمدن غرب، بطوریکه قبلاً هم گفتیم بر همکاری و اصالت فرد در جامعه استوار است و در نظریات و عقایدشان در باره حقوق افراد راه افراط و مبالغه را در پیش می‌گیرند، در نتیجه اگر فرد علیه جامعه ظلم و تجاوز هم بکند، طبق نظر ایشان عیب به شمار نمی‌آید بلکه بیشتر اوقات، آن را حمل بر میل و رضای شخصی می‌کنند ولی هر موقع، دست قانون برای حمایت حقوق اجتماعی دراز کرده شود از ترس و وحشت، مو بر اندامشان راست می‌شود و فقط از حقوق فرد حمایت و جانبداری کامل می‌کنند نه از حقوق اجتماع.

از ویژگی‌های جاهلیت غربی - مانند جاهلیت‌های هر عصر - این است که ایشان به امور محسوس بیشتر از امور معقول توجه می‌کنند چون ضرر فردی برایشان سخت و دشوار بوده و ضرر بر اجتماع ظاهراً غیر قابل لمس است. بنابراین، نمی‌توانند عاقبت ضرری را که به اجتماع و نسل‌های آینده می‌رسد، درک کنند. چون نمی‌توانند به عمق آثار و نتایج بعدی و خطرهای گسترده‌اش پی ببرند.

حد قذف:

ضرر قذف مانند ضرر زنا است؛ زیرا زیان‌های متهم کردن یک زن پاکدامن، فقط در خود او خلاصه نشده بلکه باعث شیوع فحشا در جامعه می‌گردد، روابط میان زوجین را تیره و تار ساخته و عداوت و دشمنی را میان افراد فامیل افزایش می‌دهد، همچنین باعث ایجاد شک و تردید در دل‌ها می‌شود و تنها با گفتن یک کلمه، ده‌ها نفر به شداید و سختی‌های گرفتار می‌شوند که ممکن است سال‌ها طول بکشد، لذا قرآن کریم مردم را به علت انجام این گناه مؤاخذه می‌کند و در قبال آن عقوبت سختی را معین نموده است:

﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَنِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ [النور، ۴].

«آنانکه به زنان عقیفه نسبت زناکاری بدهند و بعد از آن نتوانند چهار گواه بیاورند پس ۸۰ تازیانه به آن‌ها بزنید و هرگز گواهی ایشان را قبول نکنید و ایشانند گروه فاسقان».

تدابیر حراستی

این قانون جزای اسلامی است که ابتدا فسق و فجور را با قدرت سیاسی و حکومتی از بین می‌برد و در مرحله دوم از افراد صالح اجتماع در برابر بدی‌ها و ضررهای تلقینات اهل فسق و فجور حمایت می‌کند، و این در صورتی است که تعلیمات اخلاقی اسلام شخص را از درون اصلاح می‌کند تا تمایل به گناه و معصیت در وی پیدا نشود، قوانین آن انسان را از خارج اصلاح می‌کند و تمایل به فسق و فجور را که به علت اختلالات تربیت محیطی در فرد ایجاد می‌شود از بین می‌برد و اجازه نمی‌دهد به مرحله فعلیت برسد، مابین این دو نوع تدبیر، تدابیر دیگری نیز وجود دارد که اسلام آن‌ها را به عنوان کمک و زمینه‌ساز تعالیم اخلاقی به شمار می‌آورد با این تدابیر، نظام جامعه را اصلاح می‌کند و همچنین عوامل ضعف اخلاقی را از بین می‌برد که چنانکه گفتیم این ضعف به خاطر کمبودها و نواقص تربیت محیطی در افراد ایجاد می‌شود و در مرحله‌ای است که می‌خواهد از قوه به فعل تبدیل شود و این به خاطر حفظ و حراست اجتماع است که اسلام می‌خواهد محیط از همه عوامل محرک شهوت پاک و صاف باشد و بی‌بندوباری جنسی تا حد ممکن کاهش یابد و تمام مذاهب و قوانین بشری که به نظام اجتماع خلل وارد می‌کنند، از بین بروند، ما در باره هر یک از این تدابیر و احکام به تفصیل و جداگانه بحث خواهیم کرد.

احکام لباس و ستر عورت:

اولین چیزیکه اسلام در راه ثبات و پایداری جامعه به آن توجه کرده، عبارت از ممنوعیت برهنگی و دیده شدن عورت زن و مرد است، حالت برهنگی که در دوران عرب جاهلی وجود داشت با حالت برهنگی ملت‌های متمدنی کنونی جهان اختلاف زیادی ندارد، مردان عرب خود را جلوی چشم همدیگر، بدون هیچ شرمی، برهنه می‌کردند^(۱) و در وقت غسل و قضای حاجت در ستر و پوشانیدن عورت خودشان لزومی نمی‌دیدند، در اطراف کعبه در

۱- در صحیح مسلم در باب «الاعتناء بحفظ العورة» نوشته است که مسور بن مخرمه سنگ سنگینی را برداشته بود و می‌آمد، بند شلوارش پاره شد و شلوارش باین افتاد و چون سنگ در دست داشت نمی‌توانست شلوارش را جمع کند تا اینکه از تنش در آمد، پس حضرت پیغمبر ﷺ بدو فرمود: لباست را ببوش، و هرگز برهنه گردش نکنید.

حالیکه لخت بودند طواف می کردند و آن را بهترین عبادت می شمردند^(۱) و حتی زنان هم در وقت طواف لخت بودند^(۲) و معمولاً لباسی را در برداشتند که باز هم قسمتی از سینه، بازوها، سر، و هر دو ساق پا بیرون می ماند^(۳) این حالتی است که امروز در آمریکا، اروپا و ژاپن به چشم می خورد، و در شرق غیر از نظام اسلامی نظام دیگری وجود ندارد که برای موضوع کشف و ستر عورت و حدود آنها اهمیت قائل شود.

پس اولین درسی را که اسلام در اجتماع پیاده کرد همین بود که فرمود:

﴿يَبْنَىءَ آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ لِبَاسًا يُورِي سَوَاءَ تَكْمَ وَرِدِشًا﴾ [الاعراف: ۲۶].

«ای فرزندان آدم هر آئینه فرود آوردیم بر شما لباسی که می پوشاند شرمگاه شما را و (فرود آوردیم) لباس زینت».

و پوشاندن بدن تمام زنان و مردان با این آیه واجب گردید و رسول خدا ﷺ کشف عورت و نگاه کردن به آن را به شدت ممنوع کرده است، چنانچه می فرماید:

«ملعون من نظر إلى سواة أخيه».

«کسی که بر شرمگاه برادرش نگاه کند ملعون است»^(۴).

«لَا يَنْظُرُ الرَّجُلُ إِلَى عَوْرَةِ الرَّجُلِ وَلَا تَنْظُرُ الْمَرْأَةُ إِلَى عَوْرَةِ الْمَرْأَةِ».

«نظر نکند یک مرد به عورت مرد دیگری و نه یک زن به عورت زن دیگری»^(۵).

«لأن آخر من السماء فانقطع نصفين أحب إلي من أن أنظر إلى عورة أحدٍ وينظر عورتی».

۱- از ابن عباس، مجاهد، عطا، ابراهیم نخعی و سعید ابن جبیر روایت است که گفتند: تعدادی از مردان عرب در زمان جاهلیت در اطراف کعبه برهنه طواف می کردند.

۲- در کتاب التفسیر، صحیح مسلم ذکر شده است که زنان نیز در زمان جاهلیت برهنه طواف می کردند و کسانی که به این زنان لباس می دادند تا خود را ببوشانند، از جملهی نیکوکاران بودند.

۳- تفسیر کبیر آیه: ولیضربن بخمرهن علی جیوبهن.

۴- احکام القرآن، جصاص.

۵- به روایت امام احمد، مسلم، ترمذی و ابوداود.

«اگر من از آسمان بیفتم و دونیم شوم بهتر از این است که بر عورت کسی نگاه کنم و یا کسی بر عورت من نگاه کند»^(۱).

«یاکم والتعری فإن معکم من لا یفارقکم إلا عند الغائط وحين یقضی الرجل إلى أهله».

«از برهنگی پرهیزید؛ زیرا همراه شما فرشتگانی هستند که غیر از وقت قضای حاجت و مباشرت با همسران، از شما جدا نمی شوند»^(۲).

«إِذَا أَتَى أَحَدُكُمْ أَهْلَهُ فَلْيَسْتَرِ، وَلَا يَتَجَرَّدُ تَجَرُّدَ الْغَيْرِینَ».

«وقتی یکی از شما جماع می کند باید پوشیده باشد و مانند دو خر خود را بدون پوشش نسازند»^(۳).

و باری حضرت رسول ﷺ با دیدن شتران زکات در صحرا بیرون آمد، شتران را دید که برهنه است، او را از این کار برکنار کرد، و فرمود:

«لا یمعل لنا من لا حیاء له» یعنی: «کسی که حیا ندارد با ما کار نکند»^(۴).

حدود عورت مردان:

در کنار این احکام، اسلام حدود متفاوتی را برای زنان و مردان تعیین کرده است، عورت در اصطلاح شرعی آن قسمت از بدن انسان را گویند که پوشاندن آن واجب است و عورت مرد از زیر ناف تا زانو تعیین شده که هیچ کس اجازه ندارد آن را ظاهر و نمایان کند یا به همان قسمت از بدن دیگران نگاه کند، چنانچه در حدیثی از ابو ایوب انصاری رضی الله عنه روایت شده است که فرمود:

«ما فوق الركبتین من العورة وما أسفل من سرّة من العورة».

۱- مبسوط، کتاب استحسان.

۲- ترمذی، باب ماجاء فی الاستتار، ترمذی گفته: این حدیث غریب است و غیر از این وجه دیگر روایت نشده است. علامه آلبنانی در إرواء الغلیل گفته: این علت نیست؛ بلکه علت ضعف حدیث یکی از راویان آن به اسم ابن ابی سلیم است که حافظ در تقریب التهذیب در باره اش گفته: صدوق بوده و در نهایت حافظه اش به هم خورده، و متوجه احادیش نمی شود؛ از این لحاظ روایات او متروک است. برای تفصیل

بیشتر به: إرواء الغلیل: ۱/ ۱۰۲ مراجعه شود. [مصحح]

۳- ابن ماجه، باب التستر عند الجماع. حدیث ضعیف است، تخریج این حدیث و آراء محدثین در مورد آن گذشت.

۴- مبسوط، کتاب استحسان.

«از زانوها تا زیر ناف عورت است (عورت مرد بین ناف و زانویش است)»^(۱).

و علی ابن ابی طالب از حضرت رسول ﷺ روایت کرده است که فرمود:

«لا تبرز فخذك ولا تنظر إلی فخذ حی ولا میت».

«ران خود را آشکار نکن و به زانوی شخص دیگری، مرده باشد یا زنده، نگاه نکن»^(۲).

این یک حکم عمومی است که غیر از زن خود شخص، هیچ کس دیگری از آن مستثنی

نمی‌شود و در حدیث دیگری ذکر شده است:

«احفظ عورتك إلا من زوجتك أو ما ملکت یمینك».

«که عورت خود را حفاظت کن، مگر از همسر و کنیزت»^(۳).

حدود عورت زنان:

حدود عورت زن نسبت به حدود عورت مرد زیادتر است، لذا زن مکلف است که همه

اعضای بدنش را غیر از چهره و کف دست، از مردم بیوشاند حتی از پدر، برادر و خویشان

دیگری که مرد باشند و از میان آنها تنها شوهر مستثنی است^(۴)، چنانچه حضرت رسول ﷺ

فرمود:

۱- دار قطنی.

۲- دار قطنی و بیهقی.

۳- ابوداود و ابن ماجه.

۴- البته این نظر استاد مودودی رحمه الله با آنچه در فصول بعدی این کتاب (بعد از صفحه ۲۳۲) با دلایل نقلی و عقلی ذکر کرده‌اند مخالف است. و از آنچه ایشان در آنجا نوشته‌اند: «هرکس که به کلمات آیه توجه کرده و اقوال مفسران هر عصری را تحت بررسی عمیق قرار دهد و عملکرد مردم را در زمان حیات حضرت رسول ﷺ از نظر بگذراند به هیچ وجه نمی‌تواند انکار کند شریعت به زنان دستور داده است که رویشان را از بیگانه پنهان دارند و این وضع از زمان حیات خود پیامبر شروع شده و تاکنون ادامه دارد و خود قرآن نقاب یا پرده و چادر را از روی حقیقت و معنی پیشنهاد کرده ولی آنرا با این لفظ اصطلاحی ذکر نکرده است و زنان مسلمان موقع بیرون رفتن از خانه پیش روی پیغمبر پرده بر روی می‌انداختند و در آن زمان پرده مذکور بنام نقاب مشهور بود، و مردم آنرا بدان نام می‌شناختند». و همچنان می‌گویند: «از این روست که ابتدا اسلام بطور کلی امر می‌کند که زنان چادرهایشان را از سر بر رویشان ببندازند، سپس با لفظ «إلا ما ظهر منها» در حالات استثنایی و ضروری اجازه می‌دهد که زنان رویشان را باز کنند ولی باز به شرطی که مقصود، اظهار زیبایی نبوده باشد و هدفش تنها و تنها رفع حاجت باشد و بس و برای اینکه دروازه فتنه از طرف مردان نیز مسدود شود به آنها امر می‌کند که چشمان (خود) را پایین اندازند؛ زیرا وقتی که زن عقیقه و پاکدامن فقط بر اساس ضرورت رویش

«لا يحل لامرأة تؤمن بالله واليوم الآخر أن تخرج يديها إلى ههنا وقبض نصف الذراع».

«برای زنیکه به خدای واحد و روز قیامت ایمان داشته باشد، حلال نیست که دستش را زیادتر از اینجا ظاهر سازد، و اشاره به نصف بازو (مچ) کرد»^(۱).

«الجارية إذا حاضت لم يصلح أن يری منها إلا وجهها وبدها إلى المفصل».

«و دختر بعد از اینکه حیض ببیند (بالغ شود) درست نیست که غیر از صورت و دستانش تا مچ، اعضای دیگر او دیده شود»^(۲).

و از عایشه صدیقه رضی الله عنها روایت است که گفت: من نزد برادرزاده‌ام عبدالله بن طفیل در حالت آراسته ظاهر شدم. حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله این وضع را نپسندید، من گفتم: ای رسول خدا! او برادرزاده من است، آن حضرت فرمود:

«إذا عرفت المرأة لم يحل لها أن تظهر إلا وجهها وإلا ما دون هذا وقبض علی ذراع نفسه فترك بین قبضته و بین الكف مثل قبضته الأخرى».

«وقتی که زن حائض شود اجازه ندارد که غیر از روی و پایین تر از این دیده شود مقصود از پایین تر از این چنین می‌باشد که پیامبر خدا (از ساعد خود یک قبضه گرفت) و بین کف دست و جایی که گرفت به اندازه یک قبضه دیگر مانده بود»^(۳).

اسماء دختر ابوبکر و خواهر عایشه صدیقه رضی الله عنها بود، او یک بار نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله با لباس نازک درآمد که تن او از آن نمایان بود، پس پیامبر صلی الله علیه و آله رویش را از وی برگرداند و فرمود:

«یا أسماء! إن المرأة إذا بلغت المحيض لم يصلح أن يری منها إلا هذا وهذا وأشار إلى وجهه وكفه».

را برهنه می‌سازد مردان هم باید چشمانشان را از نگاه کردن به طرف او برگردانند تا چشمانشان در روی آنها نیافتد».

[مصحح]

۱- ابن جریر طبری.

۲- ابوداود.

۳- ابن جریر طبری.

«ای اسماء! وقتی که زن به سن بلوغ برسد اجازه ندارد که تن وی غیر از این و این - اشاره به روی و کف دست کرد - اعضای دیگر او دیده شود»^(۱).

و حفصه دختر عبدالرحمن رضی الله عنه نزد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله آمد در حالیکه چادر نازک و براق پوشیده بود، حضرت عایشه برخاست چادر او را برداشت و عوض آن چادر ضخمی بر وی پوشانید^(۲). بطوریکه قبلاً هم ذکر کردیم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«لعن الله الکاسیات العاریات».

یعنی «خداوند زنان پوشیده برهنه را لعنت کرده است».

و از فاروق اعظم رضی الله عنه روایت است که فرمود:

«به زنان تنگه کتان و قباطی (دو نوع پارچه نازک و شفاف) نپوشانید؛ زیرا آن لباس‌ها نازک بوده و بدن را نمی پوشانند»^(۳).

از تمام این روایات چنین استنباط می شود که همه جای بدن زن عورت است البته به استثنای وجه و کفین، چنان عورتی که حتی باید در بین خانه هم از نزدیکترین اقاربش بپوشاند، و زن اجازه ندارد که عورتش را غیر از شوهرش به افراد دیگر، حتی پدرش یا برادرش یا برادرزاده اش نشان دهد و حتی در نزد محارمش اجازه ندارد چنان لباس نازک و شفاف بپوشد که تن و اندامش هویدا گردد.

البته با این اوصاف باید گفت تمام این احکام مربوط به زنان جوان است که از هنگام رسیدن به بلوغ، ستر عورت وی شروع شده و تا هنگامی که دارای کشش جنسی باشد ادامه

۱- این حدیث و احادیثی که بهمین معنی روایت شده همه شان ضعیف هستند. البته این حدیث را ابوداود، حدیث شماره: (۴۱۰۴) از ولید از سعید بن بشیر از قتاده از خالد بن دزیک از عائشه رضی الله عنها روایت نموده، و ابوداود گفته: این حدیث مرسل است؛ زیرا خالد بن دریک عائشه را ندیده است.

این حدیث به دلایل ذیل ضعیف است: سند آن منقطع می باشد چنانکه ابوداود به آن تصریح کرده است. در سند آن سعید بن بشیر ازدی آمده که امام احمد، ابن معین، ابن المدینی، نسائی، حاکم و ابوداود او را ضعیف دانسته اند، و هم چنین عبدالله بن نمیر او را منکر الحدیث دانسته است.

در سند این حدیث قتاده آمده و او مدلس بوده و در اینجا عنعنه کرده است. و هرگاه مدلس عنعنه کند حدیثش ضعیف است. [مصحح]

۲- موطای امام مالک.

۳- المبسوط.

می‌یابد، ولی وقتی که عمر وی از این مرحله پا فراتر بگذارد و سن او زیاد گردد، شک نیست که احکام مذکور در باره او تخفیف می‌یابد. خداوند می‌فرماید:

﴿وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ الَّتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ﴾ [النور: ۶۰].

«و زنان از کارافاده‌ای که امید به ازدواج ندارند، گناهی بر آنان نیست که لباسهای (رویین) خود را بر زمین بگذارند، بشرط اینکه در برابر مردم خود آرایی نکنند؛ و اگر خود را بپوشانند برای آنان بهتر است».

بطوریکه دیده می‌شود علت تخفیف، در آیه ذکر گردیده است و مقصود از عدم توقع نکاح این است که زن به سن و سالی برسد که شهوت جنسی در او بمیرد و در وجودش جذابیت باقی نماند، با وجودی که خداوند برایشان لازم گردانیده که با کنار نهادن لباس اظهار زینت نکنند.

ولی در صورتیکه در وجود زن هنوز شهوت جنسی موجود باشد، اجازه ندارد که حجاب از سر خود بردارد؛ زیرا تخفیف در باره زنانی است که سنشان گذشته باشد بطوریکه ایشان اصلاً به لباس توجه نکنند و در حالتی باشند که هرکس به طرف ایشان از روی احترام و اکرام بنگردد و امثال این زنان اگر چادر از سرشان بردارند، باکی نیست.

اجازه گرفتن:

حد دیگری را که اسلام در این زمینه وضع کرده است عبارت است از اینکه: بدون اجازه، وارد شدن اطفال آن خانواده که به سن بلوغ رسیده باشند به خانه‌هایشان ممنوع است و این بدین خاطر است که آن‌ها زنان خانه را به حالتی که شایسته نیست، نبینند.

﴿وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمْ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَعْدُوا كَمَا اسْتَعْدَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾

[النور: ۵۹].

«و چون کودکان شما به سن بلوغ برسند، پس باید که اجازه خواهند چنانچه اجازه می‌طلبیدند آنانکه بالغ بودند پیش از ایشان».

چنانکه در این آیه، به علت حکم که همان رسیدن کودکان به سن بلوغ و پیدایش احساسات جنسی است اشاره شده است، پس وقتی که فرزندان به این سن برسند مکلف می‌گردند که این حکم را اجرا نمایند ولی قبل از این سن، مکلف به اجازه‌خواستن نیستند. به موازات این حکم، به بیگانگان نیز دستور داده شده است که در هیچ خانه‌ای بدون اجازه صاحبش داخل نشوند. خداوند می‌فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّىٰ تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا﴾ [النور: ۲۷].

«ای مسلمانان در خانه‌های که غیر از خانه‌های خودتان باشد داخل نشوید تا آنکه اجازه بگیرید و بر اهل آن سلام بدهید.»

منظور از این آیه تعیین حد فاصل بین داخل و خارج خانه است تا مرد و زن در زندگی خانوادگی شان از معرض دید دیگران محفوظ باشند، اوایل، عرب‌ها علت این امر را نمی‌دانستند و می‌خواستند که از خارج منزل به درون خانه نظری بیفکنند، چنانچه این موضوع بارها برای خود حضرت رسول الله ﷺ اتفاق افتاده بود که شخصی از روزنه‌ی اتاق ایشان به درون آن بنگرد و یک بار در دست حضرت رسول الله ﷺ شانه‌ای بود که به سر خود می‌کشید، پس گفت: اگر من می‌فهمیدم که تو قصد نظر کردن داری آن را به چشمت می‌زدم. استئذان به خاطر نگاه کردن است و بعد از آن، حضرت رسول الله ﷺ اعلام کرد: هر کس بدون اجازه به خانه کسی نگاه کند برای‌شان حلال است که هر دو چشم او را نابینا سازند.

سپس به مردان غریبه دستور داده است که اگر از خانه‌ها چیزی می‌خواهند باید داخل خانه نروند و از پشت در، دیوار یا پرده آنرا بخواهند و صدا کنند.

﴿وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِن وَّرَآءِ حِجَابٍ ۚ ذَٰلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ﴾ [الأحزاب: ۵۳].

«وقتی که از زنان پیغمبر چیزی می‌خواهید، از پشت پرده از ایشان طلب کنید و آن برای دل‌های شما و دل‌های ایشان (زنان) پاکیزه‌تر است.»

در اینجا هم کلمات ﴿ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ﴾ به دلیل حکم اشاره می‌کند پس مقصود اساسی و اصلی، حفاظت زنان و مردان از تمایلات و محرک‌های جنسی است و این حدود و قیود هم به خاطر منع اختلاط و آمیزش مردان و زنان وضع شده است. این احکام منحصر به بیگانگان نبوده بلکه خادمان خانه را هم شامل می‌شود، چنانچه در اخبار هست که فاطمه علیها السلام یکی از پسرانش را به دست بلال رضی الله عنه یا انس رضی الله عنه داد، راوی می‌گوید که روی او دیده نمی‌شد و تنها کف او دیده می‌شد و بس، و معلوم است که انس رضی الله عنه و بلال رضی الله عنه خادمان مخصوص حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودند که در نزد وی مانند یکی از اعضای خانواده ایشان زندگی می‌کردند.

منع از خلوت و لمس کردن:

سومین حدی که در اسلام وضع شده عبارت از این است که غیر از شوهر، شخص دیگری اجازه ندارد که با زن بیگانه در خلوت نشیند و یا با بدن او تماس یابد اگرچه از نزدیکان و خویشان زن باشد.

«عن عقبه بن عامر: أن رسول الله صلی الله علیه و آله قال إِيَّاكُمْ وَالِدُخُولَ عَلَى النِّسَاءِ فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَفَرَأَيْتَ الْحَمُو؟ قَالَ: "الْحَمُو الْمَوْتُ...»

«از عقبه بن عامر روایت شده است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: از در آمدن نزد زنان پرهیزید، مردی از انصار گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله اگرچه خسرش باشد؟ گفت: خسر یعنی مرگ^(۱). و پیغمبر فرموده است:

«لَا تَخْلُوا عَلَى الْمُغِيبَاتِ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنْ أَحْدِكُمْ مَجْرَى الدَّمِ.»

یعنی: «در خلوت، نزد زنان داخل نشوید؛ زیرا شیطان در نهاد شما بمانند جریان خون در رگها است»^(۱). از عمرو ابن عاص رضی الله عنه روایت است که گفت:

۱- ترمذی، بخاری و مسلم، ابواب تحریم خلوت با زنان اجنبی.

«نهانا رسول الله ﷺ أن ندخل على النساء بغير إذن أزواجهن».

«حضرت رسول الله ﷺ ما را از اینکه بر زنان بدون اجازه شوهرانشان وارد شویم، منع کرده است»^(۲).

«لَا يَدْخُلَنَّ رَجُلٌ بَعْدَ يَوْمِي هَذَا عَلَى مُغِيبَةٍ إِلَّا مَعَهُ رَجُلٌ أَوْ اثْنَانِ».

و حضرت رسول ﷺ فرمود: بعد از امروز هیچ کسی در خلوت نمی تواند با زنی بنشیند مگر اینکه همراه او یک یا دو مرد دیگر هم باشد»^(۳).

عین احکام مذکور در لمس و تماس نیز وارد شده که: قال النبی ﷺ:

«من مس كف امرأة ليس منها بسبيل وضع على كفه جمرة يوم القيامة».

«حضرت رسول الله ﷺ فرموده است: کسی که دست زنی را لمس کند که اجازه اش را نداشته باشد، در روز قیامت دست او در آتشدان دوزخ گذاشته می شود»^(۴).

از عایشه صدیقه رضی الله عنها روایت است که گفت: حضرت رسول الله ﷺ وقتی که از زنان بیعت می گرفت با آنها به سخن بیعت می کرد و دست آنها را در دست خود نمی گرفت، ایشان می گوید: به خدا سوگند که در وقت بیعت گرفتن دست او بدست زن نمی رسید فقط از آنان به این سخن بیعت می گرفت که می فرمود: من بیعت شما را در این چیز گرفتم^(۵). از امیمه رضی الله عنها بنت رقیقه روایت است که گفت: من با چند زن دیگر از انصار نزد حضرت رسول الله ﷺ آمدم تا بیعت کنیم پس گفتیم: ای رسول خدا ﷺ ما با تو بیعت می کنیم تا برای خدا شریک قرار ندهیم و دزدی و زنا نکنیم و بهتان نگوییم و در کارهای شرعی از تو پیروی کنیم، حضرت رسول الله ﷺ نیز پاسخ داد: در باره چیزهایی که در قدرت و استطاعت شما است بیعت کنید، آن زن می گوید که ما گفتیم: خدا و رسول بر ما مهربانترند، بیا ای رسول

۱- ترمذی.

۲- ترمذی، باب فی النهی عن الدخول إلا باذن أزواجهن.

۳- مسلم، باب تحریم الخلوۃ بالأجنبیه.

۴- تکملة فتح القدير ۹۸ / ۸.

۵- صحیح بخاری، باب بیعة النساء و صحیح مسلم، باب کیفیة بیعة النساء.

خدا ﷻ که با تو بیعت کنیم و ایشان جواب دادند: من با زنان دست نمی‌دهم، سخن من با صد زن مانند سخن من با یک زن است.^(۱)

این احکام نیز فقط به زنان جوان اختصاص دارد و زنانی که دارای سن زیاد باشند با ایشان در خلوت نشستن مانعی ندارد و لمس کردن آن‌ها هم بلا مانع است، روایت است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه به قریه‌ای می‌رفت که آنجا شیر خورده بود و او با برخی از زنان عجزوزه آن قریه دست می‌داد. همچنین گفته اند عبدالله بن زبیر رضی الله عنه وقتی مریض بود پیرزنی را برای پرستاری استخدام کرده بود.^(۲) از تفاوتی که میان زن پیر و جوان وجود دارد و در می‌یابیم که هدف اجرای این احکام همین است که بین دو جنس اختلاط و آمیزش ایجاد نشود که سرانجام باعث فتنه و فساد گردد.

فرق بین محرم و نامحرم:

این احکام غیر از شوهر، همه مردان را اعم از اینکه محرم باشند یا نامحرم در بر می‌گیرد. پس زن اجازه ندارد عورتش را برای یکی از آن‌ها ظاهر کند به بیان دیگر یک مرد نباید بین ناف و زانویش را به کسی نمایان کند، همچنین یک زدن اجازه ندارد اعضای دیگرش را جز وجه و کفین به کس دیگری بنمایاند و بر تمام مردان واجب است که پیش از دخول اجازه بگیرند و هیچ مردی اجازه ندارد در خلوت با زنی بنشیند و یا بدن او را لمس کند.^(۳)

اسلام بین محرم و نامحرم فرق می‌گذارد و در قرآن و حدیث مراتب حریت، آزادی و راحتی را که زن می‌تواند با محارم اعضای فامیل داشته باشد به تفصیل بیان می‌کند و یک زن هرگز اجازه ندارد این آزادی و راحتی را با مردان دیگر داشته باشد که از این مطالب در عرف بنام حجاب یاد می‌شود.

۱- نسائی، باب بیعة النساء، و ابن ماجه همان باب.

۲- تکملة فتح القدیر. ۹۸ / ۸.

۳- حکم لمس بدن زن توسط محرم و نامحرم، متفاوت است؛ زیرا برادر می‌تواند دست خواهرش را گرفته و سوار مرکب کند ولی روشن است که هیچ مرد بیگانه‌ای اجازه انجام این کار را ندارد، از حضرت رسول الله ﷺ است که وقتی که از سفر بر می‌گشت با فاطمه رمعانقه نموده و سر او را می‌بوسید، همچنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه به سر عایشه ل بوسه می‌زد.

احکام حجاب

آیاتی که حکم حجاب را در بر دارند از این قرارند:

﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَٰلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ﴿٣١﴾﴾ وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا يَضْرِبْنَ خُمْرَهُنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنَاتِ أَخْوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرَ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا تَخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ﴾ [نور: ۳۰ و ۳۱].

«ای پیغمبر! بگو به مؤمنان که پایین اندازند برخی از نظرهای خود را (چشم خود را از محرّمات بپوشانند) و نگهدارند شرمگاههای خود را، این پاکیزه‌تر است برای ایشان، هر آینه خدا به آنچه می‌کنید آگاه است، و بگو به زنان مسلمان که پایین اندازند برخی نظرهای خود را (چشمان خود را از نظر شهوانی به مردان اجنبی بپوشانند) و شرمگاه‌های خود را نگهدارند و آرایش خود را به غیر از آنچه که معلوم است ظاهر نکنند و باید روسری‌هایی که می‌پوشند تا پایین سینه‌شان برسد و زینت خود را ظاهر نکنند مگر به شوهران یا پدران یا پدر شوهران یا پسران شوهران یا برادران یا پسران برادران یا پسران خواهران یا زنان خود (زنان مسلمان) یا بردگان‌شان یا خدمتکارانی که دارای شهوت نباشند از مردان، یا کودکانی که بر رازهای زنان آگاهی ندارند و پاهای خود را طوری بر زمین نزنند که زینت‌های پنهانشان دانسته شود.»

﴿يٰۤاَيُّهَا النَّبِيُّ لَسْتَ كَآحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ ۗ اِنۡ اَتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهٖ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا ﴿٣٢﴾﴾ وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْاُولٰٓئِ ﴿٣٣﴾﴾ [احزاب: ۳۲ و ۳۳].

«ای زنان پیغمبر! شما مانند سایر زنان نیستید، باید پرهیزگاری کنید و نباید در سخن گفتن به قدری ملایمت کنید تا کسی که در دل او مرض است طمع کند، و به روش نیکو سخن بگوئید و در خانه‌های خود بمانید و تجمل و زیبایی خود را مانند ظاهر کردن دوران جاهلیت پیشین ظاهر نکنید.»

﴿يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ قُلًّا لِّأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْنَّ مِنْ جَلْبَابِهِنَّ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذِينَ﴾ [احزاب: ۵۹].

«ای پیامبر! به همسران و دخترانت و زنان مؤمنان بگو: «جلبابها [= روسری‌های بلند] خود را بر خویش فروافکنند، این کار برای اینکه شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند بهتر است.»

اگر قدری در این آیات تأمل کنید می‌بینید که در این آیه‌ها مردان موظف شده‌اند که چشمانشان را بپوشند و خود را از فواحش اخلاق نگهدارند و زنان هم مانند مردان به ادای این دو امر مأمور شده‌اند و علاوه بر آن در خصوص معاشرت و رفتار عملی، به احکام دیگری هم موظف شدند که به صراحت دال بر این است که برای حفاظت اخلاقی تنها اهمیت دادن به پوشیدن چشم و حفظ فرج کافی نیست بلکه ضوابط و احکام دیگری هم مورد نیاز و ضروری است، ما باید در اینجا به اخبار و احادیث پیامبر و یاران گرامی‌اش رجوع کنیم تا بدانیم که ایشان این احکام را چگونه در جامعه اسلامی پیاده نمودند و همچنین بدانیم که از عکس العمل‌های معنوی و عملی ایشان چه برداشت‌هایی می‌شود.

پوشیدن چشم:

اولین حکمی که در این باره به زنان و مردان صادر شده، پوشیدن چشم است و کلمه «غض البصر» عربی در زبان‌های دیگر به معنی پوشیدن چشم و پایین انداختن و بلند نکردن آن است ولی هدف حکم الهی این نیست، بلکه قصد آن پرهیز از زنای نظر و چشم است که در احادیث به کرات تذکر داده شده است، چونکه نگاه کردن زنان به مردان بیگانه منشأ فتنه می‌گردد و تلذذ به جمال زنان بیگانه منبع فتنه و فسادانگیزی برای مردان است، و طبیعی است که فساد و فتنه از اینجا ایجاد می‌شود و یکی از دروازه‌های آن همین نظر کردن است که باید

بسته شود، مقصود از پوشیدن چشم نیز همین است، بدیهی است که تا آن زمان که چشم باز باشد حتماً نگاهش بر اشیاء و اشخاص اطرافش می افتد و غیر ممکن است که چشم زنان و مردان هم به همدیگر نیافتد، پس حکم شرعی این است که اگر این نظر بطور تصادفی باشد گناه ندارد و تنها آن نظری ممنوع است که دوباره از روی قصد و عمد و به غرض تلذذ و تمتع از زیبایی و زینت طرف مقابل باشد. چنانچه:

«عن جریر رضی الله عنه قال: سألت رسول الله ﷺ عن النظر الفجأة؟ فقال: اصرف بصرک.»

«از جریر روایت شده است که گفت: من از رسول الله در باره نظر تصادفی پرسیدم. ایشان برایم گفت: چشمت را بگردان»^(۱).

«عن بریده رضی الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ لعلی: یا علی لا تتبع النظرة فإن لك الأولى وليس لك الآخرة.»

«از بریده نقل شده است که گفت: حضرت رسول الله ﷺ برای علی رضی الله عنه فرمود: ای علی بعد از یک نگاه، بار دیگر نگاه مکن؛ زیرا اولی گناه نداشته و دومی دارد»^(۲).
«عن النبی ﷺ قال: من نظر إلى محاسن امرأة أجنبية عن شهوة صب في عينه الأفك يوم القيامة.»

«از حضرت رسول ﷺ روایت است که فرمود: کسی که به زیبایی و الطاف زن بیگانه به نظر شهوت بنگردد در روز قیامت در چشمان او سرب گذاخته ریخته می شود»^(۳).

با آن همه گاهی اوضاعی پیش می آید که ایجاب می کند شخص به زن بیگانه نظر اندازد مثلاً طبیب به زن مریض و یا قاضی به زنی که به منظور شهادت یا اقامه دعوی حاضر می شود نگاه می کند و یا زنی در حریق می افتد و یا در آب غرق می شود، آن وقت ممکن است خودش یا آبرو و حیثیتش در خطر واقع شود، در این مواقع امدادگر اجازه دارد که علاوه بر صورت، در صورت لزوم به عورت او هم نگاه کند، علاوه بر این در بغل گرفتن او در

۱- ابوداود باب ما یؤمر به من غض البصر.

۲- همان منبع.

۳- تکملة فتح القدير، ۸ / ۹۷.

صورت غرق یا حریق نه تنها بلا مانع است بلکه واجب است و شریعت امر می کند که در این طور مواقع، شخص نیت خود را از فساد دور کند ولی اگر در دلش به مقتضای طبیعت بشری، حالتی از شهوت پیدا شود در آن صورت بر هیچ یک گناهی نیست؛ زیرا این نگاه و این تماس از روی ضرورت است و انسان نمی تواند جلوی مقتضیات فطرت خود را بگیرد^(۱).

همچنین نظر کردن بر زن اجنبی بلکه تعمق نظر بر وی به قصد ازدواج نه تنها جایز بلکه از روی سنت مطلوب و مستحسن است و حتی خود حضرت رسول الله ﷺ نیز به طرف زنی به همین منظور نگاه کرده است.

«عن المغيرة ابن شعبه رضی الله عنه: أنه خطب امرأة فقال النبي ﷺ: أنظر إليها فإنه أجدى أن يوءدم بينكما».

«و از مغیره بن شعبه روایت است که او از زنی خواستگاری کرد، پس حضرت رسول ﷺ برایش فرمود: او را ببین؛ زیرا نظر کردن باعث ایجاد موافقت و شناسایی در بین شما است»^(۲).

«عن سهل ابن سعد أن امرأة جاءت إلى رسول الله ﷺ فقالت: يا رسول الله، جئت لأهبط لك نفسي، فنظر إليها رسول الله فصعد النظر إليها».

«و از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت است که زنی نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! من آمدم تا خودم را به تو بخشم و حضرت رسول الله ﷺ به طرفش نظر کرد و رویش را طرف وی بالا نمود»^(۳).

«عن أبي هريرة رضي الله عنه قال: كنت عند النبي ﷺ فأتاه رجل فأخبره أنه تزوج امرأة من الأنصار فقال له رسول الله ﷺ: أنظرت إليها؟ قال: لا. قال: فأذهب فانظر إليها فإن في أعين الأنصار شيئاً».

«و از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که گفت: من نزد حضرت رسول اله ﷺ بودم، مردی نزد ایشان آمد و خبر داد که با یک زن انصاری ازدواج کرده، حضرت رسول الله ﷺ فرمود:

۱- تفسیر کبیر و احکام القرآن، جصاص، در آیه: ﴿قل للمؤمنین یغضوا﴾ و تکملهی فتح القدر، فصل فی النظر و اللمس، و کتاب المبسوط - کتب الاستحسان.

۲- ترمذی، ماجاء فی النظر الی المخطوبه.

۳- صحیح بخاری، باب النظر الی المرأة قبل التزویج.

آیا او را دیده ای؟، آن مرد گفت: نه، حضرت رسول فرمود: پس برو و او را ببین؛ زیرا در چشم زنان انصاری چیزی هست»^(۱).

«عن جابر رضي الله عنه بن عبدالله قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: إذا خطب أحدكم المرأة قال استطاع أن ينظر إلى ما يدعوه إلى نكاحها فليفعل».

«و از جابر رضي الله عنه بن عبدالله روایت است که حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: اگر یکی از شما از زنی خواستگاری کرد و نیاز به دیدن وی بود، اگر می‌تواند او را ببیند پس باید این کار را بکند»^(۲).

از تعمق در این حالات استثنایی چنین استنباط می‌شود که هدف شرع منع مطلق نظر نیست بلکه منظور از بین بردن وسایل فتنه است بدین جهت، از نگاه کردن بدون ضرورت و بدون منفعت منع می‌کند و همینطور نگاهی که همراه تحریک شهوت و به هیجان آوردن تمایلات جنسی باشد نیز منع می‌شود.

این حکم برای زنان و مردان یکسان است، ترمذی در سنن خود از ام سلمه رضيها روایت می‌کند که وی و میمونه رضيها هر دو نزد حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم بودند^(۳). می‌گوید وقتی که ما نزد وی بودیم ابن ام مکتوم رضي الله عنه آمد و نزد ایشان داخل شد و این اتفاق زمانی افتاد که ما به رعایت حجاب مکلف شده بودیم، پس حضرت رسول صلى الله عليه وسلم برای ما فرمود که خود را از وی بپوشانید، گفتیم: ای رسول خدا! آیا او کور نیست؟ ما را نه می‌بیند و نه می‌شناسد، حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: آیا شما هم کور هستید، آیا شما او را نمی‌بینید؟

از روی خصوصیت‌های خاص روانی گروه زنان و مردان، فرق بسیار دقیقی بین نگاه مرد و زن وجود دارد برای اینکه در طبیعت مرد، اقدام کردن وجود دارد که اگر چیزی را پسندیده و زیر نظر گرفت برای حصول و بدست آوردن آن بسیار می‌کوشد، اما در طبیعت و

۱- مسلم، باب ندب من اراد نكاح امرأة قبل التزويج.

۲- ابوداود، باب فی الرجل ينظر الى المرأة و هو يريد تزويجها.

۳- ترمذی، باب ماجاء فی احتجاب النساء من الرجال.

نهاد زن فرار و ممانعت وجود دارد و تا زمانی که بر فطرت و نهاد خود متکی است این صفت از وی جدایی نمی‌پذیرد و یک زن به آسانی جرأت اقدام به امری را ندارد. شرع نیز این تفاوت را در میان دو طبیعت فوق‌الذکر مدنظر قرار داده است، لذا آن قدر که نظر کردن مرد به زن بیگانه به شدت نهی شده است، ممنوعیت نگاه کردن زن به طرف مرد آنقدر هم شدید و غلیظ نیست، حدیث عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها مشهور است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بازیهای حبشه را در مسجد به وی نشان می‌داد^(۱) و این حدیث دلالت می‌کند که نظر کردن زن به طرف مرد به طور مطلق ممنوع نیست، بلکه آن نظری ممنوع است که زن و مرد در یک مجلس باشند و به طرف همدیگر به جذب و جلب بنگرند. و همچنین نظری که بیم فتنه از آن برود جایز نیست؛ زیرا حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله به ام سلمه امر کرد که در برابر ابن ام مکتوم رضی الله عنه که صحابی جلیل‌القدرش بود با حجاب باشد، و به فاطمه بنت قیس امر کرد تا عده‌اش را در خانه ابن ام مکتوم بگذارند؛ زیرا وقتی که شوهر فاطمه او را طلاق داد، نخست حضرت رسول صلی الله علیه و آله امر کرد که در خانه ام شریک انصاری رضی الله عنه عده‌اش را سپری کند ولی بعد از مدتی فرمود:

اصحاب من به اینجا رفت و آمد می‌کنند پس در خانه‌ی ابن مکتوم رضی الله عنه عده‌ات را بگذاران؛ زیرا او یک شخص کور است و تو می‌توانی پوشش خود را برداری، یعنی می‌توانی از نظر لباس راحت و آزاد باشی و اگر جایی از بدنت نمایان شود او نمی‌بیند. پس می‌فهمیم که هدف واقعی این احکام کم کردن زمینه‌های فتنه است و بدین علت بود که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمه بنت قیس رضی الله عنها را از گذراندن عده در خانه‌ای که امکان فتنه در آن بیشتر بود منع کرد و امر فرمود که او در خانه‌ای زندگی کند که چنین امکانی در آن

۱- این حدیث به روایت امام بخاری، مسلم، نسائی و احمد از عایشه رضی الله عنها است، بعضی در تعبیر آن می‌گویند که این ماجرا در روزگاری واقع شده که عایشه رضی الله عنها کم سن و سال بود و به زمان قبل از آمدن آیه‌ی حجاب مربوط می‌شود جز این حیاب که تصریح می‌کند که واقعه‌ی مذکور وقتی واقع شد که نمایندگان حبشه به مدینه آمدند و در سال هفتم هجرت بود، بر این اساس عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها پانزده یا شانزده ساله بود. و در روایت صحیح بخاری است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله او را به چادر خود پیچانده و بازی را برایش نشان می‌داد، پس معلوم می‌شود که آیه‌ی حجاب در آن موقع نازل شده بود.

وجود ندارد. لازم است که زن حتماً خانه‌ای برای زندگی داشته باشد پس شرع، زنان را از اختلاط با مردان اجنبی و اینکه بدون ضرورت و لزوم همدیگر را ببینند نهی نموده است. تمام این احکام بر اساس حکمت است و کسی که دارای عقل و بصیرتی باشد که هدف دین را بفهمد، به آسانی می‌تواند مصالحی را که احکام پوشیدن چشم بر آن استوار است بوضوح درک نماید و این را هم می‌تواند بفهمد که به اعتبار همین حکمت‌ها و مصالح است که تخفیف و تشدید در این احکام مجاز می‌شود، هدف اصلی شریعت، منع کردن مردم از نگاهی است که باعث گناه می‌گردد و گرنه شریعت با چشم مردم هیچگونه دشمنی ندارد که بخواهد از آن انتقام بگیرد، ممکن است که این چشمان بار اول نگاه‌های پاک داشته باشند ولی شیطان در آن‌ها وسوسه انداخته و با دلایل فریبنده‌ای بگوید که این نگاه‌ها گناه نبوده بلکه فقط برای لذت‌بردن و تمتع از زیبایی است که آن هم یک، امر فطری محسوب می‌شود. و اگر او اجازه داشته باشد که از سایر مظاهر جمال طبیعت استفاده کند و از آن لذت ببرد، پس چه گناهی است که از جمال انسانی هم متمتع شده و لذت روحی و معنوی از آن ببرد، شیطان این اندیشه را در ذهن انسان تربیت و تقویت می‌کند که بیشتر لذت ببرد، باشد که تلذذ از جمال، سبب وصال گردد و کیست که انکار کند مصدر و منشأ تمام فسق و فجوری که تاکنون اتفاق افتاده و هنوز هم اتفاق می‌افتد همین نگاه نیست؟ چه کسی می‌تواند با صداقت بگوید که از دیدن زیبایی دختران جوان همان احساسی را که با دیدن گل و گلاب پیدا می‌کند در وجود خود احساس می‌نماید؟ اگر این دو احساس با هم متفاوت باشند و نگرستن به زیبایی انسان بر خلاف نگاه کردن به زیبایی طبیعت باعث تحریک و به هیجان آوردن شهوت گردد، پس یک شخص چگونه حق دارد بگوید که همان طوریکه تمتع و تلذذ از زیبایی گل در طبیعت آزاد است، تلذذ از جمال انسانی نیز آزاد باشد؟

شرع هرگز نمی‌خواهد ذوق زیبایی‌خواهی را از نفس شما محو و زایل کند بلکه می‌گوید: برای خود همسری انتخاب نمایید که مورد پسند شما باشد و سپس او را کانون همه علایق و زیبایی دوستی‌تان سازید و هرطور که می‌خواهید از جمال و لذت وی بهره‌مند شوید و نگاهتان را از وی بر نگیرید؛ زیرا اگر این کار را نکنید مرتکب فحشا می‌شوید و اگر خود

را هم به فحشای عملی آلوده نساخته و نفس خود را از طریق انضباط اخلاقی و یا بنا بر موانع دیگری حفظ کنید، باز هم بدانید که از گمراهی فکر و اندیشه سالم نمانده اید. پس نیمی از نیروی خواهش شما از طریق نگاه صرف می‌شود و دل‌هایتان به خاطر عشق و علاقه و حرص بسیار به تلذذ و تمتع غیر مشروع آلوده می‌گردد و سرانجام در دام هوا و هوس گرفتار می‌شوید و شب‌ها از فکر آن نمی‌توانید بخواهید و اگر هم بخواهید، گناه و یا مقدمات آن را در خواب می‌بینید. همچنین به خاطر شوق و رغبت زیادی که به معشوقه‌تان دارید مانند آدم مارگزیده بی‌طاقت می‌شوید و بیشترین نیرو و توان شما برای ضربان و تپش قلب و هیجان خون، مصرف می‌شود... در باره این زیان و ضرر چه فکر می‌کنید؟ آیا سهل و آسان است؟ تمام این ضرر و زیان‌ها تنها برای این است که شما نگاهتان را از مواضع شرعی و مشروعش به جای دیگر سوق دادید، پس بر شماست که از پراکندگی نگاه‌هایتان کاسته و آن را محدود سازید و از نظری که زمینه ساز فتنه است پرهیزید و در مواردی که ضرورت ایجاب کند یا منفعتی را برای جامعه در برداشته باشد، با وجود امکان فتنه باز هم جایز نیست، ولی در صورتی که احتمال وقوع فتنه نرود با اینکه هیچ ضرورتی هم نداشته باشد، نگاه کردن زن به مرد جایز است ولی به هیچ وجه به غیر از حالات اتفاقات ناگهانی، مرد اجازه ندارد به زنی نگاه کند.

ممنوعیت اظهار زینت:

حکم پوشیدن چشم متوجه به هر دو طبقه - زن و مرد - است و در آینده ما احکامی را تذکر خواهیم داد که مخصوص زن است که اولین حکم دوری جستن از نمایش زینت است مگر در محدوده خاص و معین. پیش از اینکه در اهداف و تفصیل این حکم تأمل کنید لازم است احکام گذشته را در خصوص لباس و ستر عورت به یاد بیاورید، گفتیم که غیر از روی و کف دست زن، اعضای دیگر وی عورت است و آشکار کردن و نمایان ساختن آن جایز نیست و حتی به پدر، برادر، پسر و یک زن دیگر هم اجازه ندارد که عورتش را نشان

بدهد^(۱). حال که این احکام را در ذهن خود مجسم کردید، پس حدود و اندازه اظهار زینت، بقرار زیر تقدیم می‌گردد:

۱- زن اجازه دارد زینت خود را برای آن دسته از خویشاوندان مردش که بر می‌شماریم نشان بدهد:

شوهر، پدر، پدر شوهر، پسر، برادر، برادرزاده و خواهرزاده.

۲- همچنین او اجازه دارد که زینتش را برای کنیز و غلامش ظاهر سازد.

۳- زن اجازه دارد که با زینت خود پیش زیردستان خود که از جمله مردان بوده، ولی به زنان تمایل شهوانی نداشته باشند وارد شود^(۲).

۱- بر زن حرام است که به محدوده ناف تا زانوی زن دیگری نگاه کند و برای مردم هم حرام است و نباید از ناف تا زانوی مرد دیگری را ببیند.

۲- ابن کثیر در تفسیر آیه‌ی: ﴿أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْأَرْبَةِ...﴾ می‌نویسد که اینان عبارت اند از: مزد بگیران و زیر دستانی که در عقلشان کم‌هوشی و ضعف وجود دارد و به زنان هم رغبت ندارند. تفسیر ابن کثیر ۳/ ۲۸۵

و می‌گوید در عدم تمایل این مردان به زنان دو احتمال وجود دارد: اول اینکه کاملاً محروم از شهوتند مثل پیر فرتوت و در دم مرگ و یا ضعیف العقول، ابله و یا ختنی. دوم اینکه تمایل طبیعی به زنان دارند، ولی به سبب ذلت و زیر دست بودنشان جرأت ندارند که شهوت‌شان را متوجه زنانی نمایند که در آن خانه به عنوان خادم و زیر دست کار می‌کنند و هر دو نوع در حکم آیه‌ی: ﴿أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْأَرْبَةِ...﴾ آمده است، ولی نباید فراموش کرد، تمام کسانی که زنان به اظهار زینت نزد آنها مجازند باید دارای دو صفت باشند: اول اینکه تابع و زیر دست آن خانه باشند که نزد زنان آن آمد و شد دارند. دوم اینکه تمایل شهوانی به زنان آن خانه نداشته باشند.

و برای حفظ سلامت اخلاق و کرامت خانواده لازم است فکر کنند که آیا آن زیر دستان واقعاً در ردیف کسانی هستند که به زنان تمایل ندارند؟ و اگر در وهله‌ی اول دانسته شود که آنها به زنان متمایلند، لازم است که اجازه‌ی رفت و آمد را از آنها سلب کنند. بهترین مثال در این باره مثال یک مرد مخنث است که حضرت رسول ﷺ اجازه‌ی دخول به خانه‌ها را به او داده بود، ولی بعد از اینکه برخی از

۴- او می‌تواند زینتش را به کودکانی نشان دهد که هنوز از مسایل جنسی اطلاع ندارند و اظهار زینت باعث تحریک شهوت آنها نمی‌گردد.

۵- زن می‌تواند زینتش را برای زنان هم جنس خود نشان دهد و از آنجا که خداوند لفظ «من نساءهن» را آورده و «من النساء» نگفته است پس آیه، زنان هم مسلک را شامل می‌شود نه کل زنان پس روشن است که منظور، زنان عقیفه و زن‌هایی است که از قبیله، خویشاوندان یا هم طراز او باشند و سایر زنانی که وضعشان مجهول بوده و شهرت بدی داشته باشند و یا مورد شک و شبهه قرار گیرند از این حکم مستثنی هستند؛ زیرا آنها اسباب فتنه را فراهم می‌کنند، در روایات است که وقتی مسلمانان مناطق شام را فتح کردند، زنانشان با زنان یهود و نصاری اختلاط نمودند، وقتی که خبر به عمر فاروق رضی الله عنه رسید به ابو عبیده ابن جراح رضی الله عنه که والی شام بود نوشت:

اما بعد، به من خبر رسید که یک عده از زنان مسلمان با زنان اهل کتاب یکجا در حمام داخل می‌شوند، این کار را منع کن^(۱). همچنین از ابن عباس نقل شده است که زن مسلمان

کارهای او را دید، از داخل شدن او به خانه‌ها جلوگیری به عمل آورد و او را از شهر بیرون کرد، جریان از این قرار است که در شهر مرد مخنثی زندگی می‌کرد که نزد ازواج مطهر پیامبر می‌آمد، روزی نزد یکی از همسران مطهر پیامبر نشسته بود و با برادر وی سخن می‌گفت که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله داخل شد و شنید که او می‌گفت: اگر خداوند فتح طائف را نصیب شما کرد، دختر غیلان را به تو نشان خواهم داد و عورت و اندام‌های پوشیده‌ی او را برایش وصف کرد، حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای دشمن خدا تو به آن زن، خوب با تعمق نظر کرده‌ای، بعد از آن به زنانش گفت: چون او این سخنان را خوب می‌داند نباید نزد شما بیاید و داخل شدن او را به خانه‌ها ممنوع کرد و به این هم اکتفا نکرده بلکه از شهر بیرونش نموده و به او را به صحرا راند؛ زیرا زنان با خوش باوری و ساده اندیشی که داشتند با او چنان خوشرفتاری می‌کردند که تو گویی با هم جنسان خود هستند، بدین ترتیب از احوال و اسرار آنها با خبر می‌شد و سپس به مردان حکایت می‌گرد. بنابراین، ترس از فتنه‌ی وی لازم بود.

(شرح ابوداود، کتاب اللباس).

۱- تفسیر ابن کثیر، آیه‌ی مذکور.

اجازه ندارد که در بین زنان اهل کتاب خود را برهنه سازد و زینت خود را برای زنان کافر نشان دهد غیر از مواردی که جواز آن برای مردان بیگانه ذکر شد^(۱). منظور از این حکم، ایجاد تفرقه بین زنان، به اعتبار دین نیست بلکه هدفش این است که زنان مسلمان از معاشرت و نشست و برخاست با زنانی که اخلاق و آدابشان مجهول است و یا اخلاق و سلوکشان برخلاف اصول اسلامی است، پرهیزند، ولی زنان پاکدامن و عقیقه غیر مسلمان در حکم (نسائهن) داخل هستند.

اگر کسی در این حدود تأمل و تفکر کند، دو چیز را استنباط می‌کند:

اول: زینتی که ظاهر کردن آن در چارچوب مقررات معین اجازه داده شده، با ظاهر کردن عورت زن فرق دارد و مقصود از آن: پوشیدن لباس‌های تجملی، زیور آلات، آرایش مو، سرمه کشیدن و استعمال وسایل آرایش زنانه است که زنان به خاطر زن بودنشان در خانه از آن‌ها استفاده می‌کنند.

دوم: اینکه زنان اجازه اظهار این زینت را فقط برای مردانی دارند که به طور دائم و همیشگی به آن‌ها حرامند و همینطور به زیر دستانی که بدون شهوت بوده و در اخلاقتشان شک و تردیدی نباشد، از اینرو زنانی هم که به خانه وارد می‌شوند باید زنانی از صف خودشان باشند، زیر دستان و خدمه هم از زمره «غیر اُولی الإربة» کودکان هم باید به مسایل جنسی علاقه نداشته باشند: «لم یظهروا علی عورات النساء».

از تمام این گفتار نتیجه می‌گیریم که هدف شرع، تنها منحصر ساختن اظهار زیور و زینت زنان در حلقه‌ای است که سبب تحریک امیال و عواطف در قلوب مردم نشود و یا اسباب و وسایل بی‌بندوباری جنسی را فراهم نسازد.

غیر از مردان فوق الذکر، دیگر هیچ کس حق ندارد زینت آن‌ها را ببیند حتی برای زنان در وقت راه رفتن، ممنوع است که پاهایشان را به زمین بکوبند چونکه نباید صدای زیورآلتشان بلند شود و باعث جلب توجه سایرین گردد، بطوریکه در صفحات قبل گفتیم، دیده شدن زینت در دامنه بسیار محدودی مجاز است و حکمت و فلسفه این احکام هم

۱- تفسیر کبیر، آیه‌ی مذکور.

آشکار است و بدیهی است که اگر زنان با تجمل و تزئین در برابر افرادی که دارای قوه شهوت جنسی اند ظاهر شوند، انگیزه‌ها و عوامل شهوت نمی‌توانند این حرمت ابدی را به عواطف پاک و بری تبدیل کنند، پس معلوم می‌شود که عاقبت این کار همان می‌شود که آمال بشری خواهان آن است و این تنها ما نیستیم که بگوییم هر زنی با داشتن چنان زینت‌هایی فاسد شده و هر مردی هم فاسق می‌گردد بلکه هیچ کس نمی‌تواند این را انکار کند که بیرون آمدن زنان با این وسایل زینتی و آرایش و شرکت کردن در مجالس و محافلی که ضررهای مادی و معنوی پنهان و آشکاری نیز دارد، مانند رفت و آمد زنان اروپایی و آمریکایی است که قسمت اعظم در آمد روزانه آن‌ها در این راه مصرف می‌شود و این مصرف و اسرافشان روز به روز رو به فزونی است و نزدیک است که رزق و روزی شوهرانشان را هم تنگ کنند^(۱). چه فکر می‌کنید، علت این مصرف جنون‌آمیز چیست؟ آیا غیر از همین نگاه‌های هیجان‌زا به طرف زنان تجملی و مدپرست، عامل دیگری هم هست که باعث شرکت آن‌ها در بازارها و مناطق شلوغ شود؟ و باز فکر می‌کنید این رغبت افراطی زنان در تجمل و تزئین چیست که مانند مرض وبا در جامعه منتشر می‌شود؟ آیا غیر از این است که آن‌ها می‌خواهند در چشم مردان، قشنگ و زیبا جلوه‌گر شده و مورد پسندشان واقع گردند؟^(۲) و تمام این‌ها برای چیست؟ آیا این تمایل و آزادی پاک است؟ و آیا مقصود آن‌ها

۱- در باره مصرف فراوان این داروهای شیمیایی، آماری ارائه داده شده است که نشان می‌دهد: زنان انگلستان سالانه بیست میلیون پوند و زنان آمریکا بیست و پنج میلیون پوند برای وسایل آرایشی پرداخت می‌کنند و ۹۰ درصد زنان به نوعی از آرایش (Make Up) معتاد شده‌اند.

۲- زنان در این آرایش و تجمل‌پرستی به اندازه‌ای رغبت دارند که حتی خودشان را هم در این راه می‌فروشند و آرزوی نهایی آن‌ها این است که دارای اندام بسیار باریک و لاغر باشند، و آرزوی فعلی هر دختری نیز همین است که اندامش متناسب با معیاری باشد که متخصصین وضع کرده‌اند و هدفشان چیزی نیست جز اینکه سینه، ساق‌ها و بازوان، کمر، ران، باسن و ... در نظر مردان شیرین و خوشنما جلوه کند، برای تحقق یافتن این هدف آن بیچاره خود را تشنه ننگه می‌دارد و از خوردن غذاهای خوش طعم و لذیذ خودداری می‌کند و از آب لیمو و نارنج و دیگر موادی که هضم‌کننده‌اند، زیاد مصرف می‌کند و بدون مشورت طبیب از داروهای مختلف استفاده می‌کند که این جنون بسیاری از زنان را به هلاکت رسانیده است، مثلاً در بوداپست به سال ۱۹۳۷ هنرپیشه مشهورشان به نام جوسی لایاس در اثر سکنه قلبی جان خود را از دست داد، بعد از تحقیقات معلوم شد که او از

برانگیختن شهوت جنسی نیست که از حدود طبیعیش تجاوز کرده است؟ و آیا طرف مقابل را وسوسه نمی‌کند و نمی‌خواهد که شخص به تمایلات فرد دیگری پاسخ گوید؟

اگر شما این حقایق را انکار کنید، عاقبت آن را چگونه می‌توانید انکار کنید چرا که فردای آن به گونه‌ای است که آتش فشانی ایجاد خواهد شد و از میان آن دود و آتش فراوان بیرون خواهد آمد و جهانی را ویران خواهد ساخت، ای کسانی که می‌خواهید در همه کارهایتان آزاد باشید سعی کنید نتایج و عواقب آنها هم بسنجید و حقایق را انکار نکنید چون این حقایق، پوشیده نبوده بلکه نتیجه آن به مانند آفتاب در جهان امروز معلوم است، ممکن است شما این نتایج را از راه حسی یا تجربی در یابید ولی موضوع این است که اسلام می‌خواهد همان اولین روز، زمینه‌های فتنه را محدود کند و قبل از هر چیز دیده‌شدن زینت را کار درست و پاکی ندانسته و بدور از شک و شبهه نمی‌داند؛ زیرا می‌داند که نتیجه‌ی آن همانند ظلمت روز قیامت فراگیر بوده و احدی از آن نجات نخواهد یافت.

با آنکه قرآن ظاهر کردن زینت را برای بیگانگان منع می‌کند، با آوردن «إلا ما ظهر منها» یک استثنا برای آن قایل می‌شود و منظور از آن، زینتی است که بدون اراده شخص ظاهر می‌گردد و بسیاری از علما خواسته‌اند که از این استثنا فواید زیادی استخراج کنند، ولی

چند سال پیش رژیم غذایی دارویی داشته و به خاطر لاغر شدن از داروهای زیاد استفاده می‌کرده است تا آنکه همه قوایش به تحلیل رفته و سبب سکنه وی می‌گردد، ماگرلاپرسی لی که در خوانندگی بسیار مشهور بود قربانی همین هدف شد و آوازخوان مشهور دیگری به نام لوائیزا زاپو در هنگام خواندن آواز و اجرای نمایشنامه، به زمین افتاده و مرد، آن بی‌چاره همیشه غمگین بود که چرا اندامش با معیارهای زمان متناسب نیست، او رژیم‌های سختی می‌گرفت تا اینکه وزنش بسیار کم شد ولی در اثر آن، قلبش ضعیف گشته و در زیر پای عاشقان زیبایی و جمال به خاک هلاکت افتاد و بعد از وی هنرپیشه دیگری به نام ایمولا، قربانی این هدف شد که از استعمال زیاد وسایل مصنوعی (اندام ساز) دیوانه شد و در تیمارستان بستری گشت، این زنان از جمله زنان مشهوری بودند که اخبارشان در جراید منتشر شد و خدا می‌داند چه تعداد از زنان قربانی این تجمل و تزئین می‌شوند و برای اینکه خود را در نظر مردان خوش آیند جلوه دهند زندگی را از دست می‌دهند، شما بگویید، آیا تمام این‌ها آزادی زن است و یا بردگی او؟ این چه آزادی‌ای است که تسلط مردان را بر آنها فزونی می‌بخشد و چنان در بردگی می‌افتند که از خوردن و خوراک و سلامتی هم محروم می‌شوند و مردان تمام زندگی و آرزو و هدفشان می‌گردد و بس.

مشکل اینجاست که این نوع کلمات گنجایش تمام خواهشات و هوا و هوس آن‌ها را ندارد؛ زیرا دین، به وسیله این کلمات، زنان را مخاطب قرار می‌دهد و می‌گوید: زینت‌هایتان را برای بیگانگان از روی قصد و عمد نشان ندهید و بعد از این، اگر چیزی از زینتتان خود به خود ظاهر شود یا بر اساس ضرورت خودش بدون پوشش بماند، هیچ گناهی ندارد و منظور آیه کاملاً واضح است و آن اینکه نباید نیت شما اظهار زینت و محاسنتان برای بیگانگان باشد و یا کاری نکنید که با زیبایی و آرایش پنهان، مردان را به خود جلب نمایید و اگر نمی‌توانید کاملاً آن را پوشانید، حد اقل، نهایت سعی و کوششتان را بکنید تا زینت و آرایش شما پوشیده بماند، و سپس اگر غفلتاً قسمتی از آن دیده شود، خداوند شما را به خاطر آن مؤاخذه نمی‌کند، مثلاً لباسی که شما به منظور پنهان‌داشتن زینت خود می‌پوشید، طبیعی است که همه آن را می‌بینند و قامت شما نیز آشکار است و همچنین ممکن است مجبور شوید که دست و یا عضو دیگرتان را برای انجام بعضی امور ظاهر کنید، پس در تمام این موارد برای شما گناهی نیست چون شما به عمد آن را ظاهر نکرده بلکه مجبور شده‌اید و اگر فرضاً در آن حال شیطان‌هایی در نفس انسانی باشند که از این قسمت کوچک زینت شما لذت برده باشند، شما گناهی ندارید و گناه آن به گردن کسی است که دارای نیت فاسد است چرا که شما لوازم حفاظت و حراست اخلاقی و اجتماعی را به جای آورده و مسئولیت را از خود ساقط نموده‌اید.

این مفهوم صحیح آیه کریمه است و اگر اختلافات بین مفسرین را در مفهوم این آیه بررسی کنیم در می‌یابیم که ریشه تمام اختلافاتشان همین چیزی است که ما گفتیم. ابن مسعود، ابراهیم نخعی و حسن بصری می‌گویند که مراد از زینت ظاهری لباسی است که زن توسط آن زینت باطنی‌اش را می‌پوشاند مانند چادر، نقاب و ابن عباس، مجاهد، عطاء، ابن عمر، انس، ضحاک، اوزاعی و سعید ابن جبیر و عموم احناف می‌گویند که منظور از آن، روی و کف هر دو دست است و این استثنا، زینتی را هم که در روی دست و چهره وجود دارد شامل می‌شود، مانند سرمه چشم، حنا، انگشتری و غیره.

از سعید بن مسیب روایت است که گفت: چهره در ردیف (ما ظهر منها) است و از حسن بصری، قولی روایت شده که آن را تأیید می‌کند.

عایشه صدیقه رضی الله عنها به پوشانیدن روی تمایل دارد و می‌گوید که هدف از زینت ظاهری، هردو دست و زینت‌های آن است مانند انگشتری، النگو و ...

مسور ابن مخرمه و قتاده دیده شدن هردو دست را با زیورهای آن اجازه می‌دهند و در باره چهره از اقوالشان چنین فهمیده می‌شود که فقط ظاهر کردن هردو چشم را اجازه می‌دهند و بس.

اگر در ریشه اختلاف موجود میان مفسرین بیاندیشید درمی‌یابید که تمام آن‌ها از (إلا ما ظهر منها) چنین فهمیده‌اند که خداوند برای زن ظاهر ساختن زینتی را اجازه داده است که برخلاف قصد و اراده‌اش باشد و یا که ضرورت، مقتضی آن باشد و اما جواز اینکه زن چهره و دست خود را برای مردم به این منظور کشف و ظاهر کند که مردان را به طرف خودش جلب کند، از هیچ یک از مفسرین نقل نشده است، بلکه هر یک از آن‌ها کوشیده‌اند که به اندازه فهم و دانش خود آنرا تفسیر کنند، و توضیح داده‌اند تا چه اندازه بیرون بودن دست زن مجاز است و چه چیزی بر اساس ضرورت ظاهر می‌شود؟ آیا در هر شرایطی می‌تواند ظاهر شود؟ بنا بر اصول و پرسش‌های فوق هر یک از مفسرین نظریه‌شان را ابراز داشته‌اند، با وجودی که ما در اینجا می‌گوییم معنی استثنا (إلا ما ظهر منها) را به امور فوق‌الذکر مقید و محدود نسازید و به زن مسلمان اجازه بدهید بر اساس احوال، شرایط و احتیاجات خودش حکم نماید، آیا رویش را بپوشاند یا باز بگذارد، البته منظور آن زن مسلمان نیست که می‌خواهد احکام خدا و پیغمبر را تحقیق و تتبع کند و هرگز راضی نمی‌شود به فتنه و فساد مبتلا شود، ضمناً او می‌داند که اگر باید بپوشاند تا چه اندازه باید باشد و اگر باز بگذارد نیز تا چه اندازه بگذارد؟ در این باره هیچ حکم صریح و قاطعی از طرف شریعت وارد نگردیده است و با توجه به حالات مختلف، اوضاع و شرایط هم مقتضی حکمت نمی‌باشد تا در آن باره حکم قاطع صادر کند؛ زیرا زنی که بخاطر انجام پاره‌ای از امور مجبور به بیرون رفتن می‌شود، این خروج او را به نمایان ساختن چهره و دست‌ها مجبور می‌کند که در این موضع به او اجازه

داده شده است ولی زنی که چنین نیازی نداشته باشد، اجازه ندارد که بدون ضرورت عضوی از اعضایش را ظاهر سازد.

پس منظور شریعت این است که اگر زنی بدون ضرورت و فقط برای اظهار حسن و زیبایی، عضوی از اعضای بدنش را ظاهر کند گنهکار است و اگر چیزی از آن بدون قصد و اراده نمایان شود صاحب آن گنهکار نمی‌شود و اگر ضرورت باعث ظاهر شدن گردد پس در این صورت کشف و ظهور آن برایش مجاز است.

بدون در نظر گرفتن گوناگونی اوضاع و شرایط در باره مسئله صورت سؤال خاصی مطرح می‌شود و آن اینکه آیا شریعت آشکار ساختن چهره را می‌پسندد یا نه؟ و آیا اظهار آن در موقع ضرورت جایز است یا نه؟ و آیا صورت هم در ردیف اعضایی است که باید از اجانب پنهان داشته شود؟. آیهی حجاب در سوره احزاب به تمام این سؤالات جواب داده و ما را راهنمایی می‌کند.

حکم چهره:

خداوند می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأُزَوِّجُكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْنَّ مِنْ جَلْبَابِهِنَّ
ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ﴾ [احزاب: ۵۹].

«ای پیامبر! به زنان خود و زنان مسلمانان بگو که قسمتی از چادرهایشان را به سر بیاندازند، این نزدیکتر است به اینکه شناخته شوند، پس ایشان اذیت کرده نشوند».

این آیه فقط در باره پوشش چهره نازل شده و جلابیب که جمع جلباب است عبارت از لباس فراخ یا چادر یا نقاب می‌باشد و «دینین» به معنای انداختن آن، پس معنی تحت اللفظی آیه چنین می‌شود که روی بدنشان را با چادرها بپوشانند و به این ترتیب فقط برای رفع ضرورت بیرون آیند و حرف (من) برای بعضیت است؛ زیرا زن یک بخش از لباسش را فرو

می‌گذارد و قسمت دیگر بالای پیراهن می‌آید «ذلک آدنی أن یعرفن» تا جدا شوند از کنیزان و زنان آوازخوان و مغنیه، فلا یؤذین تا از طرف اهل طمع و فسق مورد اذیت قرار نگیرند^(۱).
 از تمام اقوال مذکور چنین فهمیده می‌شود که از عصر پر برکت اصحاب کرام علیهم‌السلام تا قرن هشتم هجری تمام علما مفهوم این آیه را بر یک چیز حمل کرده‌اند و آن مفهومی است که ما از روی کلمات، آن را برگزیدیم و بعد از آن اگر به احادیث نبوی و اخبار مراجعه کنیم چنین نتیجه می‌گیریم که زنان بعد از نزول این آیه در زمان خود حضرت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از چادر یا نقاب یا پرده استفاده می‌کردند و روی برهنه بیرون نمی‌آمدند، چنانچه در سنن ابوداود، ترمذی، موطاء امام مالک و دیگر کتب حدیث آمده است که حضرت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم امر کرد که زن در حالت احرام نقاب برگیرد و دستکش نپوشد و بدین ترتیب، زنان را در حالت احرام از نقاب و دستکش نهی فرمود.

«الْمُحْرِمَةُ لَا تَنْتَقِبُ وَلَا تَلْبَسُ الْقَفَّازِينَ».

«زنی محرم نقاب و دستکش نپوشد».

«نَهَى النِّسَاءَ فِي إِحْرَامِهِنَّ عَنِ الْقَفَّازِينَ وَالنَّقَابِ».

«آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم زنانی که در حال احرام هستند را از پوشیدن دستکش و نقاب نهی فرمود».

و این حدیث به صراحت دلالت دارد بر اینکه زنان در عهد نبوت به پوشیدن نقاب و دستکش عادت کرده بودند ولی در حالت احرام از آن منع شدند، مقصود از این حکم این نیست که مردم روی زنان را در موسم حج ببینند بلکه هدف اصلی آن است که چادر که در حالات عادی جزو لباس بود در حالت احرام جزء احرام نباشد، در احادیث به صراحت وارد شده است که همسران حضرت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و زنان دیگر، در حالت احرام چهره‌هایشان را از مردان بیگانه پنهان می‌کردند، و در سنن ابوداود از ام المؤمنین عایشه روایت است که گفت:
 «كان الركبان يمرون بنا ونحن مع رسول الله صلى الله عليه وسلم محرمات فإذا حازو بنا سدلت إحدانا بها من رأسها على وجهها فإذا جاوزونا كشفناه»^(۱).

«سواران از پیش ما می‌گذشتند و ما به همراهی حضرت رسول الله ﷺ در حال احرام بودیم، وقتی که از نزد ما رد می‌شدند، هر یک از ما چادرش را از سرش برایش پایین می‌انداخت و وقتی که از ما می‌گذشتند نقاب از چهره برمی‌گرفتیم».

در موطأ امام مالک ذکر شده است که:

«عن فاطمة بنت المنذر رضي الله عنها قالت: كنا نخمر وجوهنا ونحن محرمات ونحن مع أسماء بنت أبي بكر الصديق رضي الله عنه فلا تكرة علينا».

«فاطمه بنت منذر گفت: ما در حالی که با اسماء بنت ابوبکر ﷺ بوده و احرام داشتیم روی‌های خود را می‌پوشاندیم و اسماء این وضع را بد ندانست».

در فتح الباری از عایشه صدیقه رضی الله عنها روایت است که گفت:

«زنان چادرشان را از سرشان بر چهره‌شان پایین می‌انداختند».

یا لباس‌شان را پایین انداخته و فرو گذارند و این مفهوم پوشیدن صورت است که باید پنهان داشته شود و فرقی ندارد که با پوشیدن چادر باشد یا نقاب و یا هر روش دیگری. آیه، مفاد این نوع پوشش را چنین بیان می‌دارد: اگر زنان با این ستر از خانه بیرون آیند اهل فسق و فجور می‌شناسند که آن‌ها زنان شریف و عقیف هستند نه از کنیزان، پس بر آن‌ها تعرض نمی‌کنند.

تمام مفسرین در تفسیر این آیه به همین مفهوم اتفاق نظر دارند، از ابن عباس روایت است که گفت: خداوند به زنان مسلمان امر کرده که در وقت بیرون آمدن از خانه رویشان را توسط چادر و یا لباس (جلایب) پوشانند^(۲).

از ابن سیرین روایت است که گفت: از عیبه ابن سفیان ابن حارث حضر می‌در باره آیه «قل لأزواجك... جلابیهن» سؤال کردم او در جواب گفت که چهره و سرش را با لباس می‌پوشاند و یک چشمش را برای دیدن باز می‌گذارد^(۳).

۱- باب فی المحرمة تغطی و جهها.

۲- تفسیر ابن جریر طبری ۲۲ / ۲۹.

۳- تفسیر طبری، ۲۲ / ۲۹، و تفسیر جصاص: ۳ / ۴۵۷.

ابن جریر طبری در تفسیر این آیه می‌گوید:

«به زنان بگو، در وقت بیرون رفتن برای ضرورت مانند کنیزان نباشند؛ زیرا کنیزها چهره و موهایشان را ظاهر می‌کنند و لکن تو به زنان بگو که چادرهایشان را بر چهره‌هایشان بکشند تا فاسقی بر ایشان تعرض نکند و ایشان را به زبان آزار نرساند، چون اگر فاسقان بدانند که آن‌ها آزادند، از اذیت کردن ایشان خودداری می‌کنند»^(۱).

ابوبکر جصاص می‌نویسد:

«این آیه دلالت بر این دارد که زن جوان، مکلف به پوشاندن چهره است و وقتی که از خانه بیرون می‌رود باید مستور بوده و عفت خود را نمایاند تا مردم فاجر و طمعکار در آن‌ها امید نداشته باشند»^(۲).

علامه نیشابوری در تفسیر همین آیه می‌نویسد:

«زنان در ابتدای اسلام بر همان عادت جاهلیت بودند، به صورت مبتذل با پیراهن و چادر بیرون می‌آمدند و هیچ فرقی بین زن آزاد و کنیز وجود نداشت لذا به پوشیدن چادر و پوشاندن چهره و سر مأمور شدند، و گذاشتن چادر برای این است که شناخته شوند که آن‌ها زنان آزادند و فاجر و زناکار نیستند؛ زیرا زنی که رویش را بیوشاند عورتش را نیز به بهترین وجه مستور نگه می‌دارد»^(۳).

فخرالدین رازی می‌نویسد:

«در زمان جاهلیت زنان آزاد و کنیزان بدون حجاب خارج می‌شدند و مردان زناکار نیز آن‌ها را دنبال می‌کردند، اما بعد از آمدن اسلام بخاطر اینکه زنان شریف و آزاد مورد تهمت نشوند، خداوند به زنان آزاد امر کرد تا خود را در پرده گیرند: ﴿ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ﴾ در معنی آن آیه گفته شد تا فهمیده شود که آن‌ها زنان آزادند و تعقیب نشوند. و ممکن است گفته شود مراد این است که شناخته شوند که آن‌ها زانی نیستند؛ زیرا زنی که

۱- تفسیر طبری ۲۲/۲۹.

۲- احکام القرآن، جصاص ۳/۴۵۸.

۳- تفسیر غریب القرآن، بر حاشیه تفسیر طبری. ۲۲/۳۲.

روی را بپوشاند با آنکه روی عورت نیست^(۱) دیگر از وی انتظار نمی‌رود که کشف عورت کند پس مشخص می‌شود که آن‌ها زنان عفیفه‌اند و خواهش زنا از ایشان غیر ممکن است»^(۲).

نقاب (پرده و چادر):

هرکس که به کلمات آیه توجه کرده و اقوال مفسران هر عصری را تحت بررسی عمیق قرار دهد و عملکرد مردم را در زمان حیات حضرت رسول ﷺ از نظر بگذراند به هیچ وجه نمی‌تواند انکار کند شریعت به زنان دستور داده است که رویشان را از بیگانه پنهان دارند و این وضع از زمان حیات خود پیامبر شروع شده و تاکنون ادامه دارد و خود قرآن نقاب یا پرده و چادر را از روی حقیقت و معنی پیشنهاد کرده ولی آنرا با این لفظ اصطلاحی ذکر نکرده است و زنان مسلمان موقع بیرون رفتن از خانه پیش روی پیغمبر پرده بر روی می‌انداختند و در آن زمان پرده مذکور بنام نقاب مشهور بود، و مردم آنرا بدان نام می‌شناختند.

بله و آن نقابی (Veil) است که اروپایی‌ها آنرا تا سرحد ممکن بد و نامطلوب می‌دانند و روح غربی حتی از تصور آن ناراحت می‌شود و آنرا به عنوان وحشت و تنگ‌نظری می‌شناسند و اولین عامل عقب‌ماندگی و تخلف ملل مشرق زمین می‌شمارند و اگر سخن از پیشرفت تمدن و آگاهی فرهنگی و روانی ملل مشرق زمین شود، اولین شاهد و دلیلی را که برای صدق مدعای خود می‌آورند و به آن افتخار می‌کنند این است که نقاب از روی زنان یا کاملاً برداشته شده و یا اینکه در شرف برداشتن است.

ای رفقای متجدد غرب‌زده! جای بسی رسوایی و فضیحت است؛ زیرا نقاب زنان چیزی نیست که بعد از زمان حضرت رسول الله ﷺ اختراع شده باشد بلکه قرآن نیز آنرا ذکر کرده و پیغمبر که قرآن بر وی نازل شده این حکم قرآن را در زندگیش و در میان امت خود پیاده و

۱- عورت در اصطلاح آن قسمت از بدن است که ستر آن واجب باشد لذا به اعتبار این معنی از ناف تا زانو شامل عورت می‌باشد.

۲- تفسیر کبیر، ۵۹/۶.

رایج کرد، این احساس رسوایی و شرم سودی برایتان ندارد؛ زیرا شتر مرغ اگر سرش را در زیر خاک بگیرد که صیاد او را نبیند، این سر زیر خاک کردن او سبب مخفی شدن و نبودن او در مکان نمی‌گردد و از شکار صیاد نیز نمی‌تواند بگریزد، همینطور شما هم اگر رویتان را از حقیقت بگردانید این رویگردانی شما باعث بطلان حقیقت نمی‌گردد و آیه قرآن هم با این کار شما محو و نابود نمی‌شود و اگر بخواهید بر اساس عقیده نادرستان، این ننگ را از جامعه خود بزدایید، نه تنها به هدفتان دست نمی‌یابید بلکه باعث ظهور و روشن شدن حقیقت می‌گردید، بعد از اینکه از غرب الهام گرفته و نقاب و پرده را برای خودتان ننگ و عار شمردید، راه از بین بردن و برداشتن آن از رویتان این است که با صراحت تمام بیزاری خود را از اسلام و احکام آن اعلام بدارید؛ زیرا همین اسلام است که به عقیده شما عالیجنابان غرب زده، به این چیزهای بد و نامطلوب از قبیل حجاب، چادر و پوشیدن رو امر می‌کند.

ای مردم! شما پیشرفت و ترقی و اجتماعی بودن را می‌خواهید، پس بدانید که دین به زن پرده‌نشین اجازه نمی‌دهد که بوی خوش مجالس و محافل باشد، بلکه او را به عفت، حیا و حجاب امر می‌کند و نمی‌گذارد که باعث تلذذ و منظره دید عموم شود، به نظر شما آیا دینی که چنین اوصاف و احکامی داشته باشد، صلاحیت پیروی کردن را دارد یا نه؟ و آن کجا و پیشرفت کجا؟ آن کجا و اجتماعی بودن کجا؟ زیرا به نظر شما ترقی و تمدن حکم می‌کند که هر وقت دختری قصد بیرون رفتن از خانه را داشته باشد دو ساعت قبل خود را از تمام کارها فارغ و آسوده سازد و به زینت، آرایش و تجمل پردازد، تنش را معطر نموده، لباس جلب‌کننده و تنگ پوشد و چهره و بازوهای خود را به انواع پودرهای مخصوص رنگین سازد، لب‌های خود را با قلم‌های سرخ (Lip Sticks) سرخ نماید و ابروها را آرایش دهد تا اینکه مورد توجه مردان فاسق و فاجر قرار بگیرد، وقتی که زنی با این آرایش، زینت و تجمل از خانه بیرون می‌آید، زینت و جمال وی باعث جذب قلوب و انظار شده و عقل‌ها را در دام خود می‌اندازد، از طرفی دل دوشیزه جوان با این مظاهر جمال و آرایش راضی نمی‌شود بلکه او در کیف دستی‌اش (Purse) تمام وسایل و اسباب زینت و آرایش را هم

برداشته است تا دقیقه به دقیقه مراقب هیئت و شکل خود بوده و در صورت کم یا خراب شدن آرایشش فوراً آن را در اختیار داشته باشد.

بطوریکه چندین بار گفتیم فرق بین اهداف اسلام و تمدن غربی بسیار زیاد است و اشتباه بزرگی است که کسی بخواهد احکام اسلام را از نظر غرب تفسیر نماید؛ زیرا معیار ارزش اشیا در نزد اسلام با معیار و ارزش آن در نزد غرب، کاملاً متفاوت است، پس آن چیزی که غربی‌ها بدیدهٔ احترام نگریسته و آن را تنها هدف و غایت زندگی می‌دانند در نظر اسلام بسیار بی‌قدر و بی‌ارزش است، نظریهٔ کسانی که ملاک‌های غربی را صحیح و درست می‌دانند این است که باید در احکام اسلامی اصلاحات و تعدیلاتی پیاده شود و وقتی که احکام اسلام را شرح می‌دهند معانی اصلی آن را تغییر داده و بعد حتی شکل تحریفی آن را هم نمی‌توانند در زندگی عملی اجرا کنند؛ زیرا احکام واضح قرآن و سنت سد راه ایشان واقع می‌شود، پس بهتر است چنین افرادی قبل از آنکه در جزئیات برنامه‌های عملی دخالت کنند، اهدافی را که این احکام در بردارند و می‌خواهند بدان دست یابند مورد مطالعه و بررسی قرار دهند و فکر کنند که آیا آن اهداف با این برنامه‌ها سازگار هستند یا خیر؟ و اگر با اهداف مذکور مطابقت نداشته باشند پس چه لزومی دارد که برای تحقق این اهداف، برنامه‌ای را انتخاب کنند که نیازی به آن نیست؟ چرا خود را مکلف به تحریف و تغییر برنامه‌های عملی اسلام سازند؟ آیا برایشان بهتر نیست دینی را که با مقاصدشان سازگار نیست ترک نمایند؟ و اگر با این اهداف موافق باشند نیازی به بحث کردن نیست و فقط می‌توانند در بارهٔ برنامهٔ آن تحقیق کنند که آیا صحیح است یا خیر و این تحقیق به راحتی می‌تواند صورت پذیرد.

شایان ذکر است که این کار، روش بسیاری از علمای بزرگ و فضلا و مردم با مروت است، ولی منافقانی که ذاتاً خبیث‌ترین مخلوقات خدایند به این حرف‌ها راضی نشده، ظاهراً مدعی ایمان به چیزی هستند و در حقیقت به چیز دیگری ایمان می‌آورند. بنابراین، منبع و ریشهٔ اصلی تمام بحث و گفتگویی که در بارهٔ حجاب دارند، در حقیقت همین نفاق است و بس، تمام نیرو و توان خود را به کار گرفتند تا ثابت کنند که وضع فعلی حجاب از عادات

جاهلیت قبل از اسلام است و سپس این میراث جاهلیت در دوره‌های بعد و دور از زمان نبوت در بین مسلمانان رواج یافت.

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که این آقایان چرا نص صریح قرآن و عمل به آن که در عهد نبوت صورت گرفته و آرای صحابه و تابعین را در این مورد وا نهاده و به بحث و تحقیق تاریخی در ادوار بعدی روی می‌آورند؟ ایشان به این خاطر خود را به زحمت انداخته اند که برای زندگی غربی آن‌ها تأثیر حیاتی دارد و در افکار و اذهان آن‌ها تصورات مترقیانه و متجددانه‌ای وجود دارد که از آسمان غرب نازل شده است و چون پیاده کردن احکام حجاب با این افکار و تصورات اصلاً سازگار نیست. بنابراین، به بحث‌های تاریخی می‌پردازند تا حکمی را که در شریعت، ثابت است محو و نابود کنند و بطوریکه قبلاً هم گفتیم منبع و مصدر نفاق در این مسئله و مسایل دیگری همانند آن، کم‌خردی، نداشتن قاطعیت، عدم اتکاء به اصل و اساس و داشتن سرشتی ناپاک است و اگر چنین نبود هرگز به خودشان اجازه نمی‌دادند که در مقابل حکم قرآن به بحث تاریخی بپردازند، ولی اگر ادعا دارند که مسلمان بوده و منسوب به اسلام اند، همچنین اگر می‌خواهند مسلمان باقی بمانند، بهتر است از آرمان‌های غربی خود دست کشیده و به مقصد و احکام قرآنی باز گردند و یا اینکه بی‌زاری و برائت‌شان را رسماً از اسلام اعلان کنند؛ زیرا همین اسلام است که مانع پیشرفت‌هایی می‌شود که ایشان طالب آنند البته منظور، آن مفهومی است که آن‌ها از ترقی استنباط کرده و پذیرفته اند.

کسی که اهداف اسلام را دریافته، اگرچه ساده‌اندیش (Common Sense) هم باشد به سهولت می‌فهمد که آزادی مطلق زنان با چهره و اعضای برهنه با مقاصدی که قرآن توجه کامل بدان مبذول داشته سازگار نیست و چهره شخص تنها عضوی است که بیشترین تأثیر را روی طرف مقابل دارد و بزرگترین مظهر جمال طبیعی در انسان همین چهره است که زیبایی آن سبب جذب انظار و تمایل قلب‌ها می‌گردد و قوی‌ترین عامل جاذبه جنسی بین طبقه زن و مرد، همین قیافه است و از نظر روحی نیز درک واقعیت این مدعا نیازی به تدبیر و تعمق زیاد ندارد بلکه هر کس می‌تواند به ضمیر و وجدان خود رجوع کرده و حکمت آن را از خود

بپرسد و از چشمان خود هدایت بخواند و از تجارب روانی‌اش نتیجه‌گیری کند و از آفت نفاق نیز دوری گزیند؛ زیرا منافق حتی اگر آفتاب را بر خلاف اهداف و مقاصدش بباید وجود آن را در چاشت روز هم انکار می‌کند، پس لازم است که انسان صداقت و راستی را پیشه خود سازد و در این هنگام بی‌شک اعتراف خواهد کرد که زیبایی طبیعی که خداوند در صورت انسان گذاشته، قوی‌ترین عامل جلب نظر و تحریک جنسی (Sex Appeal) است.

شما خود بگویید اگر بخواهید با دختری ازدواج کنید و پیش از تصمیم‌نهایی خواسته باشید او را ببینید، شما را به خدا قسم، برای قبول کردن و نکردن او به کجای او می‌نگرید؟ منظره‌ای که شما می‌بینید از دو حال خارج نیست: اول اینکه دوشیزه مذکور، با همه زیبایی و زینت خود ظاهر شده و همه جای خود را غیر از صورتش برای شما نشان بدهد، دوم اینکه تنها رویش را به شما بنمایاند و باقی اندام و قامتش پوشیده باشد، شما کدام یک از این دو حالت را برای انتخاب کردن آن دوشیزه می‌پذیرید؟ راست بگویید آیا در انتخاب او، زیبایی صورت نسبت به زیبایی سایر اعضا رجحان و برتری ندارد؟

وقتی که این حقیقت ثابت شد ما بحث خود را ادامه می‌دهیم و می‌گوییم که اگر ممنوعیت بی‌بندوباری جنسی و تحریک شهوت افراطی در جامعه نیاز نبود زن می‌توانست نه تنها دست و روی خود بلکه سینه، بازو، ساق و زانوی خود را هم برهنه کند همانطور که این وضع در جامعه کنونی غربی حکم فرماست، در این صورت به قید و بندهای قانون حجاب اسلامی هم تا این حد نیاز نبود اما اگر مقصود اصلی جلوگیری از این طوفان خطرناک و رهایی از شر آن باشد پس چه بلاهت و بی‌عقلی بزرگتر از این که مفاد و شرایط لزوم حجاب انکار شود و یا اینکه حجاب بعنوان ظلم بر زنان قلمداد گردد.

اینجا شما می‌توانید سؤال کنید: اگر چنین باشد پس چرا اسلام به زن اجازه می‌دهد که در وقت ضرورت رویش را نشان دهد؟ جواب این است که قانون اسلامی هیچگاه از جاده اعتدال بیرون نمی‌رود، بلکه در حالیکه از یک طرف مصالح اخلاقی را رعایت می‌کند از جانب دیگر ضرورت‌ها و احتیاجات انسانی را نیز مدنظر قرار می‌دهد و در این میان عدالت را

الگو قرار می‌دهد و تنها می‌خواهد دروازه‌های مفسد اخلاقی را مسدود سازد و برای تحقق آن هم چنان قیودی را برای انسان وضع نمی‌کند که نتواند احتیاجات حقیقی و ضروری‌اش را رفع نماید، چون آنقدر که در بارهٔ ستر عورت و پوشانیدن زینت و زیورات زن قاطعیت و صراحت دارد در بارهٔ صورت و دست زن چنین امر نمی‌کند و علت آن هم این است که ستر عورت و پوشانیدن زینت و زیورات با رفع احتیاجات زندگی ناسازگاری ندارد، ولی پوشانیدن مداوم صورت و دست، گاهی زن را در برآوردن احتیاجات به سختی می‌اندازد.

از این روست که ابتدا اسلام بطور کلی امر می‌کند که زنان چادرهای‌شان را از سر بر رویشان بیاندازند، سپس با لفظ «إلا ما ظهر منها» در حالات استثنایی و ضروری اجازه می‌دهد که زنان رویشان را باز کنند ولی باز به شرطی که مقصود، اظهار زیبایی نبوده باشد و هدفش تنها و تنها رفع حاجت باشد و بس و برای اینکه دروازهٔ فتنه از طرف مردان نیز مسدود شود به آن‌ها امر می‌کند که چشمان (خود) را پایین اندازند؛ زیرا وقتی که زن عقیفه و پاکدامن فقط بر اساس ضرورت رویش را برهنه می‌سازد مردان هم باید چشمانشان را از نگاه کردن به طرف او برگردانند تا چشمشان در روی آن‌ها نیافتد.

اگر شما در احکام حجاب، تعمق و تدبر کنید، برایتان واضح می‌شود که حجاب از آداب برگرفته از جاهلیت نبوده بلکه یک قانون عقلی و منطقی است؛ زیرا تقلیدهای جاهلیت بقدری جامد و خشک است که هیچ نوع نرمی و ملایمت نمی‌پذیرد و به هر طریق و صورتی که رواج یافته باشد امکان ندارد که عوض شود و یا اصلاح‌پذیر باشد و اگر در اخفای چیزی امر کند، آن چیز همیشه و در هر زمان و مکان قابل اخفا و ستر است، اگرچه در راه آن آبرو و شرف از بین برود و یا خون‌هایی بریزد و افرادی به قتل برسند، ولی بر خلاف آن قوانین عقلی نرمی و ملایمت دارند و با ضرورت‌ها همگام شده و برحسب وخامت و یا امنیت اوضاع، وسعت و گستردگی رأی می‌یابند و همیشه در قواعد و اصول عمومی خود حالات استثنایی را مدنظر قرار می‌دهند و هرگز اوضاع، مناسبات و شرایط را از نظر دور نمی‌دارند، لذا این قانون کورکورانه پیروی نشده بلکه واجب است که پیروان آن دارای قوهٔ فهم و تمیز باشند، یک پیرو عاقل و فهمیده باید از خود بپرسد که در چه شرایط و اوضاعی واجب است

به قواعد عمومی عمل شود و از نظر قانون در کدام حالت ضروری است که در آن فرصت، از حکم استثنایی برخوردار گردد؟ بعد از آن هم در کدام مناسبت و تا چه وقت و چه حدی به خودش اجازه می‌دهد که از این مناسبت استفاده کند؟ و هدف کلی قانون را در اثنای استفاده از این فرصت چگونه مراعات بکند؟ در تمام این موقعیت‌ها انسان زمانی از روی حق قضاوت می‌کند که دارای قلبی با ایمان بوده و اخلاق و نیت پاک داشته باشد، بطوریکه حضرت رسول الله ﷺ فرموده اند:

«از دل فتویٰ بخواهید و چیزی که باعث وسوسه‌ی در دل شود آن را کنار بگذارید.»
 از تمام این‌ها چنین فهمیده می‌شود که هرگز امکان ندارد اسلام، بدون داشتن آگاهی و شعور، بطور کامل و صحیح پیروی و متابعت شود چرا که قوانین اسلام از روی دلایل عقلی است، پس چنین شرایطی ایجاب می‌کند که متابعین و پیروان اسلام در هر گام از گام‌های عملی آن، دارای فهم، علم و شعور باشند.

حکم بیرون آمدن زن از منزل

بعد از حکم لباس و حدود عورت، آخرین حکم خداوند بر زنان این است که:

﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى﴾ [الأحزاب: ۳۳].

«و قرار بگیریید در خانه‌هایتان و ظاهر نکنید تجمل و زینت خود را مانند ظاهر کردن عادت جاهلیت پیشین».

﴿فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾ [الأحزاب: ۳۲].

«پس نرمی و ملایمت نکنید در سخن گفتن پس طمع کند آن کس که در دل او مرض (فساد و فتنه) باشد».

﴿وَلَا يَصْرَبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ﴾ [النور: ۳۱].

«و نکوبند پاهایشان را (بر زمین) تا فهمیده شود آنچه را که پنهان داشته اند از زینت‌هایشان».

در خواندن لفظ «و قرن» میان قراء اختلاف هست. عموم قاریان مدینه‌ی منوره و بعضی از قراء کوفه به فتح قاف (قرن) خوانده اند که مصدرش قرار است و معنی آیه اینطور می‌شود که در خانه‌ها قرار بگیریید و این قرار را بر خود لازم بشمارید و عموم قاریان بصره و کوفه کسر قاف (قرن) خوانده اند که مصدر آن وقار است، پس معنی آیه چنین می‌شود که در خانه‌هایتان آرام و با وقار باشید و با خروج از خانه خود را بی‌وقار نسازید.

تبرج دو معنی دارد: یکی اظهار زینت و محاسن و دیگری تبختر، تکبر، ناز و نزاکت و خرامان راه رفتن، در این آیه هر دو معنی مورد نظر است؛ زیرا زنان در زمان جاهلیت قدیم مانند عصر جاهلیت جدید با زیباترین لباس از خانه بیرون می‌رفتند و با ناز و نزاکت و کرشمه و خرامان راه می‌رفتند که قدمشان به جای زمین بر دل بیننده قرار می‌گرفت، چنانچه تابعی و مفسر مشهور، قتاده ابن دعامه رحمه الله می‌گوید:

«كانت لهن مشية وتسكوى وتغنج فنهان الله عن ذلك».

«آن‌ها با کرشمه و ناز و نزاکت و خرامان راه می‌رفتند و خداوند ایشان را از این کار منع کرد.»

کیفیت و چگونگی آن را شما نیز می‌توانید تصور کنید و ضرورت به بیان شواهد تاریخی نیست، اگر شما در مجلسی که به شکل مجالس اروپایی است شرکت کنید همان ناز و کرشمه‌ای را که زنان جاهلیت پیشین داشتند کاملاً مشاهده می‌کنید، این جاهلیتی است که اسلام از آن نهی می‌کند و می‌گوید که جا و مکان زن خانه است و ایشان بدین جهت به خارج شدن از منزل مکلف نشدند که در خانه‌ها با وقار و قدر و عزت بنشینند و به مسئولیت‌های خانوادگی شان برسند، و اگر به خارج شدن از خانه نیاز پیدا کردند اجازه دارند که بیرون روند به شرطی که عفت و حیا را مراعات نمایند و در لباسشان جذابیت و گیرایی وجود نداشته باشد که انظار را به خود جلب کند و نباید شوق و علاقه به اظهار زینت داشته باشند که گاهی صورت و زمانی دستشان را برهنه سازند و رفتارشان طوری نباشد که دل‌ها را به خود مایل کنند و چنان زیوراتی را استعمال نکنند که صدایشان را مردان بشنوند و در سخن گفتن نیز چنان نباشند که صدای آن‌ها به گوش دیگران برسد، البته سخن گفتن برای رفع نیازشان جایز است، ولی نباید طوری باشد که در کلامشان نرمی، ملایمت، شیرینی، جذابیت و تحریک وجود داشته باشد و اگر زنان تمام این حدود و ضوابط را مراعات کنند اجازه دارند که برای رفع حاجاتشان به بیرون از منزل بروند.

این حکم و دستور قرآن است، بیایید به سنت حضرت رسول الله ﷺ مراجعه کنیم تا ببینیم که ایشان برای زنان مسلمان چه روش و سلوکی را در جامعه مقرر فرموده‌اند و زنان صحابه و خود اصحاب گرامی ﷺ چگونه به آن عمل کرده‌اند؟

بیرون رفتن زنان برای رفع احتیاجاتشان:

در احادیث وارد شده است که عمر فاروق ﷺ پیش از نزول آیات حجاب نسبت به آن علاقمند بود که حضرت رسول الله ﷺ زنان خود را به حجاب امر کند، بطوریکه ام المؤمنین سوده، برای رفع حاجتی شب هنگام بیرون آمد و عمر بن خطاب ﷺ او را دید و گفت: ای سوده، تو از نظر ما پنهان نمی‌مانی بین که چگونه بیرون می‌آیی! و مرادش این بود که زنان

از بیرون رفتن ممانعت شوند و وقتی که آیه حجاب نازل شد، عمر رضی الله عنه خوشحال گشت و در بیرون آمدن زنان شدت زیاد به خرج می داد. بار دیگر اتفاق افتاد که حضرت سوده رضی الله عنها بیرون آمد، باز عمر رضی الله عنه او را صدا زد. سوده نزد حضرت رسول برگشت و موضوع را به ایشان خبر داد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله گفت:

«قَدْ أُذِنَ لَكُنَّ أَنْ تَخْرُجْنَ لِحَوَائِجِكُنَّ».

«خداوند برای شما زنان اجازه داده که به منظور رفع حوائجتان بیرون بروید».

از این فهمیده می شود که مقصود از حکم آیه ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾ این نیست که زنان از خانه بیرون نیایند بلکه شریعت به آنها اجازه داده است که به منظور رفع حوائجشان از خانه بیرون روند، ولی این امر مقید به شروطی است، پس برای مواقعی که زنان بخواهند در خارج خانه گردش کنند و یا با مردان در مجالس و محافل بنشینند اجازه ندارند، منظور شریعت از حاجات فقط آن احتیاجات واقعی است که زنان باید بیرون بروند و خودشان با دست خود آنها را انجام دهند و بدون بیرون رفتن خانمها، انجام آن کار ممکن نباشد. بدیهی است که صرفنظر از تمام اوضاع و شرایط در هر عصر و زمانی و وضع قوانین و مقررات به هر مناسبتی، خارج نشدن زنان غیر ممکن است، ولی هر فرد در پرتو ارشادات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و تعمق به روحیه عمومی حاکم بر قوانین اسلامی می تواند کم و زیاد حجاب را در هر وقت و زمانی تخمین بزند و نیز می تواند در حالات خصوصی، حدود حجاب را از روی احوال و مناسبات کم و زیاد یا سبک و سنگین نماید و ما اینجا بعضی از مسایل مربوط به آن را مورد بررسی قرار می دهیم:

اجازه رفتن به مسجد و حدود آن:

همه می دانند که بزرگترین فرائض در اسلام نماز است و تشویق و ترغیبی که در رفتن به مسجد و شرکت در نماز جماعت هست برای هیچ کس پوشیده نیست ولی موضوع زنان، در نماز جماعت بر عکس مردان است؛ زیرا بهترین نماز مرد آن است که در مسجد با جماعت

باشد و بهترین نماز زن آن است که در خلوت خانه اش باشد، چنانچه امام احمد بن حنبل و طبرانی از ام حمید ساعدی روایت کرده اند که:

«قَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي أَحْبُّ الصَّلَاةَ مَعَكَ. قَالَ: قَدْ عَلِمْتُ صَلَاتُكَ فِي بَيْتِكَ خَيْرٌ لَكَ مِنْ صَلَاتِكَ فِي حُجْرَتِكَ وَصَلَاتُكَ فِي حُجْرَتِكَ خَيْرٌ مِنْ صَلَاتِكَ فِي دَارِكَ وَصَلَاتُكَ فِي دَارِكَ خَيْرٌ مِنْ صَلَاتِكَ فِي مَسْجِدِ قَوْمِكَ وَصَلَاتُكَ فِي مَسْجِدِ الْجُمُعَةِ».

«گفت: ای رسول خدا! من بسیار رغبت دارم که نماز را با تو یکجا ادا کنم، حضرت رسول الله ﷺ فرمود: ای زن من نیت ترا فهمیدم ولی نماز تو در خلوت بهتر است از نماز تو در خانه، و نماز تو در خانه بهتر است از نماز تو در فضای باز، و نماز تو در فضای باز خانه بهتر است از نماز تو در مسجد محله و نماز تو در مسجد محله بهتر است، از نماز تو در مسجد جمعه»^(۱).

در حدیث دیگری ابوداود از ابن مسعود روایت می کند که حضرت رسول الله ﷺ فرمود: «صَلَاةُ الْمَرْأَةِ فِي بَيْتِهَا أَفْضَلُ مِنْ صَلَاتِهَا فِي حُجْرَتِهَا، وَصَلَاتُهَا فِي مَخْدَعِهَا أَفْضَلُ مِنْ صَلَاتِهَا فِي بَيْتِهَا».

«نماز زن در خلوت خانه اش بهتر از نماز وی در خانه است و نماز او در گنجینه (پستوی خانه) بهتر از نماز او در خلوت خانه می باشد»^(۲).

پس ببینید که چطور ترتیب اولویت در نماز زن معکوس است، در حالیکه پایین ترین درجه نماز مرد، نماز در خانه و بالاترین درجه نمازش، نماز در مسجد و ادا کردن با جماعت

۱- مصلحت در خانه بودن نماز زن این است که زنان، با توجه به عادت ماهیانه شان مجبورند هر ماه در آن مدت نماز را ترک کنند و زنان با حیا دوست ندارند کس دیگری حتی برادران و خواهرانشان از این راز با خبر شوند. بنابراین، اگر همیشه در بیرون نماز بخوانند و در آن ایام نماز را ترک کنند همه می فهمند که او در حالت ماهانه قرار دارد و او از این کار خجالت می کشد و این رازی است که خود زنان بیشتر از دیگران آن را درک می کنند لذا شریعت با درک این احساس زنان از اول به آنها امر کرد که در خلوت نماز بگذارند تا هیچ کس نداند که چه وقت نماز می گزارند و چه وقت ترک می کنند، به هر صورت این نصیحت است، و حکم نیست و زنان اجازه دارند که در خانه جماعت کنند و حضرت رسول ﷺ به ام ورقه بنت عبدالله بن حارث رضی الله عنها اجازه داده بود که با زنان نماز جماعت بگذارند. و در سنن دار قطنی و بیهقی آمده است که ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها با زنان نماز جماعت ادا کنند، و چون او امام بود در وسط صف ایستاده می شد.

۲- ابوداود، باب ماجاء فی خروج النساء الی المساجد.

است، بهترین نماز زن آن است که در خلوت‌ترین قسمت خانه باشد و چنین نمازی نه تنها برتر از نماز جماعت است بلکه از نمازی که بلندترین آزادی مسلمان است نیز، بهتر می‌باشد که آن نماز جماعت در مسجد نبوی و پشت سر خود حضرت رسول الله ﷺ است، آیا می‌دانید که این تفاوت در عبادت میان زن و مرد چیست؟ آیا علتش این نیست که حضرت رسول الله ﷺ بیرون آمدن زنان را از خانه نمی‌پسندد و می‌خواست که از اختلاط زنان و مردان در موقع نماز جماعت جلوگیری کند؟

با آنکه نماز فرض مقدسی است و مسجد هم مکانی پاک و طاهر، و در حالیکه شریعت انواع نماز با فضیلت و افضلیت آن را بیان نمود، از اختلاط زن و مرد منع کرده با این همه از حاضر شدن زنان در جایگاه پاکی چون مسجد و به جای آوردن عمل صالحی چون نماز منع نفرمود و کلماتی که در آن اجازه حاضر شدن در مسجد برای زنان وارد شده است بر حکمت والای شریعت دلالت می‌کند، حضرت رسول الله ﷺ فرموده اند:

«لَا تَمْنَعُوا إِمَاءَ اللَّهِ مَسَاجِدَ اللَّهِ، إِذَا اسْتَأْذَنْتِ امْرَأَةٌ أَحَدِكُمْ إِلَى الْمَسْجِدِ فَلَا يَمْنَعُهَا».

«کنیزان خدا (زنان) را از حضور در مسجد منع نکنید، و اگر زن یکی از شما برای رفتن به مسجد اجازه بخواهد نباید او را از رفتن به مسجد منع کند»^(۱).

همچنین فرموده است:

«لَا تَمْنَعُوا النِّسَاءَ كُمْ الْمَسَاجِدَ وَيُؤْتِهِنَّ خَيْرَ لِهِنَّ».

«زنانتان را از مساجد منع نکنید در حالیکه خانه‌هایشان برای آن‌ها بهتر است»^(۲).

این کلمات دال بر این است که شریعت زنان را از حضور در مسجد نهی نمی‌کند؛ زیرا حاضر شدن در مسجد برای ادای نماز کاری نیست که کسی را در شک اندازد و باعث ممنوعیت آن شود اما مصلحت اجتماعی هم اقتضا نمی‌کند که در نماز جماعت، زن و مرد یکجا بوده و با هم اختلاط داشته باشند از این رو شرع مقدس حاضر شدن در مسجد را برای زنان اجازه داده است اما به مردان دستور نداده است که زنان را به مساجد بفرستند و یا در

۱- به روایت بخاری و مسلم.

۲- به روایت ابوداود.

رفتن به آنجا و ادار سازند و فقط تا این اندازه اکتفا نموده که اگر آن‌ها پایین‌ترین درجه نماز را درخواست کنند و بخواهند که آن را بر پر فضیلت‌ترین نماز ترجیح دهند، اگر در این باره از شما اجازه بگیرند، شما اجازه بدهید تا به مسجد بروند و ایشان را منع نکنید و بگذارید که نمازشان را در مسجد ادا نمایند.

روشن است همان طوری که قبلاً توضیح دادیم پایین‌ترین درجه نماز آن است که در مسجد بخوانند و با فضیلت‌ترین نماز در حقشان این است که در خلوت خانه‌هایشان ادا نمایند.

فاروق اعظم رضی الله عنه روح تعالیم اسلام را خیلی خوب و کامل می‌دانست و در گفتار و رفتار خود هم حکمت آن را در نظر می‌گرفت چنانچه در موطاء امام مالک ذکر شده است که: عاتکه بنت زید زن عمر بن خطاب رضی الله عنه همیشه با وی مجادله می‌کرد تا در مسجد برای ادای نماز حاضر شود و این کار برای عمر فاروق رضی الله عنه خوشایند نبود، زنش همواره اصرار می‌ورزید و وقتی که زن از او اجازه می‌خواست، وی به او امر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دقیقاً عمل می‌کرد و خاموش می‌ماند و منظور او از این سکوت نشان دادن مخالفتش بود، عاتکه رضی الله عنها می‌گفت: به خدا سوگند که من حتماً به مسجد می‌روم مگر اینکه تو مانع من شوی، یعنی به صراحت مرا منع کنی ولی حضرت عمر رضی الله عنه او را منع نمی‌کرد^(۱).

شروط حاضر شدن در مسجد:

شروط زیر برای حاضر شدن زنان در مسجد ضروری است:

- اول اینکه در نمازهایی شرکت کنند که در روز نبوده و در تاریکی شب ادا کرده می‌شود مانند نماز خفتن و بامداد چنانچه از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده است که آن حضرت فرمودند:

«أَذْنُوا لِلنِّسَاءِ بِاللَّيْلِ إِلَى الْمَسَاجِدِ».

۱- این خواهش مخصوص به زن عمر رضی الله عنه نبود بلکه بسیاری از زنان اصحاب در مساجد برای نماز حاضر می‌شدند، و بروایت ابوداود است که گاهی زنان دو صف را تشکیل می‌دادند.

«در شب به زنان اجازه بدهید که به مسجد بروند»^(۱).

«قال نافع مولى ابن عمر رضي الله عنه: وكان اختصاص الليل بذلك لكونه أستر وأخفى».

«و نافع آزادشده ابن عمر رضی اللہ عنہ می گوید: بدین جهت شب برای این کار اختصاص داده شده است که ستر و خفا در آن بیشتر است».

«عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِيُصَلِّي الصُّبْحَ فَيَنْصَرِفُ النِّسَاءَ مُتَلَفِّفَاتٍ بِمُرُوطِهِنَّ مَا يُعْرِفْنَ مِنَ الْعَلَسِ».

«و از عایشه ی صدیقه روایت است که: وقتی حضرت رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم نماز بامداد را ادا می کرد، زنان در حالیکه خود را با لباس های شان پیچانده بودند برمی گشتند و به سبب تاریکی شناخته نمی شدند»^(۲).

- دوم اینکه در مسجد با تجمل، زیور، آرایش و بوی خوش وارد نشوند، از صدیقه ی کبری رضی اللہ عنہا روایت است که گفت: حضرت رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم در مسجد نشسته بود که ناگاه زنی با تجمل بسیار و زینت و آرایش داخل شد.

حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: ای مردم! زاننان را در مسجد از پوشیدن و با ناز و کرشمه بودن منع کنید^(۳).

و همچنان از استعمال بوی خوش نهی نموده فرمود: اگر یکی از شما برای نماز خفتن در مسجد حاضر شود باید در آن شب بوی خوش استعمال نکند و همچنین فرموده است: هر زنی که بوی خوش استعمال کند، نماز خفتن را با ما ادا نکند^(۴).

۱- به روایت بخاری و ترمذی.

۲- ترمذی، باب التعلیس فی الفجر و بخاری، باب وقت الفجر و مسلم و ابوداود باب وقت الصبح. و در کتاب های دیگر آمده است که: بعد از اتمام نماز، حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم و مردان دیگر انتظار می کشیدند تا آنکه زنان بروند و بعد از رفتن ایشان، مردان بیرون می رفتند.

۳- ابن ماجه، باب فتنه النساء.

۴- الموطاء، باب خروج النساء و مسلم و ابن ماجه.

- سوم اینکه در نماز جماعت زن و مرد با هم مختلط نگردند و زنان در صفوف پیشین نایستند بلکه واجب است که در صفوف بعد از صف مردان قرار بگیرند، چنانچه حضرت رسول الله ﷺ می فرماید:

«خَيْرُ صُفُوفِ الرِّجَالِ أُولَاهَا، وَشَرُّهَا آخِرُهَا، وَخَيْرُ صُفُوفِ النِّسَاءِ آخِرُهَا، وَشَرُّهَا أُولَاهَا».

«بهترین صف مردان صف اول بوده و بدترین آن صف آخر است و بهترین صف زنان صف آخر بوده و بدترین آن صف اول است»^(۱).

حضرت رسول الله ﷺ در باره نماز جماعت امر می کرد که نباید زن و مرد پهلوی هم بایستند اگرچه زن و شوهر و یا مادر و پسر باشند.

از انس ابن مالک رضی الله عنه روایت است که مادر بزرگ او بنام ملیکه، حضرت رسول ﷺ را برای غذا دعوت نمود و حضرت رسول ﷺ از آن طعام تناول فرمود و بعد از آن گفت: برخیزید که برای شما نماز جماعت دهم، انس رضی الله عنه می گوید: ما روی بوریاپی ایستادیم که از استفاده بسیار سیاه گشته بود و کمی آب در آن پاشیدم و آن حضرت برخاست و ایستاد، من و یک یتیم دیگر پشت سرشان ایستادیم و زن پیر (یعنی مادر بزرگش) هم پشت سر ما ایستاد^(۲).

و از انس رضی الله عنه در روایت دیگری چنین آمده است که من و آن یتیم که در خانه ما بود پشت سر حضرت رسول الله ﷺ نماز گزاردیم و مادر من و ام سلیم پشت سر ما بودند^(۳). از ابن عباس روایت است که گفت: من در نماز پهلوی حضرت رسول الله ﷺ ایستاده بودم و عایشه از عقب با ما نماز می گزارد و من پهلوی حضرت رسول ﷺ با خود آن حضرت ﷺ نماز می گزاردم^(۴).

۱- مسلم، ابوداود، ترمذی، نسائی و مسند امام احمد.

۲- ترمذی، باب ماجاء فی الرجل یصلی معه.

۳- بخاری، باب المرأة تكون وحدها صفا.

۴- بخاری، باب طواف الرجال مع النساء.

- شرط چهارم اینکه زنان صدایشان را در اثنای نماز بلند نکنند و اگر مقصود متوجه ساختن و آگاه کردن امام باشد، برای مردان تسبیح گفتن و برای زنان دست به هم زدن واجب است^(۱).

با وجود این حدود و قیود چون امیرالمؤمنین علیه السلام باز هم از اختلاط زن و مرد در جماعت احساس ترس و خطر می کرد لذا دری از درهای مسجد را برای زنان اختصاص داده بود و دیگران را از داخل شدن از آن در منع می کرد^(۲).

زنان در اثنای حج:

دومین فریضه اجتماعی بعد از نماز، حج است و همانطور که برای مردان واجب است بر زنان نیز واجب می باشد؛ اما زنان مکلفند که در هنگام طواف تا جاییکه می توانند از اختلاط با مردان دوری گزینند.

امام بخاری از عطاء روایت می کند که در عهد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله زنان با مردان طواف می کردند و لیکن با هم مختلط نبودند^(۳).

در فتح الباری از ابراهیم نخعی روایت است که گفت: عمر فاروق رضی الله عنه طواف کردن مردان را با زنان منع کرد و چون مردی را با زنان دید به او تازیانه^(۴).

در موطاء ذکر شده است که عبدالله ابن عمر رضی الله عنهما اعضای فامیل خود را از مزدلفه به منی پیش می برد تا نماز بامداد را در منی ادا کنند و قبل از آمدن مردم، جمره را بزنند و اسماء دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنها در تاریکی به منی می آمد، وقتی که در این باره با وی گفتگو کردند گفت: این کار را همراه رسول الله صلی الله علیه و آله نیز انجام می دادیم^(۵).

بیرون آمدن زنان به نماز جمعه و عید:

۱- ابوداود.

۲- بخاری، باب طواف الرجال مع النساء.

۳- فتح الباری. ۳/ ۳۱۲.

۴- موطاء، ابواب الحج.

۵- ابوداود.

قدر، عظمت و ارزشی که نماز جمعه و عیدین دارند، حاجت به بیان نیست و به سبب همین عظمت و ارزش آن‌ها است که قیود و شروطی را که شرع در نمازهای دیگر در رابطه با حضور در مسجد برای زنان وضع کرده بود برداشته است (رفتن به مسجد در نمازهای خفتن و بامداد و بس)، و به آن‌ها اجازه داده شده که در نماز جمعه و عیدین حاضر شوند، ولی با این حال نماز جمعه بر آن‌ها واجب نیست و از وجوب نماز جمعه به صراحت مستثنی شده اند، اما پیامبر علیه السلام بخاطر برخی مصلحت‌های اجتماعی زنان را به حضور در نماز عید تشویق می‌نموده اند؛ چنانچه در سنت صحیح ثابت شده که حضرت رسول ﷺ خودشان شخصاً ازواج مطهرشان را به محل برگزاری نماز عید می‌بردند.

«عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ -صلى الله عليه وسلم- كَانَ يُخْرِجُ الْأَبْكَارَ وَالْعَوَاتِقَ وَذَوَاتِ الْخُدُورِ وَالْحَيْضَ فِي الْعِيدَيْنِ فَأَمَّا الْحَيْضُ فَيَعْتَرِلْنَ الْمُصَلَّى وَيَشْهَدْنَ دَعْوَةَ الْمُسْلِمِينَ».

«از ام عطیه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا روایت است که گفت: حضرت رسول الله ﷺ دوشیزگان، زنان پیر، پرده‌نشینان و حائضه‌ها را برای عید بیرون می‌برد، ولی زنان حائضه در محلی دورتر نشسته و فراخوان مسلمانان را نظاره می‌کردند»^(۱).

«عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ النَّبِيَّ -صلى الله عليه وسلم- كَانَ يُخْرِجُ بَنَاتِهِ وَنِسَاءَهُ فِي الْعِيدَيْنِ».

«و از ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا روایت است که حضرت رسول الله ﷺ زنان و دخترانش را در عیدین بیرون می‌برد».

و اجتماع و مجلس زنان جدا از اجتماع و مجلس مردان بود، وقتی که حضرت رسول ﷺ از وعظ و خطابه‌ی مردان فارغ می‌شد به وعظ و پند و خطا به ایشان شروع می‌کرد^(۲).

زیارت قبور و مشایعت جنازه:

تشییع جنازه مسلمان در اسلام واجب کفایی است و احکام تشویقی که در آن وارد شده بر اهل علم پوشیده نیست ولی تمام آن برای مردان است و زنان از آن نهی شده اند اگرچه

۱- ترمذی، باب خروج النساء فی العیدین.

۲- ابن ماجه، عین باب.

آن نهی، شدید نیست و در بعضی مواقع به آن‌ها اجازه داده شده است، اما با این همه سخنان حضرت رسول ﷺ بوضوح به کراهت شرکت زنان در تشییع جنازه دلالت دارد، امام بخاری از ام عطیه رضی الله عنها روایت می‌کند که:

«نُهِينَا عَنِ اتِّبَاعِ الْجَنَائِزِ، وَلَمْ يُعْزَمْ عَلَيْنَا».

«ما از تشییع جنازه ممنوع شده‌ایم و بر ما لازم نیست»^(۱).

در سنن ابن ماجه و نسایی آمده است که حضرت رسول الله ﷺ بر جنازه‌ای حضور داشت که عمر رضی الله عنه هم حاضر بود. عمر زنی را دید و صدا زد، حضرت رسول الله ﷺ فرمود: ای عمر! او را رها کن؛ زیرا چشم اشک می‌ریزد و نفس به مصیبت گرفتار است و نسبت خویشی وی نزدیک است.

ممکن بود میت از اقارب آن زن باشد بنابراین، از شدت اندوه فراوان بر بالای جنازه آمده بود و چون حضرت رسول ﷺ این وضع را درک کرده عمر رضی الله عنه را از آزار آن زن نهی فرمود. عین همان حکم در زیارت قبور است، زنان دارای عواطف و قلب رقیق و نازک هستند و یاد خویشان از دست رفته‌شان در دل آن‌ها مؤثر واقع می‌شود، لذا شریعت نمی‌خواهد که عواطف و احساسشان را هر لحظه جریحه‌دار سازد، و در احادیث زیادی تصریح شده که زیارت قبور از طرف زنان ممنوع است:

بطوریکه ترمذی از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است که: «لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ زَوَارَاتِ الْقُبُورِ». حضرت رسول الله ﷺ زوارات قبور را لعنت گفت، (زوارات آن زنانی هستند که قبرها را بسیار زیارت می‌کنند).

و عایشه صدیقه رضی الله عنها سر قبر برادرش عبدالرحمن ابن ابوبکر رضی الله عنه آمد و گفت: «والله لو شهدتك ما زرتك» «اگر من بر جنازه تو حاضر می‌بودم، ترا زیارت نمی‌کردم». و از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: حضرت رسول الله ﷺ زنی را دید که در نزد قبری گریه می‌کرد، پس گفت: از خدا بترس و صبر کن.

به تمام احکام این فصل به تعمق بنگرید، نماز یک عبادت مقدس بوده و مسجد جایگاهی پاک و متبرک است، و حج موسمی است که مسلمانان در خانه خدا با قلب پر از تواضع و خضوع حاضر می‌شوند و جنازه و زیارت قبور، آخرت را بیاد مردم آورده و در دلشان حزن و اندوه تولید می‌کند که در تمام این مواقع تمایلات جنسی یا کاملاً سرکوب است و یا که مشاعر، عواطف و احساسات پاک بر آن غلبه نموده ولی با آن همه حضرت رسول الله ﷺ راضی نشده که حتی در این حالت و در این مراسم و مجالس، زن و مرد با هم مختلط گردند، اگر در این مواقع به ایشان اجازه خروج را داده و یا خودش آن‌ها را گاه گاهی بیرون برده است، بر اساس نیت پاک و طهارت و پاکی محل و رقت عواطف و احساسات زنان بوده است و در آن حالت هم حدود و قیود حجاب را مراعات نموده و برای فتنه و فساد حتی زمینه اندکی فراهم نکرده است، غیر از حج در تمام عبادات مذکور تصریح کرده است که عدم حضور زن بهتر از حضورش می‌باشد.

پس شما درباره این قانون که برای خروج زنان حتی در عبادات و مراسم دینی، چنین حکمی صادر شده است، چه فکر می‌کنید؟ آیا ایشان اجازه می‌دهد در مدارس، دانشگاه‌ها/پوهنتون‌ها، ادارات، کارخانه‌ها، گردشگاه‌ها، رقص خانه‌ها، سینماها و نمایشگاه‌ها زن و مرد یا دختر و پسر با هم یکجا باشند؟

حاضر شدن زنان در جنگ:

علل سختگیری اسلام را در احکام حجاب دانستید، حال به علل ملایمت و نرمی آن توجه کنید تا ضرورتی را که اسلام به خاطر آن در این احکام مسامحه نموده است، در یابید. مسلماً می‌دانید که مسلمین به جنگ دچار می‌شوند، شدت و سختی‌ها ایشان را فرا می‌گیرد و احوال و شرایط ایجاب می‌کند تمام نیرو و توان ملت در راه دفاع مصرف شود، در این اوضاع به زنان اجازه داده شده است که با مردان در امور و خدمات جنگی شرکت داشته باشند و همیاری کنند، ولی با این وجود باز هم می‌بینیم که اسلام هیچگاه راضی نمی‌شود که آن‌ها را بعنوان نیروهای نظامی و جنگی استخدام کند، بلکه آن‌ها را فقط در بخش خدمات نظامی و جنگی به سمت یاری و کمک‌رسانی در اموری همچون آب‌دادن،

غذاپختن، مداوای مریضان و مراقبت بیماران و مجروحین استخدام می‌نماید، چرا که خداوند او را آفریده تا مادری مهربان باشد نه اینکه خون مردم را بریزد و یا سر کسی را از گردن جدا سازد، لذا مسلح کردن وی به گرز و شمشیر در حقیقت مسخ کردن ذات و سرشت اوست، از این رو اسلام به ایشان اجازه می‌دهد که فقط به منظور دفاع از خود و شرفشان اسلحه بگیرند و بس. چنانکه گفتیم می‌توانند در کارهای کمک‌رسانی فعالیت نمایند و به خاطر مشغول شدن به همین خدمات است که از حدود حجاب تا اندازه‌ای کاسته و در آن تخفیف قایل شده است، در آن حال به زنان اجازه داده است تا لباسی را بپوشند که با کمی تغییر و تبدیل به لباس زنان راهبه امروزی شباهت دارد.

احادیث همه به این معنی اتفاق نظر دارند که زنان حضرت رسول الله ﷺ بودند که مجاهدین را آب می‌دادند و مریضان را مداوی می‌کردند و این عمل بعد از نزول حکم حجاب هم باقی ماند^(۱).

ترمذی روایت می‌کند که ام سلیم رضی الله عنها و چند زن دیگر از انصار با حضرت رسول الله ﷺ در جنگ بودند، به مجاهدین آب می‌دادند و مریضان را مداوا می‌کردند^(۲).

در صحیح بخاری است که زنی به حضرت رسول الله ﷺ گفت: ای رسول خدا ﷺ! دعا کن تا من از جمله کسانی باشم که در جزیره احمر با نام خدا سوار کشتی می‌شوند، پس حضرت رسول الله ﷺ گفت: «اللهم اجعلها منهم» یعنی «خدایا! این زن را از جمله ایشان بگردان»^(۳).

از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: در جنگ احد وقتی که مردم از کنار رسول الله ﷺ دور شدند، من عایشه بنت ابوبکر رضی الله عنها و ام سلیم رضی الله عنها را دیدم که پاچه شلوارشان را بلند کرده

۱- بخاری، باب حمل الرجل المرأة فی الغزو.

۲- ترمذی، باب ماجاء فی خروج النساء فی الغزو.

۳- بخاری، غزو المرأة فی البحر.

بودند بطوریکه سفیدی ساقشان معلوم می‌شد و در آن حال مشک آب را بر دوش گذاشته و در دهان‌های مردم می‌ریختند و دوباره باز می‌گشتند^(۱).

عمر بن خطاب رضی الله عنه در باره زنی بنام ام سلیط رضی الله عنها روایت می‌کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت:

در جنگ احد طرف راست و چپ را نمی‌دیدم مگر اینکه چشمم به ام سلیط می‌خورد که به خاطر حمایت من می‌جنگید، زنان دیگری هم از قبیل بنت معوذ و غیره در این جنگ به مجروحین آب داده و شهدا را به مدینه انتقال می‌دادند^(۲).

در جنگ حنین ام سلیم با خنجر دیده شد و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از وی پرسید که این خنجر چیست؟ جواب داد، من آن را گرفتم تا اگر مشرکی به من نزدیک شود، شکمش را بشکافم^(۳).

ام عطیه رضی الله عنها با حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در هفت غزوه شرکت کرده و از پی کاروان می‌رفت و برایشان غذا می‌پخت و مریضان و مجروحین را مداوا می‌نمود^(۴).

عبدالله ابن عباس رضی الله عنه به نجده نوشت که زنان با حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در غزوات شرکت می‌کردند، مجروحین را مداوا و غنایم را جمع می‌نمودند، ولی به ایشان سهمیه داده نمی‌شد^(۵).

از تمام این گفتارها خودتان می‌توانید نتیجه بگیرید که حجاب اسلامی از عادات جاهلیت نیست که بر طبق مصلحت و ضرورت اجتماع کم و زیاد شدن در آن وجود نداشته باشد، بلکه در مواقع ضروری در حدود آن تخفیف داده می‌شود و در آن صورت نه تنها کشف چهره و دست بلا مانع است بلکه دیده شدن اعضایی که در جمله عورت محسوب می‌شود،

۱- بخاری، باب غزو النساء و مسلم، باب النساء الغازیات.

۲- بخاری، باب مداواة النساء الجرحی.

۳- مسلم، باب غزو النساء مع الرجال.

۴- ابن ماجه، باب العبيد و النساء یشهدون مع المسلمین.

۵- مسلم، باب النساء الغازیات...

هم به مقدار ضرورت جایز است، اما وقتی که ضرورت رفع شد، احکام اصلی حجاب به همان حالت سابقش بر می گردد و این حجاب از آنجا که از عادات جاهلیت نیست، تخفیف دادن آن به هیچ وجه به منزله آزادی مطلق و بی بندوباری جنسی زمان جاهلیت شمرده نمی شود، زن مسلمان مانند زن اروپایی نیست که بنا به ضرورت های اوضاع جنگی از حدود وظیفه طبیعی اش خارج شود و بعد از اتمام جنگ و از میان رفتن ضرورت به وظیفه اصلی اش باز نگردد.

پایان بحث

این نقطه اعتدال و موضع گیری مناسبی است که دنیا به منظور ترقی، آرامش و صلاحیت اخلاقی، شدیداً به آن نیاز دارد، بطوریکه در ابتدای این کتاب اشاره کردیم دنیا از هزاران سال پیش تا کنون به خاطر تعیین مقام زن که نیمی از اجتماع بشری را تشکیل می دهند، سرگردان و بدون دست یابی به هدف سپری می کند و گاهی راه افراط پیموده و زمانی راه تفریط رفته و از جاده مستقیم منحرف می شود و از هر دو طرف، بطوریکه تجارب و شواهد نشان می دهد، ضرر بزرگ و عظیمی متحمل شده است، ولی در میان این دو طرف مخالف یک نقطه متوسط و معتدلی وجود دارد که موافق عقل و فطرت بوده و با مصالح انسانی سازگاری کامل دارد و آن جهت گیری اسلام است که با خود آورده و لیکن با کمال تأسف در دوران اخیر موانع بسیاری پیدا شده که اجازه نمی دهد این راه مستقیم شناخته شده و آنطور که شایسته است مورد ارج و احترام قرار گیرد.

یکی از بزرگترین موانع فوق الذکر این است که انسان عصر ما در علم و بینش خود به یک نوع بیماری خاص مانند «زردی» گرفتار است و غرب زده های شرقی، به نوع خطرناک تر این مرض مبتلا شده اند که من آن را مرض زردی سفید می نامم و از رفقای خود به خاطر صراحت لهجه ام پوزش می طلبم ولی این یک حقیقت انکارناپذیر است، و نباید مدارا با دوستان مانع اظهار حقیقت گردد.

این یک واقعیت است که هیچ یک از احکام و قوانین اسلامی با حقایق علمی تناقض نداشته بلکه این حقایق عین اسلام است، ولی فقط آن چشم حقیقت را به رنگ اصلی اش می بیند که بدون عینک باشد و گرنه آن را به رنگ عینک خواهد، دید و ذهنی می تواند آن را درک کند که وسیع و آینده نگر بوده و یک شی را از تمام نواحی آن مطالعه کند نه از یک ناحیه، و قلبی آن را قبول می کند که با تکیه بر فطرت سلیمش به حقایق و واقعیات همانطور که هستند تسلیم شود و به جای اینکه حقایق را تابع نفس خود بگرداند نفس و تمایلاتش را تابع آن می سازد. بدون داشتن این صفات، علم و عرفان هر قدر هم زیاد باشد مفید نخواهد بود؛ زیرا چشم رنگ آلود همه چیز را به رنگ آن عینکی می بیند که بر چشم

دارد و نظرهای تنگ و محدود و قالب‌ریزی شده، فقط مسایل و اموری را می‌بینند که در برابرشان واقع شده باشد، با وجود این موانع اگر حقیقت برای روح انسان به صورت اصلی‌اش نمایان شود، باز مردم تنگ‌نظر و کوتاه‌بین وجود دارند که در آن نقش‌بازی می‌کنند و می‌کوشند تا حقیقت، تابع هوی و هوس و امیال و عواطف آن‌ها باشد، اگر هم به این آرزو نرسیدند از آن پیروی نمی‌کنند، با وجود اینکه می‌دانند حقیقت است آن را پشت سر می‌اندازند و تابع هوا و هوس خود می‌شوند. و بدیهی است وقتی که انسان به این مرض خسته‌کننده مبتلا شود علم، تجربه و مشاهده نیز نمی‌تواند او را به راه راست هدایت کند و امکان ندارد که با این مریض حکم اسلام را به صورت صحیح و درست بفهمد؛ چرا که اسلام دین فطرت بلکه عین فطرت است و در جهان غرب فهم اسلام بدین علت سخت و دشوار است که آن‌ها به این مرض مبتلا هستند و با وجودی که علم دارند، ولی چشمشان دارای عینک رنگین است، لذا نظرشان نیز متلون می‌باشد و این تلون چشمشان به شاگردان جدید شرقی‌شان سرایت کرده و در چشمان آن‌ها نیز پرده افکنده و ایشان را به مرض زردی سفید مبتلا ساخته است. این مرض به این افراد اجازه نمی‌دهد که از حقایق علمی، نتایج صحیح اخذ کنند و یا به مسایل حیاتی بدیده مجرد طبیعی بنگرند و اما افرادی از ایشان که مسلمانند بدون هیچ تردیدی به دین اسلام معتقد بوده و به صحت و صدق آن ایمان دارند و از پیروی آن هم سرپیچی نمی‌کنند، ولی این بیچاره‌ها چگونه می‌توانند تأثیرات آن مرض را از چشمانشان دور سازند، به هر چیزی که نگاه می‌کنند آن را به صورت غیر واقعی‌اش می‌بینند و آن را به رنگی مشاهده می‌کنند که خلاف رنگ طبیعی آن است.

دومین عاملی که مانع درک صحیح می‌شود این است که مردم وقتی که به مسئله‌ای از مسائل اسلامی فکر می‌کنند آن مسئله را منفصل و جدا از نظامی مطالعه می‌کنند که مسئله‌ی مذکور تابع آن است، در نتیجه این مسئله به نظر آن‌ها کاملاً خالی از حکمت و مصلحت جلوه می‌کند. بنابراین، شک و تردیدهای فراوانی رأی آن‌ها را سست می‌گرداند بطوریکه در مسئله‌ی سود همین عمل را انجام داده‌اند. از آنجا که ایشان مسئله را جدا از مبادی اقتصادی اسلام و نظام مالی آن مطالعه کرده‌اند. بنابراین، اعتراضات و ایرادهای بسیار بر آن وارد

می‌کنند و کار به جایی رسیده که حتی بسیاری از علما و دانشمندان می‌خواهند بر خلاف مقاصد و اهداف شریعت ترمیم و تعدیلاتی بر آن بیاورند و سپس این اشتباه بسیار بزرگ را در باره مسئله بردگی، تعدد زوجات، حقوق زوجین و دیگر مسایل همانند آن‌ها تعمیم می‌دهند و همین اشتباه است که مسئله‌ی حجاب را نیز فرا گرفته است.

اگر شما در یک ساختمان بزرگ تنها به یک ستون آن توجه کنید و به همه جای ساختمان نگاه نکنید در این صورت بدون شک و تردید از وجود و اقامه یک ستون متعجب می‌شوید و وجود آن را خالی از مصلحت می‌پندارید و به مناسبت منافی که مهندسش به خاطر آن، چنین چیزی را نصب کرده است نمی‌اندیشید و حتی به ضرری که اگر یک ستون نابود گردد، به آن بنا چه خسارتی وارد می‌شود فکر نمی‌کنید.

بنابراین، حجاب در نظام اجتماعی اسلام موقعیت همان ستون را در ساختمان دارد که بر اساس یک ضرورت، حکمت، منفعت و مناسبت خاصی لازم دانسته شده بود، و اگر جدا از نظام اجتماعی اسلام مطالعه شود، کسی نمی‌تواند مصالح و منافع آن را بفهمد و نمی‌داند که چرا باید میان دو انسان هم‌نوع چنین حایل و پرده‌ای انداخته شود، لذا برای اینکه یک شخص منفعت آن ستون را خوب و کامل بداند لازم است همه جای بنایی را که ستون در آن نصب گردیده است مورد مطالعه قرار دهد، در این صورت جلوی فرو ریختن آن را گرفته است.

در صفحات گذشته حجاب اسلامی را شناختید و همچنین نظام اجتماعی را نیز که به خاطر حفاظت آن، قوانین حجاب وضع شده از نظر گذرانید و به تمام ارکان حجاب پی بردید و دانستید که حجاب با آن ارکان چه رابطه مستقیم و مستحکمی دارد و سپس تمام آن حقایق ثابت علمی را هم که این نظام کامل اجتماعی، بر آن استوار است مطالعه نمودید.

در باره تمام آن‌ها فکر و دقت کنید و بعد بگویید که چه نقصانی در آن وجود دارد؟ و کجای آن دارای اثری از انحراف و بی‌توازن‌ی است؟ در کدام جای آن امکان دارد که علم و عقل به تنهایی و حق‌بینانه، پیشنهاد اصلاح و تعدیل بدهد؟ البته هرگز به افکار و تمایلات گروه خاصی ارزش داده نمی‌شود.

من از روی علم و بصیرت می‌گویم: عدالتی که آسمان و زمین بر آن استوار است و تساوی و اعتدالی که نظام جهان با آن متأثر می‌شود و توازن و تناسب کاملی که بین ذرات و نظام منظومه شمسی موجود است همان چیزی است که این نظام اجتماعی بر اساس آن استحکام و بنا یافته است، اما اعمال افراطی و تفریطی انسان و تمایل یک‌جانبه، چیزی است که این نظام خالی از آن بوده و از آن متنفر است، در قدرت انسان نیست که آن را اصلاح و ترمیم کند و اگر با مداخله‌ی عقل ناقصش تغییری در آن ایجاد کند تا ابد نمی‌تواند دوباره آن را اصلاح کند، ولی به جای آن می‌تواند به تناسب و نظم موجود اخلال وارد نموده و آن را فاسد گرداند. افسوس که وسایل تبلیغاتی در اختیار ندارم تا دعوتم را به برادران هم‌نوع خودم در اروپا و آمریکا و خاورمیانه برسانم؛ زیرا آن‌ها که زندگیشان را فاسد ساخته‌اند، علت فسادشان این است که از طریق یک نظام صحیح اجتماعی و متمدن راهنمایی نشدند و ملت‌های دیگر را هم در این ویرانی به طرف خود جلب کردند. و ای کاش من می‌توانستم آن‌ها را به نوشیدن آب حیات که تشنه‌ی آن هستند راهنمایی کنم، اگرچه ایشان با وجود تشنگی از تشنه بودنشان خبر ندارند، من هم‌وطنان هندی، یهودی و مسیحی را که با من قربت دارند و زبان را می‌فهمند دعوت می‌کنم تا تعصب را از دل‌هایشان که بر ضد اسلام است، بزایند و اختلافات تاریخی و سیاسی موجود را به کنار نهند و این نظام اجتماعی را که ذکر کردم با تمام خصوصیات و ویژگی‌هایش مطالعه کنند و این مطالعه‌شان هم از روی حق‌طلبی باشد و بعد از آن، این نظام اجتماعی را با نظام اجتماعی غرب که مفتون و شیفته‌ی آنند موازنه و مقایسه کنند و بعد از آن به خاطر تأمین مصلحت خودشان نه به خاطر رضایت من و یا کس دیگری، حکم کنند که کدام یک از آن دو نظام، متضمن فلاح و رستگاری حقیقی است؟

بعد از مورد خطاب قرار دادن تمام خوانندگان می‌خواهم به برادران گمراه خود که خود را مسلمان می‌نامند پرداخته و چند کلمه‌ای عرض کنم.

از جمله برادران متجدد ما کسانی هستند که بیانات این کتاب را می‌پذیرند، ولی می‌گویند در صورتی که قوانین اسلامی با در نظر گرفتن اوضاع زمان قابلیت تخفیف و

تشدید را دارد، که شما هم آن را انکار نمی‌کنید، پس با توجه به آن، چیزی که ما جوانان این عصر می‌خواهیم این است که از تبصره‌ها و راحتی این قوانین برخوردار گردیم و اوضاع و شرایط این عصر اقتضا می‌کند که از حدود حجاب اندکی کاسته شود؛ زیرا دختران مسلمان برای رفتن به مدارس و دانشگاه‌ها/ پوهنتون‌ها به منظور فراگیری تعلیمات عالی نیاز مبرم دارند، تا در نتیجه آن قابلیت درک مسایل مختلف ملی و اجتماعی، سیاست و اقتصاد را کسب کنند و در پرتو آن، مسایل فوق‌الذکر را حل و فصل نمایند و اگر این آموزش‌ها نباشد عقب‌ماندگی مسلمانان از کاروان تمدن ممالک همجوار حتمی و ضروری است و این خطر احساس می‌شود که زیان‌های این وضع در آینده نسبت به امروز خیلی بیشتر شود و بیم آن می‌رود که اگر زنان مسلمان قابلیت بهره‌گیری از حقوق سیاسی‌ای را که اخیراً برای آنان در کشورمان وضع شده، نداشته باشند یا بواسطه قیود حجاب از آن بهره‌مند نگردند، موقعیت و جایگاه مسلمانان در سیاست ملی پایین بیاید و آن بزرگترین زیان و خسارتی است که از این طریق بر ما وارد می‌شود و در جهان اسلام ممالک مترقی و پیشرفته بسیاری در این شرایط قرار گرفته‌اند. مانند ترکیه که آن‌ها مطابق با وضع زمان، بسیاری از حدود و قیود حجاب را تخفیف داده‌اند و از این رهگذر منافی کسب کرده‌اند که قابل انکار نیست. چه اشکالی دارد که ما هم مانند ایشان باشیم و از منافی که آن‌ها استفاده کرده‌اند ما نیز بهره‌مند شویم؟ برادران عزیز! تمام این عواقب و خطراتی که ما را از آن برحذر می‌دارید، حتی اگر بخواهید چند برابر آن را هم بدان اضافه کنید ما قبول داریم، ولی آیا تمام این تهدیدات و هشدارها می‌تواند باعث شود که قوانین اسلامی ترمیم یا ساده گردد؟ مثال آن‌ها در برابر این تهدیدات مانند شخصی است که در وسط گنداب قرار دارد و این قرار داشتن وی در آنجا دو صورت دارد: یا از روی حماقت به آن راضی است و یا به سبب ضعف، با اینکه از آن کراهت دارد ولی داخل آن قرار گرفته است. پس در این وضع نه تنها عمل کردن به اصول بهداشت، سخت و مشکل می‌شود بلکه زندگی در آن گرداب بدون آلودگی و ناپاکی غیر ممکن است. کاملاً روشن است که این شخص در این حالت به هیچ وجه نمی‌تواند در باره رعایت اصول بهداشتی و یا آسان کردن آن اظهار نظر کند و اصلاً سزاوار هم نیست؛ زیرا اگر

به حقیقت بهداشت ایمان داشته باشد، بر اوست که در برابر عواملی که سلامتی محیط را به خطر می‌اندازد مبارزه کند و آن را از آلودگی پاک گرداند و اگر قدرت مبارزه با محیط را نداشته باشد، به خاطر همین ضعف، در برابر محیط شکست خورده است، پس همیشه باید در آن آلودگی و گنداب غوطه بخورد؛ زیرا در این صورت هیچ دلیل و حجتی وجود ندارد که مقررات بهداشتی عوض شود یا آسانتر گردد. اما اگر به صحت موازین بهداشتی معتقد نبوده و به نجاست و پلیدی اطرافش خو گرفته باشد پس آزاد است که هر قانونی را بخواهد برای خود اختراع نماید و مقررات بهداشتی، صفا و نظافت را کنار بگذارد؛ زیرا کسانی که به آلودگی‌ها عادت کرده اند دیگر با آن قوانین سازگاری ندارند، شکی نیست که قوانین اسلامی مانند سایر قوانین بر حسب اوضاع و احوال، سخت و آسان می‌شوند، ولی اسلام هم مانند قوانین دیگر برای تخفیف یا تشدید قوانین از دیدگاه خاص خود نظر می‌افکند، و این بهترین کار است چرا که نگرش به اوضاع و احوال از نقطه نظر دیگران و سپس حکم کردن به مواد قانون به منظور تخفیف دادن بندهایی از آن، نه تنها تخفیف نبوده بلکه تحریف صریح است، در نظر اسلام، نگرش دیگران به اوضاع و احوال از یک دیدگاه غیر اسلامی و سپس درخواست تخفیف براساس بینش خودشان، نه تنها درخواست تخفیف در قانون نیست بلکه در شدت بخشیدن و سخت نمودن آن سهم بسزایی دارد؛ زیرا تخفیف در قانون زمانی می‌آید که اهداف آن به آسانی و با عوامل و دستورات موجود تحقق یابد و دیگر نیازی به افزایش تشدید و سختگیری در پیشگیری‌ها و حفاظت و حراست نباشد، ولی در صورتی که اهداف قانون نه تنها با دستورات موجود تحقق نیابد بلکه اگر تمام قوای خارجی هم برای از بین بردن آن منسجم شود، دستیابی به آن اهداف تنها وابسته به احکام باز دارنده و پیشگیری کننده باشد، در این صورت غیر از افرادی که کاملاً از روحیه قانون بی‌خبر باشند هیچ شخص دیگری در آن شرایط درخواست تخفیف قانون را نمی‌کند.

در فصل‌های پیشین به تفصیل بیان کردیم که هدف از قانون اجتماعی اسلام حفظ پیوند ازدواج، جلوگیری از بی‌بندوباری جنسی و از میان برداشتن انگیزه‌های شهوانی غیر ارادی

است و گفتیم که شرع مقدس برای تحقق یافتن این اهداف، تدابیر سه گانه‌ای را اتخاذ کرده که عبارت است از:

اول اصلاح اخلاق، دوم حدود و جزا، و سوم تدابیر حفظ کننده و حراستی. تدابیر شریعت بمنزله سه ستون اصلی می باشد که این بنا بر آن استوار است، اگر آن ارکان و ستون‌ها مستحکم و قوی باشند، استحکام بنا نیز بسیار خواهد بود، ولی اگر نابود شوند، بنای مورد نظر نیز خراب می شود، اکنون بیابید نظری به اوضاع کنونی مملکت خود بیاندازیم تا ببینیم که این ارکان و پایه‌های سه گانه تا چه حد قدرت و استحکام دارند.

حال محیط اطراف و اوضاع اخلاقی آن را بیش از پیش مورد بررسی قرار دهید. شما در سرزمینی زندگی می کنید که ۳/۴ آن هنوز غیر مسلمان است (این بحث وقتی نوشته شده که نصف قاره هند موقعیت یک مملکت را داشت) و این غیر مسلمان ماندن آن‌ها بعلت کوتاهی شما در گذشته و حال است و علاوه بر آن این کشور از طرف غیر مسلمان (استعمار انگلیس) هم اداره می شود و تمدن بیگانه، بگونه‌ای در آن اثر گذاشته است که اصول و مبادی اخلاق جاهلیت و افکار غیر اسلامی در همه اطراف و اکناف آن مانند میکرب وبا انتشار یافته و تمام فضا را احاطه کرده است و فحشا و بی بندوباری به مرحله‌ای رسیده است که اگر آن اوضاع را چند سال قبل می دیدید از خشم و غضب مو بر تنتان راست می شد، ولی امروز چنان به آن انس گرفته اید که در نظرتان یک چیز بسیار عادی و پیش پا افتاده جلوه می کند و حتی کودکان که در روزنامه‌ها، جراید و مجلات، عکس‌های برهنه را می بینند از همین حالا به آن‌ها عادت می کنند و بزرگسالان، جوانان و خردسالان به دیدن فیلم‌هایی می روند که جذاب تر بوده و برهنگی و بی آبرویی آن باعث جلب توجه فراوان می شود و وسیله اغوا و تحریک می گردد و این کار را هم گناه نمی شمارند، از طرف دیگر اعضای خانواده شما در حضور پدر، مادر، دختر، پسر، خواهر، و دیگران؛ همه یکجا دور هم نشسته و به اختلاط و بوسه در فیلم‌های سکسی می نگرند و از دیدن آن حیا نمی کنند و کثیف ترین آوازاها و موسیقی‌هایی که محرک درجه یک هستند در منازل، خیابان‌ها و گردشگاه‌ها بگوش می رسد.

دوشیزگان و زنان تعلیم یافته اعم از داخلی و خارجی با لباس‌های براق و یا نیمه‌عریان در بازارها با ناز و کرشمه بسیار می‌گردند و دید مردم نسبت به این لباس‌های سکسی و رسواکننده بقدری عادی است که هیچ کس آن را گناه نمی‌داند و به بدی و فضحیت آن پی نمی‌برد، به علت رواج تعلیم و تربیت غربی، آراء و افکار مردم در باره اخلاق تا بدانجا نزول کرده است که نکاح را یک عرف کهنه و عتیقه‌ای قلمداد می‌کنند که دیگر زمان آن گذشته است و زنا را نوعی تفریح می‌شمارند و اختلاط زن و مرد را عیب نپنداشته بلکه آن را خوب و مستحسن می‌شمارند، طلاق را بعنوان یک بازیچه و وظایف همسررداری را بار گران به حساب می‌آورند و توالد و تناسل را حماقت و سفاهت دانسته و اطاعت زن را از شوهرش ذلت و بردگی تلقی می‌کنند، و این وضع در زنان چنان تأثیر کرده است که یک زن حاضر نمی‌شود همسری محترم شود، ولی دوست دارد وسیله‌ی تفریح و معشوقه‌ی کسی باشد.

آثار این محیط مبتلا به ویا را در ملت خودتان بنگرید، آیا می‌توانید در جامعه خودتان کسی را پیدا کنید که از دیدن حرام چشم پوشد؟ آیا حتی یک نفر از میان هزاران نفر، دیدن زن نامحرم و تلذذ از جمال و زیبایی وی را گناه می‌شمارد؟ آیا او زنای چشم و زبان را آشکارا مرتکب نمی‌شود؟ و آیا زنان شما از اظهار زینت و آرایش جاهلیت دوری می‌کنند؟ آیا امروز زنان و دختران شما آن لباسی را نمی‌پوشند که حضرت رسول الله ﷺ در باره پوشندگان آن گفته است: «زنان پوشیده‌ی برهنه مایل به دیگران هستند و دیگران را نیز به خود جلب کننده اند»؟ و آیا آن‌ها خواهران، دختران و مادران‌شان را در لباسی نمی‌بینند که پوشیدنش برای زن مسلمان جز پیش شوهرش جایز نیست؟ آیا در اجتماع شما داستان‌های عشقی مفتضح و تحریک‌آمیز بی‌هیچ ترسی تعریف نمی‌شود؟ و آیا مردم در مراسم و کلوپ‌ها از شنیدن نام فاسقان و بدکاران، بدشان می‌آید؟ در صورتی که جواب تمام این سؤالات منفی باشد که حقیقت هم همین است، شما بگویید کجاست آن رکن اساسی - اخلاق پاک - که بنای جامعه اسلامی بر آن استوار شده است؟ غیرت اسلامی تا اندازه‌ای از میان مردم رخت بر بسته است که نه تنها خود بلکه آبرو و شرف خویش را بازیچه قرار داده اند، این وضع در یک حکومت بیگانه واقع نشده بلکه در شهرهای مسلمان‌نشین هند واقع

می‌شود و مسلمانان خودشان آن وضع را می‌بینند ولی از سکون خود به حرکت در نمی‌آیند حتی در بین آن‌ها کسانی هم یافت می‌شوند که فرومایگی و پستی‌شان به درجه‌ای رسیده است که خواهران خود را در معرض تمتع و استفاده‌ی دیگران قرار می‌دهند و با کمال افتخار و مباهات اعلام می‌دارند که با فلان کافر بزرگ خویشاوندی دارند، آیا کاری پست‌تر از این وقاحت، ابتدال و فرومایگی اخلاقی وجود دارد که مسلمانان گرفتار آیند؟

به رکن دوم این بنا توجه می‌کنیم و آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم، قانون جزای اسلامی در این سرزمین کاملاً محو و باطل قلمداد شده است، حد زنا و قذف در هند بریتانیایی (انگلیس) و ایالات مسلمان‌نشین آن هم اجرا نمی‌شود. نه تنها اینجا بلکه در نصف قاره‌ی هند امروزی اصلاً زنا بعنوان جرم و جنایت محسوب نمی‌شود.

و اگر اشخاص فاسق و فاجر دوشیزه‌ی پاک و با عفتی را به فسق و فجور بکشاند هیچ پناهگاه و ملجأ قانونی در دسترس شما وجود ندارد که کرامت و عفت او را حفظ کنید و اگر مردی با یک زن بالغ از روی میل و رضایت او زنا کند بر طبق کدام قانون او را جزا می‌دهید؟ اگر زنی آشکارا قصد زنا کند شما قدرت آن را ندارید که او را از این کار باز دارید و قانون فقط زنايي را گناه می‌داند که به جبر و اکراه باشد، و اما از افرادی که سر و کارشان با قانون است پرسید که برای اثبات زناي جبری چه مشکلات و سختی‌هایی را از نظر قانونی متحمل شده‌اند و هم اینکه فریب زن شوهردار چگونه جنایت و جرم محسوب می‌شود، و همینطور از حقوق‌دانان انگلیسی حکم زن شوهرداری را که با میل خود به خانه‌ی مرد بیگانه‌ای برود پرسید، محاکم قضایی با این قانون فعلی که در اختیار دارند چه کاری می‌توانند بکنند؟

این اوضاع نظام اجتماعی شماست که دو رکن از ارکان مهم و اساسی آن منهدم شده و حال فقط بر رکن سومش تکیه دارد، آیا می‌خواهید آن رکن باقیمانده را هم از میان بردارید؟ از یک طرف عیب و ایرادهایی را به حجاب نسبت می‌دهید و الغای آن را می‌خواهید، و از طرف دیگر بر داشتن حجاب به معنی تزلزل اخلاقی و نظام اجتماعی است، پس خود شما بین این دو قضاوت کنید، شک نیست که پیاده کردن هر دو ی آن‌ها سخت و مشکل است و فقط

باید یکی از آن‌ها را بپذیرید و شما از وجدان خود گواهی بخواهید که کدام یک از آن دو مصیبت کوچکتر و دارای ضرر کمتری است؟

اگر این موضوع مربوط به اوضاع و شرایط این دوره باشد من به صراحت می‌گویم که اوضاع و شرایط سرزمین ما خواهان تخفیف در حدود حجاب نیست، بلکه خواهان توجه و اهتمام بیشتری برای آن است؛ زیرا دو رکن از ارکان نظام اجتماعی شما منهدم شده و تنها رکن سومش باقی است که مدار اعتماد و تکیه‌گاه نظام به شمار می‌رود، اگر خواسته باشید که مشکلات اجتماع، اقتصاد و سیاست را حل و فصل کنید پس باید با هم نشست و آن‌ها را مورد بحث و بررسی قرار دهید، در نتیجه ممکن است با تبادل افکار در حدود و چهارچوب فرهنگ اسلامی، در حل مشکلات موفق شوید، ولی سعی کنید بواسطه آن از قدرت و توان تنها رکن اساسی که باقی مانده است چیزی نکاهید؛ زیرا خود آن هم تا اندازه‌ای ضعیف شده است و قبل از اینکه آن را با تخفیف معالجه کنید، لازم است که قدرت و تسلط زیادی داشته باشید تا بتوانید ضررها و مصائبی را که از آن ایجاد می‌شود سرکوب نمایید، بطوری که اگر در اجتماع دو چشم پیدا شود که به طرف زنی نگاه کند که با دست و پای و روی برهنه از خانه بیرون آمده است، واجب می‌شود که هفتاد دست وجود داشته باشد تا به طرف آن دو چشم دراز شده و آن‌ها را از نگاه کردن باز دارد و یا از حدقه درآورد.

(پایان)